بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بیرون از اندازه و وهم و قیاس آفریننده ایزدی را رواست که [illegible] سریر و پیرایه اورنگ
فرزانه دولت که عنصر آرای بقای گهر پرور انجم و ذریه لیاقت و تبار و دولت علیه
آل قاجار را توفیق عطا فرموده در عصر مبارک و عهد فرخنده فرمان همیشه ارکان شهنشاه
جمجاه گیتی پناه دارای جهان آگاه فلک جناب آسمان خورشید دستگاه فریدون فر جمشید درگاه
ارسطو دولت ماه خرگاه سکندر علامت دارا دستگاه هوشنگ فراست شاپور
انتساب ملک الملوک عجم یادگار کاوس و جم کوه شکوه دریا نوال کیوان فر
فرشته خصال ناصر المسلمین قامع المشرکین ذو البرهان الساطع والتبیان اللامع السلطان
الاعظم خاقان اوحد افخم الجنب اللطیف و اشرف الخواقین ظل الله فی الارضین
المروج فی شرایع الدین المؤید فی طرق حق الیقین السلطان بن السلطان بن السلطان
ابن السلطان خاقان بن خاقان بن خاقان بن خاقان بن خاقان تاجدار
کامیاب کامکار سلطان احمد شاه قاجار بختیار فهو الذی لا [illegible]
و علامه دولته و سلطانه الی یوم القرار این مجلد کتاب مستطاب [illegible]
کتاب [illegible] در سؤال [illegible] حضرت ولایت [illegible] خاتم الائمه [illegible]
الائمه صلوات الله علیهم است در این [illegible] مشهور [illegible]
مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم از فرائد [illegible] در خط [illegible]
این کتاب [illegible] شاه [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] که در این [illegible]
السلطان [illegible] الی [illegible] الله [illegible] فاتحت [illegible]
[illegible] فاتحه [illegible] حضرت خاتم
[illegible] خلیفة الرحمن [illegible]
[illegible] در عهد [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]

آن [illegible] تحریر [illegible] وجود [illegible] خامه [illegible]
خورشید [illegible] جمشید تاجداران [illegible] عظمت و جلال
و [illegible] سلطنت [illegible] و عزت [illegible]
و [illegible] دولت [illegible]
[illegible] و خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت و
[illegible] مستدام باد
[illegible]

هو الرفیع

فهرست مجلد سیم از کتاب احوال سعادت اشتمال حضرت فخر الائمه و امام الامه ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیهم از مجلدات ناسخ التواریخ

بیان پاره روایاتی که از حضرت امامت مرتبت امام رضا علیهم السلام از اخبار مجموعه و ادعیه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد است

۳۵

در فضل

۵

عدد [illegible]

کهورشی

بیان ذوالکان

حرص امین

جزء دوم

شهادت

١٣

بالصواب

خبراز

حمد خداوند ... و خالق بی ... از فنا و زوال ... از تحریر
مجلد سیزدهم از احوال حضرت ولایت آیت امام رضا ابی الحسن علی بن موسی
صلوات الله و سلامه علیهما از جمله ... که ...
بخط و رقم مؤلف این کتاب ... فقیر ... ابن ...
میرزا ... غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه
فرزند مرحوم ... میرزا محمد تقی
سپهر ... کاشانی ...
... و جعل الجنة مثواه
... در ...
تحریر ... امر

اشعار دیگر از مؤلف در این کتاب بجای الحاق ذیل است

صفحه ۳ ۴۲ — ص ۲۴۸ — صفا ۲۲۹ — صف ۳۲ ۱۲۷ صفحه قصیده در شیراز ... ۳۰۹ — صفحه — صفا ۲۸۷ — صف ۴۶۳ — صفا ۴۸۳ — صف ۴۹۳ — ص ۶۰۴ ۴

صفا ۷۹۳

اللهم وفقنا لاتمامه بمحمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و ثقتی

الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین و صلی الله علی خاتم رسله و
انبیائه اجمعین و آله در سلسله و اوصیائه الذین خصهم علی صغر علی امیر المؤمنین
الی یوم الدین پس از حمد خدا و درود مصطفی و سلام بر ائمه هدی دائماً بر
علیهم الاف الصلوة و التحیة الی ساعة البقاء کمترین خلائق اقل ...
افزاینده یقین ولی پروردگار ... و شفیع و علی عبد الحق ... مشیر النجم وزیر
تالیفاته لا زال موفقاً فی السموات ... پیرایه ... عده دقیقه
... در بیان ... کتاب اولاد ... حضرت امام ...
موسی الرضا صلوات الله علیهما ... یوم الکون ... از توجه ...
روز جمعه اول ماه رمضان المکرم ... مسجد ... سلطانی
... در خلوت ... رسیده ... خود و
در ... از کلاس ... حضرت ...
فی لا ... لا ... لا ... لا ...
فی لا رازق ... عالم ... خیر ... توکلت
علی توفیقه ... اوائل ...
... اثر کلید ... کتاب ...
... علیهم السلام ... کتاب ... التواریخ
... سابقه ... واضح ...
حضرت حجة الله ... خلیفة الرحمن ... ساطع ...
... القرآن امام الانس و الجان ... عجل الله ...

عاجزا

٣٥

... سؤال از فضل ... رسول خدا ... دنیا ... حضرت
... از مجلس ... بجای ... فرمود که ... قال ...
... و ذلیل و فقیر ... خواهر ... مرتفع ...
... از همه عز و فقیر ... که ... حقیر ... بلکه
... عزیز ... محتاج ...

بیان پاره روایتی که از حضرت امام
رضا علیه السلام از اخبار مجموعه ... از الطاف

... اخبار الرضا علیه السلام ... از حضرت امام رضا علیه السلام
... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انک قسیم النار ...
باب الجنة ... بلا حساب ...
... فرمود مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها
نجی و من تخلف عنها غرق فی ... از ...
در کتاب ... روایت ... سطور ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اشتد غضب الله و غضب رسوله
علی من اهرق دمی و آذانی فی عترتی ... خشم خدا و خشم رسول خدا ...
... که خون مرا بریزد ... در عترت من ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فرشته ... آمد ...
... فاطمه ... تزویج ...
تزویج ... درخت طوبی ...
... از ...
... اهل بیت ...
... حضرت رضا علیه السلام
... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ... المروة ... علاوه ...
... از آن در ...

در فضائل علی علیه السلام

اهل بیت ...

... در ...

در ... علیه السلام

... علیه ...

تلاوت کلام خدا و عبادت ... خدا و ... اوقات و دوستان و اخوان ... دنیا
خدا و آنچه که در دنیا ... زاد و توشه و حسن خلق و ... و مزاح و شوخی
در غیر معصیت و بهمین سند فرمود رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله
النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی ستارگان امان اهل
آسمان و اهل بیت من امان اند از برای امت من و این حدیث در کتب ...
... شیعه ... آن ... کثیره ذکر شده است و هم بهمان روایت از حضرت امام
از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیهم روایت ... نقش خاتم ...
علی ... بالله حسن و بالنبی المؤمن و بالوصی ذی المنن ...
و از این ... احوال حضرت امام محمد ... علیهم ... و این نقش خاتم شریف ...
و هم سند از حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...
... للحبیب ... هو ...
الحاقة ثم یقبل هدیة ... طبیب ...
... حقوق ...
و ... و همین سند فرمود رسول
خدا ... الایمان اقرار باللسان و معرفة بالقلب و عمل
بالارکان ... و نیز بهمین سند ... امام
رضا علیه السلام فرمود رسول خدا ... یا ابن آدم ما
تنصفنی اتحبب الیک بالنعم و تتمقت الی بالمعاصی خیری الیک
نازل و شرک الی صاعد و لایزال ملک کریم یأتینی عنک
فی کل یوم و لیلة بعمل قبیح یا ابن آدم لو سمعت وصفک من
غیرک و انت لا تعلم الموصوف لسارعت الی مقته ای فرزند آدم ...
... انصاف ... نعمتها ...
... موجب ...
... فرشته کریم ...

لیکن ...

... [illegible]

و ادهی بر مقام علیهم السلام و در علم بود بر لسان و عقل شفق پیشه همه بنی آدم بود نبه
دیه وصاف و اخلاق داخل و اکتساب حیله از تفاوت نفس ناطقه و [illegible]
شریف ادیب بعوارف و معارف و علم مفرط دعوت نبوت تخلق باخلاق الله
و تأدب بآداب نبوت نمود و نفوس خود را از تحت ارکان تیرگی ها و ظلمانی
جاهلیه و غبار وسوسه و حجب زنگ و تیرگی قلب و وجود آیات غفلت و ضلالت
ه ر و [illegible] محتاج تصفیه و تربیت و [illegible] فرمایش نکرد [illegible]
سنه و [illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود اخشنوا او لاد کم [illegible] فان
[illegible] لنبات الکلح [illegible] ز از آن خود و در روز [illegible] ولادت [illegible]
اکر دو آن [illegible] تازه [illegible] و هراحت زهو [illegible]
[illegible] سنه [illegible] رسول [illegible] افضل الذکر [illegible] الله [illegible]
[illegible] فیه [illegible] ولا [illegible] فیه [illegible] من [illegible] الحجة
شهد اوهکد [illegible] حسن عبادة [illegible] نصح [illegible] عفیف
متعفف ذو عیادة و اقل من [illegible] سلطان [illegible]
و ذو [illegible] من [illegible] اهل الجنة و [illegible]
تربیت [illegible] نطفه [illegible] بکمال [illegible] شمول [illegible]
ه در آن [illegible] نفس [illegible] و [illegible] پرورد [illegible]
و اول [illegible] در [illegible] نعمت [illegible] ه در آن [illegible] شده [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible] بود [illegible] پرورده [illegible]
[illegible] و اه [illegible] صبح و [illegible] در [illegible] از [illegible]
اکر [illegible] و [illegible] و [illegible] اول [illegible]
امیر [illegible] و سلطنت [illegible] زهد و [illegible] حق [illegible]
را [illegible] حق [illegible] و [illegible] دکان [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] الله [illegible]
[illegible] و [illegible] بی [illegible] شود [illegible]

در باب [illegible]

در باب [illegible] اعمال

تحقیق در حقوق اعمال و بیان [illegible] موده

صاحب همه

صاحب همه و حقوق داد [illegible] تلف [illegible] نماید [illegible] عنوان [illegible]
نالد و [illegible] خود را از خبث او [illegible] ظاهر [illegible] شود [illegible]
و [illegible] ادولت [illegible] و [illegible] ترکیب [illegible] و ذلت [illegible]
و [illegible] نکرد و [illegible] عالم [illegible] خبر [illegible] اگر [illegible]
استعداد [illegible] فواید [illegible] ظاهر [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] شود [illegible] و از ترتیب تربیت و [illegible]
ذکر [illegible] منظوم و [illegible] و [illegible] حکم [illegible]
تصور و تصویر [illegible] در [illegible] عناصر [illegible] و [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] الله [illegible] نطفه [illegible]
[illegible] آدم [illegible] و [illegible] صاحب [illegible]
از [illegible] نوبت [illegible] و [illegible] آدم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] الحق [illegible]
الفرج [illegible] نطفه [illegible] و [illegible] صور [illegible]
و عقل [illegible] و [illegible] و اکر [illegible]
طبع نفس [illegible] و [illegible] ه [illegible] نور
[illegible] و [illegible] در ترتیب و تعلیم و [illegible]
[illegible] نفس [illegible] تصور [illegible]
و [illegible] نور [illegible] آفتاب [illegible]
و [illegible] نور و [illegible] نور [illegible]
نور [illegible] نوران [illegible] نوران نور [illegible] از انوار [illegible] از
نور کرده [illegible] و [illegible] نور [illegible] اول [illegible]
[illegible] الله [illegible] الدوام در [illegible] و [illegible]
[illegible] آفریده [illegible] و [illegible] نطفه [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] افزوده [illegible]

و مخفی نماند که [illegible] عشق [illegible] و صدر بخشد جز خدا [illegible] و دیگر
فقیر است [illegible] زیرا که [illegible] مجبور و مغرور [illegible] از خوردن مال
و حلال و حرام [illegible]
فقرا [illegible] از حصول این احوال و قوت [illegible]
نقصان حال و عدم اطاعت و نشاط [illegible] در زاویه خمول [illegible]
بلکه بعد فراغت از خود اموال دنیویه [illegible]
[illegible] و قوت [illegible]
بلکه [illegible] و مجبور [illegible] نفس اماره [illegible] رحمت الهی
مهجور [illegible] و نیز روایت [illegible]
خدا صلی الله علیه و آله فرمود لا یزال الشیطان ذعرا من المؤمن ما حافظ
علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه واوقعه فی العظائم
یعنی همواره شیطان از [illegible]
آن [illegible] صلوات خمس [illegible]
[illegible]
[illegible]
از نفوس [illegible] و نیز [illegible] رسول
خدا فرمود العلم خزائن ومفتاحه السؤال فاسألوا یرحمکم الله فانه یؤجر
فیه اربعة السائل والمتعلم والمستمع والمجیب له [illegible] علم خزائن
[illegible] سؤال کنید خدا رحمت کند
[illegible]
[illegible] و نیز [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود ان الله عز و جل یبغض الرجل یدخل علیه فی بیته فلا یقاتل [illegible]
خداوند عز و جل دشمن میدارد [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا

فرمود لا یزال

فرمود لا یزال امتی بخیر ما تحابوا وتهادوا وادوا الامانات واجتنبوا الحرام وقروا
الضیف واقاموا الصلوة فاذا لم یفعلوا ذلک ابتلوا بالقحط والسنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] یا ابن آدم لا
یغرنک ذنب الناس عن ذنبک ولا نعمة الناس عن نعمة الله تعالی
علیک ولا تقنط الناس من رحمة الله وانت ترجوها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و باران رحمت خشم خدای تعالی را بجا برده و کار عذاب کند لکن چون بگذرد خشم خدای
در هر حال رحمت او در هر موضع که آید خانه تو آباد در هر حال رسد [illegible]
که هر روز [illegible] غضب خدا در آن [illegible] و [illegible] صغیر [illegible]
رحمت و رضای خدا در آن [illegible] و رحمت مردمان از [illegible] خدای
بود غایت لطف [illegible] با [illegible] گفت که آن [illegible] در آن [illegible]
چه [illegible] و آغاز [illegible] که [illegible] این [illegible] بعد از آن گردد
و از رحمت خدا [illegible] گفت آن [illegible] از [illegible]
خدا [illegible] تمام [illegible] رحمت [illegible] و [illegible]
از رحمت خدا [illegible] رحمت [illegible]
و همچنین [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام روایت [illegible] از حضرت رسول خدا صلوات الله
عليه وآله فرمود ثلث أخافهن على امتي من بعدي الضلالة بعد المعرفة
ومضلات الفتن وشهوة البطن والفرج [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
و [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible]
و [illegible] دعوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام
عليه التحية والثنا [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]
سميتم الولد محمدا فاكرموه واوسعوا له في المجلس ولا تقبحوا له وجها
[illegible]

[illegible] (margin note)

[illegible] (margin note)

حریم گذارد

حریم گذارید [illegible] رسول خدا فرمود ما من قوم
كانت لهم مشورة فحضر معهم من اسمه محمد او احمد فادخلوه
في مشورتهم الا كان خيرا لهم [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
و [illegible] در آن [illegible]
حضرت [illegible]
لا [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
و [illegible] خدا [illegible] محمد [illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد و احمد [illegible] محمد [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] (margin notes)

زد یار وجوب سلک توحید — بگو هزار وحدت شد — تو خود ندیده [illegible]
تو خود را نور تو نور توئی — ثبات شد [illegible] — ثبات از تو بود [illegible]
قیامت درد [illegible] — قیامت [illegible] از تو [illegible] — [illegible] نور تو [illegible]
[illegible] ذات تو در [illegible] — [illegible] تو در [illegible] — [illegible]
[illegible] توحید ثبوت — نور [illegible] — ز تو [illegible]
تو ای [illegible] عرش آفرینند — انوار [illegible] عالم [illegible] تقرر — [illegible]
الا آفتاب آفرینش — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — توحید [illegible] محمد
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
ونیز [illegible] از [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] روایت [illegible]
[illegible] مائدة وُضعت [illegible] علینا من ائمة [illegible] احداً [illegible] محمداً [illegible]
الله ذلک المنزل فی کتابه [illegible] هیچ [illegible] فرد [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] تقدیم [illegible] که [illegible]
[illegible] و نیز بهمین سند رسول خدا فرمود انّا اهل بیت لا تحلّ لنا
الصدقة وامرنا باسباغ الطهور وان لا ننزی حماراً علی عتیقة [illegible]
[illegible] فانهم [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] فانه [illegible] آیاتکم [illegible] الذی [illegible]
[illegible]

وهمین

وهمین سند روایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود المؤمن عند الله تعالی کمثل
ملک مقرب وانّ المؤمن عند الله اعظم من ذلک ولیس شیء احبّ
الی الله من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة [illegible] در حضرت [illegible]
[illegible] مقرب [illegible] در حضرت [illegible] عظیم [illegible]
و هیچ [illegible] محبوب [illegible] از مرد مؤمن [illegible] توبه [illegible]
[illegible] وهمین سند رسول خدا صلعم [illegible] الصلوة [illegible] از ما [illegible]
[illegible] من عامل الناس فلم یظلمهم وحدّثهم فلم یکذبهم ووعدهم فلم
یخلفهم فهو ممن کملت مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوّته وحرمت
غیبته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ونیز [illegible] از حضرت امام رضا از رسول خدا [illegible]
[illegible] علیهم الصلوة [illegible] سألت ربّی فیک خمس خصال
فاعطانی اما اوّلها فسألت ربّی ان اکون اوّل من تنشقّ الارض عنه
وانفض التراب عن راسی وانت معی فاعطانی واما الثانیة فسألت
ربّی ان یقفنی عند کفّة المیزان وانت معی فاعطانی واما الثالثة
فسألت ربّی ان یجعلک حامل لوائی وهو لواء الله الاکبر مکتوب
علیه المفلحون هم الفائزون بالجنّة فاعطانی واما الرابعة
فسألت ربّی ان یسقی امّتی من حوضک بیدک فاعطانی واما الخامسة
فسألت ربّی ان یجعلک قائد امّتی الی الجنّة فاعطانی فالحمد لله
الذی منّ بذلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در حضرت نوح علیه السلام منقصه‌ای قبل از طوفان با آن حضرت برادر بود یا مانند این
اده که در همه حال حاضر بود لکن ناظر نبود بغیر از یاران یا همراهان فریبت برین
چنانچه هم لشکر با اهل آنها ظاهر است اگر در تمام حضرت رسول فرمانبر تا لی
مگر از القاب با درجه [illegible] قریب و هو [illegible] ان عبد [illegible] محمود در
به صورت طلب [illegible] و دیده طلب در ملاحظه این امور تدقیق تا [illegible]
خورش بهتر [illegible] خبیثه و دارای مقام و ترکیه بنده‌ها از اوصاف
الهی [illegible] عقول اهل عبادات و ارضین در باب طفل [illegible]
ظاهر [illegible] ظاهر احوال [illegible] و درجات عالم و ناظر [illegible]
وا مسئلت [illegible] این است از پروردگار خود سؤال [illegible]
[illegible] از پروردگار
[illegible] فضل الله اکبر است [illegible]
مکتوب است المفلحون هم الفائزون [illegible] بالجنة [illegible]
بهشت [illegible] پس [illegible] مسئلت [illegible]
از پروردگار خود خواهش [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] و این سؤال [illegible]
[illegible] الدنیا [illegible]
وا سؤال [illegible] این بود از پروردگار خود [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] این مسئلت [illegible]
فرمانبر [illegible] بهشت [illegible] مذکور از
آن حضرت مذکور است [illegible] المرعیه [illegible] فرشته [illegible] آمد [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
بگردانم [illegible] آن حضرت [illegible]
استتبع [illegible] فاحذرک [illegible] فاسئلک [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]

در [illegible]

ازتو

ازتو مسئلت [illegible] از ظاهر [illegible] نهایت [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] این است از [illegible] باشند [illegible]
[illegible] خدا [illegible] نظر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عبادت و [illegible] است و این [illegible] و این [illegible]
عزت و این [illegible] عین محبوبیت و معبودیت است [illegible] الف [illegible]
[illegible]
یا علی اذا کان یوم القیمة کنت انت وولدک علی خیل بلق متوجین
بالدر والیاقوت فیأمر الله بکم الی الجنة والناس ینظرون [illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمة [illegible]
[illegible] الکرامة قد [illegible] الحوراء [illegible]
[illegible] الجنة [illegible] مکتوب علی [illegible]
الکرامة واحسن منظر [illegible] الی الجنة [illegible] الحور و [illegible]
[illegible] کما [illegible]
[illegible] فاطمة [illegible]
[illegible]
[illegible] و نور [illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible]

در [illegible]

[illegible]

انگشت حیرت در برگرفته بی بهره و دشوار است این است که فرمودند کلام ما صعب مستصعب لا یحتمله
ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد امتحن الله قلبه للایمان و در حدیث دیگر وارد
این خبر بطور تشبیه ورود یافته است لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل الی آخر
فانظر از این معنی در کتب احوال حضرت ... علیهم السلام ... است که انتقال
بنده حقیر با فهم قاصر و خرد ناقص خود چیزی ... دارم ... فرو ... اندیشه
حالت ... است ... حتی ... از ... که
... بر طبق واقع ... از ... کتب و نظر حسب ... طریقه
طریقه ... حقیقت و موجب نهایت ... و ... خود ... ان
روزگار ... دقیقه ... حقیق ... یا ... و ... بنده راقم ... تحقیق
نوشته و از برکت ... گذشته است مکشوف ... است
و ... از ... این ... طوره در ... ممکن ... غلظه
ضیف ... کشف ... در ... طرق ... و ... علیه
و ... اخروی در حکم ... باب و ...
و آب ... الذات و ... الحوادث و ... الاختیار و ... غرور
و عشر ... مجور است ... اراده ... ارواح مخلوقات دارای ... و
... کیفیات و لذات و ... و ... منظور است ... و ... منظور
عجیب است ... که از ... یک نوع لذتی ... چون آواز ...
... یک نوع کیفیت ... از
... فلان ... نظم ... در ... میکرده ... چون
که از ... عوالم لذات و عشرت ...
از ... و ... که ... و ... است به
... و ... که از ... و ... در
... و ... مانند ... و ...
میکند که از کتب ... علوم ...
... که از دیدار ... عالیه ... و ...
... و ... از ... و ... از

حضرت ... دیگر ... نظر ... چند ... که ... عارف ... ابتداء
... خلیقه ... انواع ... و ... سماوات ...
دائره ... یک ... از ... ذوق و ... اوراد و اتفاق ...
و ... در ... خداوند ذو الجلال ... گوید ... غنی ...
از ... بر نظر اعتبار و عبرت و توحید و معرفت و زهد و ورع ... که
رفتار ... در آن ... و ... خدا ... نزد ... درجات
موجب ... حق ... شود ... و ارتفاع درجات است ...
که ... مناصب و ... دنیوی ... جمع ...
تجلیات و عیش و عشرت و ... ترتیب ... و
... و ... انواع فسق و فجور و ... و ...
... و ... و ... بعدت ...
و ... و قوت ... بود ...
واضح ... بود در ... شود ... مدارات ...
... علم و معارف ... و ... ظرف ... بود ...
... و ... فواید ... تحقق ... بود در
ادراک مدارج معارف و عوارف ... و ... و ...
... و عشرت ... تقریبات ... خلق و ... واصلاح
امور خلقیت ... و ... از ... عالیه اخروی ...
... آن ... از ... تنزیه ...
... و ... فایده آن ... رسیده ... از ...
... نظام الملک ... در ... ترکی و ...
... از ... و ... علاقه ... و ...
... یک ... و ... علاقه ...
... دو ... از ... که ...
... در ... میکنند ... و در هر ... ترتیب
... و ... از ... دیگر ...

یا از سنگ اثر سنگ، یا از گلی که بوی گل داد و گلها که کسی از بوی گل برگرداند
درد [illegible] و درد دیگر [illegible] پس هر چه جز [illegible] دیگر [illegible]
دارد در جمیع کون و یک نگری از آنست که [illegible] حالت عالم و عالمیان و افلاک
و طبایع و قوای ظاهریه و باطنیه و مدارک و احتیاطات و استدلالات [illegible]
ارواح و استعدادات آنها حالات متباینه مختلفه در کمال ضدیت روز بروز [illegible]
[illegible] یک جنس و یک رشته و فطرت و یکجور و خمیر مایه هستند پس یک به تصور
و فعل بخود حالات اتحاد آن و استعداد و اقتضای جنس و اشباه و مدارک
و طبایع و کیفیات و کمیات و حالات [illegible] و حالات اتحاد آنها که
خواه [illegible] و در ماسبق [illegible] از قصر نظر [illegible] است چه بر آن سو
نیز از ترتیبات و احوال و کیفیات اتحاد آن در آن وارد آنهم چه جز دانستن
قوانین [illegible] و حالات اولی و حالات [illegible] و تصور بود [illegible]
خوب و در چشم شخص و در خیال غیر شخص [illegible] مطبوع [illegible] بود مطبوع علم
را پسندیده و علم بود ناپسند و [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible]
دانستن بود [illegible] و کفر بود [illegible] و [illegible] بود زشت و نکو بوده و
و کذلک غیر ذلک در تمام [illegible] و مذهب و [illegible] و [illegible] و ناظر و اکوان و
مشروبات و [illegible] و مطعومات و ملبوسات و مرکوبات و [illegible]
و قوانین و ادارات و ترتیبات هر کس بود سلیقه است [illegible] بر خلاف
طبیعت و رشته او است و آنچه بود مطبوع و مرغوب است لذا آنچه غیر مطبوع
و غیر مرغوب شمارد و هم چنین در وضع تصورات [illegible] و [illegible]
حرکات و سکونات دارای حالات و استدلالات متعدده است [illegible] خلاف
آن [illegible] هر مجتهد صاحب [illegible] و هر حکیم صاحب یک طریقه و هر گروهی دارای
یک مذهب و هر کسی دارای یک مزاج و یک طور و هر بلدی [illegible] آب و هوای
خاص دارای یک نوع استعداد و هر فصل دارای یک [illegible] مخالف
آن دیگر است در امور ترتیبات و [illegible] و تنزلات و [illegible] در [illegible]
هر کسی یک اندیشه است که [illegible] عین [illegible] و دیگری [illegible]

شمارد

شمارد که فلان علم و مذهب بود عین ضلالت و دیگری عین نجات بخواند [illegible]
و آرا [illegible] نقض و بقاء دولت دیگری بود بدون فن خوانند که [illegible] دنیا را عین [illegible]
دیگری را آیت آبادی [illegible] طلبه فلان علم بود موجب [illegible] و تحقیق نفس [illegible]
عین [illegible] قلب و بی [illegible] دنیا و [illegible] فلان [illegible]
فلان علم گشته آن علم بود به [illegible] و بهروزی و ضرر انسان [illegible] مفید [illegible]
[illegible] دیگری بر خلاف آن [illegible] و علم خود بود [illegible]
[illegible] این اشخاص و اینها را [illegible] و [illegible]
نباید [illegible] آنچه بود [illegible] مطبوع [illegible]
[illegible] آن [illegible] حکیم حکیم عارف طبیب [illegible] عاقل [illegible]
و صاحب فلان [illegible] و مذهب [illegible] از عقاید و [illegible]
[illegible] و عقیدت دیگر باز گشت کند و [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] عقیده [illegible]
[illegible] رغبت [illegible]
و این مطلب [illegible] و کلام [illegible]
[illegible] معتقد [illegible] فلان
حکیم بزرگ [illegible] در معتقدات [illegible] از [illegible]
او تصورات دیگر [illegible] خلاف آن [illegible]
[illegible] فلان حکیم دیگر [illegible] آن طرح [illegible] آن حکیم [illegible]
[illegible] بقول حکیم بزرگ [illegible] ابونصر فارابی [illegible] علوم [illegible]
[illegible] قوم [illegible] فرا [illegible] و [illegible] لبس [illegible] عام
و [illegible] الکفر [illegible] و [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] اقوال و احادیث [illegible]
[illegible] بر [illegible] در [illegible]
[illegible] و بر [illegible] و مطرح اقوال و عقاید متباینه [illegible]

نفوس بشریه و سلوکیه و حصول کنند احوال و سلوک و طرق و عقاید بنی آدم عموماً
نرسانیده و جایی نشستم و شروع کنم چه از جهت دوری دیگر خبر از حقایق مطالب
و نمی‌کنی سروردانی انام و معقولات براهین که ماخذ و مقاصد علما و عرفا و
موجب حقیقت یقینیه نمی‌شوند لکن پس به وجه شبهه‌ها غیر یقینیه راه یابند و بواسطه
افاضات غیبیه و وجدانیات معنویه صاحب علم الیقین باشند و بعین الیقین رسیده
باشند و این جماعت از تنزلات در جنس و رتبه بشریت و عوام استعداد
دوری عنه اجباره بنحو رضا الهی فرموده انکار داشته بود و به وقتی نسبت بایشان
کرده انتها کردیم و صدق و حقیت معلوم و ثابت گشت و از ایشان امور خارق عادت
ظاهر گشت در قبول و ثبات شده علما و عقل هیچ تردید و تردیدی نبینند
چه غیر غیریه علم و افاضات کثیره الهیه لازم کار ایشان بوده بی زوال
بی نقصان علم الهیه انوار و فیض آثار و آنچه نسبتی بحضرت خالق علم
الغیوب غیر ذات تجمع جمع صفات کمالیه قدیم لم یزل و حکیم لا یزال بوده
... پس اگر بایشان متابعت و پیروی نموده در آن نحو و تردید و
نقصانی نه ... نظر ... است و لیس بقیه ... و ضلالت انکار و کفر
دارد و دنیا خواهد روایت ... جز بیوه ... نقد دست و بار
و در ... پس ... عمرت رحیم و لطایف ... و علم و لکن ... و تعلق دنیا
و ... در ... روایات و اقوال و دلایل ایشان ... اما بقول
نقصه ... میزان صحت و تقریرات ... و تکلم ... و خلوه
دل و دنیا و توان ... از کار علوم ... و غیبت و
نفوس بشریه ... استعداد ... ایشان ... روی
... و آن ... بسیط ... و
امور صلاحیه دنیویه و دینیه و ظواهر ... و توحیدیه و ...
و ... و عادات و تهذیبات خلقیه ... راجع ...
و ملکوتیات و الهیات ... و نفوس ... و ...
و لطیفه امور ... بشریه ... و تقلیم و ...

یعنی

مقصود این علم و فلکیات و معادیه عالی بطور رمز دکاندیه امراء نزاین ... و درین
حالات ... صاحب پیغمبران باشند ... و پوشیده باشند ... لطف ... نیز
قلیل ... استعداد ... حکما ... نیز ... علوم
... و حال ... استعداد ... که ...
حالیه ... بطور ... داده ... که ... و عقام علم
... در ... بطور ... در ... که ... الحقیقه
بوده ... کشف ... طرح آن در ... که ... علم
... و ... حضرت پیغمبران علیهم السلام ...
دارند علم و معلومات لازمه ... و ... بنحو ... لزوم
... صلح ... و ... نفوس بشریه ... از ... علم
علم ... تدریس ... و تعلیم ... و الا
و ... حفظ ... و تعلم ... تعلیم ... تعلیم
و تدریس ... تفهیم و تفهیم ... و ...
استعداد ... نظر ... در ...
... آنکس ... تحصیل ... بطور ... و ...
... فهم و ... در ... ادراک ...
... و ... و آنکس ... استعداد ...
... طریق ... بر ... که ... آن ... و در ...
باشد ... صاحب علم عالیه ... علیهم السلام ... علم ...
... در تحصیل ... استعداد ... تعلیم
... در ... نظر ... نظر ... فهم باشد ...
... حقیقه ... فهم و ادراک ... آن ...
... بحکم ... آن ... طلب ... لطف
آنکس ... طالب ... آنکس ...
... در ... در ... آنچه ...
... العلم ... و ... و ...

شناسند و زمان تعلیم و تفهیم و قبول افهام شاگردان سوی آنها مینمایند و نیز منبع
افاضات کلیه الهیه ذات کبریا است حضرت صدر را و دعای کلی در شأنه
زیاد شد و مدینه علم را بنیاد است و باب آن وصی بعد فصل [illegible] تقرر در دل
عظیم فرمانده جلیل و معلم جبرئیل است مقام اللوح الاعلی دانا بود [illegible]
از مرتبه و غیر مرتبه از فتوحات آن مدینه علم و منبع افاضات فیض
وابسته فهم علم را بر شد و باب آن از باب مدینه علم هدایت یابند و بتفصیل
شد و [illegible] دائم الحال هنوز [illegible] با افاضات مخفی و وقت
ظهور [illegible] اسرار نبود اینست که امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] حقیقت علم
و مایه عقل است [illegible] انبیاء [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
میتوان یکی از معانی دقیقه این عبارت بود [illegible]
علم و اسرار و انوار رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر عصری [illegible]
در رفع علم است و در آن عصر بود ظهور انوار و قلت استعداد [illegible]
ارواح نیست طاقت ادراک آن علم را [illegible] در حکم [illegible]
امیرالمؤمنین در رتبه ثانی است [illegible] آن مردم [illegible] افاضات آن
حضرت و زیارت او هنوز پیدا نکرده [illegible] خلاف [illegible]
در زمان طفولیت و آغاز تعلیم در خلوه و دبستان درس علم ابتدائی
[illegible] و از آن پس ترقی کرده در مدارس عالیه [illegible] و مدرسه علمی بزرگ
علم فقه و سطوح اجتهادیه [illegible] تا درجه
بحث [illegible] و آن شاگرد هنوز [illegible] توقف [illegible]
و خلاف شئونات عالیه [illegible]
آن [illegible] شاگرد آن دبستان و [illegible] شاگردان [illegible] یکی از [illegible]
مرتبه سلطنه [illegible]
و توقع [illegible] مقام [illegible] و مخالف درجات سلطنه [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] از [illegible] مردم [illegible]
آن اقوال [illegible] این توقع [illegible] بلکه طاقت [illegible]
[illegible] بکیفیت و کمیت شده [illegible] فوق تصور [illegible]

دراینه

پس حالت ظهور درجات علوم و سلطنه بشریته از این جهت بود که اکثر [illegible]
شئونات نیز درجات فوق درجه است و [illegible] از [illegible] جز [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] و چراغ از نور [illegible]
علم [illegible] نسبت به [illegible] چگونه [illegible] ابتدا ظهور [illegible]
[illegible] دائم الحال [illegible] آن [illegible] علم [illegible]
[illegible] زمان ظهور قائم [illegible] ظهور [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] از یک نوریت و علم [illegible] از علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زمان قائم آل محمد [illegible] علم [illegible]
[illegible] آخر الزمان [illegible] درجات
[illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible] قائم آل محمد [illegible]
و احکام شریعت [illegible] قائم آل محمد [illegible]

از حیثیت ختم و اتمام ترقی و کشف تلطیف و تخصیص حق از ظهور و سعهٔ فرق [illegible]
و از مواهب است و در حقیقه میزان تربیت کاملین است و لذا انا علم شد
که ظهور در حضرت لطیفه قلبیه و نبوت غیر تشریعیه [illegible] مقدار رسیدن انتها درجات
و حالات و مقامات و درجات و منازل غیر متناهیه غیر منتهیه اوست
بر همین منوال است و این مطالب دقیقه جز بر خدا و آن [illegible] روحانی [illegible]
ارواح دنیویه ملاک ارواح اخرویه مگر بعلاوه صورت کیفیه دنیویه دارای
جسم خفیه لطیفه باطنیه نیز شده مثل تمکین بار دیگران به ارتفاع و ترقی روح
مثالی و جسم نورانی علوی تصویر شده است و از جسم دنیویه الحال لطیفه
ارفع است تا بر عقل و نزولگاه در کونیت روح لطیفه و سیر درجات عوالم
لطیفه نیز تقدس بر عالم ذات تقدس مظهر ارواح و صفا عالم دنیوی هم
نیز موجود است چنانچه لفظ مصطفی و صفوة [illegible] از هر علو و صفوة الشریف
فالصحو [illegible] مصطفی [illegible] روشن [illegible]
روشن گشته است و علو [illegible] است [illegible] از
حقیقت وجود دنیویه باطنیه است [illegible] حقیقه [illegible] ولی دنیویه
و هم اخرویه است [illegible] دارای [illegible] بود و اخرویه
و عوالم ملکوتیه و لاهوتیه دارای [illegible] و صفوت [illegible] باشند [illegible]
[illegible] جسم [illegible] و عوالم لطیفه [illegible]
آن روح و آن جسم و آن [illegible] و آن [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] عوالم [illegible]
[illegible] در حقیقه [illegible]
و سیر [illegible] ارواح [illegible]
و مواهب [illegible] لطیفه و [illegible] بر [illegible]
این سیر [illegible] از [illegible]
و هر [illegible] از [illegible]
نزولات از امور [illegible]

دانای
نمودانی

چنانکه در این جهان نیز محسوس است و محسوس [illegible] مثلا فلان عالم یا فلان وزیر یا امیر
یا خواجه بوده که بمرتبه [illegible] بدرجه [illegible] رتبه [illegible]
شد یا [illegible] فلان عالم [illegible] ارتفاع مقام [illegible] لقب [illegible] محسوس
نیست [illegible] از [illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] در [illegible] یا جلوس
در مجلس [illegible] یا [illegible] در [illegible] و اوامر و نواهی [illegible] از جمله [illegible]
رتبت [illegible] و در [illegible]
[illegible] از [illegible] و اگر مجلس [illegible]
[illegible] آن [illegible] در [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] و [illegible]
[illegible] بزرگ در [illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible] در [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] در [illegible]
[illegible] رتبت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] ملا [illegible]
[illegible] و خلق [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] فضل الله [illegible] اعظم [illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible]
و لطافت و ادراک [illegible] ارتفاع درجه [illegible]
[illegible] زمین و [illegible] آن [illegible] و لطافت [illegible]
[illegible] غیر متناهی [illegible]
[illegible] و [illegible] ملکوت زمین
[illegible] و [illegible]

ظاهر و تعبیر خداوند تعالی [illegible] در هر [illegible] تعلقات و تغیرات
و تغیرات و تعینات ایشان را در ادراک حقیقتها و انوار گشتن [illegible] در مرکز
سوختن کند و تجلیات [illegible] و قدرت [illegible] شود و بدین نسق برای هر اکوان
و هر طبقه و هر عالم در هر طبقه بهمین حکم جاریست و عالم این طبقات
ارضیه و سماویه و ساکنان آن [illegible] مقام و کیفیات و افلاک ارضین
و سموات [illegible] برسند و جزئی و کلی در این عالم [illegible]
این [illegible] و مقامات [illegible] این است و [illegible] علیم الحکیم و [illegible] در حقیقت
ظاهر بهمان [illegible] تفرقه [illegible] آن جسم [illegible]
کیفیت دیگر است از آنچه [illegible] الکرم ظاهر [illegible]
باشد و اینها [illegible] لطف و [illegible] حقیقت جسم است [illegible]
فروز نور در نور است و تعالی دیگر در انوار نیز تفاوت [illegible]
شمع آفتاب که آن نیز منوط بجسم است از [illegible]
و از سیر و نقطه [illegible] از آن نوع دیگر فروز بخشد و از آفتاب
[illegible] نوع دیگر فروغ [illegible] از آنچه [illegible] هر نوع [illegible] آفتاب [illegible]
بخشد و [illegible] نور آفتاب [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] این نیز [illegible] حقیقت [illegible] نور آفتاب
عالم آفتاب نیز نسبت به انوار [illegible] درجات [illegible]
درجات و این حکم نیز از لطیفه [illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله
مقام حقیقت [illegible] در عالم وجود ناقص
و مهجور [illegible] حکم عالم وجود [illegible] نور علم و
فروغ معرفت حقیقت [illegible]
و مقامات لطیفه و [illegible]
[illegible] الظلمات [illegible] و النور [illegible] ظلمت و نور [illegible]
المؤمنین علیهم السلام [illegible]
[illegible]

افاضات

افاضات الهیه [illegible] حیات و طی درجات کمال و تسبیق وجود [illegible]
و [illegible] و این کیفیات نه از [illegible] است ابتدا [illegible]
[illegible] الکل و الکل [illegible] قدرت الهی و فیوضات [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible] است [illegible] درجات
[illegible] و معقولات مخلوق است [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
قادر [illegible] عالم [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] حالات و کیفیات لطیفه [illegible]
کیفیات و درجات [illegible]
[illegible] تشهیر الانفس فی هذا الدعوی راجع به
[illegible] و آنچه [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] بگوید [illegible]
[illegible] در این عالم [illegible]
عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و [illegible]
[illegible] روح [illegible] نور [illegible] از برزخ [illegible]
[illegible] کیفیات [illegible] عالم [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible]
برزخ [illegible]
برزخ [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] طبقه [illegible]
[illegible] بحسب حقیقه [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible]

ده تیکر را نور طینت محمد و آل او صلوات الله علیهم منوط است به رتبه ای و افراد دانا نبی
باید دانست که آنحضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها و سواد ... اسباب الحق شده
شوهر و اولاد او علیهم السلام و پوشش هم از کثرت دشمنان ... معانی
و اشارات داده بود خدا را که چه در کمی رتبه فخر فاطمه علیها السلام در روضه محشر
نا الکبیر ... غضوا ابصارکم از ملائکه چند ... و در اینجا سوره طه
خفی ... و ملک ... و ... نمود ... اکرام محشر ...
و نور ... از انبیا ... به خبر اول ... و اولی ...
... به ... در جات ... و مقامات سابقه صدیقه کبری
... مرتبه ... و در ... آنحضرت بود این
... که در دنیا ... علم ... بهر ...
عالیه معنویه و جلال و نور ... با طهارت ... آن ...
... نظر ... ادراک آن نور محمدی ... الکریم ... این
... غضوا ابصارکم ... که ... دقیق ... نمود
... دیده ... و چشم دل ... ادراک ...
و جلال و حجاب او پوشیده ... در جات و مقامات عالیه ...
... و ... عقول و افهام و افکار ...
... و اکرام ... محشر ...
آنحضرت ... ادراک ... معنویه آنحضرت
... علیهم از اولاد آنحضرت ...
و در اینجا ... آن ... در اخبار صحیحه ...
واقع و عین ... قبول و اعتراف ...
... و ... حقیقت ...
...
... الهم ...
... اللهم ...

دیگر

در ثواب دوستی ذریه

دیگر ... از حضرت امام رضا علیه السلام روایت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود من آذى ذريتي فعليه لعنة الله ... هر کس ... ذریه ...
او در حضرت خدا دعوت ... کتاب ...

در فضیلت ... علیه السلام

رسول خدا فرمود اذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش يا محمد نعم
الاب ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك علي بن ابي طالب ...
... محمد ... و ...
ولادت علی بن ابی طالب علیهما السلام و دیگر ... سند رسول خدا صلی الله علیه و آله

در ... عترت ...

فرمود كأني قد دعيت فاجبت واني تارك فيكم الثقلين احدهما اكبر من
الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل
بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما ...
...
...
... عترت ...
...

در ... حسن خلق

... سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق في
الجنة واياكم وسوء الخلق فان سوء الخلق في النار لا محالة ...
... خلق نیکو ... بهشت ...
... لا محاله ... سند رسول خدا فرمود هر کس ...

در ثواب ذکر لا اله الا الله

... الحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير ...
... سند رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود ان لله عز وجل عمودا من ياقوتة احمر رأسه تحت
العرش واسفله على ظهر الحوت في الارض السابعة السفلى فاذا قال
العبد لا اله الا الله اهتز العرش وتحرك العمود فيقول الله عز وجل
له اسكن يا عرشي فيقول كيف اسكن وانت لم تغفر لقائلها فيقول

اللهم بارک و تقبّل [illegible] اشهد وانك سلطان [illegible] انّي قد عرفت [illegible] فاذا
عزّ و جلّ بود [illegible] از [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] توحيد [illegible]
[illegible] اندر [illegible] و آن نيز [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] بدين [illegible] کلمه [illegible]
[illegible] نماز [illegible] خداوند [illegible]
اين کلمه [illegible] و هم بروايت حسن بن جهم از حضرت امام رضا عليه السلام (در باب تقدير)
از پدران بزرگوارش عليهم السلام بروايت از رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود انّ الله تعالى قدّر
المقادير و دبّر التدابير قبل ان يخلق آدم بالفي عام يعنى
[illegible] از آفرينش آدم عليه السلام تقدير مقدّرات و تدبير [illegible] (در باب صلوة)
[illegible] سند حضرت فاطمه [illegible] عليها السلام فرمود [illegible]
صلواتكم فانّ من ضيّع صلوته حشر مع قارون و هامان و كان حقّا
على الله ان يدخله النار مع المنافقين فالويل لمن لا يحافظ على
صلواته و اداء سنّة نبيّه [illegible] نماز [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] نماز و ادای سنت [illegible] سند رسول
خدا صلى الله عليه و آله فرمود اذا كان يوم القيمة يدعى بالعبد فاوّل شيء
يسأل عنه الصلوة فان جاء بها تامّة و الّا زخّ في النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] رسول خدا صلى الله عليه و آله
و سلم فرمود انّ موسى عليه السلام سأل ربّه عزّ و جلّ فقال يا ربّ اجعلني
من امّة محمّد صلى الله عليه و آله فاوحى الله تعالى اليه يا موسى
انّك لا تصل الى ذلك موسى بن عمران عليه السلام از حضرت [illegible]
[illegible] حضرت مصطفى صلى الله عليه و آله [illegible]

[illegible] حروف [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] و انّ من شيعته لابراهيم [illegible]
[illegible] عليها السلام [illegible] حضرت [illegible]
عليه و على نبيّنا السلام [illegible] امير المؤمنين صلوات الله عليه و [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و على نبيّنا و عليهم [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال و اطوار [illegible] حضرت [illegible]
عليه و على نبيّنا الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] مقام رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] در زمان فاتم الانبيا [illegible]
[illegible]
[illegible] امير المؤمنين [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود لمّا اسري بي الى السماء (باب ملک الموت)
رأيت في السماء الثالثة رجلا قاعدا رجل له في المشرق
و رجل له في المغرب بيده لوح ينظر فيه و يحرّك رأسه فقلت يا جبرئيل

من هذا قال لی هذا ملک الموت علیه السلام خبر بود [illegible] ملکوتی [illegible] در جای
مردی را دیدم نشسته و یکپاره در مشرق و دیگری در مغرب و بدست او لوحی
و در آن نظر می‌کرد [illegible] جبرئیل گفت [illegible] ملک
الموت علیه السلام [illegible] رسول خدا فرمود ان الله سخر لی البراق
وهی دابة من دواب الجنة لیست بالقصیر ولا بالطویل فلو ان الله
تعالی اذن لها لجالت الدنیا والآخرة فی جریة واحدة وهی احسن
الدواب لونا خداوند [illegible] براق [illegible] براق دابه و
رونده ایست از روضه [illegible] نه دراز و اگر خداوند تعالی اذن بود
دستوری [illegible] عرصه دنیا و [illegible] براق از جهت
لون و رنگ نیکوترین دابه [illegible] رسول خدا [illegible]
اذا کان یوم القیمة یقول الله عز وجل لملک الموت یا ملک الموت و
~~عزتی وجلالی وارتفاعی فی علوی لاذیقنک [illegible] لانقدن~~
طعم الموت کما اذقت عبادی [illegible] خداوند عز وجل
بملک الموت [illegible] ملک الموت [illegible] در علو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کل نفس ذائقة الموت
ثم الینا ترجعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارواح [illegible] قطع تعلق ارواح [illegible]
الموت [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] کل نفس ذائقة الموت [illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان موت

در موت ملک الموت

در ادراک طعم موت

کیفیت [illegible]

المذنب

المذنب در احوال حضرت زینب علیها السلام و در [illegible]
آن [illegible] یا ابن آدم فلقک للبقاء لا للفناء [illegible]
[illegible] آیه [illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] قرآن کریم [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب [illegible] علیها السلام
[illegible] کل نفس
ذائقة [illegible]
[illegible]
وحقیقته [illegible] ارواح و موت و حیات [illegible]
[illegible]
[illegible] الجنة علی الناس [illegible] لا تبطلوا اعمالکم فتعذبوا فی النار
خالدین فیها ابدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

علام علیهم السلام و کتب الهیه با دلایل و حجج بسیار از آن دارند که بنی و حکمت و جهه
آن سوره خیر بینت نکرده بر واقع بود نیست در تره و کهف حقانی و عنوان قولی از
آنجمله بینی زوجیه حاجات دنیویه وجودیه با خوف اظهار نهست و فواید مواید
و دلالت عاقبت یا وفاست بود الا باز نفوس در حقیقت درجات نیست
نعیم و ادراک درجات دوزخ و جحیم با خیار رفعای آثار و اثر خلوت دوائر علم
قدرت و تکلیف مساوی و پیشرا کر محار بینند مکونه طبقه مرتکب اعمال صالحه منفعه
و اتفاق نیست بانه و طبقه مجذوب افعال فاسده بیکدیگر در مشابهت بیرون
آنها با طبقه محکوم نفس اماره در نفوذ بحکم عقل تعیین طریق صراط المستقیم نبه
و بر ستار است و تعیین لکن دیگر نفس بود محکوم و عقل بود مغلوب باز دفع بتر
دوزخ و اقوام نکند و هر چه باز فوق فعل لکن هر چه تمام دراد ادراک مقصود ظهور نیکی
کوله و ز جمال گشته لذو مرتکب عمل شتاع شده لذو فراقه نفس عادل بر کیفیت
رجب اتفاق بحق ظهور نه چه اگر مقصود مرتکب ظهور بانیه ثمره و سبه وجهی باز به
بر عمل بود بد و باز عفو دو بسته تر که نیکی بود در آن که مگر بود فی الحقیقه
عجب این است که از آب و وار باقی ر باز به تعیین ساری با اعلام از حج الحرام علی
بود مرتکب حیثیت فدرج بود به لذو جزا از نگری نمیکرد یا شود ذرّه و نکو بنیه
و سرائر آن بود حکم مدارد چه از آنکه ظهور نیز نفسه بجای نفس که مرتکب کرد داده
بنیه دیگر و نفس خود مبدا انسان در ان حیثیت و تمامی و جزء دعوات و عقاب او دیو
دنیا لیست میکردم اما حکم نفس آرا اگر بود برای اتفاق نجات حیا بود مرتکب عقیق
و نزد لذا نیز از عمال نیز نفوذ دیگر و اثر علم بقا سد عاقبت معصیت فعظم آن
الا فوج اکثر همکاه آن بود از مرتکب حیث گفته اکر از جهت حیث است نکاح به
نخجیر درکه هرکه الذی صحبت تپه دهد از لعن و طعن بر ساز داخ
مغرض حرص خوش تو بطر غلبه بجای نفس غضب نگردد نیز آن غضب طرار از دفع
تراب بی دزدی به ظلم با ما و به آن نیز میکند و اگر نظیر شد او بود عذاب
کل غرض بر آن زدا آن خوش مرتکب حیثیت و آنفلاد بود سیح و صیحی و دنیا
و الکتب اعمال قبیحه بینه آن بدا اشر عجایب دیگر از نفس نیز برای ما عقول

سالمه و انجام رسا و انصار ساطعه و سلق مستقیم حضرت به او خبر با مردم نگاه نظر او در
معارج ابدانیه و معارج روحانیه و فهم معضلات دقیقه قوی دولت نیته ضرر در آیات
با اکبر بی خبار نیتوه آیت با هر شی لسنده با اد که عرض فیه لحی بن حنذان مع
مزدینه کالت نیست و هر که عظیم اندر آنچه حکم حالت از خار نیکم انکار را هم را
سکیند منعقد میشوند اکثر طایفه بر تقسیم بر نوع عظیم جنس میکرد با ضرر بوده
در آنچه دفع برابر با عراق بحر کنت ارکه با اگر ناز به یا ربانی تجزیه بود چند
دقیقه لذت با فتنه دیار بود در هر در آنجا هم دوزخ درکه و صبر بهر دوران نظر او را
کجانه با اگر تمیز بود بنوا دارج نیز دو حجت موفق بود بر آنکه گنده با اهل و عیال خواب
و زرع معلقات نیز با نفس بفقیر بخشند در آیات بر نیز با آن نیز در نظر با دور لیس
و صحبتها مخلد و موبّد تمام و ما دامت السموات و الارض با چندانکه لست و
تشبیر معهود است که ذوات است با دوزخ ما درکه در عمال نمیکرد اینکه در نیز بود بسیو
الکتاف این چند بهار و کفر نیست و دوا ب لوقم گذشته از نیکه اعرفی با فی ا
آری با هر بشان و عظیم بیا کینه نیکه اکر فلان مرد رخت میزود رفع کهد آب تا در
نانو بتیم اگر با دیده داده بود که تشنه گذار بود در موافقه طایفه برو میزند دو حد
دیکمه دو دفع رنجش احد نیز کو ترشی نمیرا اما اکر زهد و ذات با دید او بود نعره بیکند به
فقس با یکدیگر انکور در عوض میکوه فرض ادو رضا تسمیه فرقی بودیم و آن
مزدور را از آن طایفه رنجور و از نیز بخشش مزد راکه در هم ادا او مزدوا ان نیز بعث
آن مزد در کار را به او نوازی تحویل با نیز ادال به اما اکر نیز باز کار مطلوب دیگر
ها کمان دیار بین حساب بود و پیمان بسته شود و از اندازه او بود او دقیقه کمتر نوا او بود
دربود عذابها و کلّها و سلاسل و مقامع در نیران حیث که تحریف او از نیز نوا او دو
عدم بود قبت با کار نیز بخشم کرده تقلیم رنج و اگر زدو تر دو خوب تر از معول رنج
و بیرون ماه بود و تو شو بار دوش بر علم عظیم دو جنت بر پایه چند روز کفید و دو موت
و مقامات و و ظایف و رسم او تحویل چنانکه با مرد او بود بعث عیسی بجزا از عظیم
فلا فرادیس لها در صیغه عیسی و مبدل اقدار نیز و حکم صدور حکم با سود غیر نیز
متفاوت و متفاوت است آنها ادامه شعله ها برابر میکند که اثر بست فی نیته مرتق

صورت بر دا کردن با شرح قصوری یا تقصیری [illegible] با وجود علم [illegible] دلایل [illegible] با فهم و ادراک
حمل اعتنا [illegible] یا او سلاطین مؤاخذه و مواخذه بود [illegible] [illegible]
[illegible] اگر فلان شخص [illegible] بزرگ [illegible] بوده [illegible] حکم [illegible] قصور
یا تقصیر بجهة غفلت و [illegible] عمداً [illegible] غلطه و خلع [illegible]
و المسیر عزت و عزل از منصب و [illegible] مقام [illegible]
[illegible] و عقوبت بوده [illegible] و عظمت و [illegible] مأمور [illegible]
هم [illegible] از [illegible] سلاطین [illegible]
و بالعکس [illegible] [illegible] و [illegible]
درجات و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] کفایت [illegible] نسبت [illegible] و حال [illegible]
[illegible] امور [illegible] [illegible] و عموم [illegible]
و ضعف [illegible] طبیعت [illegible] [illegible]
[illegible] بیماران [illegible] و حال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اگر [illegible] اگر در [illegible] [illegible]
[illegible] یک نفر طبیب [illegible] [illegible]
مرض [illegible] طبیب و ادویه و دوا [illegible] از [illegible]
او از [illegible] مرض [illegible] مزاج
او لطیف و [illegible] لطیف [illegible] لطیف تر از سایر [illegible]
[illegible] خشم و [illegible] غضب و [illegible] [illegible]
نسبت [illegible] مردم از هر کس [illegible] مقبول [illegible]
بر امراض ضعیف تر [illegible] و خشم [illegible] مزاج
و عموم [illegible] عقیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و این [illegible] [illegible] [illegible]

ذات قدیر اکبر و خالق نعم و مخلوق غیر متناهی که کمال قدرت و عظمت و اقتدارت و [illegible]
[illegible] جزای [illegible] نعم [illegible] و [illegible] نعم [illegible]
[illegible] و حال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و خلاق [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خلق [illegible] [illegible]
[illegible] خالق خلق و [illegible] قدرت و [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
از آن لطف عمیم [illegible] خلق [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خلق [illegible] [illegible] عالم [illegible]
[illegible] [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] عذاب الیم [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] [illegible] خلاق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عالم [illegible]
[illegible] [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

برخی شده بعضی در آن زندان جاویدان زمانهای بسیار بمانند و حکم خلود کرده [illegible] قرنهای
متعاقبه نیز نگنجد مثلاً فلان محکوم [illegible] توقف در عذاب [illegible] فلان [illegible]
بسیار در بعضی [illegible] جهنم بود از طبقات و درکات و انواع و اقسام عذاب و
عقاب و [illegible] و غیر آن در [illegible] ایشان از هر [illegible] و شدید
تر شدن آن [illegible] بسبب [illegible] و اخبار شده که عذاب
[illegible] و منزلگاه و تفاوت مقرر [illegible] طغیان در
عصیان [illegible] و در حق [illegible] عظام [illegible]
[illegible] دیدار [illegible] و در
زنجیر عذاب بسته [illegible] آیات [illegible] راه
[illegible] در هر صورت خدا را [illegible] لطف [illegible] نعمت
و [illegible] جهنم دیدار [illegible] احوال [illegible] معذب [illegible]
[illegible] مطیع [illegible] لازم [illegible]
آن نیز نسبت [illegible]
[illegible] حسنات [illegible]
[illegible] زندان [illegible]
عظیم [illegible] زندان [illegible] توقف [illegible] مقرر
دارند [illegible] معذب [illegible] روز [illegible]
[illegible] توقف [illegible] در تمام [illegible] در زندان
[illegible] زندان [illegible] عذاب [illegible]
توقف [illegible] از عذاب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در تمام عمر در زندان
و معذب [illegible] عذاب [illegible] و [illegible] عذاب
[illegible] نیز [illegible] و قتیع [illegible]
هر کسی [illegible] از [illegible] خط [illegible]

[illegible]

و [illegible] جهنم زندان جاویدان [illegible] و وعید و خوف [illegible] و آن [illegible]
مطبوع [illegible] و شدید و عذاب [illegible] عظیم الیم است [illegible] بوستان جاودان
[illegible] و [illegible] و موعید مطبوع [illegible] مطلوب [illegible]
الیمی در رضوان [illegible] محمد و [illegible] کریم است
و هر کسی از اهل بهشت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] فاتم الانبیاء [illegible]
[illegible] از آفریدگان [illegible] و [illegible]
سایر [illegible] و [illegible] و [illegible]
ائمه طاهرین علیهم [illegible] و [illegible]
بخشیده [illegible] و [illegible] آفریده [illegible]
و [illegible] الا [illegible]
و [illegible] قابلیت [illegible] موجود [illegible]
[illegible] آفریده [illegible] در علم [illegible] موجود [illegible]
[illegible] قابلیت [illegible]
بهشت [illegible] از [illegible]
[illegible] قابلیت [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] در رضوان [illegible]
[illegible] اهل بهشت [illegible]
[illegible] و منازل در رضوان [illegible] حسنات
[illegible] کند [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] دقیق [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و [illegible]
نیز [illegible] بهشت [illegible] درجات [illegible]

هر یک با قرار علم و کیفیت ثواب و عقاب است و امر تا علم کتاب الاسود قال

و نیز همین بسند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اِنَّ اللهَ اَمَرَنی بِحُبِّ اَربَعَةٍ عَلِیٍّ

وَسَلمانَ وَاَبی ذَرٍّ وَالمِقدادِ بنِ الاَسوَدِ خدا تعالی مرا بدوستی چهار تن

امر فرموده علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و نیز

بسند مذکور رسول خدا فرمود ما یَتَقَلَّبُ جَناحُ طائِرٍ فِی الهَواءِ اِلّا وَعِندَنا

فیهِ عِلمٌ منقلب نمیشود پر پرنده در هوا مگر آنکه نزد ما در آن علمی است

از هیچ عبارت [illegible] مقصود [illegible] زدن پرندگان [illegible]

[illegible] دیده باشد [illegible] حرکت [illegible] عادت

[illegible] و این مطلب [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] علت [illegible]

میدانیم و در کیفیت علم مخصوص داریم [illegible] و نیز حسن بن جهم از امام

رضا علیه السلام روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الحَسَنُ وَ

الحُسَینُ سَیِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ وَاَبوهُما خَیرٌ مِنهُما حسن و حسین سید

جوانان اهل بهشت باشند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و در این عبارت

[illegible] خلق خدا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] قوت [illegible]

[illegible] خلق [illegible] آن [illegible] از ائمه

[illegible] علیه السلام [illegible] بهتر باشد [illegible]

[illegible] از وصف [illegible] کتب [illegible]

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در [illegible] و فیکم عترة نبیکم [illegible]

[illegible] مقصود از عترت اهل بیت علیهم السلام باشد [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام و [illegible] الحق مع علی

وعلی مع الحق [illegible] در این [illegible] مسطور [illegible]

رسول خدا فرمود اِنَّ اللهَ غافِرٌ کُلَّ ذَنبٍ اِلّا مَن اَحدَثَ دینًا اَو

اغتَصَبَ اَجیرًا اَجرَهُ اَو رَجُلًا باعَ حُرًّا خدا [illegible] هر گناه

[illegible]

[illegible] امروز [illegible] غصب [illegible] حرمت [illegible] در همین

سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در این قول خدا یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ

بِاِمامِهِم روزیکه بخوانیم هر مردمی را بامام ایشان یُدعی کُلُّ قَومٍ بِاِمامِ زَمانِهِم

وَکِتابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِیِّهِم دعوت [illegible] و [illegible]

[illegible] و نیز حسن بن جهم از امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود حُرِّمَتِ الجَنَّةُ عَلی مَن ظَلَمَ اَهلَ بَیتی وَعَلی مَن

وَعَلی مَن قاتَلَهُم وَعَلَی المُعینِ عَلَیهِم وَعَلی مَن سَبَّهُم اُولٰئِکَ لا

خَلاقَ لَهُم وَلا یُکَلِّمُهُمُ اللهُ وَلا یَنظُرُ اِلَیهِم یَومَ القِیٰمَةِ وَلا یُزَکّیهِم وَلَهُم عَذابٌ

عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] همه [illegible]

خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا تعالی مُجانِبٌ کُلَّ الخَلقِ الاَمنَ

اَشرَکَ بِاللهِ فَاِنَّهُ لا یُجانِبُ وَلَو مَرَّ بِالنّارِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا فرمود لا تَشرَبُوا

الجَفاةَ وَلَا العَبّاءَ فَاِنَّ اللَّبَنَ یَتَعَدّی [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا فرمود اَلَّذی

یَشرَبُ فِی الآنِیَةِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لَیْسَ لِلصَّبِیِّ لَبَنٌ خَیْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ [illegible]
نوشیده و پرورده [illegible] بهتر از شیر دیگری [illegible]
الله [illegible] شیر [illegible] باید [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible] نوشیدن
[illegible] طفل [illegible]
[illegible]
[illegible]
طفل [illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عادت [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible]
و کذلک غیر ذلک و نیز [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] اللَّهُمَّ [illegible] فَکُلُوا مِنْ جَوَانِبِهِ فَکُلُوا
مِنْ جَوَانِبِهِ فَإِنَّ الْبَرَکَةَ [illegible] خورده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و نیز [illegible] رسول خدا [illegible] فرمود مَنْ [illegible] فَقَدْ [illegible] بر [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نِعْمَ الْإِدَامُ
الْخَلُّ [illegible] وَلَا یَفْتَقِرُ أَهْلُ بَیْتٍ عِنْدَهُمُ الْخَلُّ [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] اللَّهُمَّ بَارِکْ لِأُمَّتِی
فِی بُکُورِهَا یَوْمَ سَبْتِهَا وَیَوْمَ خَمِیسِهَا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible] فِی الشِّتَاءِ [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible] علیه [illegible] فرمود التَّوْحِیدُ [illegible]
التَّوَدُّدُ نِصْفُ الدِّینِ [illegible] توحید [illegible] تودد [illegible]
[illegible] نصف دین [illegible]
[illegible] توحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نصف دین توحید [illegible]
[illegible] خدا [illegible] فرمود الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ
دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی [illegible] نصف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در استنزال الرزق بصیرة من اللطیف بدانکه تمام مخلوق خدا را ارزاق خدا ضامن رزق و هیچ
جنبنده‌ای که نبوده مگر آنکه روزی او بر خدا است و روزی و روزی‌الله هست حقیقت این معنی
به شهادت آیات و اخبار از جمله آیه و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
از برای هر جنبنده محقق نصیب و روزی مقرر است که در وقت معین برسد اگر چه بعضی محروم
ادراک محروم شده این مقام در نصیب او و ارزاق و از ارزاق محروم شده
از روز رسیده باید و هیچ کس نیست که روزی ندهد و همه بیست و هم است مطور رسول
خدا فرموده اصطنع الخیر الی من هو اهله والی من هو لیس من اهله
فان لم تصب من هو اهله فانت من اهله کار به نیکوئی و جا بکار
خدا نمیکند او را در خیر و جا به صفت خدا پس اگر چه از تو رسد
نگردد تو محسن و اهل جا به خدا که بعضی نیکی کرده به سوی خود تو عوض
و هیچ ثواب نمیدهی نیکو و بهشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود رأس
العقل بعد الایمان التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کل بر و
فاجر یعنی سر عقل بعد از ایمان دوستی با مردم و نیکوئی به هر
نیکوکار و بدکار است پس عقل این است که از تحت قبول ایمان و اقرار به توحید
از صمیم قلب به زبان و دل از آن با مردمان دوستی بورزد و با ایشان
و اخلاص و از روی محبت و حسن خلق با ایشان کند و حفظ زبان و دین ایشان نماید
و مصداق العقل عبد به او و نیکوئی به مخلوق خدا کند الکتب و یحتاج الی
فایده که آن سبب زلال و نعمت و فراوانی بوستان و بر هر خدا است
تربیت و نیل ازل و به هر چیز رسید و معلوم است خدا از تخم به هر اثر الملک بشود
هر کسی در اندازه خود به بعضی پس از نور عقل به هر چیز برتر گردد و از آن
عاقل و خردمند و مصداق حدیث مذکور کرده شود و نیز بهشت رسول خدا
صلوات الله علیه و آله فرمود سید طعام الدنیا والآخرة اللحم و سید شراب
الدنیا والآخرة الماء و انا سید ولد آدم ولا فخر سید و آقای خوردنیهای
دنیا و آخرت گوشت است و سید آشامیدنیها آب و آب است و من سید
و آقای و خلاصه و فخر ایشان و در قرآن ناطق بر آن
و بهترین نعمت بهشت جاویدان و منم سید و آقا و بزرگ فرزندان آدم و فخر نیست مرا

این نکته دیگر

این نکته دیگر غرور است و تکبر و فخر طریق نیست حکم از روی حقیقت و صدق ترک است
و هم بهشت رسول خدا فرموده سید طعام الدنیا والآخرة اللحم ثم الارز سید
خوردنیهای مردم دنیا و آخرت گوشت است و از آن پس برنج است و هم بهشت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود کلوا الرمان فلیست منه حبة تقع فی المعدة الا انارت
القلب واخرجت الشیطان اربعین یوما انار بخورید هر حبه دانه از آن
در معده جا نکند مگر آنکه قلب را روشن سازد و شیطان را دور نماید از دل او
نه از خطاب امیر المؤمنین علیه السلام حدیث است کلوا الرمان بشحمه
فانه دباغ للمعدة یعنی انار با پیه سفید آن بخورید که آن دباغ معده است و
مثل دباغ و پاک کننده است و هم صفرا را ببرد و
و نیز روایت حسن بن جهم از حضرت امام رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود علیکم بالزبیب فانه یکشف المرة ویذهب بالبلغم ویشد
العصب ویذهب بالاعیاء ویحسن الخلق ویطیب النفس و
یذهب بالغم بر شما باد به خوردن مویز که خلط
را ببرد و بلغم ببرد و عصب را محکم
و اعیا را ببرد و خلق نیکو گرداند و نفس خوش و غم ببرد
و این آخر بود و هم بهشت رسول
خدا فرمود کلوا العنب حبة حبة فانه اهنا وامرا انگور بخورید دانه دانه که گوارا است
و نیکو و خوشتر و گوارا است و هم روایت است از رسول خدا که فرمود
دنیا و آنچه در آن است و ناگوار است و رنگ آن رنگ انگور است
انگور خوردن دانه دانه موجب شفا است و هم بهشت رسول خدا فرمود
فی شرطة الحجام شفاء یعنی در حجامت شفا است و حجامت کنید
باشد در حجامت کردن شفا از هر درد و بهشت رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود افضل اعمال امتی انتظار فرج الله عز و جل بهترین اعمال امت
من انتظار فرج است
از دیگر الامور ...
...
...

وجهات درمیان آدمی بود موجب فساد عظیم بالکلیه [illegible]
امورات [illegible] و جهاد آن [illegible] و صلح [illegible] آن [illegible]
موجب خسران [illegible] لحظه‌ای [illegible] کرد و [illegible]
غیر الله [illegible] بود [illegible] و خواهش [illegible] از رسول [illegible]
در همه مخلوق عاجز و [illegible] که [illegible] محفوظ و [illegible]
[illegible] و ادراک [illegible] محفوظ [illegible] رسول خدا فرمود
تردّدوا شربة عسل علی [illegible] اتاکم اگر کسی [illegible] از عسل [illegible]
بود [illegible] که [illegible] در عسل [illegible]
خدا [illegible] در [illegible] شربت آن [illegible] و جعلنا فیها شفاء للناس
[illegible] و دلیل [illegible] و [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اذا طبختم [illegible] فاکثروا القرع فیها فانه
یشد القلب الحزین [illegible] غذا [illegible] طبخ [illegible] کدو [illegible]
نه زیرا که قرع دل [illegible] و [illegible]
و رطوبت [illegible] آیت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
ضعفت عن الصلوة و الجماع فنزل علی قدر من السماء فاکلت منها
فزاد فی قوتی قوة اربعین رجلا فی البطش و الجماع و هو الهریسه
ضعف [illegible] در [illegible] و جماع [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] در [illegible] قوت [illegible]
[illegible] و آن [illegible] کند [illegible]
محفوظ [illegible] آن [illegible] رسول خدا فرمود
لیس شیء ابغض الی الله تعالی من بطن ملآن [illegible] در [illegible]
[illegible] از شکم [illegible] و اثر [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible] المؤمن علی الله تعالی انه لم یعجل الاجابة [illegible]
فاذا هم [illegible] از [illegible] خدا در حق [illegible]

در باب عسل

در باب کدو

در خواص هریسه

در ذم پرخوری

[illegible]

[illegible]

در ادای نوافل [illegible] کفش [illegible] است [illegible] قصد [illegible] نظر [illegible] وجه [illegible]
روحی [illegible] قطع [illegible] خدا [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] دنیویه [illegible] مشغول و [illegible]
[illegible] و [illegible] خلاف
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] فایده [illegible] عذاب [illegible] و از عدم توفیق نیز
[illegible] دیگر [illegible] حسن [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اذا لم یستطع الرجل
ان یصلی قائما فلیصل جالسا و ان لم یقدر ان یصلی جالسا فلیصل
مستلقیا ناصبا رجلیه بحیال القبلة یومی ایماء [illegible] قادر [illegible]
نماز [illegible] نماز کند و اگر قادر [illegible] نماز [illegible]
[illegible] قبله [illegible] و [illegible] نماز کند و نیز [illegible]
[illegible] رسول خدا فرمود من صام یوما [illegible] ثواب عشرة
[illegible] لا یشاکل ایام الدنیا [illegible] روز [illegible]
[illegible] روزه [illegible] روز [illegible]
[illegible] رسول خدا فرمود من [illegible]
ضمنت له اربعة [illegible] الله تعالی و [illegible] علیه فی رزقه و
[illegible] و یدخله الجنة التی وعده [illegible]
[illegible] و آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اللهم ارحم خلفائی ثلاث مرات [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] تعلیم احادیث [illegible] رسول خدا فرمود

در ادای نماز

در باب [illegible]

در فواید صیام

در ثواب تعلیم [illegible]

در [illegible] آن

الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدین و نور السموات و الارض دعا سلاح مؤمن
و ستون دین و نور آسمانها و زمین است و به همین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
الخلق السیئ یفسد العمل کما یفسد الخل العسل یعنی خوی بد عمل را تباه
میکند چنانکه سرکه عسل را تباه میکند و به همین سند رسول خدا فرمود ان العبد
لینال بحسن خلقه درجة الصائم القائم یعنی بنده بسبب خوی خوش بدرجه کسی میرسد که
صائم النهار و قائم اللیل و هم به همین سند رسول خدا فرمود ما من شیء
فی المیزان اثقل من حسن الخلق یعنی هیچ چیز در ترازوی عمل سنگین تر از حسن
خلق نیست و به همین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من حفظ من
امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها بعثه الله تعالی یوم القیمة فقیها
عالما هر کس از امت من چهل حدیث حفظ نماید که دیگران از آن منتفع شوند
خدا او را در روز قیامت عالم و فقیه برانگیزاند [illegible]
و هم از حسن بن جهم روایت است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود رسول خدا
روز پنجشنبه سفر میفرمود و میفرمود در این روز اعمال [illegible]
در این روز ملائکه [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من قرأ اذا زلزلت [illegible]
کمن قرأ [illegible] هر کس چهار مرتبه سوره اذا زلزلت بخواند [illegible]
ختم قرآن کرده است و هم به همین سند رسول خدا فرمود من بدأ بالملح اذهب
الله عنه سبعین داء اقلها الجذام هر کس در [illegible] طعام
نمک تناول نماید خدا هفتاد درد و مرض را از او دور گرداند که کمترین آن جذام [illegible]
و هم به همین سند از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
موسی [illegible] از پروردگار [illegible]
[illegible] فاناجیک ام بعید فانادیک فاوحی الله تعالی یا موسی
انا جلیس من ذکرنی [illegible]
[illegible]

در صفت
در صفت
در ثواب حفظ چهل حدیث
در سفر پنجشنبه
در ثواب سوره اذا زلزلت
در نمک
سؤال موسی از خدا

[illegible]

[illegible] روایت است [illegible]
[illegible] و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] و به همین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ان الله تعالی یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها [illegible] فاطمه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

از نور پاک خدا و عصمت الله [illegible] بعد [illegible] محمد و درجات [illegible] و فرد بالذات و مجد
هر یک درجات [illegible] بر تر [illegible] الا کلمه قدره جز خدا و رسول خدا هیچ
آفریده مقدار آن نتواند [illegible] و شئونات ظاهره [illegible] و فرقه [illegible]
همان بود از کثرت آثار [illegible] علم [illegible] به شئون عرضی و طولی آن [illegible]
و خفاء و ضیاء [illegible] و خلیفة الله [illegible] الارضین و السموات [illegible] و بار
و درجات و درکات و خلیفة الرحمن و زوج البتول و [illegible] خدا و رسول خدا [illegible]
و خلیفه بلا فصل [illegible] منصوبا و مظلوما [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
رجب [illegible] و معلم [illegible] بر دیگران [illegible] [illegible] و [illegible]
نعمت در مقام [illegible] و [illegible] بانگ اذان [illegible] و کلمه [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] بانگ [illegible]
فی الفور سکوت [illegible] و [illegible] از زبان [illegible] الاعظم
بر دیگران [illegible] [illegible] مردود [illegible]
سکوت [illegible] بر آن [illegible] و [illegible] کرد و
[illegible] حق [illegible] و ظاهر [illegible] مخالفین [illegible]
و ظالمین [illegible] دنیا [illegible] دردا [illegible] عجائب [illegible]
بر خدا و [illegible] مصطفی [illegible] عقر [illegible] نصب
[illegible] از جهت [illegible] طلب [illegible]
دیگران است از [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و جهت [illegible] عذاب [illegible]
پس [illegible] زهرا [illegible] اخبار [illegible] و
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] با [illegible]
و حسین سید شباب اهل الجنة [illegible]
[illegible] آن [illegible]
معلوم [illegible] آنحضرت در آن [illegible] تمام [illegible] خود [illegible]

[illegible]

[illegible] از مخلوق و ادراک [illegible] حق رضای او رضای خدا و غضب او در
غضب [illegible] بر [illegible] و افضال [illegible] از [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] تمام [illegible] از غضب [illegible] و غضب
[illegible] و [illegible] آنکه [illegible] و
صفا و لطف آنحضرت [illegible] نور [illegible] و صفا و جمال
و صلوات [illegible] نور الهی آنحضرت [illegible]
[illegible] در این [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] نور [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] میلاد آنحضرت و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در [illegible] حق [illegible] فاطمه [illegible]
و [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] اهل بیتی [illegible]
[illegible] مع المنافقین فی الدرک الاسفل من النار [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] [illegible] طبقه [illegible]
در [illegible] درکات جهنم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله که
[illegible] قاتل الحسین [illegible] فی تابوت من نار علیه نصف عذاب
اهل الدنیا و قد شدّ [illegible] و رجلاه بسلاسل من نار [illegible]
حتی یقع فی قعر جهنم و له ریح یتعوذ اهل النار الی ربهم من شدّة
نتنه و هو فیها خالد ذائق العذاب الالیم مع جمیع من شایع علی
قتله کلما نضجت جلودهم بدّل الله عز و جل علیهم الجلود حتی یذوقوا
العذاب الالیم لا یفتر عنهم ساعة و یسقون من حمیم جهنم فالویل لهم
من عذاب الله تعالی فی النار [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از عذاب الیم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

مبوهر کند و هر وقت دوست داری [illegible] لطف خداوند [illegible] آنکه عذاب
در دنیا [illegible] و خدا را قهر آنها سوال از ادراک عذاب [illegible]
[illegible] از عذاب فرعون خدا [illegible]
خبر [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] الوقت و
الجیس [illegible] عذاب [illegible] عقاب کنند [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] در عذاب [illegible] و نیز بهمین سند رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود ان موسی بن عمران سأل ربه عز و جل فقال یا رب اخی
هارون مات فاغفر له فاوحی الله تعالی الیه یا موسی لو سألتنی فی الاولین
والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی انتقم له من
قاتله [illegible] موسی بن عمران از پروردگار خود عز و جل [illegible] و عرض نمود که
برادرم [illegible] ای موسی اگر از من
از برای جمیع خلق اولین و آخرین سوال و خواهش نمودی [illegible]
کننده حسین بن علی [illegible]
معلوم [illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible] تمام مخلوق [illegible]
عظیم تر است [illegible] از آنکه موسی علی نبینا و علیه السلام [illegible] رحمت [illegible]
بنده در طلب غفران [illegible] آنحضرت [illegible]
این کار [illegible]
[illegible] لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا [illegible]
رحمت [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] ارحم الراحمین [illegible] شفاعت [illegible]
حضرت خاتم الانبیاء [illegible] اللهم اغفر
[illegible] علینا [illegible] محمد صلی الله علیه و آله یوم

یقوم

یوم یقوم الحساب و بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تختموا بالعقیق فانه
لا یصیب احدکم غم ما دام ذلک علیه انگشتر عقیق در انگشت کنید [illegible]
انگشتر [illegible]
[illegible]
[illegible] و بهمین سند رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود من [illegible] آخر الزمان [illegible]
هر کس در آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز بهمین سند
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان الله قد غفر لک و لاهلک و شیعتک
و محبی شیعتک و محبی محبی شیعتک فابشر فانک الانزع البطین منزوع
من الشرک بطین من العلم [illegible]
[illegible]
[illegible] الانزع البطین [illegible] علم و
[illegible] و بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible] اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله [illegible]
[illegible]
و بهمین سند رسول خدا فرمود المغبون لا محمود و لا ماجور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المغبون لا محمود و لا مشکور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر حق تا حشر نیز ... اگر بوقت رحمت و فرزند ترا ... باشد بعد از آن ... که از آنکه مغفوره
... بخشیده ... [illegible] ... قیمه و ...
... [illegible] ... ... [illegible] ...
... [illegible] ... روشن ... [illegible] ... و الله اعلم
و نیز ... از حضرت امام ... علیه ... الاف التحیة
والتسلیم ... که ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کلوا التمر علی الریق
فانه یقتل الدیدان فی البطن ... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ... از ... [illegible] ...
و ... رسول خدا فرمود ... اما انه من الجذام والبرص
... [illegible] ... و ...
... فرمود یا علی لولاک لما عرف المؤمنون بعدی ... اگر تو نبودی ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ایمان ... [illegible] ...
... [illegible] ... ولایت ... [illegible] ...
و ... [illegible] ... ایمان ... [illegible] ... توحید و نبوت ... علیه السلام
... [illegible] ... ایمان ... واجب از ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ...
دیگر ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ... [illegible] ... شده
... [illegible] ...
فرمود اعطیت فیک ثلاثا ... قبلی و اعطیت مثل ذلک و اعطیت صهرا مثلی و لک
الحسن والحسین ... [illegible] ... فاطمه ... [illegible] ...
... رسول خدا فرمود یا علی لیس فی القیامة راکب غیرنا و نحن اربعة

در خاصیت خرما

در ... [illegible] ...

در فضیلت ... علیه السلام ...

ایضا در ... علیه السلام

ایضا در فضائل آنحضرت

ارجع

... [illegible] ... فرمود ... [illegible] ...
فرمود ... [illegible] ... فرمود انا علی دابة الله البراق واخی صالح علی
ناقة الله التی عقرت وعمی حمزة علی ناقتی العضباء واخی علی
علی ناقة من نوق الجنة وبیده لواء الحمد ینادی لا اله الا الله
محمد رسول الله فقال الآدمیون ما هذا الا ملک مقرب او نبی
مرسل او حامل عرش فیجیبهم ملک من تحت بطنان العرش یا معشر
الآدمیین لیس هذا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا حامل
العرش هذا الصدیق الاکبر هذا علی بن ابی طالب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... لا اله الا
الله محمد رسول الله ... [illegible] ... فرشته ... جبرئیل
... [illegible] ...
... [illegible] ...
صدیق اکبر ... علی بن ابی طالب علیه السلام و نیز ... [illegible] ...
... از حضرت امام رضا ... [illegible] ... از علی علیه
السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من کان مسلما فلا یمکر
ولا یخدع فانی سمعت جبرئیل علیه السلام یقول ان المکر والخدیعة
فی النار ثم قال صلی الله علیه و آله لیس منا من غش مسلما ولیس
منا من خان مؤمنا ثم قال علیه الصلوة ان جبرئیل الروح الامین
نزل علی من عند رب العالمین فقال یا محمد علیک بحسن الخلق فانه
ذهب بخیر الدنیا والآخرة وان اشبهکم بی احسنکم خلقا ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... فرمود ... جبرئیل الروح الامین

در ذم مکر و حیله و مدح حسن خلق

حسن خلق

از جهت بود در دل‌ها [illegible] ... [illegible] محبت علی [illegible]
خیر دنیا و آخرت [illegible] نیکوترین [illegible] در خلق [illegible]
[illegible] فقط [illegible] عنه [illegible] محبّین الخلق [illegible]
بخیر الدنیا والآخرة [illegible] خیر دنیا و آخرت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] و مالک [illegible] اخبار از [illegible]
روایت [illegible] امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] من مات
ولیس له امام مات میتة جاهلیة ویؤخذ بما عمل
فی الجاهلیة والاسلام هر کس بمیرد و او را امام [illegible]
[illegible] جاهلیت مرده [illegible]
در جاهلیت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] از فرزندان [illegible]
و [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود انا وهذا یعنی
علیاً یوم القیامة کهاتین وضم بین اصبعیه وشیعتنا معنا ومن اعاننا
مظلوماً کذلک رسول خدا [illegible] در روز قیامت [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible]
[illegible]
خدا صلی الله علیه وآله فرمود من احبّ ان یتمسّک بالعروة الوثقی
فلیتمسّک بحبّ علی واهل بیتی [illegible]
دستگیره [illegible] محکم [illegible]
[illegible] رسول خدا فرمود الائمة من ولد
الحسین من اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصی الله
هم العروة الوثقی وهم الوسیلة الی الله عزّوجلّ [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] العروة الوثقی [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
یا علی انت وولدک خیرة الله من خلقه [illegible]
[illegible] و همین سند رسول خدا فرمود [illegible] علی
[illegible] و همین سند رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود [illegible] الله [illegible] یوم القیامة [illegible]
[illegible] محشور [illegible] از عذاب [illegible]
و همین سند رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود [illegible]
[illegible] مع الیقین [illegible] یوم القیامة ومن مات وهو یبغضک
فلا یبالی مات یهودیاً او نصرانیاً هر کس [illegible]
[illegible]
یهودی و نصرانی مرده [illegible]
[illegible]
و همین سند رسول خدا [illegible] در قول خدا عزوجل وقفوهم انهم مسئولون [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] از ولایت علی علیه السلام
و [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] و حسن و حسین [illegible] عبدالمطلب
و عقیل [illegible] فرمود انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبر فرمود انت خیر البشر لا یشک فیک الا کافر [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] پیغمبر فرمود انت
منّی وانا منک [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله

[illegible]

لما زوجت فاطمة الى علي ان الله عز و جل تزوجها [illegible] زوجتکم فاطمة
که ظاهرا خدای عز و جل امر فرموده به تزویج او و دیگر [illegible] رسول صلی الله علیه
الصلوة السلام فرموده من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه واعن من اعانه وانصر من نصره واخذل من خذله وکن له
لولده واخلفه فيهم بخير وبارک لهم فيما اعطيتهم وايدهم بروح القدس
حيث توجهوا من الارض واجعل الامامة فيهم واشکر من اطاعهم واهلک
من عصاهم انتهى و [illegible] تحقیق [illegible] لفظ مولا [illegible] مولا را ولیست با
[illegible] او [illegible] و [illegible] او [illegible]
او [illegible] و [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] و مقام رفیع [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] علم [illegible]
خدا [illegible] تمام [illegible] خدا [illegible]
خدا [illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
و [illegible] بر تمام [illegible] خلق [illegible] مقام [illegible] خدا [illegible]
[illegible] روح [illegible] و [illegible] از ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عصیان [illegible]
[illegible] و این [illegible] لفظ مولا [illegible] مقام

بعد از او

دو مقام [illegible] علیهم السلام

تحقیق [illegible]

[illegible] نفس واحد [illegible] و اگر بقول [illegible] تقدیمات [illegible]
[illegible] و تکرار [illegible] لفظ [illegible] لازم [illegible]
[illegible] و لایت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علی [illegible] اول من [illegible]
اول من [illegible] الحق [illegible]
[illegible] اول من [illegible]
[illegible]
[illegible] خالق و مخلوق [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علی انت [illegible] و انت [illegible] علی
امتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible] حق [illegible] خلیفه [illegible]
علم [illegible] مقام [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] حقیقت [illegible]
و آن حضرت [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] رسول خدا [illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

موعود دینی و شواهد دانستن سلطنت با موالیم صورت ظاهر بود بر محفوظ در شب [illegible]
رجب باطن تمام اموال جان و نفوس هر کس از آن آنحضرت و [illegible] اللطیف
وجه آنحضرت و به [illegible] آنحضرت [illegible] الحمد [illegible] کان لمولاه
و از این سخن دو حال کتب سابقه صورتی با این توریت سطور شده مردمان [illegible]
غلامان و کنیزان آنحضرت شدند و از [illegible] سلیم است او مؤمن حقیقی [illegible]
نمی باشد و این [illegible] دعوای [illegible] مؤمن و مؤمنه [illegible] عید
محمد صلی الله علیهم اجمعین و بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لا
تقوم الساعة حتی یقوم القائم بالحق منا و ذلك حین یأذن الله عز
و جل له فمن تبعه نجا و من تخلف عنه هلك الله الله عباد
الله فأتوه و لو علی الثلج فانه خلیفة الله عز و جل و خلیفتی [illegible]
روز رستخیز ظاهر [illegible] بحق قائم نکند و این در آن هنگام [illegible]
خداوند [illegible] هر کس او [illegible]
[illegible] هر کس از [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] رفت [illegible] خدا و خلیفه
خدا و خلیفه من است و بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
بحجته [illegible] من زعم انه یحیی و لا یموت فقد کذب [illegible]
کفر هر کس [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] و بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
توضع یوم القیامة منابر حول العرش لشیعتی و شیعة اهل بیتی
المخلصین فی ولایتنا و یقول الله عز و جل هلموا یا عبادی الی

لأنشر

در خبر از حضرت قائم علیه السلام

و صلوات شیعیان

لأنشر علیکم کرامتی فقد اوذیتم فی الدنیا [illegible] بر [illegible] اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible] و خداوند [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
و بهمین سند رسول خدا [illegible] صلوات الله علیه [illegible] فرمود خلقت یا علی
من شجرة خلقت منها انا و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها
و محبونا ورقها فمن تعلق بشیء منها ادخله الله عز و جل الجنة
آفریده شده [illegible] از [illegible] آفریده شدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
خداوند [illegible] نور
[illegible]
[illegible] اصول [illegible]
[illegible] بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لا
یحل لاحد یجنب فی هذا المسجد الا انا و علی و فاطمة و الحسن و
الحسین و من کان من اهل بیتی لانهم منی [illegible]
[illegible] علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
سند رسول خدا [illegible] فرمود بغض علی کفر و بغض بنی هاشم نفاق [illegible]
[illegible] نفاق [illegible]
[illegible] و بهمین سند رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود عفوت لکم عن صدقة الخیل و الرقیق و زکوة
[illegible]

اصلها

در حلیت اهل بیت

در حلیت اهل بیت علیهم السلام

در بغض [illegible]

در فضیلت اهل بیت

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعد ابیهما و
امهما افضل نساء اهل الارض حسن و حسین بعد از پدر و بعد از پدرشان بهترین مردم روی
زمین هستند و مادر ایشان بهترین زنان روی زمین است معلوم شد که فاطمه علیها السلام در زمان پدر
و بعد از او [illegible] در روی زمین بهترین زنان روی زمین بوده [illegible] از برای
کره و صفحه زمین حصه و بهره که بهتر است هم بعد از پیغمبر آخر الزمان پیغمبران دیگر [illegible]
و اولاد فاطمه [illegible] و خاتم الانبیاء [illegible]
[illegible]
خیر [illegible] زنان [illegible] علیها السلام [illegible]
[illegible] حسنین و امیر المؤمنین [illegible]
و [illegible] الائمه [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
خیر نساء [illegible] الابل نساء قریش احناهم علی ولد و ارعاهم علی زوج بهترین زنان [illegible]
[illegible] زنان قریش [illegible]
و [illegible] و بهمین سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مروی است که فرمود من جاءکم یرید ان یفرق الجماعة و یغصب الامة امرها
غیر مشورة فاقتلوه فان الله عز و جل قد اذن فی ذلک هر کس [illegible]
[illegible] بخواهد تفریق جماعت [illegible] مسلمانان [illegible]
و تصرف [illegible] و امت [illegible] غصب [illegible] خداوند عز و جل
[illegible] غصب [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] منصوب بحق است [illegible]
[illegible] و احکام شرعیه [illegible]
[illegible]
احکام سید المرسلین [illegible]
[illegible]

و نیز بهمین

و نیز بهمین سند پیغمبر فرمود ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی
النار یعنی بدرستیکه فاطمه پاک و عفیفه [illegible] خود را پس خداوند ذریه
او را بر آتش حرام کرد [illegible] اولاد [illegible]
زاده [illegible] عفیفه آزاده [illegible] لا جرم آتش
دوزخ [illegible]
و هم در آن کتاب بهمان سند مروی است که رسول خدا فرمود من ارضی
سلطانا بما یسخط الله تعالی خرج من دین الله [illegible]
[illegible]
[illegible] و بهمین سند رسول خدا فرمود ما اخلص عبد لله اربعین
صباحا الا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه هر کس در مدت چهل
روز [illegible] خدا را بخلوص نیت و صدق [illegible] از قلب او بر زبان
او [illegible]
روان شود و بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اغلقوا ابوابکم من
الغرفة فان الشیطان یشم الغمر فیفزع الصبی فی رقاده [illegible]
الکاتبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و هم بهمین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حسنوا القرآن
باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا و قرا [illegible]
فی الخلق ما یشاء [illegible] قرآن [illegible]
بحسن قرآن [illegible] آیه شریفه [illegible] فرمود یزید
فی الخلق ما یشاء [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible]

این آیه شریفه را [illegible] الا آیه و فرمود [illegible] که [illegible] شدید افزونه

از آنجا که خود میداند [illegible] انکه صلوات بر درجات عالیه حضرت خاتمیه

محمدی را افزوده و خواندن فرض آن [illegible] واجب دانسته و [illegible] از صلوة

صلوات [illegible] و کرم صلوات را اول است [illegible] فرموده اند [illegible] تفسیر

دیگر آنچه است [illegible] از [illegible] این آیه [illegible] مخلوقیت قرآن [illegible]

[illegible] رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود اکثروا من ذکر هادم اللذات یعنی بسیار کنید یاد کننده

برهم شکننده لذات را [illegible] ملک الموت است [illegible] لذات و تفرق

جماعات و تخریب قصور و تعمیر قبور است [illegible]

از حرص [illegible] طلب دنیا و [illegible]

و طمع [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

من آذی مؤمنا او حقره لفقره و قلة ذات یده شهره الله یوم القیامة علی

جسر جهنم هر کس مؤمنی را [illegible] آزار دهد [illegible]

او حقیر دانسته [illegible]

مشهور گرداند [illegible]

واقف [illegible] و نیز در عیون اخبار از حسن بن سلیمان [illegible]

قبیصه [illegible]

پدر [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

عبد الله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

انا خزانة العلم و علی مفتاحها فمن اراد الخزانة فلیأت المفتاح

گنجینه علم [illegible] کلید آن [illegible]

و بهره [illegible]

در بیان ملک الموت

در آزار مؤمن

در فضل علی علیه السلام

یکار [illegible]

یکی از معانی این خبر و مثل آن مثل انا مدینة العلم و علی بابها این است که تمامی علوم کلی و

اسرار [illegible] است [illegible] و حفظ آن [illegible]

[illegible]

و این [illegible] تشیع و قبول ولایت [illegible] علیهم السلام [illegible]

بیان پاره اخبار و روایات که از حضرت

رضا [illegible] علیهم السلام [illegible]

در عیون اخبار [illegible] از حضرت امام رضا روایت کرده [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام

فرمود علیکم بالورع فانه [illegible] فی [illegible]

[illegible] حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود

تجنبوا البوائق یمد لکم فی الاعمار [illegible]

و همچنین [illegible] علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

[illegible] سوره [illegible] قل هو الله [illegible]

[illegible]

قرأت لکم ثلث القرآن [illegible] ثلث قرآن [illegible]

و همچنین [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود لا اعتکاف الا بصوم [illegible]

[illegible]

علیه فرمود اکملکم ایمانا احسنکم اخلاقا [illegible]

[illegible]

علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

صلوات الله علیه فرمود حسن الخلق خیر قرین [illegible]

و هم چنین امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

سؤال [illegible] فرمود التقوی [illegible]

و حسن الخلق [illegible]

در فواید [illegible]

در فضل ورع

در نماز [illegible]

در باب اعتکاف

در فضل [illegible]

در حسن خلق

در تقوی [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اقربکم منی مجلسا یوم القیمة احسنکم خلقا و خیرکم
لاهله یعنی نزدیکترین شما بمن در روز قیامت از جهت مجلس نیکوترین شماست
از جهت خلق و خو و بهترین شماست برای اهل خود و هم از حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود احسن الناس ایمانا احسنهم خلقا و الطفهم
باهله و انا الطفکم باهلی یعنی نیکوترین مردمان از جهت ایمان نیکوترین
ایشانست از جهت خلق و خو و مهربانترین ایشانست با اهل خود و من از همه
شما با اهل خود بیشتر ملاطفت دارم و بسند معتبر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
منقولست که در قول خدا ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمود که مراد از
نعیم الرطب و الماء البارد است یعنی نعیم خرمای تازه و آب سرد است و این [illegible]
دور نیست که [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام در تفسیر نعیم [illegible] مقصود سؤال از ولایت است
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود ثلاثة یزدن فی الحفظ و یذهبن
بالبلغم قراءة القرآن و العسل و اللبان یعنی سه چیز است که حافظه را زیاد میکند و بلغم
را برطرف میکند قرائت قرآن و عسل و کندر [illegible] و بلغم
سبب ضعف قوه حافظه میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود
من اراد البقاء و لا بقاء فلیباکر الغداء و لیجود الحذاء و لیخفف الرداء
و در بعضی نسخ و لا بقاء [illegible] یعنی هر کس اراده بقا داشته باشد در دنیا و حال آنکه
در دار دنیا بقائی نیست باید [illegible] اراده طول عمر [illegible] اعمال نیکو [illegible]
بجا آورد [illegible]
و [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
اتی ابو جحیفة النبی صلی الله علیه و آله و هو یتجشأ فقال النبی صلی الله علیه و آله اکفف
جشاءک فان اکثر الناس فی الدنیا شبعا اکثرهم جوعا یوم القیمة قال
فما ملأ ابو جحیفة بطنه من طعام حتی لحق بالله تعالی ابو جحیفه بخدمت رسول
خدا آمد [illegible] آروغ میزد فرمود که آروغ زدن را موقوف دار که [illegible]
[illegible] چون آروغ زدن در [illegible] هر کس در دنیا بیشتر سیر
باشد در آخرت بیشتر گرسنه [illegible] ابو جحیفه زنده بود شکم از
[illegible] تا از دنیا رحلت کرد [illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود

[illegible]

در فواید حسن خلق

در حسن خلق با عیال

در [illegible] النعیم

چیزهایی که حافظه را زیاد میکند

در آداب [illegible]

در مذمت پرخوردن طعام

که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه طعامی میخورد دعا میکرد
اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه و اذا اکل لبنا او شربه یقول اللهم بارک
لنا فیه و ارزقنا منه یعنی خداوندا برکت بده ما را در آن و روزی کن ما را بهتر
از آن و چون شیر یا آب میخورد میگفت خداوندا برکت ده ما را در آن و روزی کن ما را
از آن [illegible] حضرت [illegible] لطف [illegible] در [illegible]
بهتر [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] فراوان [illegible]
[illegible] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
منقولست که فرمود ثلاثة لا یعرض احدکم نفسه لهن و هو صائم الحجامة و الحمام
و المرأة الحسناء یعنی روزه دار خود را در معرض سه چیز نیاورد حمام و
حجامت که موجب ضعف بدن است و دیگر زن نیکو [illegible]
[illegible] و شکستن روزه [illegible] از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام منقولست
که فرمود للمرأة عشر عورات فاذا تزوجت سترت لها عورة فاذا
ماتت سترت عوراتها کلها زن ده عورت دارد چون شوهر کند یک عورتش
مستور [illegible] در [illegible] تمام عورتش پوشیده میشود و [illegible] از حضرت علی بن
ابیطالب علیه السلام منقولست [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
در عیب [illegible] در [illegible] و بسند معتبر از حضرت علی بن
ابیطالب علیه السلام منقولست که فرمود اذا سلبت المرأة من زوجها [illegible]
ضربت حدین [illegible] الرجل و حدا لما [illegible] بالزنا [illegible]
[illegible]
[illegible]

زنی که ده عورت دارد

در باب نکاح

در مذمت زنا

راقم حروف گوید که از خبر معتبر اندازه مبهم است شاید مقصود این است که مراد از آن تحقق
لکنت و اقرار آن زن ثابت شد از حکم بوده است راجع به ... و علم عذر شان علام الغیوب
و علام الغیوب و بسند معتبر از علی بن ابی طالب علیه السلام منقول است که در قرآن کلمه یا ایها
الذین آمنوا بجای ... آیه شریفه در توراه یا ایها الناس است و در خبر دیگر یا
ایها المساکین است و از این خبر ... حقیقی منوط به زبان ... اما ...
علیه السلام و خطاب به مؤمنین منحصر به آن فرقه ... است و نیز بهمین سند از امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که فرمود لو رأی العبد اجله و سرعته الیه لابغض الامل
و ترک طلب الدنیا اگر ببیند بنده مدت عمر خود را و سرعت رفتن آن را هر آینه دشمن دارد
آرزو را و ترک کند طلب دنیا را ...
... و نیز در ... بسند معتبر ... از علی بن ابی طالب علیه السلام
مذکور است که حسن و حسین در حضور رسول خدا ... المهدی ...
اینکه ... رسول خدا ... فرمود ...
... و حضرت ... در روانشاد ... بر ... در آینه ...
بر آن ... نظر ... فرمود ... ای فرزند ...
و هم بسند علی بن ابی طالب فرمود ... از رسول خدا ...
کتاب الله ... فی ... واژه ... واین ...
... عرض ... ای امیرالمؤمنین ...
فرمود من قتل غیر قاتله او ضرب غیر ضاربه فعلیه لعنة الله ...
غیر از کشنده ... غیر ضارب ... لعنت خدا ...
... مطلق ... حکم ... حکم بود ...
... در ... راجع ...
و خالفت ... و ... بسند علی بن ابی طالب علیه السلام
علیه ... کردن خندق ... پیغمبر ... فاطمه ...
... عرض ... جنبه ...
و الحسین ... فقال النبی صلی الله علیه و آله ...

طعام ... منذ ثلاث لم تطعم ... از آن ... تو دادی
و فرمود ... و هم بهمین سند
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود اتی النبی صلی الله علیه و آله فادخل
اصبعه فیه فاذا هو حار فقال دعوه حتی یبرد ... بالبرکة و ان
الله تعالی لم یطعمنا الحار ... طعام ... گرم ...
درآورد ... طعام گرم ... طعام ... تا سرد شود ...
سرد شده ... طعام گرم ... طعام ...
طعام گرم ... و نیز بهمین سند از علی بن ابی طالب
علیه السلام فرمود اذا اراد احدکم الحاجة فلیکبر فی طلبها یوم الخمیس
و لیقرأ اذا خرج من منزله آخر سورة آل عمران و آیة الکرسی
و انا انزلناه فی لیلة القدر و ام الکتاب فان فیها قضاء حوائج
الدنیا و الآخرة ... بیرون ... در ... روز پنجشنبه
... آیه آخر سوره آل عمران و آیة الکرسی و سوره
قدر و سوره فاتحة الکتاب ... حاجات دنیا
و آخرت ... و هم بهمین سند علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود
الطیب نشرة و العسل نشرة و الرکوب نشرة و النظر الی الخضرة نشرة
... و ... نشرة ...
... و بهمین سند علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود کلوا
الخل ... فانه یقتل الدیدان فی البطن و قال کلوا الخل
ما افتقر ... و لا تاکلوا ... انتم ...
... کشنده ...
... آن ...
... و ...
... ساعت ...
... بخورد ...
... بعد ...

در گوشت — و فرمود که خوردن گوشت ... بحکم ... ایشان لقمه و حضرت ... از حضرت علی و ... تیز از
علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم روایتست که فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله گوشت
بکتفی بیدیه فلما ادنیته الی فیه قال اما انه سیدة ... الجنة ... اکل
الانبیس ... رسول خدا ... دست ... لحم ... بر ... و حضرت ... اکلهم فرمود ...
در پیه — سخن ... از ... و ... در رخت ... بوده ... که ... بیشه ... و در ... بسند ... از علی بن ابی
طالب علیهم السلام منقولست که فرمود علیکم بالشحم فمن تناول الشحم ... اخرج ... مثلها
فلقمه بر ما ... گوشت ... گوشت ... گوشت و ... که ... و خورد
بد خلق ... و بسند ... از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام منقولست که فرمود ... از لحم و لحم
... حضرت صادق علیه السلام فرمود لیس منها بضعة تقع فی المعدة الا انبتت
در گوشت ... — مکانها شفاء و اخرجت من مکانها داء ... گوشت ... را ... در ...
... در ... شفا ... و از ... در ... حضرت ... از علما ... نوشته ...
... از ... و ... بسند ... از علی بن ابیطالب علیه السلام ... که فرمود
در قلوه — کان النبی صلی الله علیه و آله لا یاکل الکلیتین من غیر ان ... لها
لقربهما من البول ... قلوه ... و حضرت ... فرمود ... لحم ...
... سبب ... کار ... و ... حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
در باب ... — فرمود ... خوردن ... رسول خدا ... و در ... خدا ... به ...
... رسیده ... فرمود ... فانها تحیی القلب ... به ...
در باب ... — و ... و ... بسند ... علی بن ابیطالب سلام الله علیه فرمود من اکل ...
و عقر ... علی الریق لم یجد فی جسده شیئا یکرهه
هر ... و ... بود ... قبل از ... بود در ... خرما
در خرما — ... بسند ... از علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه فرمود کان النبی صلی الله علیه و آله اذا اکل التمر یطرح النوی
علی ظهر کفه ثم یقذف به ... خرما ... فرمود ... از ...
در خرمای برنی — ... و ... در ... که ... حضرت ... بسند ... علی بن ابیطالب
فرمود جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال علیکم بالبرنی

خیر تمورکم یقرب من الله و یبعد من النار ... حضرت پیغمبر ... او بود که
... بخوردن فرمود ... بهترین ... از ... در ...
... و از ... در ... بر ... روز ... بصری ... در
میان عرب ... و ... بر ... کو ... مراد ...
... در ... روح و قلب ... و تقویت آن ...
در باب عدس — بخوردن ... و ... در ... بود ... فلا ...
تقرب ... و ... از ... حضرت علی بن ابیطالب
علیهم السلام فرمود رسول خدا ... فرمود علیکم بالعدس
فانه مبارک مقدس یرق القلب و یکثر الدمعة و قد بارک الله
فیه سبعون نبیا آخرهم عیسی بن مریم ... بخوردن ...
سیاه دانه — ... و ... قلب را رقیق میگرداند و ... بسیار ...
از ... عیسی بن مریم علیهم السلام ... در ...
دعا ... بسند علی بن ابیطالب علیهم السلام فرموده ... دعوت
... فرمود ... دعوت ... اجابت ... المؤمن ...
... فرمود ... از ... و ... در ...
... که ... بر ... در ...
در ... ضیافت — ... دیگران ... و لا ... و در ...
... بود ... و ... المؤمن
دعوت او ... و بسند علی بن ابیطالب علیهم السلام فرمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله ... اخاک ...
... و قطیعة الرحم و ان تتخذوا القرآن ...
و لیس بافضلکم فی الدین ... از ...
... و ... آن ... در ...
... و قطع صله رحم ... قرآن را ... آلات لهو
و ... و طرب ... انقطاع ... قرآن ...

اشتها را و وسیله ... [illegible] ... در طب ... [illegible] ... زیاد کرده ... آن ... [illegible]

و آفات ... [illegible] ... نقدیم شود ... [illegible] ... از ... [illegible]

فضل خداوند ... [illegible] ... و به سند ... علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود رسول خدا

فرمود علیکم بالزیت کلوه و ادهنوا به فانه من اکله و ادهن به

لم یقربه الشیطان اربعین یوما بر تو باد به زیت و خوردن آن و بدن

که بمالید ... زیت چه هر کس زیت بخورد و در روغن مالد شیطان نزدیک او نشود چهل

روز ... [illegible] ... و در بعضی ... [illegible] ... در باب

... [illegible] ... نوشته ... [illegible] ... و به سند ... علی بن

ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی

... فرمود علیک بالملح فانه شفاء من سبعین داء ادناها

الجذام والبرص والجنون بر تو باد بخوردن نمک زیرا که هر کس نمک بخورد

از هفتاد مرض شفا یابد ... [illegible] ... و

... [illegible] ... و در بعضی ... [illegible]

مسطور ... و به سند از علی بن ابیطالب علیه السلام مسطور است ... [illegible]

... بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ... از ... بخورد فرمود هذا من

الاطیاب ... [illegible] ... و به همین سند ... [illegible]

از حسین بن علی علیهما السلام ... [illegible] ... حسن ...

و از ... حسن ... [illegible] ... امام ... [illegible]

فاصله ... و به همین سند امام رضا از ... علیهم السلام روایت کرده فرمود

روز شنبه برای ... و روز یکشنبه برای ... و روز دوشنبه برای ... و روز

سه شنبه برای ... و روز چهارشنبه برای ... و روز پنجشنبه برای ...

... و روز جمعه برای ... و در روز جمعه ... خداوند

تعالی فرموده فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل

الله ... روز جمعه ... نماز ... [illegible]

در طلب فضل خداوند ... [illegible] ... امام رضا از ... علیهم السلام

روایت کند

در باب زیت

در باب نمک

در خوردن ... [illegible]

در ایام ... [illegible]

در ... روز ... [illegible]

در اوقات ... امام حسن

روایت کرده رسول خدا را ... امام ... علیه السلام ... [illegible]

و به همین سند حضرت امام رضا علیه السلام از ... صلوات الله علیهم روایت کرده

فرمود پدرم امام محمد باقر ... [illegible] ... روغن ... [illegible]

... [illegible] ... فرمود ... [illegible]

... [illegible] ... پدرم ... [illegible]

علی ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فضل البنفسج علی الادهان

کفضل الاسلام علی سایر الادیان فضیلت ... روغن بنفشه ... [illegible]

... [illegible] ... و به همین سند ... [illegible]

علیه السلام فرمود لا دین لمن دان بطاعة المخلوق فی معصیة الخالق ...

برای ... مخلوق ... و خالق ... معصیت ... و به همین سند امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود کلوا الرمان بشحمه فانه دباغ المعدة بخورید انار را با پیه آن چه

آن دباغ معده است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مقرر ... و به همین سند حضرت امام رضا علیه السلام از علی بن الحسین روایت کرده

فرمود ابو عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام و عبدالله بن عباس ... [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... فی کل رمانة حبة من حبات الجنة در هر دانه انار یک حبه از

... [illegible] ... و به همین سند حضرت امام رضا علیه السلام ... [illegible]

... فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب یا علی بن

ابیطالب ... رسول خدا ... صلوات الله علیهم ... [illegible]

خدا ... و به همین سند امام رضا از علی

... علیهم السلام روایت کرده ... امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

... [illegible]

در ... [illegible]

در باب انار

در باب ... [illegible]

... [illegible]

ثُمَّ بَدا لَهُ اَنْ يَنْحَرَهُ فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ هُوَ شَريكُهُ فِي الْبَعيرِ عَلى قَدْرِ الرَّأْسِ وَالْجِلْدِ
از آن پس خریدار سود در کشتن شتر بداو [illegible] بعد و فروشنده [illegible]
[illegible] استثناء [illegible] کرده [illegible] فروشنده شتر [illegible]
و استثناء که [illegible] شریک خریدار [illegible] و پوست شتر [illegible] خریدار شتر را
[illegible] بعنوان [illegible] و پوست [illegible] فروشنده [illegible] خریده [illegible]
فروشنده [illegible] از قیمت [illegible] شتر [illegible] و [illegible]
[illegible] فروشنده [illegible] حضرت امام رضا [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] لقمه [illegible] آن لقمه [illegible]
[illegible] لقمه [illegible]
[illegible] آن لقمه [illegible] لقمه [illegible]
[illegible] آن لقمه [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] لقمه [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] وَقَدْ [illegible] لُقْمَةً [illegible]
ثُمَّ اَكَلَها لَمْ يَسْتَقِرَّ فِي جَوْفِهِ اِلّا اَعْتَقَهُ اللّٰهُ مِنَ النّارِ [illegible] لقمه [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن لقمه [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] فَلَمْ [illegible]
[illegible] اَعْتَقَهُ اللّٰهُ مِنَ النّارِ [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
لَوْ رَحَلْتُمْ فيهِنَّ الْمَطايا [illegible] لا يَخافُ عَبْدٌ اِلّا ذَنْبَهُ
وَلا يَرْجُوا اِلّا رَبَّهُ وَلا يَسْتَحْيِي الْجاهِلُ عَمّا لا يَعْلَمُ اَنْ يَقُولَ لا اَعْلَمُ
وَلا يَسْتَحْيِي اِذا لَمْ يَعْلَمْ اَنْ يَتَعَلَّمَ وَالصَّبْرُ مِنَ الْاِيمانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ
مِنَ الْجَسَدِ وَلا ايمانَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ [illegible] آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible]

زیرا در قیمت [illegible] لقمه

[illegible]

و صلح

دیده ایم

[illegible] علیهم السلام [illegible] اَنْ يُنْسَأَ في اَجَلِهِ وَيُزادَ في
رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ [illegible] دراز [illegible]
[illegible] صله رحم [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] اِنَّ اَعْمالَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ ما مِنْ صَباحٍ اِلّا
وَتُعْرَضُ عَلَى اللّٰهِ تَعالى [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] علیهما السلام [illegible]
[illegible] لا اِلٰهَ اِلّا اَنَا
وَمُحَمَّدٌ نَبِيّي عَجِبْتُ لِمَنْ اَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ وَعَجِبْتُ لِمَنْ اَيْقَنَ بِالْقَدَرِ
كَيْفَ يَحْزَنُ وَعَجِبْتُ لِمَنِ اخْتَبَرَ الدُّنْيا كَيْفَ يَطْمَئِنُّ اِلَيْها وَعَجِبْتُ لِمَنْ اَيْقَنَ بِالْحِسابِ
كَيْفَ يُذْنِبُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] امام [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
سَيَعْلَمُونَ الْعاقِبَةَ [illegible] يَوْمِ الْقِيامَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا [illegible] علیهم السلام [illegible]
اَدْنَى الْعُقُوقِ اُفٍّ وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ تَعالى شَيْئاً اَهْوَنَ مِنْ اُفٍّ لَنَهى عَنْهُ
[illegible]
[illegible] لفظ اف [illegible] وَلا تَقُلْ لَهُما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان قلاده فاطمه علیها السلام

اقول دیدم در بعضی نسخ از امام رضا از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود اسماء بنت عمیس
با من حدیث کرد که در وقتی که فاطمه سلام الله علیها نزد جد ما رسول خدا صلی الله علیه
و آله بود ناگاه آنحضرت با جمعی در آمد و فاطمه را گردن بندی از طلا در گردن بود
که علی بن ابی طالب علیه السلام از برای او خریده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای فاطمه
لا یقول الناس ان فاطمة بنت رسول الله تلبس لباس الجبابرة فقطعتها
وباعتها واشترت بها رقبة فاعتقتها فسر بذلك رسول الله صلى الله
علیه و آله ... فاطمه را ... پیغمبر خدا ...
چون فاطمه سلام الله علیها شنید گردن بند را گشود و فروخت و از قیمت آن بنده
خرید و در راه خدا آزاد کرد رسول خدا از این کار او مسرور گردید و نیز بعضی نقل کرده‌اند

در بیان لولاک لما خلقت الافلاک

که ... علیها السلام در قول خدا عز و جل لولاک لما خلقت الافلاک ...
که ... مسطور است ... علی بن الحسین سلام الله علیهما ...
... یغفر الذنوب ... مغفرة ... من الذنوب ...
... از ... حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود ...
... صبر ... از ایوب ... از نوح ... فرزند
یعقوب علیهم السلام و ... امام رضا از جعفر بن محمد روایت کرده که امام جعفر
فرمود از محمد بن علی علیهم السلام از نماز در سفر پرسیدند فرمود ان اباه علیه السلام
یقصر الصلوة فی السفر ... علی بن الحسین علیهم السلام نماز شب قصر ...
... علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود لا تجدوا ... اصلع رجل سوء ...
... فی ... اصلع سوء ...
... اصلع ...
از ... اصلع ...
صلعاء ... علی بن علی علیه السلام فرمود رایت النبی صلی الله علیه و
آله کبر علی حمزة خمس تکبیرات وکبر علی الشهداء بعد حمزة خمس تکبیرات
خمس تکبیرات فلحق حمزة سبعون تکبیرة ... پیغمبر ... حمزه ...
پنج تکبیر ... شهدا ... حمزه ... یک ...
تکبیر ... حمزه ... تکبیر ... کتب ... مقصود ...

در بیان اصلع

نماز در سفر

در تکبیرات حمزه

جواز آنکه رسول خدا پنج تکبیر بر حمزه و پنج تکبیر بر هر یک از سایر شهدا ... که تا هر یک از
شهدا ... پنج تکبیر ... بر نماز ... حمزه ...
... و هر یک از شهدا ... حمزه ...
... شهدا ... تکبیر ...
... تکبیرات بر حمزه ...
... نماز ... رسول خدا ...
شهدا ... تکبیر ... حمزه ... التوراة ...
حمزه علیه السلام ...
را ان ... رسول خدا ...
... وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به الی
آخر ... رسول خدا ...
آن ... حمزه ... استغفار فرمود
...
دارد ... حمزه علیه السلام ...
... در یک قبر ... نماز بر
شهدا ... نماز ... شهدا ... نماز ...
... ابو حنیفه ... نماز ... پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر حمزه و دیگر شهدا نماز کرده ... علما ...
و گویند رسول خدا بر حمزه نماز کرده و هر جنازه ... جنازه
حمزه ... نماز بر حمزه ...
پیغمبر ... آن ...
... رسول خدا ...
... امام رضا از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده
که فرمود از علی بن الحسین صلوات الله علیهم ... اول من ...
... پیغمبر صلی الله علیه و آله ...

علامت ... پیغمبر

فرمود لِئَلَّا يَجِبَ عَلَيْهِ حَقُّ الْمَخْلُوقِ تا حق مخلوقی بر او واجب نشود و اتمّ حروف که
بر خبر دلالت دارد احوال حضرت رسول علیه السلام شهادت دهد و این کلام [illegible]
که هیچ چیز جز خداوند هیچ مخلوقی نبود بر آنحضرت حقی نداشته بلکه حق ابوت و حق
مادری [illegible] آن هم با جمعیت نبوت [illegible] نه باز نگردد علاقه ابراهیم
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] آفرینش است [illegible] علیهم السلام [illegible]
نسبت به آنحضرت حالت نبوت دعوت پیغمبران [illegible] از گذشته از آدم
علیه السلام تا حضرت عیسی علیه السلام [illegible] خاتم الانبیاء [illegible] نور مبارک آنحضرت [illegible]
چنانکه آن نور [illegible] مستودع [illegible] از اصلاب [illegible] در [illegible] در حقیقت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible]
در [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] در [illegible]
[illegible] از ائمه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] جناب [illegible] میرزا محمد تقی [illegible] در [illegible] که آنحضرت [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] است
پس چگونه [illegible]
عنوان و [illegible] در [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
خطبه [illegible] فرمود سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعَضُّ الْمُؤْمِنُ عَلَى
مَا فِي يَدِهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَسَيَأْتِي زَمَانٌ يُقَدَّمُ فِيهِ الْأَشْرَارُ
وَيُنْسَى فِيهِ الْأَخْيَارُ وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّ وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّ وَعَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ فَاتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ
وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاحْفَظُونِي فِي أَهْلِي [illegible]
[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیعه و

[illegible]

اخبار علیهم السلام از زمان آینده و پیدایی علامات

بیعه و [illegible] [illegible] سود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و بیع مضطر [illegible] [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیع مضطر
نهی فرموده است [illegible] مجهول [illegible] نهی فرموده است [illegible]
[illegible] صلاح ذات البین [illegible] [illegible] در اهل بیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حفظ حقوق [illegible] [illegible] [illegible] مراعات
و [illegible] اهل بیت [illegible] [illegible] مقصود از بیع
مضطر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رضا [illegible] طرف [illegible] [illegible] مضطر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در این صورت خلاف مروت و انصاف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اتم حروف [illegible] [illegible] حقوق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حدیث شریف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ تَعَالَى وَ
مَنِ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَمَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [illegible] خداوند تعالی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] [illegible] بگوید لا حول و لا قوة الا بالله [illegible]
حضرت امام رضا از حضرت [illegible] روایت کند [illegible] [illegible]
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه سؤال کرد [illegible]
لله و [illegible] لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ [illegible] لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فرمود [illegible]

نهی [illegible] در اقسام [illegible]

سؤال یهودی از علی علیه السلام

[illegible]

ششم آنکه قول آن حضرت است ... شیعه بوده ... [illegible] ... و خدا ... [illegible]

... [illegible] ... شهادت ... اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ...

... علی بن ابی طالب علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... مَنْ أَفْتَى النَّاسَ

بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هر کس بدون علم مردمان را فتوی

دهد فرشتگان آسمانها و زمین ... لعنت ... [illegible]

فرمود رسول خدا صلوات الله علیه ... فاطمه ... لِأَنَّ اللَّهَ

تَعَالَى فَطَمَهَا وَفَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ ... [illegible]

... [illegible] ...

... كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شُيِّدَتْ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَكَأَنِّي

بِالْمَحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يُسَارَ

إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ گویا می‌بینم قصر

ها را در اطراف قبر حسین بن علی ... گویا می‌بینم محملها ...

از کوفه ... قبر حسین ... از آفاق ...

... [illegible] ... در زمان انقطاع ... سلطنت بنی مروان ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

علی بن ابی طالب ... [illegible] ... علیهم السلام ...

... فرمود أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِي فَاخْتَرْتُ مِنْهُمْ مَنْ

شِئْتُ مِنْ أَنْبِيَائِي وَاخْتَرْتُ مِنْ جَمِيعِهِمْ مُحَمَّداً حَبِيباً وَخَلِيلاً وَصَفِيّاً فَبَعَثْتُهُ

رَسُولاً إِلَى خَلْقِي وَاصْطَفَيْتُ لَهُ عَلِيّاً فَجَعَلْتُهُ لَهُ أَخاً وَوَصِيّاً وَوَزِيراً

وَمُؤَدِّياً عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى خَلْقِي وَخَلِيفَتِي عَلَى عِبَادِي يُبَيِّنُ لَهُمْ

كِتَابِي وَيَسِيرُ فِيهِمْ بِحُكْمِي وَجَعَلْتُهُ الْعَلَمَ الْهَادِيَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَابِيَ الَّذِي

أُوتَى مِنْهُ وَبَيْتِيَ الَّذِي مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً مِنْ نَارِي وَحِصْنِيَ الَّذِي مَنْ

لَجَأَ إِلَيْهِ حَصَّنْتُهُ مِنْ مَكْرُوهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَوَجْهِيَ الَّذِي مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ

لم اصرف

در ثواب ... علم

سبب تسمیه فاطمه علیها السلام

در خبر امام حسین علیه السلام و زوار آن

در فضائل ... علیه السلام

لَمْ أَصْرِفْ وَجْهِي عَنْهُ وَحُجَّتِي فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرَضِينَ عَلَى جَمِيعِ مَنْ فِيهِنَّ مِنْ

خَلْقِي لَا أَقْبَلُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْهُمْ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ بِوِلَايَتِهِ مَعَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ

رَسُولِي وَهُوَ يَدِيَ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِي وَهُوَ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمْتُ

بِهَا عَلَى مَنْ أَحْبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي فَمَنْ أَحْبَبْتُهُ وَتَوَلَّيْتُهُ عَرَّفْتُهُ وِلَايَتَهُ وَمَعْرِفَتَهُ

وَمَنْ أَبْغَضْتُهُ مِنْ عِبَادِي أَبْغَضْتُهُ لِعُدُولِهِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَوِلَايَتِهِ

فَبِعِزَّتِي حَلَفْتُ وَبِجَلَالِي أَقْسَمْتُ أَنَّهُ لَا يَتَوَلَّى عَلِيّاً عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي

إِلَّا زَحْزَحْتُهُ مِنَ النَّارِ وَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَلَا يُبْغِضُهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي

إِلَّا زَحْزَحْتُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَأَدْخَلْتُهُ النَّارَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ يعنی ... منم

خدائی ... آفریدگان ... [illegible] ... و از به آفریدگان ...

... [illegible] ... پیغمبران محمد ... حبیب و خلیل و ...

... [illegible] ... آفریدگان ... [illegible]

... برادر ... وزیر ... [illegible] ... و خلیفه ... آفریدگان

... [illegible] ...

و حکمت ... [illegible] ...

... [illegible] ... راه ...

... هر کس در آن ... [illegible] ...

... هر کس ... [illegible] ... محفوظ ... [illegible]

... هر کس ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... مخلوق ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

نفع بود که بدیشان هیچ بنده از بندگان خود ولایت علی را قبول نکند مگر آنکه داخل
از آتش جهنم بیرون گردانم و به بهشت در آورم و هیچ بنده از بندگان خود علی را
دشمن ندارد مگر آنکه او را از بهشت دور گردانم و به آتش در آورم و بد [illegible] و
داخل است جهنم اللهم ثبتنا علی ولایته وولایة الائمة من ولده علیهم السلام
دویم در آن کتاب از [illegible] از علی بن موسی الرضا از پدران طاهرینش از علی بن
ابی طالب از رسول خدا صلوات الله علیهم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود جبرئیل از جانب خداوند عزوجل فرود آمد و گفت یا محمد علی بن ابی طالب حجت من
علی خلقی ودیان دینی اخرج من صلبه ائمة یقومون بامری و
یدعون الی سبیلی بهم ادفع العذاب عن عبادی وامائی وبهم
انزل رحمتی [illegible] حجت خدا بر خلق و اولاد آنحضرت و اوصیاء
دینه [illegible] از صلب او امامانی [illegible] دارند
و مردمان را براه حق بخوانند و بدین خدا دعوت نمایند و بدیشان عذاب
را از بندگان خود بگردانم و بدیشان رحمت خود را نازل گردانم و نیز
در عیون اخبار از حسین بن علی بن فضال روایت کرده از علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیهما فرمود نحن سادة فی الدنیا وملوک فی الاخرة یعنی ما آقایان و بزرگان
ایم در دنیا و پادشاهانیم در آخرت [illegible] ظاهر
جماعت سلاطین و متغلبین و ظلمه و معاندان ایشان در دنیا طالبان این
سلطنت [illegible] صاحب ملکت و حکم ایشان باشد [illegible]
صلوات الله علیهم [illegible] تمام
خلق [illegible] و سلاطین جابره روزگار [illegible] بجلال و قهر
و عظمت ملکت و سلطنت [illegible]
و مناقب ایشان را [illegible]
فضائل و مناقب ایشان [illegible]
[illegible]

دوفضائل [illegible] علیهم السلام

در [illegible] علیهم السلام

و جهان

و جهان دنیا را [illegible] و زوال و ذلت [illegible]
آزار [illegible]
و دار [illegible] اقرار [illegible] علیهم السلام [illegible]
و سایر مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب سلطنت [illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible] از علی بن موسی
الرضا از پدران [illegible] از علی علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت
کرده فرمود من سره ان ینظر الی القضیب الیاقوت الاحمر الذی
غرسه الله عزوجل بیده ویکون متمسکا به فلیتول علیا والائمة
والائمة من ولده فانهم خیرة الله عزوجل وصفوته وهم المعصومون
من کل ذنب وخطیئة [illegible]
[illegible] نظر کند [illegible] علی و امامان
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در آن کتاب از داود بن سلیمان [illegible] از علی بن موسی [illegible]
عظیم [illegible] از علی علیهم السلام روایت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود اذا کان یوم القیمة ولینا حساب شیعتنا فمن کانت مظلمته
فیما بینه وبین الله عزوجل حکمنا فیها فاجابنا الله ومن کانت
مظلمته فیما بینه وبین الناس استوهبناها فوهبت لنا ومن
کانت مظلمته فیما بینه وبیننا کنا احق من عفا وصفح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible] علیهم السلام

در [illegible]

گذشتی بود از مردم که خواهیم دل ایشان بابخشند و هر کسی بود نظیر در میان او دو با باشد
سزاوارترم بعفو و بخشش دیگر آنکه مضمون فقرات آن نیز بخشیده گوید [illegible] از بر
حیثیت التعمیر [illegible] راقم حروف که از این حدیث [illegible] ان
و [illegible] و [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] دانسته [illegible]
خواهش [illegible] و در [illegible] قبول [illegible] و خلق [illegible] آنکه [illegible]
تحفه [illegible] و قدرت الهی [illegible] قدر [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] دارند [illegible] و قبول [illegible]
[illegible] دارند [illegible] بلکه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] نور [illegible] و [illegible] فرو [illegible]
[illegible] صلوات و [illegible]
[illegible] و [illegible] خدا [illegible] و [illegible] است این [illegible]
[illegible] فلق [illegible] فلق [illegible] باب
و هم در آن کتاب از ابو محمد حسن بن علی [illegible] بن محمد بن عباس [illegible]
[illegible] از [illegible] فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود اول [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible] پیغمبر [illegible] بنده [illegible]
مردمان [illegible] است و نیز [illegible] از علی بن ابی طالب علیه السلام
روایت [illegible] فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [illegible]
[illegible] کتاب خدا [illegible] عترت [illegible] از [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] علی علیه السلام
فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] حق [illegible] خدا [illegible]
[illegible] آن [illegible] در آن [illegible]
علی علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
لا یقولها [illegible] الا کذاب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] این نسبت [illegible]

و نیز [illegible]

و نیز [illegible] علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انت منی بمنزلة
هارون من موسی تو با من [illegible] و [illegible] این حدیث
شریف [illegible] بر [illegible] آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible] و هم [illegible]
[illegible] علیه [illegible] رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] یا
علی مثلک فی امتی مثل عیسی بن مریم احبه النصاری حتی کفروا و ابغضه
الیهود حتی کفروا فی بغضه [illegible] علیهم
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود هلک فی اثنان
محب غال و مبغض [illegible] علی [illegible] و مبغضه [illegible]
و هم [illegible] علیه السلام [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود محبک محبی و
مبغضک مبغضی و مبغضی مبغض الله عز و جل [illegible]
و دشمن تو دشمن [illegible] دشمن خدای عز و جل [illegible] و هم [illegible]
علیه السلام [illegible] رسول خدا فرمود لا یحب علیا الا مؤمن و لا یبغضه
الا کافر [illegible] کافر
و [illegible] این [illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا و رسول و
[illegible] و قبول [illegible] و زهد و ورع و سایر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
حق [illegible] آنحضرت [illegible] بر خلاف آن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دعوت [illegible]

در [illegible] علیه السلام

در [illegible] علیه السلام

در [illegible] علی علیه السلام

[illegible]

تحقیق [illegible]

تحقیق [illegible]

در حدیث [illegible]

در باب ثقلین

[illegible]

امر روح نمود اینست و دشمن ذات ... اقرب ... آنکه این کلام آنست باز گفت
پیغمبر فاطمه ... بر این ... و نزول ... پیغمبر گفت که ...
... و ... [illegible] ... لذا هر کس ... اهل بیت ... و دوستی او
... دشمن ... [illegible] ... دشمنی علی را
مسلم ... [illegible] ... مرتضی ... و
... از ... [illegible] ... فرمود که انت منی
شیء و انا و انت من شجرة واحدة ... [illegible] ... خود
... و ... [illegible] ... انوار و ارواح و طبایع مختلف اند
... [illegible] ... انت منی و انا منك و ...
علی علیه السلام ... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من تولی غیر موالیه فعلیه
لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین ... و
افضل غیر از موالی ... ائمه ... صلوات الله علیهم ... لعنت
خدا و لعنت ملائکه و لعنت جمیع آدمیان ... علم ... از
... ائمه ... علیهم السلام ... عدم تولی ... تولی ...
... و لعنت ... [illegible] ... لعنت ... و ...
... [illegible] ... لعنت ... از ...
... و ... [illegible] ... آنست
... [illegible] ... و عدم تولی
ائمه ... صلوات الله علیهم ... [illegible] ... عظیم ...
... [illegible] ... طاعت ... [illegible] ...
... [illegible] ... علیهم السلام ...
... [illegible] ... عذاب ... [illegible] ...
... [illegible] ... طاعت ... خدا و رسول ...
... خدا و رسول ... ملائکه ... [illegible]

دو دعائم

نفاد ... امیر علیه السلام

در ... [illegible]

... [illegible]

و در تمام ... [illegible] ... و در ... [illegible] ... بر خلاف آن بود
... [illegible] ... بالطبیعة ... [illegible] ... لعنت
... [illegible] ... آن ... [illegible] ... و قبول و
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... لعنت ... [illegible] ... لعنت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... بالطبیعة ... [illegible] ...
بالعنت ... [illegible] ...
واقف ... لاجرم ... [illegible] ...
ادا ... ائمه ... علیهم السلام ... در طریق مستقیمه و خلفاء
الله و خلفاء ... [illegible] ... و نفع
و ضرر ... [illegible] ...
... [illegible] ...
در حقیقت ... [illegible] ... لعنت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رحمت ... [illegible] ...
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible] ...
... [illegible] ... علی علیه السلام ... [illegible] ...
صلی الله علیه و آله فرمود من کان آخر کلامه الصلوة علی محمد و علی علی ... دخل
الجنة ... [illegible] ...
... علی علیه السلام ... [illegible] ... امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه فرمود انکم ستعرضون علی البرائة منی فلا تتبرؤا
منی ... فارق علی ... [illegible] ...
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

در ... [illegible]

... [illegible]

در بیان ... [illegible]

در ... [illegible]

المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد انّ اهل
الصفین قد لعنهم الله عزوجل علی لسان نبیه فقد خاب من افتری
حاصلش اینکه [illegible] از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بر زبان پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] الشیطان [illegible] طریقک [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] و طریقه مستقیم [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من کنت ولیه فعلی ولیه و من کنت امامه فعلی
امامه هرکس [illegible]
[illegible] علیه السلام فرمود نحن اهل البیت لا یقاس
بنا احد فینا نزل القرآن و فینا معدن الرسالة [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علیه السلام [illegible]
پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها [illegible] علم و علیم [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] علیه السلام [illegible] صلی الله علیه و آله
فرمود ان الله عزوجل اطلع الی اهل الارض فاختارنی ثم اطلع
ثانیا فاختارک بعدی [illegible] من بعدی و لیس احد
بعد نا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مطلب [illegible] علیه السلام

و مطلب امیرالمؤمنین علیه السلام

و مطلب امامت

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام

علیهما السلام

علیه السلام روایت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] علیه السلام فرمود الجنة تشتاق الیک و الی
عمار و سلمان و ابی ذر و المقداد بهشت [illegible] عمار و سلمان و ابوذر و مقداد
[illegible] علیه السلام [illegible] صلی الله علیه و آله فرمود من
سبّ علیا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله [illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible] فرمود انت یا علی فی الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] پیغمبر
[illegible] فرمود احبّ لک ما احبّ لنفسی و اکره لک ما اکره لنفسی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود سلّموا علی علیّ بامرة المؤمنین

و فضل علی علیه السلام

در مطلب علی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

در حدیث شیعیان علی و

سعیر قرار دهیم و تحیت گوییم بدرستی که دوستان ما و دوستان امیر المؤمنین و آل او قرار
مؤمنان و مسلمانانند بر ایشان و بخوانیم و نیز بهمین سند امام رضا از حسین بن علی صلوات الله علیهم
روایت کرده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا علی علیه السلام فرمود بشّر شیعتک انّی انا الشفیع
لهم یوم القیامة وقت لا ینفع فیه الّا شفاعتی یعنی خوشحال کن شیعیان خود را به اینکه منم
در روز قیامت شفیع از برای ایشان در وقتی که سود نبخشد در آن روز مگر شفاعت من و بهمین
سند علی علیه السلام فرمود پیغمبر فرمود اشتدّ سخط الجبّار لی و لاهلی ... بار

در حدیث رسول خدا و اهل بیت

خدا و اهل بیت من و نیز بهمین سند امام رضا توسط آباء عظام خود که از امام خود
از حسین بن علی از علی از پیغمبر از جبرئیل صلوات الله علیهم روایت کرده که خدا فرمود
من عادی اولیائی فقد بارزنی بالمحاربة و من حارب اهل بیت
نبیّی فقد حلّ علیه عذابی و من تولّی غیرهم فقد حلّ علیه غضبی و من
اعزّ غیرهم فقد آذانی و من آذانی فله النار یعنی هر کس دشمنی کند دوستان مرا

در حدیث اهل بیت

که با من جنگ و محاربت نموده و با او است حضرت ... و هر کس با اهل بیت پیغمبر محاربت
کند عذاب من بر او حلول کند و هر کس بجز ایشان را دوست دارد غضب من
غضب من بر او نازل شود و هر کس جز ایشان را عزیز دارد مرا آزرده است
و هر کس اذیت کند آتش جهنم مخصوص برای او و بهمین سند علی بن موسی الرضا

در ثواب دوستی پیغمبر و ...

از آباء عظام خود علیهم السلام از جابر بن عبد الله رحمة الله روایت کرده که جابر گفت
خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و جمعی از اصحاب حاضر بودند و شتران شتر مال
جمعی از حضور بیرون رفته آمدند و قریب آفتاب غروب بود بعد از آن روز مرده بود از
سوار بود و پیغمبر آنها گفت هر کس پیش آید ... بهشت و هر کس بیاید در ...
او دانسته اندیشه خود آن آب ... و بعد بر او بعد ... مرده و در زمین

در بیان ... قرآن

آب و خود امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آن سوال کار دیگر و نیز در عیون اخبار
از قاسم بن محمد ... بن جعفر علوی و داود ... مردی ... و در ...
... علی بن موسی الرضا از آباء کرام خود از محمد بن حنفیه صلوات الله علیهم امیر المؤمنین
حکایت کرده علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس تحقیق
در ... آنکه بر تحقیق اول ... و ... خدا و نبوت من ... بر تو ...

حکایت امیر المؤمنین علیه السلام با شیطان

تو دو بار شیطان تو بر دوش بهشت ... و نیز بهمین سند امام رضا علیه السلام از علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه فرمود که شخصی ... تعجب گرفته ... از پس ... با ... بر ...
... نشسته و ... در دست ... و ... در ...
... از روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله ... در حضرت ... که ...
... شیطان ... بر رسول خدا ... فرمود ... فرمود
سعیک یا شیخ و ضلّ عملک ... گوشش ... و ...
... در ضلالت ... پیغمبر ... ابو الحسن ... او
... و فرمود ... علیه السلام فرمود
... و ...
... ابو الحسن ...
... خدا ... فرمود ...

در فضل علی علیه السلام

... و فرزند ... علی علیه السلام ...
... و ...
... ابجد ...
... علی بن ... از آباء عظام ... از علی علیه السلام
... فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ... فرمود یا علی ما سألت ربّی شیئا

در بیان نص بر علی علیه السلام و بیان خاتم ...

الّا سألت لک مثله غیر انّه قال لا نبوّة بعدک انت خاتم النبیّین و علیّ
خاتم الوصیّین ... از پروردگار ... مگر آنکه ... علی ...
... فرمود ... در نبوت ... پیغمبر ... خاتم ... علی ...
اوصیاء و نیز بهمین سند علی بن موسی الرضا از پدران بزرگوار خود روایت کرده که علی علیه السلام
فرمود ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... در دست ... علی ...
... فانّها هدیّة الجبّار الیّ
... علی علیه السلام ...
... رسول خدا فرمود هر کس ...
... از ... و ...

محفوظ بوده و هم در عیون اخبار از دارم بن قبیصه از رضا از علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود منم خاتم النبیین و علی است خاتم الوصیین و هم در آن
کتاب از حضرت امام رضا از حضرت امام علی علیهم السلام روایت است امیر المؤمنین صلوات
علیه در خطبه فرمود سلونی عن القرآن اخبرکم عن آیاته فیمن نزلت
و این نزلت یعنی از من از قرآن بپرسید تا خبر دهم شما را از آیات آن در حق
کی و کجا نازل شده است و نیز امام رضا از علی علیهم السلام روایت کرده که
فرمود ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
الا ببغضهم علیا و ولده یعنی در زمان رسول خدا ما منافقان را به جز
بغض ایشان از علی و فرزندانش نمی‌شناختیم و نیز به همین سند امام رضا از علی
علیهما السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سدّوا الابواب
انت ... فی المسجد الا باب علی یعنی تمامت درها را که در مسجد باز است
ببندید بجز در علی ... و نیز به همین سند از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه روایت است که رسول خدا فرمود اذا متّ ظهرت لك ضغائن فی
صدور قوم یتمالؤن علیك و یمنعونك حقك یعنی چون من بمیرم ظاهر شود
برای تو کینه‌ها در سینه‌های قومی که بر تو هجوم نمایند و حق ترا منع نمایند
و هم به این سند از حضرت امام رضا از علی المرتضی صلوات الله علیهما روایت است که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود ان الامة ستغدر بك بعدی و یتبع ذلك برّها و
فاجرها یعنی زود باشد که امت بعد از من به تو غدر و مکر کنند و نیکوکار
و بدکار ایشان متابعت در این باب نمایند و در کتاب عیون به طرق مختلفه معتبره از حضرت
علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اربعة انا لهم
شفیع یوم القیمة المکرم لذریتی و القاضی لهم حوائجهم و الساعی لهم فی امورهم
عند ما اضطروا الیه و المحب لهم بقلبه و لسانه یعنی چهار کس‌اند که من در روز قیامت
شفیع ایشانم گرامی دارنده ذریه من و برآورنده حاجات ایشان و سعی
کننده در امور ایشان ... و دوست دارنده ایشان به دل و زبان
و هم در کتاب عیون از حسن بن جهم از علی بن موسی الرضا ...

علیهم السلام

علیهم السلام روایت کرده از اسماء بنت عمیس که گفت فاطمه سلام الله علیها بحسن بن علی
صلوات الله علیهم حامله شد ... الی آخر الخبر و این حدیث در کتاب ... که
علیه السلام ... شده ... تسمیه حسن و حسین ... فرمود ...
... و در ... جبرئیل ... پیغمبر ... گفت ...
... انت منی بمنزلة هارون من موسی
و لا نبی بعدك سمّ ابنك هذا باسم ابن هارون ... و دیگر ...
اخبار ... از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت است که فرمود النظر
الی ذریتنا عبادة ... یعنی نظر کردن ... عبادت است و
محبت ... النظر ... عبادت ...
نظر ... فرمود النظر الی جمیع ذریة
النبی صلی الله علیه و آله عبادة ما لم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی
یعنی نظر کردن ... ذریه پیغمبر عبادت است مادامی که از منهاج آن حضرت ...
و ... معاصی ملوث نشوند و ... از ... که ... از حضرت
امام رضا علیه السلام سؤال ... فقد ... تعریف ...
... الله اکبر ...
... فرمود ...
... مثله ...
... دارم ... مادر ...
فرمود انظر کیف انا عندك ... نزد ... و هم در آن ...
علی بن ... صلوات الله علیه ...
... و از
حضرت ... فرمود
... الواقعة ...
الواقعة ... فكانت هباء منبثا ... و قول خدا ... و یسألونك
عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و

لا اَمَانَ پس از آن چه اراده نمایند بر گرد بر بر نوله خدا نهد بر وی بالا و از آن
پس آتش چو بود در خرقه نوح برده و بر آن خرقه بریزند در کفن و ...
بوشیده گرداند و راه ... که در روز ... از آن ... از آن ...
بود ... کفن ... ساخته ... دیگر ... او ... بود ...
بر وی ... از ... پرده ... صفور ... که ... بر ... در ...
از ... گویند و دیگر در آن کتاب از ... در روایت ...
رضا علیه السلام ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ذوالفقار ...
هَبَطَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَتْ حِلْيَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ ذوالفقار بود ...
از آسمان فرود آورده بود و آن ... دیگر ...
کرده حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا ... بزرگوار ... از ...
علیهم السلام روایت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شیعتی علیهم ...
یَوْمَ الْقِيَامَةِ ... در روز قیامت ...
کتاب از ... علی بن موسی الرضا علیهما السلام ...
... فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْغَنِيِّ لَقِيَ اللهَ عَزَّ وَ
جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ هر کس فقیر ... ملاقات کند
و سلام بر وی ... بر خلاف سلام ... بر مردم توانگر ...
بفقیر ... خداوند ... ملاقات ...
... دیگر در آن کتاب از ... روایت ...
علی بن موسی الرضا علیهما السلام ... مشغول ...
او در ... و ... لا اله الا الله ...
... رسول خدا ... بزرگوار علیهم السلام
... فقال ... فِي كُلِّ ... يَخُوضُونَ
فِي آيَاتِ ... فَاتَّقُوا اللهَ ... لَا ...
... دست ...
...

عرض کرد ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... فرمود لَا تَسْأَلْنِي عَمَّا لَا ...
... از ... امیر ...
... لا اله الا الله محمد رسول الله ...
... نوح علیه السلام در کشتی نشست ...
... الْغَرَقَ ... أَنْتَ ... مِنَ الْغَرَقِ وَمَنْ مَعَكَ ...
... لا اله الا الله ...
... نوح ...
... از ...
... از غرق ...
...
الْغَرَقَ ... السَّفِينَةُ ... نوح ...
... از غرق ...
... لا اله الا الله الْفَتَّاحُ ...
... الْفَ ...
لا اله الا الله ...
در ... جبرئیل ...
... عرض کرد یَا رَبِّ ...
مَنْ ... عَلَى ... الْأَرْضِ ... سَلَّطْتَ عَلَيْهِ ...
فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ ... أَنَا ... مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ ...
فَأَمَّا أَنَا فَإِنَّ عَبْدِي ... إِذَا شِئْتُ ...
... زمین ...
... از ...
... از آن ...
... مخلوق ... ابراهیم ...
... ابراهیم ...
... جبرئیل ...

بابو ابراهیم داده بود ... حرف بر آن نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول
ولا قوة الا بالله فوضت امری الی الله اسندت ظهری الی الله
حسبی الله ... از آن ... ابراهیم بود ... ابراهیم ... انگشتر
[illegible] ... نقش خاتم نوح علیه السلام
حرف بود از تورات ... اصدق ... و نقش خاتم
سلیمان ... سبحان من الجم الجن بکلماته و نقش انگشتر عیسی علیه السلام
دو حرف بود از انجیل ... طوبی لعبد ذکر الله من اجله و ویل لعبد
نسی الله من اجله و نقش خاتم ... محمد صلی الله علیه و آله ... لا اله الا
الله محمد رسول الله و نقش انگشتر امیر المؤمنین علیه السلام ... الملک
لله و نقش انگشتر حسن بن علی علیهما السلام ... العزة لله و نقش خاتم
امام حسین علیه السلام ... ان الله بالغ امره ...
فاتم ... حسین علیهما السلام ... محمد بن علی ... انگشتر حسن بن علی ...
علیهم السلام ... و نقش انگشتر جعفر بن محمد علیهما السلام ... الله
ولیی و عصمتی من خلقه و نقش انگشتر ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله
علیهم حسبی الله ...
کف ... و فاتم ...
... و نقش فاتم علی بن الحسین علیهما السلام خزی
و شقی قاتل الحسین بن علی علیهما السلام ...
و ... احوال ائمه ... صلوات الله علیهم ...
... فاتم حضرت امام
...
در آن کتاب ... از حضرت امام رضا علیه السلام
... از علی ... صلوات الله علیهم ... رسول الله صلی الله
علیه و آله ... الانبیاء الامم علیهم ... الاول
الآن ... اذا لم تستحی فافعل ما شئت ... علیهم السلام ...

نقش ... علیه السلام
نقش خاتم نوح علیه السلام
نقش خاتم سلیمان علیه السلام
نقش خاتم عیسی علیه السلام
نقش خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله
نقش خاتم امیر المؤمنین علیه السلام
نقش خاتم امام حسن علیه السلام
نقش خاتم امام حسین علیه السلام
نقش خاتم امام زین العابدین علیه السلام
نقش خاتم امام محمد باقر علیه السلام
نقش خاتم امام جعفر صادق علیه السلام
نقش خاتم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
نقش خاتم امام رضا علیه السلام

تحفه است ... که ... مردمان ... و ... از ...
...
این صفحه ...
... از حضرت امام ...
حسن بن علی علیهما السلام مروی است که علی صلوات الله علیه فرمود پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود لا یبغضک من الانصار الا من کان فی حلمه یهودیا ...
... انصار ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ...
انصار ... آن حضرت ... از آن ...
... از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که علی صلوات الله علیه فرمود
انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی
الا منافق ... از پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
...
از علی مرتضی صلوات الله علیه ... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی
شیعتک یوم القیمة رواء غیر عطاش و یرد عدوک عطاشا
لا یشفون ولا یسقون ...
...
و ... حضرت امام رضا علیه السلام از علی
صلوات الله علیه ... فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله ... حضرت ...
اللهم اهد قلبه واشرح صدره وثبت لسانه وقه الحر والبرد ...
...
...
...
... امام ... فرمود ... الا الناکثین والقاسطین والمارقین
...

در دندان علی علیه السلام
در دندان ... علی علیه السلام
... علی علیه السلام
... علی علیه السلام
... علی علیه السلام

و با [illegible] بصره راه گرفته [illegible] و جابر [illegible] ابن حنفیه باشد هر قطره [illegible]
جور است و [illegible] کرده خارج [illegible] باشد [illegible]
و حلقه [illegible] پیرمرد [illegible]
[illegible] خارج [illegible] از آن [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق [illegible] فرمود یمرقون من الدین کما یمرق السهم
من الرمیة و این تفسیر [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق [illegible] فرمود [illegible]
در کتاب [illegible] امیر المؤمنین [illegible] علی [illegible]
[illegible] فرموده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
بسند مذکور از امام رضا از علی مرتضی روایت [illegible] رسول خدا علیهم الصلوات [illegible] فرمود
تعوذوا بالله من جب الحزن [illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible] و نیز [illegible]
از امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] رسول خدا فرمود لا یؤدی عنی الا انا او علی

یقضی

روایت [illegible]

[illegible] علیه السلام

یقضی عداتی الا علی ادا نمی کند [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] امام رضا از علی مرتضی از رسول خدا صلوات الله علیهم
روایت [illegible] فرمود انتم المستضعفون بعدی [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] صدقه [illegible] ذخیره [illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
و نیز [illegible] سند امام رضا علیه السلام از علی صلوات الله علیه [illegible] رسول خدا فرمود
باکروا بالصدقة فمن باکر بها لم یتخطاها الدعاء ابدا [illegible]
صدقه [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود المؤمن ینظر بنور الله [illegible]
[illegible] نور خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
المؤمن فانه ینظر بنور الله [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود خیر اخوانی علی و خیر اعمامی حمزة و العباس صنو
ابی [illegible]
[illegible] امام رضا [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود الاثنان فما فوقهما جماعة [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیامة [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] النجی [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام

در باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ظاهر که در رسول خدا فرمود در کتب [illegible] نوشته [illegible] و نیز علی علیهم السلام
فرموده پیغمبر فرمود یا علیّ لا تتبع النظرةَ النظرةَ فلیس لک الّا اوّل
نظرة یعنی یک نظاره [illegible] نظاره دیگر [illegible] نظر اول [illegible]
غیر از آنکه در نظر اول [illegible]
[illegible] و هم باین سند علی علیهم السلام فرمود که رسول خدا [illegible]
فرمود اذا تحاکم الیک خصمان فلا تحکم لاحد الخصمین دون ان تسمع من الآخر
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
و هم از امام رضا علیه السلام [illegible] علی علیهم السلام فرمود لعن الله الذین یجادلون
فی دینه اولئک ملعونون علی لسان نبیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
امام رضا [illegible] روایت [illegible]
الکرسی [illegible]
و نیز باین سند پیغمبر فرمود [illegible] من اطاب الکلام و اطعم الطعام و
صلّی باللیل و الناس نیام [illegible]
[illegible]
[illegible] و هم باین سند امام رضا [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] یدفع البلاء عنه کما یدفع عن اجنحة [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] و هم باین سند امام [illegible] فرمود رسول خدا فرمود لا تذهب الدنیا
حتی یقوم بامر امتی رجل من ولد الحسین یملأها عدلا کما ملئت ظلما
و جورا [illegible]
[illegible] از ظلم و جور [illegible]

از امیر المؤمنین [illegible] روایت کرده فرمود ما رأیت احدا ابعد ما بین المنکبین
من رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] فرمود تقتل عمارا الفئة الباغیة عمار [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلوات الله علیهم [illegible] الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام فرمود نهی النبی عن وطی الحبالی حتی
یضعن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهما السلام فرمود دفع النبی یوم خیبر الرایة الی علی
[illegible] حتی فتح الله علی یدیه [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
الله [illegible] فاذا قالوها فقد حرمت علیّ دماؤهم
و اموالهم [illegible]
[illegible] علیهم السلام فرمود ما شبع النبی صلی الله علیه و آله من خبز بر حتی
مضی رسول خدا [illegible]
و باین سند رسول خدا فرمود سلمان منا اهل البیت [illegible]
[illegible] سلمان علیه السلام
[illegible]
[illegible] و هم باین سند پیغمبر فرمود ابوذر صدیق هذه الامة [illegible]
[illegible] و نیز باین سند امام رضا از علی صلوات الله علیهما [illegible]

آن حضرت صلی الله علیه وآله را دو خوراک از همه بیشتر خوش می‌آمد و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت
علیه السلام فرمود که علی صلوات الله علیه آب مرق را بسیار میل می‌فرمود و فرمود که آن شوربا عمر را زیاد
آب بار می‌دهد و هم بسند معتبر از علی علیه السلام فرمود که کلم طعام المؤمنین دشمن و علم
کم شده مؤمن است و نیز ماهی طعام و چیزی تحفه‌ای از کم شهوة ولیکن کوشت و
بزوم هیچ چیز مؤمن نیز بدل المطلب کو بر علم تحقیقی و سوره و نیز بهار بسند
علیه السلام از علی صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود من عقل المسلمین
فهو مشورة فقد برأت منه برکت باسیر در شوربا خارجی بود از درین ایام
و نیز بسند معتبر از صادق علیه السلام فرمود کان علی الحق حتی یعقل بین
المرق احدی القیتین علی سبیل و سنی واکرفون ما ترکه
من الدنین خارج رفته عارنمیز ذراکه و بر طریق حق و حدیث است
در بیان ده لطیفه شده شعوره که از آن ده لطیفه بر طریقه حفر و سنة
ده لطیفه بر از دین بر فتاده و از آتش خارج نمی باشد و دیگر در بعضی
از امام رضا از علی بن ابیطالب از حضرت صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود اذا طبختم شیئا
فاکثروا المرق فانها احدی اللحمین واوسع للجیران فان لم یصیبوا
من اللحم فیصیبوا من المرق و گفت طعام که آب گوشت زیاد کنید چه آب
گوشت دو گوشت است و فراخ‌تر است همه همسایه را اگر بهره از گوشت نبرند
دلت بگوشت باشد بر ان ذا الجوشنه لیا بردهم مرد عون حر از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت است که النبی یأکل اللحم والحار بالقرع ویقول
ان ابلیس لعنه الله یشد غضبه ویقول عاش ابن آدم حتی
اکل العتیق بالحدیث و بقیه رسول خدا صلی الله علیه وآله این بود که کوشت
خرما و کحم و میزد دخت کرد بود خرما و داد این کوشت دیو مرو شکایت کرد از الحوار
ضم فرد کرد و کیه فرزند آدم چنان زیسته که بود تازه گیج بود حرمت از امام
روایت دارد از بقیه فرمود رسول خدا فرمود خدا به عزوجل بیفکنی
دشمنان که از شکم ها بشد و هم ظاهرا زنده کردید و فرمود الا تکبوا علی عبدی

داجی

داجی جبلکم وعرانیم تعد الوکر یعنی خوبیسید بر بره خرمه از خطاء ولو بطاس
الذی بود بر از حضرت و هم دادم بر قصه از حضرت امام رضا روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود ان لله تعالی دیکا عرفه تحت العرش ورجلاه
فی تخوم الارض السابعة السفلی اذا کان فی الثلث الاخیر من اللیل
سبح الله تعالی ذکره بصوت یسمعه کل شیء ما خلا الثقلین الجن والانس
فتصیح عند ذلک دیکة الدنیا فرمود که خدا را خروسی است که تاجش در زیر عرش
است و پاهایش در حدود زمین هفتم طبقه زمین است چون ثلث آخر شب در رسد صدا بتسبیح
خدا بلند کند چنانکه همه چیز بجز جن و انس آن صدا را بشنوند و چون این صدا را بشنوند همه
خروسهای دنیا صیحه برکشند و بسند معتبر از امام جعفر و امام رضا منقول است
که خروس سفید رحمت و مطعوم از خوان آن بود و در آن بسیار بود و شبه بود
خروس و ... صدا بر آورد از آن به بشنوند و خروس سفید است که
و بینی و ... باشد که ... از آن ... و هم در ... از علی بن محمد بن
عقبه روایت ... مروی است که دادم و ... طبری ... که
... از ... ابن حنفیه از علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
روایت ... رسول خدا فرمود که من حق الضیف ان تمشی معه فتخرجه
من حریمک الی الباب ... و ... بسبحانه ... بالی ... است بود از
... در ... و ... از ... از امام رضا ...
... محمد بن حنفیه علیهم السلام ... از علی بن ابیطالب ... رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود انما سموا ... لا ... الاباء والابناء ... الله
ابو ... آن امر ... با مردان و پسران و برادران ...
و هم روایت مذکور شده از ابو حسن ... حمد بن ... بن ...
... ذهب ... آن حضرت فاطمه دختر علی بن ... فرمود از پدرم علی
... از پدرم ... از حضرت ... از پدرش و ... از پدر ... بر ...
... از پدرش و ... از علی بن ابیطالب صلوات الله علیه فرمود لا تحل لمسلم
ان یروع مسلما ... [illegible]

در ضعف ... آب ...

در بیان ... بهمه

در ... برای

در ... ماهی

در ... نمودن ...

در ... اطعام ...

در ... خروس

در بیان صحبت ...

... سفره ...

در بیان ... فاطمه علیها السلام

در کظم غیظ

روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود من کظم غیظه کف الله عنه
عذابه و من حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم القائم هر کس خشم
خود را فرو برد خدا عذاب خود را از وی باز دارد و هر کس خلق خود را نیکو کند
خدا او را برساند بدرجه کسی که روزها روزه دارد و شبها [illegible]
و خشم بر خلاف نفس اماره [illegible] و خلق خوب و نیکو گفتن [illegible] طبعا نیکو خلق
باشد و بسند معتبر دارم بن قبیصه از علی بن موسی الرضا از آباء گرامش از علی ابن ابی

در باب ماه شعبان و روزه

طالب علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا روزه [illegible] ماه شعبان [illegible]
سه روز در اول آن و سه روز در وسط و سه روز در آخر آن روزه گرفتی
و چون ماه رمضان در میرسید روز قبل از ماه رمضان [illegible] افطار [illegible]
روز [illegible] روزه ماه رمضان [illegible] و نیز بسند [illegible] رسول خدا

در باب ماه رجب

صلی الله علیه و آله فرمود رجب شهر الله الاصب [illegible] رجب ماه خدا [illegible]
[illegible] شعبان تشعب فیه الخیرات [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] شب [illegible]
آن [illegible] را [illegible]

در باب ماه رمضان

[illegible] رجب
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
[illegible]

در باب فواید [illegible]

[illegible] علی بن موسی الرضا از آباء کرامش از علی بن ابیطالب علیهم السلام
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نعم الشیء الهدیة
وهی مفتاح الحوائج [illegible]

در باب روزه جمعه

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود لا تفرد الجمعة بالصوم روزه روز جمعه [illegible]
[illegible] روز جمعه [illegible]

در باب توبه

[illegible] رسول خدا فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب
له [illegible] توبه [illegible]

زیاده

در [illegible]

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الکمأة من المن الذی انزل الله علی
بنی اسرائیل وهی شفاء العین والعجوة التی من البرنی من الجنة
وهی شفاء من السم [illegible] بنی اسرائیل
فرود آورد و آن شفای چشم [illegible] عجوه [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام از [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
صلوات الله علیه [illegible] الختنی من موضع ما [illegible]

در باب [illegible]

علی علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

در طلب [illegible]

علی بن موسی الرضا [illegible] از علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه
علیهم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اطلبوا الخیر عند
حسان الوجوه فان فعالهم احری ان تکون حسنا [illegible]
از خوب [illegible]
[illegible]
از خوب [illegible]

در نفقه [illegible]

[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة [illegible]
در شب و روز [illegible]
علی علیهم السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ان یجعلها اذنک یا علی [illegible]

در دعا [illegible]

[illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا [illegible]
از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه روایت [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله [illegible]

الخلق المطیع الدائب السریع المتصرف فی ملکوت الجبروت بالتقدیر فی
... اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام و
الدخال کما بلغتنا اوله فبلغنا آخره واجعله شهرا مبارکا تمحوا
فیه السیئات وتثبت لنا فیه الحسنات وترفع لنا فیه الدرجات یا عظیم
الخیرات واز بسیاری ... امام زین العابدین علیه السلام ...
... صحیفه کامله ... [illegible] ...
در ... [illegible] ... آل محمد ... [illegible] ...
... در فواید ... و شروح ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... و آن ... [illegible] ...
وعدم حضور ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... علم ... [illegible] ...
... از علم و معلومات ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... از ... علیه السلام ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... امام ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

دلگشاته

ودقیقه در باب مطالب ... [illegible] ... ام ...
... [illegible] ... از طرف ... [illegible] ...
... [illegible] ... این اندازه تحریر ... [illegible] ...
... [illegible] ... بحوال محمد امین ...

بیان خلافت الامین محمد بن
هارون الرشید بن ابا عبد المهدی

... [illegible] ... هارون الرشید ... [illegible] ...
... [illegible] ... هارون الرشید ... [illegible] ...
او محمد بن الرشید ملقب به امین ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... محمد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امین ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رشید ... [illegible] ... امین ... [illegible] ...
رشید تعزیت و ... [illegible] ... امین ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امین ...
... [illegible] ... رشید ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رشید ... [illegible] ...

[illegible]

وکیل و فرزند و نعمت و عده‌ها و در بذل و عطا بگشود و بیفزود و مردم را بنواخت و
ایشان دلشده و بر آن داشته اهل بیت و خدمه و موالی و قواد او را و بر بیعت
پس از آن با فضل بن سهل و همه عمال و سلیمان بن ابی جعفر بود و او ایشان را تقویت
وکالت ها و ... نیکو بیعت بستد و از کار سرداران و
سایر لشکریان امور ... بشد و در ... بود و فرداها ...
ارزاق و روزی بسیت و چهار ماه عطا کرد و هم ... خبر ... میزان
... و دار و مجلس ... و ... بود ... گشت ... مستقل شد

باب سبب خلاف میان محمد
امین و برادرش مامون

از معتمدی شنیدم که ... چون رشید ... بخراسان
... در ... همه ... امیر ... به ... مردمان ...
... امیر ... و الله ...
... و از آن طرف امین ... رضی ...
رشید ... و امین ... رشید ... خبر ...
که ... رشید ... و در ...
صندوق ... و آن صندوق ... بیکی معتمد از ... و ...
... و آن صندوق ... امیر المؤمنین ...
امیر المؤمنین ... که هیچ ...
... امیر المؤمنین ...
... بوی ... و مکتوب ... او نوشته
... امین ... امین ...
... تحت ... از ...
... رشید ...
... رشید ... ییچ ...
رشید ... بقصه ...

رفته

رفته و خبر ... شب در رسید و رشید ... امیر ... فضل ... بجهت ...
... نوشته و ... ما ... امین ... فضل ...
... امین ... خبر ...
... رشید ... فضل ... در ... و ...
... بر ... آن ... حالت ...
... فضل ... از ... ...
... بر ... در ...
... امیر المؤمنین ... محمد ...
... جعفر ... امین ...
... خادم ...
... فضل ...
امیر المؤمنین محمد امین ... و ...
آن ... خادم ... فضل ...
... از ...
و امین ... رشید ... خادم ...
... امین ...
... خادم ...
... رشید ...
... رشید ...
... فضل ...
... رشید ...
... آنچه ... بود ...

[illegible] وفات [illegible] بخورد [illegible] بعد [illegible]
[illegible] و تجهیز [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] عبدالله مأمون

إذا ورد عليك كتابي هذا أعاذه الله فعزّ لك غير مكول ما كان له
ولا مدفع لما قد أحلّه وتناسخ الأمم الماضية بأعزائك بيده واعلم أن الله
جلّ ثناؤه قد اختار لأمير المؤمنين أفضل الدارين وأجزل الحظين فقبضه
الله طاهراً زاكياً قد شكر الله سعيه وغفر ذنبه إن شاء الله فقم في
أمرك قيام ذي الحزم والعزم والناظر لأخيه ونفسه وسلطانه و
عامة المسلمين وإياك أن يغلب عليك الجزع فإنه يحبط الأجر و
يعقب الوزر وصلوات الله على أمير المؤمنين حياً وميتاً وإنا لله
وإنا إليه راجعون وخذ البيعة على من قبلك من قوادك وجندك
وخاصتك وعامتك لأخيك ثم لنفسك ثم للقاسم بن أمير المؤمنين
على الشريطة التي جعلها لك أمير المؤمنين من فسخها له وإثباتها
فإنك مقلّد من ذلك ما قلّدك الله وخليفته واعلم من قبلك
رأيي في صلاحهم وسدّ خلّتهم والتوسعة عليهم فمن أنكره أو عند بيعته
أو امتنع على طاعة فأنفذ إلى [illegible] مع خبره وإياك وإقالته
فإن النار أولى به واكتب إلى عمال ثغورك وأمراء أجنادك
بما طرقك من المصيبة بأمير المؤمنين وأعلمهم أن الله لم يرض الدنيا
له ثواباً حتى قبضه إلى روحه وراحته وجنته مغبوطاً محموداً ليفضي
بجميع خلفائه إلى الجنة إن شاء الله ومرهم أن يأخذوا البيعة
على أجنادهم وخواصهم وعوامهم على مثل ما أمرتك به من أخذها
على من قبلك وأوعز إليهم في ضبط ثغورهم والقوة على عدوهم فإني
متفقد حالاتهم ولامّ شعثهم وموسع عليهم ولا آلو في تقوية أجنادي
وأنصاري وليكن كتابك إليهم كتاباً عامة لتقرأ عليهم فإن في ذلك ما

يسكّنهم

يسكّنهم ويبسط آملهم واعمل بما تأمر به لمن حضرك أو نأى عنك من أجنادك
على حسب ما ترى وتشاهد فإن أخاك يعرف حسن اختيارك وصحة رأيك
وبعد نظرك وهو يحفظ الله لك ويرى لك أن يشد بك عضده و
يجمع بك أمره إنه لطيف لما يشاء وكتب بكر بن المعتمر بين يدي وإملائي
في شوال سنة ١٩٣ ثلاث وتسعين ومائة [illegible] بمرو رسید از الرقه [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] ابوه [illegible]
[illegible]
[illegible] وفات [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] وإنا لله وإنا إليه راجعون
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بوقت درنگ بر روی زمین بود و بر کوه ثبات بگردانید و بر روی زمین بود دولت و خبر آن بر دوش
دار و کمه بر هر از آنچه در حق ... کس بعفو و اغماض بگذرد ... داخل بوده است
و نیز ملک ... کرد و ... عاملان ... و ... گردان لشکر آن ... نموده
در ... دارد ... تو ... از ... رضا ... که ... ازین ... بود در امیر
المؤمنین ... را بجای ... داد از ... بسلطنت
... باشد ... تا ... و ... از ... و ... خواهد
... ... و ... تا ... ایشان ... خلق ... تعبیه ... و آلم
... ... بر ... و ... تو ... و ... و ... بعوض
... از ... و ... تو ... بر ... بر ... کس
... ... و قوت ... در ... آن ... و جمع
آوری ... ... و ... و ... ارزاق و ... ...
... از ... و ... ... و ...
... قلوب و ... نفوس و ... و ... صفات آمال و ...
... و ... ایشان ... و ...
... و عام ... و ... و ... اکفاء و از
... تو را ... و ... اراده ... از ...
و ... برادر ... برحسن ... و ... اختیار ... و صفوت
اندیشه ... قوت ... آگاه ... و حفظ ... از ... و ...
و از در ... به ... قوت ... برادر ... و ... برآکنده
ادب ... بر تو ... که ... لطف ... و این نامه ...
معتبر در ... ... و ... بر ... نگاشت
داد ... مکتوب ... از ... رشید ... نامه ... و ...
... نامه از ... امین به برادر صالح بن رشید ...
بیان صورت نامه محمد امین
به برادر صالح بن رشید

... ...

... و از جمله فرزندان ... که ... او لا ... صالح بن رشید ...
و از دیگر برادران بزرگتر بود ... محمد امین برادر ... رشید این مکتوب
را ... بر برادر ... نوشته بسم الله الرحمن الرحيم اذا ورد عليك كتابي هذا عند
وقوع ما سبق في علم الله وتقدم من قضائه في خلقه واوليائه وجرت به
سنته في الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين فقال كل شيء هالك
الا وجهه له الحكم واليه ترجعون فاحمد الله على ما صار اليه امير
المؤمنين من عظيم ما وافقه انبياءه صلوات الله عليهم انا لله وانا
اليه راجعون ... ان ... الخلافة على امة نبيه محمد
صلى الله عليه ... كان لهم ... و ... فاقسم
امرك ... ان ... بيديك ... اتاك ... لما ... شهدك
له ... موالي ... انك ... ولا الله الموفق ...
البيعة على من قبلك من ولد امير المؤمنين ثم لعبد الله امير المؤمنين
ثم للقاسم بن امير المؤمنين على الشريطة التي جعلها امير المؤمنين صلوات الله
عليه من ... على القاسم اذا ... في الامر
... على ... من قبلك من الخاصة والعامة ...
في ... ومظالمهم ... وادرار ارزاقهم ...
عليهم فان ... او ... بسطوة ... لما
بين يديها ... للمتقين واضمم الى المأمون ...
... ولد امير المؤمنين وخدمه واهله ... باليسير ...
... الى عبد الله بن مالك امر العسكر ...
فانه ثقة على ما يلي ... واضمم اليه ... الشرط
من الروابط ... بالجد والتيقظ
تقديم الحزم في امره ... ليله ونهاره فان اهل العناد والنفاق لهذا
السلطان ... مثل ... هذه المصيبة ... بن ... على
ما هو عليه ... امير المؤمنين فانه من

لا تؤثرن الا بالطاعة ولا تدينن الا بها فانها بقية من الله باقية له
لمن قام بها انه المحمود عند الخلفاء ومر الخدم باحضار رؤسائهم
من يثقون بهم وباجنادهم مواضع الخلل من عسكرك فانهم مدد من
مدودك وصير مقدمتك الى اسد بن يزيد بن مزيد وساقتك
الى يحيى بن معاذ فيمن معه من الجنود ومرهما بالمبيت في كل ليلة
ولزوم الطريق الاعظم ولا تعدون المراحل فان ذلك ارفق بك
ومر اسد بن يزيد ان يتخير رجلا من ثقاته او قواده فيصير الى ثلاثة
ثم يصير امامه لتسنية المنازل او تعقب الطريق فان لم يحضرك قوم معروف
بعض يعرف بسمت فاختر له من تثق بطاعته ونصيحته وهيبته عند
العوام فان ذلك لن يعوزك من قوادك وانصارك ان شاء الله
واياك ان تنفذ رأيا او تبرم امرا الا برأي شيخك وبقية ابيك
الفضل بن الربيع واقرر جميع الخدم على ما في ايديهم من الاعمال
والكراع والخزائن وغير ذلك ولا تحركن احدا منهم من موضع
ما هو الى ان تقدم علي بحقوق اوصيت بكر بن المعتمر بما سيبلغكه
واعمل في ذلك بقدر ما تشاهد وترى وان امرت لاهل عسكرك
بعطاء او رزق فليكن الفضل بن الربيع المتولي لاعطائهم على دواوين
يتخيرها لنفسه بمحضر من اصحاب الدواوين فان الفضل بن الربيع لم
يزل يلي مثل ذلك لمهمات الامور وانفذ الى عبد الله عند وصول كتابي هذا اليك
اسماعيل بن صبيح وبكر بن المعتمر على مركبيهما من البريد ولا يكون
لك عرجة ولا مهلة بموضعك الذي انت فيه حتى توجه الي
بعسكرك بما فيه من الاموال والخزائن ان شاء الله اخوك
الله عليك وبسأل الله عليك ويسأله لك حسن التأييد برحمته
وكتب بكر بن المعتمر بين يدي واملائي في شوال سنة ثلاث وتسعين
ومائة

[illegible] جمع اسباب برادر [illegible] فرزندان [illegible] داد [illegible] برادر [illegible] سلطنت خدا[illegible]
را به [illegible] امیر المؤمنین را [illegible] عظیم [illegible] خدای [illegible]
[illegible] الا [illegible]
[illegible] از خدای [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible]

اوت در پیچ رغبت و دقیقه [illegible] و حقایق حزم فرو گذار نکند چنانکه [illegible] الاسی
سلطنت [illegible] و نفاق [illegible] و [illegible] بیعت [illegible] و از [illegible]
و [illegible] در دار [illegible] از [illegible] نیز [illegible] و حاتم [illegible] آن
[illegible] بود [illegible] آن [illegible] و [illegible] امیر المؤمنین هارون
بر آن است [illegible] از [illegible] بطاعت [illegible] خواست
خواسته و [illegible] محمود [illegible] و از [illegible] سید [illegible]
دا [illegible] در [illegible] خلفا [illegible] فرسه و صفوت [illegible] داشته و بغداد
[illegible] ابواب [illegible] دفع [illegible]
[illegible] و [illegible] دادن [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] یزید بن [illegible] بن معاذ [illegible]
گذارد [illegible] و جز از طریق [illegible]
[illegible] طریق [illegible] و [illegible] قدم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و هم [illegible]
یزید [illegible] و دلیر و [illegible] و لشکر [illegible]
[illegible] و [illegible] نبود [illegible]
[illegible] و [illegible] طرق [illegible] و [illegible] اگر از [illegible]
[illegible] در لشکرگاه [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] بطاعت در [illegible] و [illegible] او بود
[illegible] از [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible]
از [illegible] دیر [illegible] نفضل بن ربیع [illegible]
[illegible] و در [illegible] و [illegible] هرکس [illegible]
از [illegible] و [illegible] گذارد [illegible]
[illegible] هارون [illegible] بن [illegible]
[illegible] و [illegible] نکرد [illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible] از [illegible] فضل بن ربیع [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible]
فضل بن ربیع [illegible] در [illegible] ابو [illegible] و جز از [illegible]
[illegible] بن صبیح [illegible] معتبر [illegible] از [illegible]
دیم [illegible] و [illegible] از [illegible]
میان لشکرگاه [illegible] او [illegible] فرا [illegible] دست
[illegible] نخ [illegible] از [illegible] در [illegible]
یحیی [illegible] معتبر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] نوشت [illegible] امین [illegible] فضل بن ربیع [illegible]
[illegible] و [illegible] رشید [illegible] لشکرگاه [illegible] و [illegible]
در آن لشکرگاه [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] رشید [illegible] امین [illegible]
[illegible] فضل [illegible] خبر [illegible]
[illegible] خبر [illegible] رشید [illegible] اسحق بن [illegible] بن علی [illegible]
[illegible] و [illegible] ان [illegible] و [illegible]
فانه لم یجز لاحد کفرنا [illegible] فمن له مثل عوضنا [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] و [illegible]
بخلیفه و [illegible] امین [illegible] رشید [illegible] از آن [illegible]
[illegible] خبر [illegible] و [illegible] بر [illegible] و ترغیب [illegible]
و حسن بن [illegible] فضل بن [illegible] خبر امین [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بن [illegible] و [illegible]
[illegible] روز [illegible] و [illegible] امین [illegible]
و [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible]

یکی به جز روز عید برگذشت که فرمان داد [illegible] نصر [illegible] هشام [illegible]

و مرداد [illegible] زاده [illegible] و برادر [illegible] محمد و [illegible] است [illegible] در [illegible] و از آن طرف [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] را [illegible] و در [illegible] فالذی [illegible] در [illegible]

[illegible] وعباس بن [illegible] نصر [illegible] مرد [illegible] جنگ [illegible] مرد [illegible]

[illegible] خبر [illegible] اکابر [illegible] قحطبه [illegible]

و از [illegible] رسید [illegible] قحطبه [illegible] مردم [illegible]

[illegible] رسیده بود [illegible] و [illegible]

و ابوالله [illegible] ابو مسلم [illegible] روز [illegible] عبدالله [illegible] و از [illegible] مرد [illegible]

[illegible] و با [illegible] برادر [illegible] و مردمان را [illegible] دیار [illegible]

و برادر [illegible] لشکر [illegible]

رزق [illegible] انصار [illegible] که لشکر [illegible] وجمله [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

[illegible] ابومسلم [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

و [illegible] رسید [illegible] طول [illegible]

[illegible] بهمین [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] و مردمان [illegible] لشکر [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] و آن [illegible]

[illegible] دیده [illegible]

[illegible] و از [illegible] جمله [illegible]

لشکر [illegible] و در [illegible] جمله [illegible]

[illegible] معاذ و شبیب بن [illegible] قحطبه [illegible] و عباس [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] و [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] قحطبه [illegible] ابومسلم [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] قحطبه [illegible]

[illegible] و [illegible] او [illegible]

و از قوت [illegible] صحیح [illegible] و [illegible]

و از آن [illegible] و آن [illegible]

[illegible] ابومسلم [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] سعد [illegible]

[illegible] ابومسلم [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible] ابومسلم [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

رسمی با عنوان چند ترتیب بود [illegible] از ما را و فراغت [illegible] بود استاد پس خروج نمود و
مردمان [illegible] از طهران جمع او به نیشابور تا جمعی و [illegible] بود از صفحه
زمین به اذن [illegible] که حکم برای جمعی عظیم [illegible] بود به زبان حالت مردمان بود در ایام
[illegible] و در خود [illegible] نوال [illegible] اضطراب [illegible] کنند دیدم که
[illegible] حالت تو در آن [illegible] و در میان برادران [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] تو [illegible] اضطراب مردم بغداد [illegible]
[illegible] به توجه [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] تو حالت [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] را
[illegible] و [illegible]
و هر یک از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و در ما [illegible] فقهای [illegible]
[illegible] دعوت [illegible]
[illegible] مظلوم از [illegible]
[illegible] فقها و علما [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
و مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] و عده [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] و از آن طرف [illegible] این تقریر [illegible]
و مردمان در بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم بغداد [illegible] ضعف [illegible] این شعر گفت

نعى المعتصم الله منّانا　وصيّر الشاعة بيننا
وكانت الغزلان فينا بانا　هذه إليه فيه غزلانا

و در این [illegible]
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible] ام جعفر زبیده [illegible]
[illegible] از [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] حادث [illegible]

سوم محرم [illegible]

و در این [illegible] امین [illegible]
و در [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
و در این [illegible]

[illegible] ام جعفر زبیده [illegible] بغداد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک او بعضی بود و بسیار از مردم [illegible] استراق و زخم دار شده بود [illegible] روم — عظمت [illegible] روم
[illegible] و در ماه [illegible] و برد [illegible] اداء [illegible]
بود [illegible] و در این [illegible]
بود مرد [illegible] و محمد امین [illegible] — [illegible]
برادر [illegible] ولایت جزیره با او بود [illegible] — [illegible]
[illegible] ولایت جزیره [illegible] — [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] امام عالم ابو بکر اسماعیل — وفات [illegible]
[illegible] — وفات [illegible]
[illegible] — وفات [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible] — وفات [illegible]
کتاب [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] — وفات ابو بکر بن عیاش
[illegible] در ماه ذی الحجه [illegible] ابو بکر بن
عیاش [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
روزگار [illegible] ابو بکر بن عیاش [illegible]
[illegible] این شعر بخواند

خلیلی عوجا من صدور الرواحل ‌ بجمهور حزوی فابکیا بالمنازل
لعل انحدار الدمع یعقب راحة ‌ من الوجد او یشفی نجی البلابل

از این [illegible]
[illegible] ابو بکر بن عیاش [illegible] حب الدنیا [illegible]
[illegible] یقول انا لله و انا الیه راجعون و ینقص من عمره [illegible]

ولایحزن

ولا یحزن [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر بن عیاش [illegible]
[illegible] ابو بکر بن عیاش [illegible]

۱۹۴ — وقایع [illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

محمد [illegible] خلافت [illegible]

و در این سال [illegible] محمد امین [illegible] خلافت [illegible] اسحاق بن سلیمان [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible] خلاف [illegible]
[illegible]
عبد الله بن سعید [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در این سال محمد امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در این سال [illegible] محمد امین [illegible]

بیان ظهور مخالفت در میان
محمد امین و برادرش عبدالله

در تاریخ مختصر الدول غریغوریوس ابو الفرج بن هارون طبیب ملطی معروف به ابن العبری
و تاریخ طبری و الامامة [illegible] و مروج الذهب مسعودی و روضة الصفا و تاریخ
الخمیس و ابن خلدون و تاریخ الخلفاء سیوطی و تاریخ [illegible] الدول و حبیب السیر و دیگر
تواریخ [illegible] معتبره [illegible] نویسنده [illegible] هارون الرشید [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] که امین [illegible] مأمون [illegible] از [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] امین [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] بغداد آمد [illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible]

محبت [illegible] برادر [illegible] از محبت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] فضل [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] از این [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] امین [illegible] خطبه [illegible]
امین [illegible] خطبه [illegible] فضل [illegible]
سلیمان [illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

بتو مراد کنیم

بتو مراد کنیم و اگر [illegible]

[illegible]

یان بازگشتن فرشتگان امین [illegible]

[illegible]

جمعی عباس بن موسی و سایر قوادان امین بعزم منع مقصود از مرو باز گشته و حاجب
بغداد رفته نوشتند که بعضی امین رسیدند و اتباع ، مورخ عدم قبول او ولایت عهدی
رسانیدند فضل بن ربیع و علی بن عیسی بن ماهان [illegible] که مامون را از ولایت
بعضی رجال [illegible] و صحه بخود [illegible] امین [illegible] را
[illegible] امین [illegible] که بعد از ولایت [illegible]
و اولاد [illegible] بیعت [illegible] در بار [illegible] بعد [illegible]
[illegible] عیسی بن ماهان [illegible] امین امارت عراق [illegible]
و [illegible] امین از [illegible] کلام [illegible]
[illegible] بعد [illegible] از [illegible] و از آن [illegible]
امیر [illegible] از [illegible] و چون [illegible] امین [illegible]
نوشته [illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] استشاره نمود
[illegible] قبول [illegible] امین [illegible] عظیم
[illegible] از [illegible] امین [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] خلاف قول [illegible]
استقبل عاقبة امرك باصلاح ما عرض من تكديره في يومك ولا تجعل
هذه توبيخك بالخطايا او فلتة على نفسك في غدك [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] روز [illegible] نفس [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible] از [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] سنه ۱۹۵ [illegible] از [illegible]
[illegible] را [illegible] العاجل [illegible]

فلما تهية

ثنا ذا العاقبة [illegible] بود و [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] امین [illegible]
و [illegible] فضل بن ربیع [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] آن [illegible] مکتوب [illegible]
در [illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible] و [illegible]
خراسان [illegible]
محمد امین [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible]
مکتوب [illegible] خراسان [illegible] امین [illegible]
از [illegible] امین [illegible]
[illegible] روانه [illegible]
امین [illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] امیر [illegible]
لعمله شاورت في طلبنا الراي من تثق بنصيحته و لم نعف العدو فيما
لا الكتاب له [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] از

خوش روی و در علم ... که مکتوب امین ... بحوله ... [illegible]
الامیر ... در ... بمودت ... افکندن ... [illegible]
[illegible] ... در از ... [illegible]
[illegible] ... ثلث ... از آنچه ... [illegible]
الخاصه ... الامر قد حملت علی کرهين ... اری خطاء ... [illegible]
مکروه اولهما ... مکروه اخرهما ... بقول ... مکروه ... [illegible]
[illegible] ... اول آن ... مکروه ... از ... [illegible]
[illegible] ... انه اذا کان الامر ... [illegible]
[illegible] ... من ان ... الی ... [illegible]
[illegible] ... در نظر ... [illegible]
[illegible] ... مطلوب ... [illegible]
دارد ... و عداوت ... [illegible]
گفته ... اذا کان علم الامور بما غاب عنک فخذ ما ... من هذه
یومک فانک لا تأمن ان یکون فاذ یومک راجعا بالفساد
علیک ... امور ... [illegible]
... از ... امور ... [illegible]
از آن ... امروز ... [illegible]
خرجت للبذل عاقبة ان اشدهما لما یبعث الا تامن الفرقة
اگر از بذل ... بر عاقبت ... شدید ... [illegible]
[illegible] ... از فرقه ... جماعت ... [illegible]
[illegible] لا اری تفرقة ... سلامة ... اعظم منها العافیة ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مناظرت ... اجتماع ... [illegible]
[illegible] ... مکتوب ... [illegible]
[illegible] ... در طلب ... [illegible]
[illegible] ... امین ... [illegible]
[illegible] ... از آن ... [illegible]
[illegible] ... در طلب ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... بر خلاف آن ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... امین ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

باب آغاز مکاتبات و مراسلات

امین با مامون بعد از رشید ...

مامون ... مکتوب ... قد بلغنی ان امیر المؤمنین
... فی مواضع ... الرشید فی العهد ... امره الی
... امیر المؤمنین ... الذی ... الی الطرف
الذی ... لا ظنین فی النظر لعامته ولا جاهل بما اسند الیه من امره
ولم یکن ذلک منتسبا بالعهود والمواثیق المأخوذة ... علی ...
... من اشراف ... و عامة لا ... جهاد

امین ...

لا يستتبع لها عنها الا بالاوامر و[illegible] فيهن الاقفال لكان في نظام امير المؤمنين
لعامة وما يحتبس عليه مراده مما يوقف عنده ان يقسم له كثيرا من عنايته
وان يستصلحه ببذل الكثير من ماله تكلف مبالغ ما اوجبه الحق [illegible]
ما خفته المهمة اني لا اعلم ان امير المؤمنين لو علم من اعمالها علمت لا
لم يطلع ما كتبت بما لنا الي ثم علي ثقة من القبول بعد الباء فان شاء الله
مکتوب امیر المؤمنین بسپه سالار رسیده [illegible] و [illegible] بود و تمام عمر و رشید در زمان
خود تقریر و تولیت عهد و تقسیم ولایات ممالک محروسه [illegible] در [illegible]
دیگر قرار داشته [illegible] و عهد [illegible] و اینکه امیر المؤمنین [illegible] از آن
فرزندان [illegible] یکی [illegible] و [illegible] عهد [illegible] حکم [illegible]
و [illegible] شده [illegible] انفصال [illegible] موجب اختلال قواعد ملک و نظم
[illegible] تقریر [illegible] علم و [illegible] زبان [illegible] امیر المؤمنین
در آنکه [illegible] امر [illegible] نظر [illegible] است [illegible]
[illegible] و اگر تقسیم این ولایات و تفویض [illegible] بعقود و مواثیق [illegible]
[illegible] و [illegible] اکثر [illegible] تا [illegible]
[illegible] و [illegible] این نوع [illegible]
بذل اموال و اقسام افضال و لطایف الطاف و طرایف اعلاف [illegible]
و [illegible] و اراء [illegible] و [illegible]
و رعیت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] نظر [illegible]
و از بذل اموال [illegible] دریغ [illegible] این امور [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] احوال [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] این مطالب [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]

جز آنکه

جز آنکه [illegible] تا [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] یا [illegible] بنوا لفلاح [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
امین [illegible] و [illegible] بود [illegible] اکثر [illegible]
و [illegible] مجرد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] احوال [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] قطع [illegible]
و [illegible] امور [illegible]
[illegible] این تقریر [illegible]
در آنکه [illegible] در [illegible] امین [illegible]
داد [illegible] و [illegible] داد [illegible]
در [illegible] امین [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
جماعت [illegible] و [illegible]
[illegible] از اطراف و جوانب
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] از [illegible]
[illegible] امین [illegible] و [illegible]
[illegible] امین [illegible]
امین [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] احوال [illegible]
و ولایات [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible] و مکتوبه و از جعفر بن [illegible]
[illegible] أمّا بعد فإنّ أمير المؤمنين الرشيد كان أوّلك بطرف
وقدّم ما قدّم إليك من كونه [illegible] تأييداً لأمرك وتحصيناً لطرفك فإنّ
ذلك [illegible] لك فضلة [illegible] لأنّ هذا الطرف [illegible]
لا في الحدّة ثمّ تجاوز بعد الكفاية إلى ما يفضل عن [illegible] فقد قدّم لك إلى
[illegible] كور السؤال لا حاجة لك فيها فالحقّ فيها أن تكون مردودة
في أهلها ومواضعها فكتبت إليك [illegible] ردّ تلك الكور التي [illegible]
[illegible] لتكون [illegible] ردّها مصروفة إلى مواضعها وأن تأذن لقائم بأمر
تلك [illegible] يؤدّي إلينا علم ما تقضي به [illegible] فكتبت [illegible]
ذلك [illegible] ثمّ [illegible] عليه [illegible] الحقّ إلى [illegible] فإن [illegible]
من [illegible] إن شاء الله [illegible] امیرالمؤمنین رشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أمّا بعد فقد بلغني كتاب أمير المؤمنين [illegible]
[illegible] فأجمل ما [illegible] عن [illegible] ولم [illegible]
بترك الإجابة وأمّا تجاوز [illegible] النصفة [illegible] النصفة
عن أهلها حتّى تجاوز [illegible] وهي موجودة [illegible] ولم [illegible] يجاوزها
إلّا عن [illegible] وأمثال ما في [illegible] فلقد [illegible] على [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا على نطقتك [illegible] على [illegible]
[illegible] بالحقّ في أمرك [illegible] بالمكان الذي [illegible] به الحقّ [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أمّا بعد فقد بلغني كتاب [illegible]

[illegible]

الله عليك فإنكم لك من ظهيرها توضأ لجار ثار لا أبل لك بها الهلاك
عن الطاعة لأن أورع وإن كان قد تقدم بين يديه فليس بخارج من
مواضع نفعك إذ كان لها على العامة من رعيتك وأكثر من ذلك
ما يكن لك من منزلة السلامة ويثبت لك من حال الهدنة فاعمل
رأيك أعمل عليه إن شاء الله ـ بعد توبر رسید عمو خواستم [illegible] پیال نعمت
[illegible]
[illegible] زگرلادن و هرخوا [illegible] عقد [illegible] دلالت ذلیق [illegible] عر
و خصومت و مکاره [illegible] انگر [illegible] بر [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible] رعیت تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فرزندان [illegible] اموال [illegible]
امین [illegible]
[illegible]
تو [illegible]
وا [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما بعد فإن نظر أمير المؤمنين للعامة نظر من

جواب نامه

لا تعظم رغبة على إعطاء النصف من نفسه يتجاوزها إليهم بحسبه وصلته وإن كان يؤثر
رأيه في عامة فإنهم يكونون على مجاوزة ذلك بصنوه وقسم نسبه فقد نعلم
يا أمير المؤمنين إلا أنا علينا من ثغور حللت بين لهواتها وأنجادها لا
نزال موقفة غير غبنا وبكت أزائها وقلة الجمع قلى والأهل والولد
وإنا لا نقبل أمير المؤمنين وما للأهل وإن كانوا في كفاية من تراثهم
المؤمنين فكان لهم والبدأ بدأ من الأشراف والنزوع إلى الكنف وما لي الأهل
من القوة والظهر على ما لم يبعث بحضرة وقد وجهت لحمل الحاجة وحمل
ذلك الحال فرأى أمير المؤمنين في إجازته فذلك إلى الرأي في حمل الأهل
الأهل والأمر بمؤونة عليه غير مخرج له فيه الضيقة تقع منها الفتنة أو حامل
له على رأي يكون على غير موافقة والسلام تمام و [illegible]
المؤمنين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خطه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
والسلام [illegible] أما بعد فقد بلغني كتابك
بما ذكرت بما عليه رأي أمير المؤمنين في عامة فضلاً مما يجب من حق الذي

جواب نامه

حرمته وغليظ نفسه وملك بين الموات ثوبه وخاقه الملك منها الى نفقة من
لئن يبد امرك وان الى الذي سمي لك من مال الله وتوحيد لك من حقك حقه
وحمل اهلك عن قبل امير المؤمنين ولعمري ما انكر امير المؤمنين رأيا هو
عليه بما ذكرت لعامة وما يوجب عليه من الحق ان رئيسه وعامه وبه الى ذلك
الا الذي ذكرت ما في تحصين امر المسلمين فكان اولى به افراده
منه على ان تصورده على مواضع حقه وليس يجاريه من نفعك بما
ينفع العامة من بغيتك واما ما ذكرت من حمل اهلك فان رأى امير
المؤمنين تولى امرهم وان كنت بالمكان الذي انت به من حق القرابة
ولم ار من حلمهم على سوء مثل الذي رأيت من تعرضهم بالكر الكثير
وان امر ذلك من قبلي او حملهم اليك مع النفقة من رسلي ان شاء الله
والسلام مکتوب بود بر زبیه ولایت لغضب امیر المؤمنین در باب [illegible] حق دور
القرابه و انقطاعات خود ستوده [illegible] بر اولاد و اموال [illegible]
[illegible] و [illegible] امیر المؤمنین [illegible] از این [illegible]
[illegible] علی امر الله [illegible] المسلمان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین در صرف [illegible] طرق [illegible] او [illegible]
در [illegible] نفع عموم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
بر آن [illegible] کرده [illegible] نظر [illegible] بود
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] از [illegible] حق [illegible]
[illegible] اموال [illegible] امیر [illegible]
[illegible] الاعلم [illegible]
[illegible] امین آن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
طرق [illegible] خالف [illegible]

[illegible] او [illegible] خالف و [illegible]
[illegible] اگر امین [illegible] از او [illegible]
[illegible] این مکتوب [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] امین در صدد [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما بعد فان امير المؤمنين كاعضاء البدن يحدث العلة في بعضها فيكون
كره ذلك بها لجميعها وكذلك الحدث في المسلمين يكون في بعضهم فيصل
كره ذلك الى سائرهم الذي يجمعهم من شريعة دينهم ويلزمهم من
حرمة اخوتهم ثم ذلك من الائمة اعظم لمكان الذي به الائمة من سائر
امتهم وقد كان من الحرمان احببت الا يستعود عن محبته وتيقن
[illegible] وما اختلف [illegible] فكان احد ... ع ...... الا [illegible]
المسلمين [illegible] في ذات الله وانت [illegible] الله من [illegible]
و[illegible] ان قلت اذن لقولك وان لم تجد للقول [illegible]
عن [illegible] فيه بك ولن يضيع على الله ثواب [illegible] يجب علينا

بالانفصال من حقك ولحظ فانك النصيبين اذا اخذتهما املا من الفرد
لامر الخطير مع التوضي لعدمهما فما كتب الى بوائد واعلم ذلك [illegible]
ليؤديه الى عنك ان شاء الله [illegible]
[illegible] صورت احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مع التوضي لعدمها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما بعد فقد بلغني
كتابك والحق برهان [illegible] على [illegible] به الحجة على كل من غاية
الى مفارقة فكفى عنا باضاعة حظ من حظ العاقبة لما مول من حظ

عهد وابين في النفس اضاعة حظ عاقبة في التوضي للكنة والوثائق ولك
من العلم بمواضع خطر ما اوجب تحسين نعمة النظر [illegible]
عنى مؤنته استراذ ان شاء الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اما بعد فاني واقفت الملكة وقفا على [illegible]
[illegible] ومفارقة [illegible] ووقفت كتابك فوجدت اكثر [illegible]
[illegible] .... الرعية [illegible]
الاغنيا ولا [illegible] ما [illegible] مختلف الرأى لا يجد [illegible]
[illegible] ولا [illegible] فى غاية [illegible]
من [illegible] على [illegible] ولا تجعلوا [illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داعزاز و تقرب ایشان خود از نو نموده فرمان داد که [illegible] و در روز [illegible]
به کرکند اندر انعام [illegible] بود در دست [illegible] تشریع [illegible] و [illegible]
و رزق مرتفه بعضی [illegible] به ایشان داد و در مجلس امین بر خلع [illegible] بیعت شد
یحیی بن سلیم [illegible] در این باب [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
رعایه [illegible] آن عهد [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بیان [illegible] شرایط عهود [illegible] و در [illegible]
مبین [illegible] سجلات و ثیقه و خواتیم عهود و دفاتر کعبه معلق [illegible] این [illegible]
[illegible] چرا این رای [illegible] فتنه [illegible] و تفقد [illegible]
[illegible] رشید [illegible] دعوت [illegible]
[illegible]
[illegible] خوش [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] امور مملکت [illegible]
[illegible] جواب [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] امین [illegible] لاجرم [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] بر خلع [illegible]
[illegible] مخالفت و مغایرت [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] و قطع [illegible] طبقات [illegible]
لشکر و قواد [illegible] و بسط الطاف و [illegible]
[illegible] و افواج [illegible]
[illegible]
[illegible] اموال [illegible] ترغیب [illegible]
از [illegible]
[illegible] ملوکیت [illegible]
[illegible] علم [illegible] در این [illegible]
[illegible]
[illegible] عزت [illegible]

ازین

[illegible] امین [illegible] عقد و [illegible]
[illegible] قطع [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] و وزیر [illegible]
[illegible] محفوظات [illegible]
[illegible] امین [illegible] وزیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] نقض عهد [illegible]
[illegible]
[illegible] نقض عهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقض عهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

رصد ایلچیان

رصد ایلچیان [illegible]

[illegible]

امور و مهام توبک و در سود در تحت نظم و دوام [illegible] لکن

رمی اهل آل مراقوص علیها ... الی ام العدل ذا الملک فالرشید
باخر من بنی زیاد و حزمها ... وکید آتا نحوا آفیا بکید
بداهیة تشاد فتنفیق ... یشیب لهول صوتها الولید

و خبر [illegible] این [illegible] بسلم بود [illegible] بهران امور لکن
[illegible] سو بود [illegible] داد بود [illegible] در [illegible] خان [illegible]
[illegible] با [illegible] دو [illegible] علی [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] طرف [illegible] برادر
در [illegible] این [illegible] این بود [illegible] از [illegible]
[illegible] واد بود [illegible] امیر [illegible]
[illegible] الامر [illegible] امیر [illegible] خان [illegible]
[illegible] بر [illegible] علی [illegible] خازم [illegible]
[illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] لا یخف [illegible] دو [illegible]
[illegible] علی [illegible] خازم
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] کسی از
[illegible] عهد و نقض [illegible] علی [illegible]
ازو [illegible] این [illegible] کلمات [illegible] بود [illegible]
[illegible] عقل [illegible] این از تو
[illegible] لا یجتمع [illegible] در [illegible]
[illegible] الاقتل [illegible] بود [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] الیه [illegible]
[illegible] اقوال [illegible]
[illegible] این [illegible] بود [illegible]

فتح و بار

فتح و بار [illegible] فیها آلة الاالم [illegible]
[illegible] امیر [illegible] دفع [illegible]
[illegible] جمع [illegible]
[illegible] خازم [illegible] این [illegible] امیر المؤمنین لکن
[illegible] من [illegible] القواد [illegible]
[illegible] علی [illegible] احد [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] خان [illegible] برادر [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] بود [illegible] دعوه [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] بر کسی [illegible]
[illegible] علی [illegible] بود [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] او [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] این [illegible] علی [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] این [illegible] علی [illegible]
[illegible] این [illegible] بنام [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] بنام [illegible] این [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] این [illegible] ده [illegible]
روضة الصفا [illegible] این [illegible] چند [illegible]
او [illegible] طرق [illegible] این [illegible] شد

و علامات مخالفت و بغاوت بظهور رسانید امیر ... [illegible] اسباب [illegible] بود و حکومت
شوریده [illegible] بار با حالت شده [illegible] سوال [illegible]
[illegible] و مستقیم و تعالی [illegible] رفیع و عظیم [illegible] جانب [illegible]
[illegible] امین [illegible] [illegible] هر خواهم [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] امیر [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امین [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] و آن [illegible]
[illegible] امیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القاعده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امین [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و امور [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر
[illegible] ملک [illegible] [illegible] کشور و نظم [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] وظیفه [illegible] طریق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امین [illegible] امیر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رسول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از این [illegible] و آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] این غالب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و جمهور [illegible] امیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و احوال [illegible] [illegible] طرف
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از این امور [illegible] از ملک و دیار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فصل [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] من [illegible] الی امیر المؤمنین فان [illegible]
[illegible] [illegible] رحمة الله عنه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

علی عجل و یغنینی عن التحرص فعل ان شاء الله مکتوب بامیر المؤمنین [illegible] الجنة
بود که علی از جمله عاملان [illegible] از اعوان امیر [illegible] امر [illegible]
این [illegible] و [illegible] [illegible] و کان [illegible] [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] اگرچه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان عصیان اهل تونس بر
ابراهیم بن اغلب امیر افریقیه

در این سال عمران بن مجالد [illegible] در تونس بر ابراهیم بن اغلب امیر افریقیه
[illegible] و جمعی کثیر در تونس [illegible] و ابراهیم در قصر [illegible] [illegible]
او [illegible] [illegible] [illegible] ابن قیروان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابن اغلب
[illegible] عمران بن مجالد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قیروان [illegible] تونس [illegible] عمران [illegible]
[illegible] ابراهیم بن اغلب [illegible] [illegible] ابن اغلب
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ابن اغلب [illegible] ابن اغلب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عمران بن مجالد [illegible] [illegible] [illegible]
خروج [illegible] [illegible] عمران [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عمران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عمران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان عصیان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] هرثمة بن اعین [illegible] [illegible] افریقیه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ۱۶۶ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حوادث ۱۹۴

بایست حرب عمرو [illegible] نظفر [illegible] قرطبه [illegible]

پایان [illegible] حوادث سال سیصد و نود و [illegible]

[illegible] هجری [illegible]

[illegible]

در این سال در روم [illegible] پادشاه [illegible] السلطنه در [illegible]

[illegible] نقفور [illegible] بسقاوت [illegible]

و در [illegible] سلطنت [illegible] الیون [illegible]

[illegible] سلم [illegible]

سال سیصد و نود و [illegible] نقفور [illegible] روم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ملک روم [illegible]

حوادث [illegible]

سلطنت [illegible] الیون [illegible]

ذکر احوال سلاطین روم [illegible] نقفور [illegible] روم [illegible]

[illegible] قسطنطین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روم [illegible]

و بعد از الیون [illegible] سلطنت روم [illegible]

[illegible]

[illegible] والی موصل [illegible] یعقوب [illegible]

در غزوه [illegible] از بلاد ترکستان [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] در بلاد ترکستان [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو علی یعقوب [illegible]

[illegible] موصل [illegible]

احتیاج نبود محبوب گشته [illegible] از تلامذه حضرت امام موسی

کاظم علیه السلام و جامع علوم الهیه [illegible] دقیقه [illegible]

ترتیب [illegible] غالب [illegible] از [illegible] حوادث سال سیصد و نود و [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] سال

شیخ [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] ابراهیم بن ادهم [illegible]

و در [illegible] شیخ ابو علی یعقوب بن ابراهیم [illegible]

[illegible]

صاحب [illegible] سلطان [illegible] ابراهیم

ادهم [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مجالس المؤمنین مذکور است [illegible] یعقوب [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] اصح اقوال [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت کاظم علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت باقر [illegible]

[illegible] حضرت باقر علیه السلام [illegible]

[illegible] کاظم علیه السلام [illegible]

[illegible]

الله [illegible]

[illegible]

سلطان است و شقیق بلخی شیخ زمان و در زهد و عبادت با قدر ارادتش توانا بود در تمامت
عمر کتابه توکل و در فنون علوم تصانیف بسیار دارد و حاتم اصم مرید او بود
او هم و در طریقت او بعد یک بسیار از مشایخ صحبت داشته و خود میگفت یکصد و هفتاد
بعضی همه سوالات کرده و کتب ادبیه را تمام برخوانده تا حد شد و من از رضای خدا
در چهار چیز یافتم و در روز به هم خدمتی در عمل تمام دیگر با سلطان و در آیام سلف
ترک کرد سبب توبه باز گشتن از بعضی آنچه به تجارت به ترکستان رفت
بتخانه تهفته بت پرست بود و بت پرستی ولیکن و مویه ... گفت خدای
زنده و دانا و توانا است او را پرست دیگر سود و بیچ کار از وی نیاید پرستی و مساکر
چون ... به خدمتکاری که در آن جا بود ... ان اندر ... و روزی ...
...
...
...
و روز به ... پرده ...
نعمت ...
برجا ...
...
...
...
تا سه روز ...
...
...
کسیده مردم ...
...
نیست چه ...
از آن ...

تو ملک الملوک

تو ملک الملوکی پس از هم بر در تو افتاده و ایم در رحمت از تفضل خود و دل ما بنا لیق
رجوع کرده تو به تضرع نمود و در بیرون شد و فرو و بود و آمد و بود با توکل بیکمال
رسید و یکی بود ... خود فر ... تمام ... نمود و ... میفرمود
خالص و توبه آورده ...
شد ... حکایت ... حاتم ... در ... شقیق ...
برخی روزی ... دعا ... عظیم ...
... شقیق ...
...
...
... حکایت ... شقیق ...
... شقیق ...
...
... شقیق ...
...
...
... شقیق ...
...
...
...
... العلم ...
... الحکمة ضالة المؤمن فاطلبها ولو كان عند الكافر
حکمت ...
و ... شقیق ...
...
... شقیق ...

[illegible]

تو مدتی میگشتم از دست رنج کرده خود خوردم تا چون شقیق گفت دو تو
هیچ عیب معذور نخواهی کرد که اسکندر فرا گرفت کار تو کرده هم [illegible] دزد
ربودن را بود تو تحفه بود [illegible] آمد اگر عیب [illegible]
از و [illegible] بحکم روا [illegible] [illegible] در سر [illegible] [illegible] آمد
که از [illegible] [illegible] [illegible] حکایت کرده که وقتی [illegible] آمد
و گفت [illegible] [illegible] شقیق گفت تو [illegible] [illegible]
یکی سو [illegible] [illegible] از [illegible] و یکی سو از [illegible] [illegible]
[illegible] فقیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] دل [illegible] شقیق [illegible] [illegible] [illegible] دارد
[illegible] و [illegible] آمدن شقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
او [illegible] شقیق [illegible] [illegible] شقیق [illegible] [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] شقیق [illegible] [illegible]
و از هر [illegible] [illegible] شقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شقیق [illegible]
[illegible] [illegible] و گفت [illegible] [illegible] حکایت [illegible] [illegible]
شقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمد [illegible]
[illegible] [illegible] شقیق [illegible] آمد [illegible] [illegible] شقیق [illegible]
در خواب [illegible] [illegible] هر کسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گفت هر کس [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گفت [illegible] [illegible] [illegible]
و گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] هر کسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عبادت ده

عبادت ده جزو است نه جزو آن گریختن از خلق و یک جزو حلال روزی و گفت [illegible]
در سه چیز است گناه کردن بامید توبه و توبه نا کردن بامید زندگانی و [illegible]
رحمت نیست خنک کسی که هرگز توبه نکند و گفت [illegible] [illegible] بود در حال مرگ
زنده [illegible] و این معصیت بود در حال زندگانی مرده [illegible] و گفت سه چیز [illegible]
[illegible] دل [illegible] [illegible] رحمت نفس و سه چیز لازم [illegible]
[illegible] [illegible] حساب و گفت هر که [illegible] [illegible] [illegible]
و گفت اگر کسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] [illegible] [illegible] هیچ چیز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گفت هر کس
از زبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او در
[illegible] [illegible] [illegible] دنیا [illegible] [illegible] هر کس از زبان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در
دنیا [illegible] [illegible] از شقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از دنیا [illegible] [illegible]
[illegible] و گفت اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دنیا [illegible] [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از شقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

راقم حروف [illegible] الادب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان وقایع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اتباع الخلافة [illegible] الوزير [illegible]

فضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال لها حجية [illegible]

[illegible]

وتوهمت ان ليس [illegible] الاكبر

ثم عاينته ونحن نزول [illegible] الاحمر

يضع الوثيل فى الاملود [illegible]

[illegible]

فسكت الحجيج من [illegible] قبل هذا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

راقم حروف

[illegible]

روز چهارشنبه غیب از ... ربیع الآخر پایان رسید ... حدیث روایت از ... نهاده و بیان آن
رقم و حفاظ بود از امور به عسکر ... و لشکریه و فوج و دنبال و مکتوبات و ... آن را
محمد امین در تکت یاشت و فانوا ... علی بن عیسی ... کار ... در ...
و ... و ... از حقد و ... لشکر و ... و ... از ... ادلی و ...
ده ... بود و ... دینار ... و ... ایشان ...
و ... بود ... و ... بود ...
... بود ... از آن محمد امین ... و ... روز جمعه ...
در ... نماز جمعه ... آنگاه ... آمد ...
... در محراب ... و ...
... خطیب ... بود ... این ...
مکتوب از رای و اندیشه این در حق ... و حق او ... و از آن ... در زمان ...
در ... این ... و در آن ... این در آن امر نفوذ ...
در ... آن ... لازم و ... آن ...
... در ... و مردم ...
و ...
... و ...
حق او ... مردمان ... در ...
این ...
... خطیب ... مکتوب ...
و ... آن ... بر زبان او ... و ...
و از آن ... بود در آن ... و ...
و مردمان ... امیرالمؤمنین محمد امین ...
... و ... امر ...
... و سایر ...
... و ... علی بن عیسی ... از ...

ماخذ ...

و ... در میان ... و ... بر زبان آورد ... ربیع ...
... امیرالمؤمنین ... بود ...
... در حق ... مردم ... در میان ... از ...
مردمان ... و علی بن عیسی ... محمد امین ... در ...
... مکتوب ...

آغاز ... این ...
عیسی بن ماهان ...

... علی بن عیسی ... خلافت محمد امین ...
و در این ... ربیع ... علی بن عیسی ...
و ... خلافت ...
... علی بن عیسی ...
... جمعه ... الآخره ...
... نماز جمعه ... علی بن عیسی ...
... علی بن عیسی ...
...
... محمد امین ... الآخر ... در
... و در آن
روز ... علی بن عیسی ... نظر ...
عیسی ... و از آن ... اعظم
... محمد امین
علی بن عیسی ...
... ربیع ...
...
... ربیع ...
و ... در آن ... علی بن عیسی ...

عودت لشکر امیر

[illegible]

داد و رفع آن شبه خانه که بنقصه گزارش کرده عکران فوس ... بردم ... سلوک ... کرده
میمن کرده بود ... ظلم و ستم میکردند و ... بود نخبه ... کرده
داد و رفع آن شبهه کرده لطافت و بعض تظلم مردم فوس ان او بود عزل ...
را در حیطه تصرف در آورد و ... حقیقه دو ... نظر عجیب ... و دو
... و ... اینها اندیشه ... او بود دار الخلافه ... تا مردم ...
درجه ... مجد و جد ... آمد و ... دو ... اقار ...
این ... فوم ... ولایات مذکوره در قطاع ... معروف و مشهور در
فوایی ... بود ... اصیار ...

ولد ... ادریس بن عیسی عجلی ... علی ... جعفر ... نغمه ...
... و ... و ... باز ... ان ... را کرده ... بال ورد ...
والده ... او بود ... الله و در آن ... ابی ...
از ... رکرد ... زنده ... و در این ... زنده
... ان ... یا اخی ان امیر المؤمنین ان کان ولدی والیه ...
شفقتی فانی علی عبد الله منعطفة مشفقة لما یحدث علیه من مکروه
وادی وانا اخی ... فی سلطانه الکریم بأکل لحمه ...
فاعرف لعبد الله حق ولادته ولا تجبهه بالکلام فانک ...
ولا تقشره اقشار العبید ولا توهنه بقید ولا غل ولا تمنع عنه
جاریة ولا خادما ولا تعنف علیه فی السیر ولا تسابقه فی المسیر ولا ...
قبله وقد ... وان شتمک فاحتمل منه ... الخلیفة ... امیر المؤمنین ...
فرزند دل ... نقیبه ... عبدالله ...
مرد ... نقیبه ... ... او بود ...
و ... او بود ... بعض ...
... طمع ... و ... تو ...
داخوت او بود ... این ...
... ادب ...

دخلنظر

دختر ... داد و دختر ... چندان ... از ... او نیز در ...
... بسیار ... در ... و اهل علم و فضیلت
واد بود ... مشغول ... خوار ... و ... گیزان و ... او بود از
... دان و ... کردن ... دیگر ... جانب راه
... بر ... و ... گوشی ... با ... او بود از دست ...
و ... از ... او بود ... او ... شبه ... نوبود
... او ... و ... دختر ... شد و اگر ... بود ...
در ... دختر خواهر ... بود ... کردار بود
... و ... انظور ... تو ...
... صد ... و جواب ... فاطمه ...
... قدر ... او بود ...
... علی بن عیسی ... فاطمه ... اقبال ...
آن ... ام جعفر ...
در ... او ... اخت ...
... دیده ... فاطمه ... بر این ...
... آن ... و ... و ...
... و العقیده ... وعلی ... این ...
... تجربت ... این ... مخالفت ...
... تعلید ...
... و ... جمع ... در وصیت ...
... امید ... الحجة ... مردم ...
... و العقیده ... و جلادت مردم فوس ان ...
... او بود ... ان ...
... این ...
... از ... مردم ...

محروم و مهجور آید پیر رعایت حرمت رشید و وصایاء او بود با نعم [illegible]
مسعودی در مروج الذهب آورده که زن بوده ام جعفر ابنه فاطمه دختر جعفر بن ابی جعفر
منصور زوجه معظمه هارون الرشید از رشید [illegible] در ملال و ملاله
[illegible] از [illegible] رفاقت و [illegible]
آن حکیم مصلحت در آن دیده رشید [illegible] و در آب و آنگاه [illegible]
[illegible] و زبیده [illegible] ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible] در
[illegible]
[illegible]
[illegible] گشته رشید [illegible]
حکیم [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible]
در بحر غیرت و رشک غوطه [illegible] غیرت در [illegible]

بیان حرکت [illegible]
با [illegible]

[illegible] مسعودی [illegible] در آن عهدنامه که هارون الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هارون الرشید [illegible]
از طرف امین [illegible]
عهدنامه [illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الکلام من

[illegible] امین با [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا بطارد و تیز تر زبان بیست و اگر طاهر را قاصد نباید نوشتن بود [illegible] تر آن و تیز
تر آن و نیزه آبدار و شجاع اثر ها بر نهد و جز تیغ بهر تو نیست و با ایشان هم [illegible]
[illegible] بود از کار بگفتم و [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible]
و از آن [illegible] ملوک [illegible] و طبرستان و نواحی و اطراف
آنجا [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و حکم سو
[illegible] فوشنج [illegible] و [illegible] دارند و [illegible] امراد [illegible]
و [illegible] نوشته [illegible] و از آنجا [illegible] کشید و [illegible]
او [illegible] بود و [illegible] نوشته [illegible] فرسنگ [illegible]
به فرسنگ [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] ذو الیمینین [illegible] و از [illegible] باب [illegible] و [illegible]
بلطف [illegible] و [illegible] و [illegible] در طرق [illegible]
به روز از [illegible] علی بن عیسی و احوال او [illegible] و [illegible]
[illegible] و ترتیبات [illegible] پاره [illegible] ایران [illegible]

نخست [illegible] باز [illegible]

اگر ترتیب [illegible] و [illegible] اطراف [illegible]
طاهر و مردم او [illegible] و [illegible] و [illegible]
سپاه و [illegible] راه [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
بر [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] سوار [illegible]
[illegible] دیگران در جواب گفتند اگر طاهر [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] علی بن عیسی [illegible]
از [illegible] طاهر [illegible] طاهر در [illegible]

از [illegible] خود

[illegible]

از [illegible] خود و ضعف [illegible] طاهر [illegible] که
[illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و از [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] بود و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] هر [illegible] دیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible] طاهر [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] مردان [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] علی [illegible] عیسی
[illegible] راه [illegible] نوشته [illegible] فرسنگ [illegible] طاهر ذو الیمینین [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] در [illegible] خود [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
از علی بن عیسی [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و از [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] اگر [illegible]

در عجب نشد که چنین حشمی از ابنا نیز بسیار مردمان در بغداد نورهان بسیار شد [illegible]
[illegible] کشته شد [illegible] از لشکر خراسان و [illegible] از [illegible] سپاه اینجا رسول [illegible]
لاجرم طاهر [illegible] لشکر [illegible] بیابان بود [illegible] مراد [illegible] بتمام زاد سوی [illegible]
و از اطراف [illegible] سپاه به کوه [illegible] از آن عقبه [illegible] مردمان از [illegible]
جنگ سپاه طاهر ذوالیمینین [illegible] علی بن عیسی سپه دار سپاه امین [illegible]
[illegible] اگر طاهر [illegible] نوشته [illegible] تفحص [illegible]
[illegible] گروه [illegible] از طریق حزم و احتیاط [illegible]
تا بجنگ [illegible] طاهر [illegible] خان [illegible]
مردم در برابر [illegible] تحفظ و تیقظ [illegible] مقام [illegible] از آن [illegible]
دقت [illegible] از آن [illegible] طاهر [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] قیام [illegible] قوام [illegible]
طاهر [illegible] از [illegible] سوار از لشکر [illegible]
لشکرگاه [illegible] و [illegible] بر [illegible]
از سپاه طاهر [illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
علی بن عیسی [illegible] رافع بن لیث [illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible] علی بن عیسی بسیار [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] از [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
علی بن عیسی [illegible] احمد [illegible] طاهر [illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین امین [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] اجازه [illegible]
و [illegible] امین [illegible] از [illegible] خلع [illegible]
جمعه [illegible] روز [illegible] امین [illegible]
[illegible] قاف [illegible]
قطاف [illegible] قاف [illegible]
[illegible] فارسی [illegible]
علی [illegible] شکوه [illegible] شکوه [illegible]
[illegible] از [illegible]
طریق [illegible] طاهر ذوالیمینین [illegible]
قلوص [illegible] لام و واو [illegible]
احمد بن [illegible] امین [illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible] طاهر ذوالیمینین [illegible]
[illegible] مقدور [illegible]

باب [illegible] صفوف سپاه [illegible]

علی بن ماهان و لشکر طاهر ذوالیمینین

[illegible] طاهر [illegible] از لشکر [illegible] ابناء [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
ایشان [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] قلب [illegible]
[illegible] رغبت [illegible]
[illegible]

خلع امین و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زخمی او بر سینه و سر خورد و [illegible] با کشته بر داده [illegible] از
انباز نام و سوار در [illegible] رمق [illegible] بر طلعت و دو فتار [illegible] و آن جوان و
سنگ [illegible] در خورها [illegible] سینه [illegible] بر فوز [illegible]
چند بر دارم [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] خورشید [illegible]
اگر خدا قادر [illegible] بخشد [illegible] مقصود [illegible] رسید [illegible]
صورت [illegible] او [illegible] و نصرت و ظفر [illegible] بر آن [illegible]
و دو این کار و [illegible] عالم و در [illegible] رنگ [illegible] و زنده [illegible]
سده [illegible] آرزو [illegible] سیاه [illegible] آرزو [illegible] دراز [illegible]
تیز و [illegible] تیز و تنگ [illegible] الله در [illegible] شده [illegible]
اجزا و [illegible] و از آن طرف [illegible] جمیع [illegible] سوده [illegible]
از ظاهر [illegible] بر [illegible] این موضع [illegible]
و در خورد [illegible] لاجرم [illegible] و سوده [illegible] قرار داده [illegible]
و آن [illegible] ورت [illegible] سینه [illegible] از [illegible]
[illegible] آن لشکر [illegible] گرفته و در میان [illegible]
[illegible] فاصله نبود در میان [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] شده [illegible] آن [illegible]
[illegible] قرار [illegible]
در آمد [illegible] سر [illegible]
و مردم او [illegible] و آنجا [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] دلالت بر عبور [illegible] زلزله [illegible]
ظاهر [illegible] ظاهر [illegible] شده و [illegible]
[illegible] و باز [illegible] حالت و [illegible] آن طاقت [illegible]
[illegible] بر طریق [illegible]
[illegible] از این [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] ظاهر [illegible]

ایقم

[illegible] بعضه [illegible] بیش [illegible] و [illegible]
بیش [illegible] در [illegible] سپهر [illegible] در آمد [illegible] داده
[illegible] سینه [illegible] سپهر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] و از آن طرف [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] از [illegible] برد و [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] سینه [illegible] بود [illegible]
[illegible] تیز [illegible] سینه [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] سینه بسیار [illegible]
[illegible] میمنه و میسره و قلب [illegible] سیاه [illegible] داده
[illegible] نفس [illegible] برد [illegible]
[illegible] فتح [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و آن مردم [illegible]
[illegible] رایات
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] در میمنه سیاه [illegible]
[illegible] دیگر
[illegible] در میسره سیاه [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]

[illegible] لشکر [illegible] در [illegible]
[illegible]

تخت و بیغاری درشته و بخش برایشان هر لحظه دیر تغیر بر خلاف [illegible]
از تکان ترجیح و ایشان بود نیز میمنه بولیت احمد بن هشام که طاهر
حسین ذوالیمینین محمد ابو بکر علی بن عیسی بود از آن جروسه و بود که بر [illegible]
[illegible] بود متقابلت [illegible] جمله [illegible] لاجرم
قلب سپاه [illegible] از مردم خوارزم بود [illegible]
و داخل سپاه ایشان بعضی و طاهر سواران دسته دسته [illegible] گروه [illegible]
[illegible] را بسیار کشتند و ایشان بود [illegible] فتوحات الهیه
و قرانها [illegible] امیدوار نمود در این [illegible] آن [illegible] علی بن عیسی
[illegible] از لشکر طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن هشام [illegible] طاهر ذوالیمینین [illegible]
علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن هشام [illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]

طاهر بر روی جمله آورد [illegible] و با دست خود [illegible]
[illegible] ذوالیمینین گفته [illegible]
از [illegible] لیث [illegible]
غایت جلادت [illegible] تخت [illegible]
طاهر [illegible] میدان [illegible]
و بر [illegible] ذوالیمینین [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] خبر طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دلیران [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] میمنه [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه علی [illegible]
[illegible] میمنه و میسره طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذوالیمینین [illegible]
[illegible]

از جای به آمدند چنانکه این هزیمت [illegible] سپهسالار آن بزرگ [illegible]
پیوسته و در این روز علی بن عیسی [illegible] پشت [illegible] لشکر بود [illegible]
او [illegible] اسب [illegible] اسب و سوار [illegible]
مطلوب [illegible] و مردمان [illegible] از سوار [illegible]
گویند [illegible] هزیمت [illegible] علی بن عیسی بر آن [illegible] بود
و [illegible] لشکر [illegible] زمین [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالفتح [illegible] در تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible] زمین [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر ذوالیمینین [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]

قتل علی بن عیسی [illegible]

ابوجعفر طاهر

ابوجعفر طاهر [illegible] علی بن عیسی [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فتح [illegible]

[illegible] فتح نامه [illegible]

[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کیسه درم و دینار لیکن نبود درهم نبود به جهت بیست هزار تیر بر تیم و بر آن صندوقها برنهادم
و آن صندوقها بیک جا بر حسب بکار آن اشتر حمل بود و در آوردند در کار علی بن عیسی
دشنام خود و گفته تو کشیم و مال تو غارت بریم و طاهر بیکرانه آن صندوقها که
در آن اموال است پس آن صندوقها بشکستند و از میان زرها سکه‌ها و سلاحها بیرون آمد
نشستند و غیر بود دریاه فروختند گفتند خدا آن بجوشیدیم ما از این زرها
بنوشیدیم پس از آن بخبر طاهر ذوالیمینین با دم جنگ بود بیرون آمد و از
دیر آمدنم اندوهناک بود به جنگ لشکر برفت و جنگ عظیم علی بن عیسی آگاه
میدان بود و در آن لشکر بر اسب نشسته بجانب لشکر آن [illegible] ابن ماهان
از دنبال لشکر این بفرستاد و به مبارزت در لشکر دشمن و ندانست عظیم در سپاه او کرد
تا طلیعه لشکر دو میان عرصه آمد و به ظاهر شد و نادر میدان لشکر
برکشید هر کسی جامه جنگ از تن فرو افکند به نهار افتاد است لاجرم آن سپاه
در هم شکسته بسیار از ایشان در جنگ کشته شدند و از بار و بنه آنچه بود دمال در کار لشکر
الله جنگ تو تسلیم شد همه اموال و اسباب لشکر ابن ماهان طاهر شهر را گشت سوی
مرو لشکر احمد بن هشام که از جوانان لشکر فرو سلاح بود که به جنگاه طاهر
ذوالیمینین باد دم داد به او جان بنابر رسم فرا در میدان گاه از اداکشته شدم
و هر یکی سر بریده علی بن عیسی بافته نزد طاهر بود به نزد طاهر و گفت مرده بجنگ
نزد وی آورد و گفت سر علی بن عیسی است او با غلام در دست جنگ
پس آنکه مشهور بود و همه لشکر او بر گشته پس از آن جنگ او بود امیر داده
و هر که با سر او را به نشر جنگ شد و از ابتدا در پیش طاهر حاضر بود و طاهر
بر عهده دار ای جنگ جمله و بیه پیش در آمده بود در آن روز طاهر لشکر آنها از فتح
بزرگ عظیم بود و در فتح شهر که خود دید در آن فتنها آن فتح قسیم بود از
از ری بتوسط فضل بن سهل بنوشت و بمرو فرستاد که صورت و سوار شکار
بنوشت و از آن موضع تا آن بمرو ... در شب وی چه پیش رود ولیست و [illegible] فرسنگ
مسافت بود در شب جمعه نوشته روانه کرد تا شب جمعه و شب شنبه و شب یکشنبه
در سه روز در روز یکشنبه بر آن آمد و وقایع بر سر مأمون رسید بود و چنین نقل کرده اند

تاراج حرم ابن ماهان

تاراج لشکرگاه ابن ماهان

او تو کار و جنبه ابن ماهان

آنچه بنوشت طاهر بجانب علماء

و از این جانب سلام نخواهد در هر روز و شب نیست و نیش بلکه بیشتر تا نوشته بود که از
فرنگ آن زمان هم نه نبود ذبح و دانم نبود که ام بهتر است و اعلم فرمان تالی
دو فراز یا نیم گیری در دو ماه روز بهرسته و علم را از دو مرد در لشکر را ارادت داد
مشغول بودم و در دهای روز به جنگ بود باید و سپاه جمع و مردان از آن جنگ دیدم
بر فتح خود نیم و مجید حمد و تحیت او را هر کس که فتح را خبر گفتم ما از آنجا
هر کس کنن و فتح را از قدم به رهای بلکه کسی فتح علم کند که این کار در دست
کرده بر بود خبر شده بود که از آن جنگ تیمم بر ارج بیش جنگ
دو ساله که دو دو جنگ دولت فرو افتاده که خبر شود به کلاهی علم الله
همه بلکه دو جزو برآمد تا بی بیستی و به بی شد و حسن جنگ ایشان کرده بود
بخلاف آن سلام خود ما آن کس سبحان اهم سعادت گفت و باد کردم
علم کرد که فتح باز نشدم و کشته شد و دفع او در غضب بود هر سر باز روز بود
به باب یک بر سر رفته سپاه او خلاف جنگ تا و دانم نیم دو آن بر آمد
خادم از فتح این که علی ابن عیسی به جنگ بود و علی ابن عیسی قول او را
بدید و خبر از فتح به بود جنگ در آن انتظار و توقع آن ابلاغ بود که فرمود
و حقوق را در رسیده از فتح شکست داد که بس علی ابن عیسی در آن وقت برای
بنیه لشکر و از رکوب لشکر جنبید و جمع ما آورده بود که جنگ لشکر
طاهر بوده بر مضمون نوشته بود بدین مراد أطال الله بقاءك وكبت أعداءك
وجعل من يشنأك فداك كتبت إليك ورأس علي بن عيسى
بين يدي وخاتمه في إصبعي والحمد لله رب العالمين ويقول
ابن اثیر طاهر ذوالیمینین بدین عبارت و به اختصار ذوالریاستین نوشت
بسم الله الرحمن الرحيم كتابي إلى أمير المؤمنين ورأس علي بن عيسى
بين يدي وخاتمه في إصبعي وجنده مصرفون تحت أمري
و بشکفتم فرمان روزه بود در آن روز آن نمایت بود نبشته و در کار از وقت
کرامت بفرمود تا بر افراشته بحمد لله در روز که این بجو بود جهت خبر
امیر المؤمنین را عرضه دادم سر علی بن عیسی در مجلس جنگ لشکر در آنجا

در پایان ... بود در ... و در پس ... خبر ... شد و کشته

چون آگاه شد سری بن عیسی بود ... ماه

عبد الرحمن و سلم ... کشته شد

و از آن پس ... خبر ظاهر شد ... خبر ... بنده

باید و سواد ... و ... بن ... پس ... و دادم داد

بگاه فتح عظیم ... و مکتوب ظاهر شد ... او ... خبر

تا ابن ... در ... و ... مردان ... بگفت ... دو روز

داد ... سلم ... از آن پس ... روز ... از ...

فتح ... بن عیسی ... روز ... و ... فوجی ...

فوج ... جز ... بن ... و ... بود ... راه ...

... و ... و آن عقد ... انتقال ...

بن علی ... بن علی ... ظاهر ... المنیعی ...

... علی بن عیسی ... و ... طاهر ...

علی بن عیسی ... آن ... و مردم ...

... او ... مردم ... و ... دار ...

... نوشته ... امین ... سردار ...

... بن عیسی نوشته ... شد ...

... بن عیسی ... امین ... نوشته ...

... علی بن عیسی ... شد ...

... علی بن عیسی ... آن ...

... و ... کرد ...

علی بن عیسی ... و ... از ...

... در ... ظاهر ... شد ... و ...

بن عیسی ... بر ... از ... بدو ...

لقینا اللیث مفترساً لدیه ... فکنا ما یهنینا اللقاء

... و الامین ... و ... الشرف ... و ...

... ظاهر ... شد ...

... از ... و ...

و انزی عکازیه ... بگیرید ...

داد ... و ... دارالامیر ...

... الذنب ... فر ... خطر ...

مرج الذنب ... طاهر ...

... بن عیسی ... کشته ...

راه ... در ... و در ...

اللمم ... از ... و ...

مردان ... بن امین

و ... در ...

... و ... امین

... و ... امین ...

داد ... و ...

او ... شعر ...

... الجشطر ...

بخاریا ... بن ...

و ... ما عقد ... بر انواع

و ... منه ...

احاب الی الضلال ...

و شیطان مواعده ...

نصیب ... و ...

... غیار ... الحور

دکاد ... و المأمون ...

و ... بغلی ... غرور

بوالهدی المنتخب ...

نفس ... الصدور

دعا ... الامور ...

... المشرقة و ... ور

فیلک ... و فاء

ثم ... الاهلة و النور

نخوض الموت والغمرات قِدماً ... اذا ما کان لیس به خفاء

نقضّض ... لما التقینا ... ونزح الموت ... لقاء

وأردی ... والرأس منا ... لأن ... کان القضاء

باب ... و ...

خبر کشته شدن امین و ضعف ... او

خبر علی بن عیسی ... در ... تا ... و آن ... شد ...

و ... و ... و آن ... ماه ... بن ... علی ...

... و ... بغداد در آمد و ... خبر

و ... امین و ... المؤمنین ... خبر ... او

در آمد ... بن ... بن ... و آن ...

... مشغول بود ... و از ... علی بن عیسی ... اعظم ...

... و ... بزرگ ... او ... و ...

خبر ... و ... شد ... و ...

و ... از ... کوثر ... و ... ام ...

کوثر غلام ... و ... امین ... از ... امین ...

... و ... از ... بود ... او ...

... محمد امین ... امیر المؤمنین ... خلیفه ...

... از ... و ... آن ... خطر ...

... محمد امین ... بغداد ... و ... او ...

... و ... او ...

... بود ... الرشید ... بغداد ...

... بود ... الرشید در ...

... و ... بغداد ... و ...

... و ...

... از ... بغداد ... محمد امین ... و عیش و طرب

ایزد متعال ... رحیم ...

... بن ...

و ...

القائم والمستنصر ... حافظ

دعه الی النظم الموثق والعقود

بالبر التقی ...

المأمون غیر الاخرق ...

الخلافة والامامة والنهی اهل

السیاسة والدین المتفق

ان تغور ...

و ... موثق

فالله ...

والمأمون ... المشرق

طاهر ... امین ...

... ظاهر ...

وبطالت وکسالت او ونبود تدبیر او ونقض بیعت [illegible] ودعوت [illegible] بیعت
[illegible] بود [illegible] بر علی بن عیسی [illegible] ونقض عهد نامه رشید [illegible]
[illegible] ودیم و [illegible] وضع [illegible] اشعار [illegible]

أضاع الخلافة غش الوزير	وفسق الأمير وجهل المشير
ففضل وزير وبكر مشير	يريدان ما فيه حتف الأمير
وما ذاك إلا طريق الغرور	وشر المسالك طرق الغرور
لواط الخليفة أعجوبة	وأعجب منه خلاق الوزير
فهذا يدوس وهذا يداس	كذاك لعمري اختلاف الأمور
فلو يستعينان هذا بذاك	لكانا بعرضة أمر ستير
ولكن ذا لج في كوثر	ولم يشف هذا دعاس الحمير
فشنع فلا لحما منهما	وصارا خلافا كبول البعير
وأعجب من ذا وذا أننا	نبايع للطفل فينا الصغير
ومن ليس يحسن غسل استه	ولم يخل متنه من حجر ظئر
وما ذاك إلا بفضل وبكر	يريدان نقض الكتاب المنير
وهذان لولا انقلاب الزمان	أفي العير هذان أم في النفير
ولكنها فتن كالجبال	ترفع فيها الوضيع الحقير
فصبرا ففي الصبر خير كثير	وإن كان قد ضاق صدر الصبور
فيا رب فاقبضهما عاجلا	إليك وأورد عذاب السعير
ونكل بفضل وأشياعه	وصلبهم حول هذي الجسور

از این اشعار بیت [illegible] ودر ذم [illegible] مشکوة الادب [illegible]
یزید بن معاویة بن ابی سفیان [illegible] او، ولید بن عبد الملک بن مروان [illegible]
عبد الملک [illegible] لا في العير ولا في النفير [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مواز نیز این

[illegible] این [illegible] رسول [illegible] فاتحه [illegible]
درجواب این کلمات: أما بعد فقد انتهى إلي كتاب أمير المؤمنين
منكرا لإبائي منزلة تخصني بها وأرادني على خلاف ما أعلم من
الحق فيها، ولعمري أن لو رد أمير المؤمنين موارد النصفة فطلب
الحق بها لم يوجب نكرة تركها، لا غبطت بالحجة ملا أو مقالة، ولكنت محجوجا
بمفارقة ما يوجب من طاعته، فأما وأنا مذعن بها وهو على ترك إعمالها
فأولى بمن يدبر الحق في أمره ثم يأخذ به ويعطي من نفسه، فإن صرت
إلى الحق فرغت عن قلبه، وإن أبيت الحق قام بعذري، وأما ما وعد
من توطاعته وأوعد من الوطأة بمخالفته، فهل أحد فارق الحق في
فعله فأبقى لأبيه موضع ثقة بقوله؟ والسلام. مکتوب امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أما بعد فإنك في ظل دعوة لم تزل
أنت وسلفك بمكان ذب عن حريمها، وعلى الغاية لحفظها ورعاية حقوقها،
توجبون ذلك لأئمتكم، وتعتصمون بحبل جماعتكم، وتطوعون بالطاعة من
أنفسكم، وتكونون يدا على أهل مخالفتكم، وحزبا وأعوانا لأهل موافقتكم،
تؤثرونهم على الآباء والأبناء، وتتصرفون فيما تصرفوا فيه من منزلة شدة
ورخاء، لا ترون شيئا أبلغ في صلاحكم من الأمر الذي لأئمتكم، ولا
أجرى لبلوغ ما دعاكم [illegible] ترون من رغب عن ذلك جائرا

جواب مکتوب امین [illegible]

[illegible]

عن القصد وعن اثره على منهاج الحق ثم كنتم على اولئك سيوفا من
سيوف نقم الله فكم من اولئك قد صاروا ودفعته سبعة وجزرا اجاده
قد سفت الرياح في وجهه وتداعت البنائع المصرعة غير ممهد
ولا موسد قد صار الى اثره ..... وغيره عجل حظه من كتب الاثر
تنزلكم لذلك بحيث انزلتم انفسكم من الثقة بكم في امورها والمعتمد
في اثارها وانت مستتر بعين كثير من ثقاتها وخاصتها حتى بلغ الله
بك في نفسك ان كنت فرع اهل دعوتك والعلم القائم بعظم امر امامك
ان قلت ادنوا دنوا وان اشرت اقبلوا اقبلوا وان امسكت وقفوا
وقروا اواما لك واستنصاحا وتزداد نعمتهم مع الزيادة في نفسك ويزداد الله نعمه
مع الزيادة لك عند طاعتك حتى ملأت المحل الذي قربت به من نوبك
والفرض فيما دونه اكبر مكنك لا ينظر بعدها الا ما تكون فانما لك
من خير كل شيء بما تقدم من صالح خطك او كلاف فيفضل له متقدم سعيك
وقد ثبت يا ابا يحيى حال اعلى ما فلوت اهل نعمتك والولاة القائم بحق
امامك من طعن في عقدة كنت القائم بشدها وبعهود تولت معاقد اخذها
يبدأ فيها بالاحسن حتى افضى الامر الى العائذ من المكلمين بالايمان المحرجة
والمواثيق المؤكدة وما طلع نابدعوا الى نكثها وتفريق امته وتشتت جماعته
فتعرض به لتبديل نعمه وزوال ما وطأت الاسلاف من الائمة ومتى
زالت نعمة من ولاة امرهم وصل زوالها اليكم في خواص انفسكم وكفى فرد الله
بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم وليس الباغي في نكثها باغ فيها على نفسه
دقنا الشيء على غلبة القاسين بحربها قد وخوضهم ان يكونوا جزرا
لاعدائهم وطعمة قوم سيطف حالهم في دمائهم ومكانك المكان الذي
فلك ترجع الى قولك وان اشرت لم تتهم في نصيحتك ولك مع ايثار
الحق الحظوة عند اهل الحق ولا سواء من حظي بعاجل مع فراق الحق فاوبق
نفسه في عاقبة ومن اعان الحق فادرك به صلاح العاقبة مع دفور الحظ
في عاجله وليس لك ما تستدعي ولا عليها فاستعطف ولكنه حق من

حق اما بعد يحب ثوابه على نبيك ثم على من قمت بالحق فيه من اهل
امامتك فان احرى قول اذ قلت نظرا الى الدار التي تامن فيها على نفسك
وتحكم فيها بوالديك وتنجا وترا الى من يحق نقلك لصالح الفعال وتكون كهفك
الى عهدك واخوالك وذلك بذلك الله وكفى بالله شهيدا لا كان لا نعود ذلك
نفسه على نفسك فاما ثنا لا بيديك دونا يا ابا يحيى ما لم تخف وتوعر بجهلك
فلعل معتمدا بك ومغتبطا بنهيك ثم اعلمني رأيك موفقا ان شاء الله

ای، تو در سایه دعوت خلافت و بیعت سلطنت ابن ابولاة تو و منیان حارس حرم
ناموس و حافظ دربانی ... اهلیه از رعایت حق آن غفلت خودرشده له
دولتخواهی بیوایان خود قصور نموده ایدی له با موافقان ارز ... ساعد بعمر له
وحق لقادن بو عاند شده له ... خلف ... و بیوایان خود خویش بر سردار ... ده
خود کوری ... کرده له و در شوکت و رفاه و صعوبت و ... و ...
ونکروسته ... بیضه گشته له و بحکم ... نقضه بود ... جمعیت له
ورائه ... مکنه باز ودر ... سود در اطراف سلطنه ...
... له و بخلاف جماعه ... له و تفرقه و تشتت و نفاق و شقاق ...
و ... له و ... بود ... احکام دین و ... از ...
و ... له و ... زوال نعمه و ذهاب دولت و ...
... بود و تشتت ارا و تفرقه ... کلمه ...
جماعت ... له و ... بخلاف ... اوله ... از حق
دیده له و ... دین و ... از ...
... له ... از ... و ... صلاح و ... کار ...
... و ... در میدان ... و ...
... اولدیغی ... و ...
... دین ... و ... کار ... و ...
... و ... و ... در ...
... و در ... و ... از ...

گوید بعضی [illegible] دیگر [illegible] و ندیم گر کس باشد نه [illegible] و نه [illegible] اجل
[illegible] دنیا و آخرت [illegible] نیکوتر آن [illegible] جهان [illegible]
و [illegible] امور [illegible] و [illegible]
[illegible] جان [illegible] و [illegible] ترتیب و تقدیم [illegible]
کنند و [illegible] در بیان [illegible] این [illegible]
[illegible] مستشرف [illegible] و [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] بر [illegible] دعوت [illegible] و [illegible] معقول [illegible]
[illegible] و امور [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] تر [illegible] [illegible] نظر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] اطاعت تو [illegible]
ایمان [illegible] ایمان [illegible] و آن [illegible] عاید تو
گردد و این [illegible] سبب [illegible] تو [illegible]
در این [illegible] آن [illegible] و آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] نظر [illegible]
و [illegible] و [illegible] تو [illegible] کرد [illegible] امور [illegible]
[illegible] اوصاف حمیده [illegible] و [illegible] تو [illegible]
خلاف آن اندیشه [illegible] این [illegible] با [illegible]
[illegible] تو [illegible] دنیا و ایمان [illegible] شوند
تو [illegible] و بر آن [illegible] و [illegible] که تو [illegible]
و [illegible] آن [illegible] بر خلاف آن [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] و [illegible]
جز [illegible] امور [illegible] آن [illegible]
چه [illegible] و دولت [illegible] و [illegible] خلاق
و [illegible] که [illegible] و [illegible] این [illegible]

نه چنان است که [illegible] کار [illegible] خویش [illegible] جمله [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible]
در [illegible] امروز [illegible] آن [illegible] و [illegible] محبت [illegible]
[illegible] که [illegible] سخن [illegible] زبان [illegible] بقول [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] کرد [illegible] بود [illegible] غفلت [illegible] و [illegible]
[illegible] تو [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] دولت [illegible]
[illegible] حق [illegible]
حق [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] خویش [illegible] بود [illegible] کار [illegible] حق
[illegible] عاقبت [illegible] که در [illegible] تو
[illegible] تو [illegible] بود [illegible] [illegible]
[illegible] حق [illegible] چنان بود [illegible] حق [illegible] از
[illegible] در حق [illegible]
تو [illegible] و [illegible] حقوق تو [illegible] اگر [illegible] از
[illegible] حق [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] تو [illegible] احوال تو [illegible]
عوض آن [illegible] حال [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] و [illegible] از
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] این [illegible]
[illegible] آمد و آن [illegible] از [illegible]

دار الخلافت [illegible] نیز رسید و امین بود [illegible] و [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] آن [illegible] شده [illegible] نیز [illegible] تا از [illegible]
[illegible] و [illegible] سقوط [illegible]
و [illegible] امین بود [illegible] نیز در [illegible] و گفت [illegible] باز [illegible]
[illegible] ذو الریاستین [illegible] از [illegible] امین [illegible]
خبر [illegible] محرم [illegible] اگر امین [illegible]
[illegible] شد و خبر [illegible] او بود و [illegible]
فوسان [illegible] آن [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] امین [illegible]
در [illegible]
مردم [illegible] طرف [illegible]
و خبر [illegible] ذو الریاستین بود [illegible] طرف
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
این [illegible] نظر [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] در
[illegible] طریق عدل [illegible]
او [illegible] و از [illegible] این [illegible] و در [illegible]
امین و خبر [illegible] است چه این سخنان مذکور [illegible] مردم [illegible]
[illegible] بر خلاف واقع بود و مردم [illegible]
در [illegible] و عدم اعتقاد [illegible]
[illegible] آن [illegible] دلالت [illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible] کونه [illegible]
[illegible] طبقه آن [illegible] و [illegible]
فوسان [illegible] آن [illegible]
[illegible] عمرو بن حفص مولی محمد امین [illegible]
امین [illegible] از خواص [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
افروخته [illegible] عالم [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] و امین [illegible]
[illegible] ابو جعفر طبری [illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
ترتیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امین [illegible]
و [illegible] امین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در کتبسته تو لکه چه بر نکونه خویش و عنوان او آنتی موجبات طاعتی و نو واجبات
شوند مسئول تو شنو بتر نه هم کوکه چنانچه خصر شو فقد شد کمح نحو یمنی است
و نکته از امیر المؤمنین بقا رسید آنکه از او سه برگفته ردنیت و نکوته هم در نظم او
من عبد الله الأمين محمد أمير المؤمنين إلى عبد الله بن هارون أمير المؤمنين
أما بعد فإن أمير المؤمنين روّى في أمرك والموضع الذي أنت فيه
من ثغرك وما يؤمّل في قربك من المعاونة والمكانفة على ما حمّله الله و
قلّده من أمور عباده وبلاده وفكّر فيما كان أمير المؤمنين الرشيد أوجب
لك من الولاية وأمر به من إفرادك على ما صيّر إليك منها وما أمير
المؤمنين أن لا يدخل عليك وكف في دينه ولا نقص في يمينه إن كان
أشخاصه إياك فيما يعود على المسلمين نفعه ويصل إليهم صلاحه وفضله
ويعلم أمير المؤمنين أن مكانك بالقرب منه أسدّ للثغور وأصلح للجنود
وأكد للفيء وأرد على العامة من مقامك ببلاد خراسان منقطعا عن أهل
بيتك متغيبا عن أمير المؤمنين وما يجب الاستمتاع به من رأيك وتدبيرك
فقد رأى أمير المؤمنين أن تولي موسى ابن أمير المؤمنين فيما تتقلده من
خلافتك ما يحدث إليه من أمرك ونهيك فاقدم على أمير المؤمنين
على بركة الله وعونه بأبسط أمل وأفسح رجاء وأحمد عاقبة وأنفذ
بصيرة فإنك أولى من استعان به أمير المؤمنين على أموره واحتمل
عنه النصب فيما فيه صلاح أهل بيته وذمته والسلام . ای امیر المؤمنین
در کار تو و آن رحم که در آن مانوس گفتند و اقامت گزیدی آنکه آرزو مند است امیر
المؤمنین بود در تقویت بجوار تو باید و معاونت و مساعدت و در زیبای در امور عباد
و بلاد چه به جوار تو اکرا در امارت و حفاظت و کفایت او نیک بینند سید و پدر
آنکه امیر المؤمنین رشید تعهد در توقف کنند و در تنو رفضی و تفرد و نحو تقرر
شود ؛ ای امیر نیک هر دو با امید امیر المؤمنین اگر تو بپذیری سه نکوه که سه
مخول امیدوار است در این کار دیگر جای در کار ردیم او ذکرت دین او
رفع کرده بجز چه حضور رفتم در این نشان برای عموم سلامان و صلاح امور جمهور بود شدند

وهفد

نامه امین بمامون

سبه
و ضعف و ضلیلی لذا نسبه در ان کنو بتر است و امیر المؤمنین به لذه حضور تو در نسبه
او بار حفظ شو و وجود و اقدر به ادیات و نظم امور جمهور از تو شد و در ملا دعوت
و در ماندن او از اهل بیت خویش و غایب شدن از امیر المؤمنین بتر است و امیر المؤمنین
بی دل است و ملال و از حضور تو دوستی تدبیر و رأی و هوا نیابت ابا منه بود نیز
مخزن به آن اداره و ولایت تره ارزد تو را بابغداد آن بنی بود کرا بودا و لو
با آنتور رفته به الکتب ؛ برگشته و عون فضا ؛ بسط امک و فخیمه بیم کرده است
امیر المؤمنین رحم کرده ؛ عاقبت محمود و بصیرت تاخیر و خو نوار بحج چه تو لذته لی
شفقت تر و امیر المؤمنین به او حجت و عهد بود تو را سعد حقوق ما را رکنه و جمعه او بود
در آنجه صلاح اهل بیت در میان آن و ذمه او بر آن به محمد بن دهم و الی کتوب
سوی تو نامه بفقه نفر رسید جهت ؛ چهار تن رسوله را از نخجوان بن موسی بن عیسی
سوی محمد بن عیسی و دیگران و بردار شد نزد بسیر ؛ بسوی نامه نشد و بلخ
رسانید نخست از طرق شفقه نزد دوستی و ملاطفت با هم رای دیگر
نسبه و قول اینها رسو بود رسید و پیمان تا ره و از تفاصیل کشف و بدایع احمد
و بدیع نفیسه ؛ رسانیدن بنده تحریص ور بنده و اینجا رسید بر اینکه و شود حال
بنو الجماعه و بسلاح گرفته ؛ بر او رسید و دقیق نامه و بدیها شود از بلخ نخست
عباس بن موسی بن عیسی را با بلخ رکبو و ارزد و در احمد بن محمود نامه بسیم
و کتابه اهل الامر به ؛ برادری امین از احمد خصوص ع و اداره است ؛ بدین سبب
به رای دو نظاره ؛ به رعیت و تمام جلد اندیشه زرک ؛ به هوای نام و در کوت
این امور و کفایت صلاح جمهور و نشر عدل چنانکه به دیدار او بود آنچه بحقیقت
بیت و به او بود ؛ بهیبه خود و حیلان بود انست و می انستی نام و تو برادر
و تعلق و ده بخواه صدق او و شیر و بنده در صلاح امور خود تو با بنده شود
و بوزارت و ملاطفت تو ارزو منه بود که و بر جان است و اگر تو سعد در نکوئی
و او نسبه بود نیکو و نامه و بهم شعد در نفرت و بیار ؛ او سهم تمام داری وا گر تو به
طاعت او تحریص نمایم از آن نیز و از خلاف تو بر در نیکی و بترد دید اندر شده باشم جمله

رسولان محمد امین بنزد مامون

قدوم تو که پسر ادانی عظیم و نظم امور بمکن بود و اصلاح جمیع است ایتابا الامیر دعوت برای که
را اجابت کمی و طاعت جمیع بود بر آن و در آنکه از تو درخواسته است یار و یاور باشی
چه در قبول انتها از قضاء حق و صله رحم او بود و صلاح ملک و عز خلافت و نظم
و نسق امام سلطنت و خیر درایت و ولایت عواقب را روا داشته باد اندازه است
محمد بن خاقان عباس بن بویه یک کتیبه یوسف عیسی بن جعفر ابی جعفر آغاز تخریب نمود
و گفت بخدمت رسید امیر تخجیل بسیار را دانسته و دلیل بسیم پراکنده و پریشیده و بهانه است که
او نبود کلام بود در تعریف و تمجید او جای امیر المومنین نجویده در ادای حق امیر المومنین
تقصیر دانسته است که امیر اگرچه از امیر المومنین غیبت کرد و کس نکند در خدمت
امیر المومنین چند بود از خدمت ایرا که نیست و امیر المومنین بوده
بیعت امیر بود از روی نیکانیه از او بر سترکب و نه در عفو او عوض و خلف
دانسته و امیر برقیسه از میران است و با او در میان بیعت و امر خود طاعت بر او
لازم است و بطور که امیر المومنین عبد کفایت و رضا را و موافقت با او کوشد
و عجبت او بود با لیسر است عزیز جعفر تو که پسر او خفته در نظم عظیم و در او از
حضور و در نگ حق در کفر رضا را موجب گناه و دوری و خیانت در دین و ضرر
و نگرده دانسته و بر سیاق است جعفر کلمات عیسی جعفر حاجب خاتم آن کلمه
عیسی بن نهیک لب بخشی باز گفت و گفت ایتابا الامیر ما بود بیع نیز بر تو آن معرفت
و منافع رسیده در امور حقوق امیر المومنین موجب است تخریب آدم و شرطه
مطلوب گوانم و با آن علم و بصیرت و نظر که در امور سلطان دارد آن زو ادا کند
و به خاطر و خلاف او تو را موجب تخریب دین و دنیا تو نجوید و نیک کفر سوء
و تقات الطاف و وزرا او داشته و بسوء تجربه در آنکه امیر المومنین عبد تو را
و صلاح نیز خالد و با او به نیک امیر المومنین پس از آن تو و سعادت
و تقویت تو به او در امور او اقدام کند به الخفی اگر امیر المومنین بوده که از تو
خوب رسید است که یک نعمه بزرگ است و بواسطه آن امور جمعیت و اسباب
حیات تو تلافی و تدارک شود که تقاعد و تعذر از امیر المومنین عذر و اتو
و مساعدت تو نیاز خواهد فرمود و او بود روز نکرد امیر از ترا ... با تو و جای بر

کلمات عیسی بن حفص بابویه

کلمات محمد بن عیسی بابویه

او عیسی و نصیحه تو در تفحص تو بی از ابا العلام محمد بن عیسی حاجب ... نیاز
بر دو گراد و عذر گفت ایتابا الامیر امر خلافت که نیکی و عواقب رسی تعلق شد
و آنکه در کار و با جز این خلافت و زوال این سلطنت در کید و کینی و بی لغت
و معاندت با او در خلافت به نظر که این در کار بسیار با تو شد تو
برادر خلیفه و تحقیق او بست و صلاح امور و بقا آن بر تو و برادر او با زگشته
که و بعود تو با نیکی و تسلط و آن بر شوخ تو در دولت او و در ترتیب سلطنت و ولایت
او بست و نهیک امیر المومنین از در بهر و خلوت و لطف دارد در جوهر تو کلمه
و معاندت و جمهور است در آنکه در امور خود از تو استعانت جسته و توقع دارد
و در اجابت او و رفتن بخدمت او در امر خلافت عظیمه و تقویت عظیم است
و در امر بیعت نیست موجب آنس و شکوه و خلافت که این تو در امور
خود ایستاده تو و آنکه برادر او انفع و اصلح به بر تو آورده به نجیح با اسه
حالیه صالح با نام رسید با نعمه نجیح و بست که خیال بود و برای او گذاشته
آنگاه ... که از حقوق امیر المومنین اکرم الله است که تو نعمت
نکرده نیتم بر آنکه و شیر بود از رسیده و معاندت آنکه بخرد بر کرده
و وجیه بیدانم و رفع فرمایم و عرض کنند رضا امیر المومنین مقدم
بر رضای بود آنکه او بوسه در مسایل بود با او مواجهه کرده انتم و در ادعای
را انتصاب ده تحو ایمه با طاعت آن کار امیر المومنین سوء تن خوانده ام
مخالفه نرجیح و هر کس ما حذر و در نگ و تسلط و اداء کار امر مهم و از راه مخالف
و عجله با این تعقیم نکرده به او در رخصت از تعهد سلطان ما بر گشته ام ... و در فرع
کرده و دشوار و شکر کشته شده بود به ما است اگر امر این سال با موافق کرد ام
از رسید به ضرر و کرده بر مردم با من عیب این نیستم و اگر دولت آن عظیم
از خوب شده آنکه بود او در موازنت و معاندت امیر المومنین و بر گرد عهد
او پسر سیداری این غلام هم الحمد تا با رنج گذر از این خود خلیم و بگذر در ادراک
زمینه امیر المومنین عرضه دارم به نظر عنایت و عفو عمیق و تمیز و دقیق بکرم آلام
آنگاه نیز بود که تو ... آن هیچ بود در منزل ملک و نزهت فرمود و او را خواهد کرد او را اکرام

سلطان محمود بابویه

سلطان مسعود بن محمود ... بابویه

وجهان را آن چنان تصور [illegible] سفیان بن محمد [illegible] معنی این نامه و آن نام بود [illegible]
[illegible] در کار خود [illegible] و آنکه [illegible] نوشته بود که عظیم [illegible]
و [illegible] جواب چه [illegible] لاجرم [illegible] و نام [illegible]
و [illegible] تو دو ایشان را اندیشه [illegible]
[illegible] راه [illegible] در [illegible]
و بقیه [illegible] سطور [illegible]
و [illegible] بود [illegible]
معلوم [illegible] در کتب [illegible] اختلاف [illegible]
بسیار است [illegible] و هر [illegible]
[illegible] نام و [illegible] کرده است [illegible]
و دیگر ابو جعفر طبری [illegible] سیاه [illegible] بر [illegible]
طاهر [illegible] فرمان [illegible] سیاه [illegible]
جدا جدا [illegible] نصیحت و موعظه [illegible] و مردم [illegible]
و [illegible] و [illegible]
و [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible]
و [illegible] ابواب [illegible]
نصرت [illegible] و عزیمت [illegible]
[illegible] از حق [illegible]
[illegible] کار [illegible]
در میان [illegible] شد [illegible]
[illegible] الصبر [illegible] الحفاظ [illegible]
مردمان [illegible] شد

چنانکه مذکور شد

[illegible] (margin note)

چنانکه مشروح مذکور شد و طاهر بن حسین [illegible] فتح و ظفر [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] علی بن عیسی و دیگر [illegible] بود [illegible] طبری [illegible]
عیسی در آن روز [illegible] بود در میان [illegible]
[illegible] و [illegible] بود و میان [illegible]
باز [illegible] طلب [illegible]
سپاه [illegible] بغداد [illegible]
سفیان بن محمد [illegible] علی بن عیسی [illegible] آن سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن عیسی [illegible]
[illegible] آن را [illegible]
[illegible] خبر [illegible]
[illegible] امین [illegible] خطبه

[illegible] خبر [illegible] امین [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] قد [illegible] الله [illegible]
طبری [illegible] مردم [illegible] فرمان [illegible] طاهر [illegible]
علی بن عیسی و [illegible] سپاه امین [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] مردم [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] مردم [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
[illegible] این [illegible]

اصبحت الامة فی غمة [illegible]
اذ خطبته [illegible] الهدی [illegible]

عَلَى شَفَا كَانَتْ فَلَمَّا أَفَقَتْ تَخَلَّصَتْ مِنْ سُوءِ تَخْمِينِهَا
قَامَتْ بِحَقِّ اللهِ إِذْ بُورِكَتْ فِي وُلْدِهِ كُتُبُ دَاوُدَ تَمَنِّيهَا
أَلَا تَرَى أَهَالِيكَ عَبْدُ الْوَدُودِ وَفَّقَهَا اللهُ لِتَحْسِينِهَا

در عهد امین بر مأمون ... علی بن صالح هم به کثره رجوع عثمان بن علی مقتول شد اما جعفر و سعید که در میان
مردم بغداد بسیار کشته و محمد امین برادر و کار او تباهی و از ملک جمع
و تقضی تمام خود را و آن غرور کرده از نفوذ او خوبانک آمد و از آن طرف فواد
سپاه و سرکشان درگاه بیم برادر مأمون بود چند و هر یک کم را ملاقات نمود
و از طرف در روز نخستین بی اعتدال بی ... و خود نیز از هر طرف و اجتماع کرده
بها علی بن عیسی بقتل رسید و سلاح شکسته بهتر در آن زمینه هم بر این هر دو کار
و خود در زمین با همه بتضرع حاجت نهاد و محرک رجال و خوشنودی قریب
در عروق ابطال نفوس لیکن در رفتن و ترک از نفوذ بطول یحتی و اکرام الملک در
مواقع ظفر که در تاریخ آثار حلاوت و بلاغت در اینجا آن زاد و تفریق و در ملک
در صفحه او آثار ثبت بسا گون و حسب هر یک از آن سرنگان لشکر ... مردان
کشور التفوق بود در که روایت و مودت کند و ایمن بود در طلب ارزاق و جوائز
با اکثر از سرشت و این زمان با دشمن امین بود به جای و اکرام الملک سلطنت با همه زور و تحمل
اصلاح امور و بنیان آن لشکر سپهداران لشکر در این جنگ کران و در این خوان جمله ارزاق
و با عادی بر باب حرب التجاء کرده و کمی ... و دیگر نفس صلابت سر خود جنگ و تو امان
ارزاق و جوائز کرده بود و این خبر به عبدالله بن خازم بیست عدد اسب از کجا آن ... زر
وانبوهی از حلقه و جواب بر نشستن و در میانه بغداد رفت و با ایل کار کهکار را اثر
سپرد از جمله کارها بر ابدان رجال عار کرده و بسیاری از دشمنان با عدد سپاه و سرداران که هیچ
صعب در میان شهر رفت و خونها جاری ... از روانها عار شد این خبر و ضجیع و نوب
و غرور که شرف امین کرده بود از غلامان خود بود با این نفوذ و تقریب این جمله
بر جمیع باز آمد و باز نمود لشکر در طلب رزق و روزی بر حاکم شده که محمد امین
الا جز ارزاق چیزی دیگر طلب کرده که خود در آن ... تو جمع الرحم
فاذم باز شود او بود در کمی از مجادله و مقاتلت الحجاج با بزرگی و دیگران که تا ارزاق روزی

هارون را به او بود بلاد بر ترک بود رزق او ... و تعاقبت آن از بکر بیرون و از بی حقه و بنی در
باله و نیز بغرور سر لشکر امر لشکر و خوش عسکر بود جلالت و جوائز به خود بود و اکثر در
به ترتیب گرفته و تو به جور هر طرف بر هم خوردند ابو جعفر طبری که بر علی بن صالح شرف
کرده است و جز خبر قتل علی بن عیسی بن ماهان و شکست آن لشکر بیاید که و غرور آن
الا امور او اموال و احوال در تدارک شد و محمد امین عبدالرحمن بن جبله انبار بود به سپه
بغداد و ... آن سرحد و بقول ... تا بر دل از ما ... کتاب ... ما ... لذا
تشت و اموال بسیار با او ... مسلم و غیر ... بر لب ... آن بود ... و ... را
و بجای خود پیشه بر خود اراج ... و دادن به ... حلوان و هر ... و ... رود از
زمین فرمان نفوذ ... امارت و حکومت ... حلوان ... و ... لا ...
در جنگ ... از جمله حلوان عراق عراق است و ... از ... و ... از طرف
جانب ... این حلوان ... حلوان بن عمران بن ... قضاعه ... و ... لذا هم
که از ... این بلاد ... و ... تر ... بود ... و ... بود
و کوه و در ... بغداد ... از آن ... در ... اکبر ... که
بلکه است و در ... حلوان ... در ... حلوان در ... در ...
... و ... بود ... اکثر ... و در ... این جنگ ... به
و چند ... حلوان ... از ... بر هم ... که
... بیستون ... کوهستان ... در ... ببغداد
... و بهار و ... و این ... بر ... رود ...
کو ... و ... دیگر بلاد ... و این حلوان در ... و
به ... در زمان حکومت عمر بن خطاب ... مسلمانان مفتوح شد
و در ... مردم این بلاد ... که ... از ... حلوان
... تفور ... و در آن ... از ... قطع ... که
... در زمان خروج ... قطع آن ... بود
از آن ... و ... سواد ... الفرعون ... بر
در آن موضع ... که ... و تجار ... بطرف ... بود است

و ... ابن جبیر ... در ...

... از ... در ... ما

دانه گرد جوزه از رستنی و درخت و زراعت و ضیاع عراق را مسلمانان ... [illegible]
خطاب معنوی [illegible] دانه اخضر سود و بطن سیاه آنرا بنام ... زار ... [illegible]
و درخت زار را سواد نامیده چه مردم عرب از جزیره العرب بگشت و دشت
و اخضر بچه بیابان ... [illegible] سبز نبات ... [illegible] زار ... [illegible]
سواد نامیده چنانکه هر سبز را ... [illegible] سیاه ... مردم عرب
اخضر سود سواد و سواد سبز اخضر نامند چنانکه فضل بن عباس بن عتبة بن ابی لهب
که در بیاهه رنگ بجای سبز گفته

وانا الاخضر من یعرفنی اخضر الجلدة من نسل العرب

وازاین اخضر بمعنی اسود گفته لاجرم این اخضر سبز و بطن ... [illegible]
و بکار بسیار سواد نامیده و درالسنه و افواه ... [illegible]
که عرض سواد از جهت طول از حدیثه موصل تا عبادان و از هیت عرض
از عذیب قادسیه تا حلوان ... [illegible] و از آن ... [illegible]
آن ... [illegible] و ازین ... [illegible] ... [illegible]
ابوالفتح علاء بن محمد سعد ... السواد ... سواد ... [illegible]

باب حرکت کردن عبدالرحمن بن
جبلة ابناوی از بغداد با لشکر بهمدان

محمد امین ... [illegible] آن ... [illegible] و اموال و آلات بسیار عبدالرحمن
بن جبلة ابناوی ... [illegible] ابناء و مردان جنگجوی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
تا در ... همدان ... [illegible]
و در ... [illegible]
... [illegible] عبدالرحمن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

نموده

نمود پس عبدالرحمن با آن لشکر آراسته جانب ... [illegible] بهمدان رسیده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] محمد امین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] عبدالرحمن
... [illegible]
... [illegible] عبدالرحمن ... [illegible]
... [illegible] عبدالرحمن ... [illegible]
همدان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
عبدالرحمن ... [illegible]
... [illegible]

پس از این هزیمت عبدالرحمن [illegible] بود که چون [illegible] فتنه بود
[illegible] شکسته شدن [illegible] لشکر [illegible]
همراه [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]

جنگ و محاربه لشکر عبدالرحمن ابناوی با سپاه
طاهر ذوالیمینین و کشته شدن عبدالرحمن ابناوی

چون عبدالرحمن بن جبله ابناوی در مقابل طاهر با لشکر [illegible]
میان لشکر [illegible] میدان [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] صف [illegible]
[illegible] و تیغ و سنان و تیر [illegible] میدان و [illegible] مردان [illegible] عبدالرحمن — محاربت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم طاهر [illegible]
سپاه [illegible] — [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]

آنگاه فرمان

آنگاه فرمان داد تا مردان صف شکن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] طاهر [illegible] عبدالرحمن
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]

مردی از لشکر طاهر بر صاحب علم عبد الرحمن حمله کرد علمدار را بکشت و علم سیاه طاهر از آن حال
بدید قوی دل شدند و لشکر عبد الرحمن روی بهزیمت نهادند و جماعتی از جلادت کشته و
ضربت خورده ایشان بر خاک هلاک افتادند و افواج لشکر در ایشان بجهت شمشیر دلیر
قتل بر داشتند تا جماعتی بر دار روانه بهمان برد هنوز اینکه طاهر بر ظهیر
جز بنزد آن ایشان بفرستاد و عبد الرحمن به اولاد خویش بفرستاد تا گرد هر چه از
ایشان بر فرج بنشیند در کار در روز هر جنگ بنمود و لشکر طاهر بر او از فرار بعد از آنکه
باران مرگ تا کار زار بطول انجامید و در از مدت در بنیان بر عبد الرحمن در آن هنگام
کشته و طاهر بهمان در آن ارشند و در جنگ و عزل امرا لها نخفته و از آن طرف طاهر
سپاهیان و خوار بار و غلات و اسلحه از آن نوع از هر طرف مردم بهمان مسجونین
جز طاهر و جماعتی از هر سو بدین نحو بود در مرض هلاک یافته و دیار شگفته
وصلت نشد و عبد الرحمن از آن بر او لبشید مردم بهمان از رحمت مهر روشن
او از کار طول کشید کمالا بر بهجت شد بر تخت نشسته و جادر بدو لی کرد ببه طاهر بن
خوب از تر ولاد بعهد بر کشی بود با او مسلمان و از طاهر بر کار زار شد و بعد از و مخالف
و عبد الرحمن بکمال خود و جماعت بسیجی با عم اولاد اهل آن از رشته تخت بر آغاز گرفته

باب عذر و مکیده عبد الرحمن بن جبله
ابناوی با طاهر ذو الیمینین و قتل او

عبد الرحمن بن جبله که بعد از خلع محمد امین بن رشید عبد الرحمن بن جبله ابناوی بود
چنانکه بلقب تحریر یافته با اسپاه گران بر اهل همدان مامور شد و عبد الرحمن
بسران هر شهر بود قبل از آن با سپاهی عظیم از بغداد با مداد عبد الرحمن رسید و با ایشان بود
فرمان کرد تا در قصر اللصوص منزل گزیند و فکان عبد الرحمن بود بطیع و نفاق بنشسته بود
و بامداد گردید تا لشکر اهل ایشان جز اینکه این قصر بود از تغیر قصر اللصوص
نامیده و کنه گرد از ایشان در این قصر فرود آمدند و چاره‌پایان ایشان بود
رو زود بنام از آن گردید نام نامیده عبد الرحمن و جماعتی در فریب همان ساعت
گرفته بود طاهر و مردم منظم بود و جان عمل خوار بنمود و ایشان از در سلم و کلم و صرف قبت
و حسن رویت بهم و جهود در سو کند و با ایشان خوشنودیت و عهد و نار بر آن حال

بگذرانید و

گذرانید و طاهر و جماعتی از دو این و تقر قرار برسید بجماعت بود زین حمله با طاهر
با لطف آن رجال و با ایشان در آن بقیة قتل بر نشست و در تخت جماعت نهاد طاهر و در مرد مستعد
در آن هنگام عقد طاهر جز نشسته بعد از آن با ایشان سپاه از ایشان و قتل گردید تا رسید عبد الرحمن
جز تند و بسیار ان طاهر و در جهان برای ایشان تا فرشند و آنها بلند بتیغ ابدان جنگ
و شمشیر را در جنگ جنگ داد و در آن جا طاهر لشکر طاهر بجز آفتاب بلبسان و کمانداران
در جنگ و در دیده با جنگ نیزه و باران تیر و ناله تیغ و سایه پر جهان لشکر شده
و با سواران جلب و رزم را نمود و هم آمد و جهان جنگ بیشتر بیاز نهاد ...
جهان و خشم کوان بر آن گشته و بدفاع و قتال آنها شتافتند تا بقید و بخون نشسته
و سواران لشکر طاهر هم جمله کار زار بر ایشان بیرو با شمشیر و در بیشه مردان مرد
بحمله و دو ورد کرده لشکر زمین بر پای بر نشستند و خود بیدان عرصه
گردان سواران و هم صف جمیع سواران بیکار و دو بتا بر بخوردند کرد و باده فرد فرو
بالا بتا بر آورده گردان از کمین نهادند بر کوه و جهه بالکل از بر گرد
از کمین فرار گذشت جان جنگ کنند و قتال کرد و شده و لاد در هر شمشیر در جهان گشت
و شمشیر آتش و پیام از جهان گشت بر انجام کار شد عبد الرحمن با اهل و فرزند کار
انداخته بود و فرو در روز آن زمین و فغان رجال بر آکنده و دست بریده شد چون
عبد الرحمن بر این عقبت و خشم دعا عظیم و در بیت زشت و فتنه عنت
بنگرید جز شمشیران بیزه و از بر تیر آمد و مانند رستم دستان در جنگ بکوشید
با جمع لشکر نور در آمد و رعیت بر سر سواران آن دسته نهاد و با جمعی از ایشان
کوشش جنگ بجوشید و قتال در آمد و خندان بزد و منحنی و جنگید و مردانه
کشته و در جنگ هلاک دید و مرد اخ جنگ بزد و ایشان در در آن هنگام لشکر
فرار کرد و او هم کشته بر تو آن فرار بود و بعد از آن کمینی از میدان
نشستند و لشکر طاهر چندان از جمعیت جنگ و صرف قتل کوفته و آزرده
وخسته شده بودند که چون حرکت کردن و طلب قوت قتل از ایشان و فرصت
دور را نیز نگرد و هر کس که از میدان فرار کرد و باز نگردید در پی تعقیب ایشان کوشید
لشکر سعود در کشته از عقب فرار زده و ننگ جز ... تحمل دیده و هم چنین از سپاه او جنگ کار

دشمن را عرصهٔ کارزار و طعمهٔ تیغ و تیر بعضی بکار آمدند و تتمه در لشکرگاه منهزم شدند
بعضی و بر کرسی از مردم [illegible] از میدان جان بردند بلشکرگاه عبد الله
واحد سپاه [illegible] ملحق گشته و بجماعت سوار [illegible] ابن ماهان
و اینگونه قتل و [illegible] فتح و [illegible] مغلوب [illegible] از رعب و خوف
اگنده [illegible] بغداد شدند و جمیع [illegible] نظر [illegible] و [illegible]
[illegible] از لشکر طاهر بر ایشان ظاهر و [illegible] حال گشته
در دل [illegible] و عار [illegible] بغداد رسیدند و از آن طرف طاهر برای [illegible]
و [illegible] دعا [illegible] خلافت [illegible] دعوت [illegible] زمین [illegible]
[illegible] تا [illegible] بقریه [illegible] رسید [illegible] و در آنجا قرار
حلوان بود در آنجا [illegible] بر [illegible] بود در آنجا [illegible]
[illegible] بود [illegible] از [illegible]

در مرثیهٔ علی بن عیسی [illegible]

الا انما تبکی العیون لفارس نفی العار عنه بالمناصل فانتفا
[illegible] فقد [illegible]
[illegible] اصابت [illegible]
[illegible] ولا [illegible]

بیان [illegible] ذوالیمینین
طاهر [illegible] بر بلاد [illegible]

[illegible] علی بن عیسی [illegible] طاهر [illegible] بن [illegible] در این میان [illegible]
[illegible] کثیر [illegible] قزوین [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] ذوالیمینین
[illegible]
[illegible]
[illegible] قزوین [illegible]

د[illegible] قزوین

[illegible] قزوین [illegible] طاهر [illegible] بزرگ [illegible] مردم [illegible] در آنجا
[illegible] از [illegible] گذاشته [illegible] در
[illegible] قزوین [illegible] علی [illegible]
[illegible] بود [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] و [illegible] سواران [illegible]

بیان خروج علی بن عبد الله معروف
بسفیانی و انجام امر او [illegible]

در این سال علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] خروج [illegible] از فرزندان
[illegible] علی علیه السلام و معاویه [illegible] لقب او ابو العمیطر
بود [illegible] مجالس [illegible]
[illegible] ابو العمیطر گفتند [illegible] ابو العمیطر لقب [illegible]
[illegible] خروج [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] سلیمان بن ابی جعفر منصور [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] ابو العمیطر [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] ابو العمیطر خروج [illegible]
[illegible]
[illegible] خروج [illegible]
[illegible]

در این سال [illegible]

دشخوارع عرصه کارزار و طعمه تیغ و تیر بغنه بکار آمدند و آنچه در لشکر ... بود
بغارت بغند و برکی بلند بود ... از میدان جان بدر برد ... واحد ...
واحد بسراه ... [illegible] ... سوار ... [illegible]
وانیگونه قتل و قتال ... [illegible]
اگرنه ... بغداد ... و جمیع ... [illegible]
... از ... طاهر ... طاهر و ... [illegible]
و رودان ... بغداد رسید ... [illegible]
دا ... [illegible]
... در ... بنوشت ... رسیده ... [illegible]
حلوان ... [illegible]
... [illegible]

در مرثیه علی بن جبله ... [illegible]

الا انما تبکی العیون لفارس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
طاهر ... [illegible]

علی بن عیسی ... طاهر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

دشد قزوین

[illegible]

وشد قزوین ... طاهر ... از مردم ... در آنجا
... و یکی از ... آنجا ... بگذاشت ... [illegible]
... و محافظت قزوین ... علی ... [illegible]
اندر ... [illegible]
... سوار ... [illegible] ... ؟ بعد امر ... [illegible]

علی بن عبد الله ... معروف
انجام ... [illegible]

... بن یزید بن معویه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... کنیت ... ابو العمیطر ... [illegible]
... [illegible]
... سلیمان بن ابی جعفر منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو العمیطر ... [illegible]
... [illegible] ... دمشق ... [illegible]
... [illegible]
... بن عیسی ... [illegible]
... [illegible] ... دمشق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

دشمنان وعرصهٔ کارزار و طعمهٔ تیغ و تیر بغیه بکار آمدند و بتحقیق در لشکر ماهی نبود
نیوارث بغداد و بیرون آنکه از مردم بسیار ازمیان جان بدر برد بجنگ گاه ... [illegible]
و احمد سراه ... [illegible]

[illegible]

رسید ابل ... [illegible]

مترجم ... [illegible]

آمدن ... [illegible]

[illegible]

... بر ... دیدید ... از خود راه ... [illegible] آمده

دل قزوین

دشت قزوین یک بار با ابر طاهر ... فتح ... طاهر حسین بزرگ از مردم بسیار در آنجا
کشته شده و یکی از حاجبان ... آنکه ... بر گماشت ... در
حرب ... و محافظت قزوین ... [illegible]
اندر ... بدر ... [illegible]
و ... و ... [illegible]

بیان خروج علی بن عبد الله معروف
بسفیانی و انجام احوال بعد از ... [illegible]

در این سال علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معویه ... [illegible]
عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... خروج ... [illegible] از فرزندان
... [illegible] ... ابو العمیطر
بود ... [illegible]
... ابو العمیطر ... [illegible]
بعد از خروج ... [illegible]
... سلیمان بن ابی جعفر منصور ... [illegible]
... دمشق ... [illegible]
... سلیمان ... [illegible]
... ابو العمیطر ... [illegible]
... دمشق ... [illegible]
... [illegible]
... حسن بن علی بن عیسی ... [illegible]
... دمشق ... [illegible]
و ابو العمیطر خروج ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

عباس بن علی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان حوادث و سوانح سنه

[illegible]

[illegible]

حوادث سنه ۱۹۵

[illegible]

رحمه بوده است در مرآة الجنان مؤرج بن عمرو السدوسی النحوی البصری صاحب [illegible]
است از خلیل بن احمد نحوی و از ابی زید بزرگ علم نحو است علم عربیت فراگرفته و از شعبة
ابن الحجاج و ابو [illegible] محدث است و هم [illegible] از عمرو بن العلاء [illegible]
نحو او [illegible] دیگر [illegible] نقل کرده است و از [illegible]

وفارقت حتى ما ابالي من النوى — وان بان جيران علي كرام
فقد جعلت نفسي على النأي تنطوي — وعيني على هجر الصديق تنام

در طبقات [illegible] سعید بن اوس بن ثابت بن بشیر بن [illegible]
ابو زید لقب است در علم عربیت عالم و در فن نحو مشهور [illegible] از ائمه
و روایت [illegible] از قرة بن خالد و ابو عمرو بن العلاء [illegible]
از وی [illegible] ابو عبید [illegible]
بجهت حسن [illegible]
با سی و [illegible] در حلقه ابو زید [illegible]
دانا بود [illegible] غریب القرآن و انواع لغات [illegible]
دفاتر [illegible]
در [illegible] طبقات النحاة مسطور [illegible] مرآة الجنان [illegible]
و بعد [illegible]
و در [illegible] ابو علی حسن بن هانی بن عبد الاول بن الصباح [illegible] ابو نواس
حکمی شاعر مشهور [illegible]
مسطور شده است [illegible]
منظور [illegible]
نامور [illegible]

و ابو نواس در حق [illegible] گوید

الا كل حي هالك وابن هالك — وذو نسب في الهالكين عريق
اذا امتحن الدنيا لبيب تكشفت — له عن عدو في ثياب صديق

هر کس [illegible] جان [illegible]

بخ

[illegible]
[illegible]
[illegible]

اشرب [illegible] ولا تبق [illegible]
واذا اتى شهر الصيام فطر ولا تنوي صيامه
واذا حججت فحج على [illegible]
فالنار يشعل بين [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

تكثر ما استطعت من الخطايا — فانك بالغ ربا غفورا
ستبصر ان وردت عليه عفوا — وتلقى سيدا ملكا كبيرا
تعض ندامة كفيك مما — تركت مخافة النار الشرورا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ازین قرینه با ادوات مسجع درازی معنی در نجوم اگر بر عزیمت [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible] ابو نواس [illegible]
جنان [illegible] خبر شد [illegible] از در جانب [illegible] قصه [illegible]
[illegible] جنان [illegible] عزیمت [illegible]

الم تر انی افنیت عمری — بطلبها وطلبها عسیر
فلما لم اجد سببا الیها — یقربنی واعیتنی الامور
حججت وقلت قد حجت جنان — فیجمعنی وایاها المسیر

الیموتی گفته در ادات مسجع ابو نواس با جنان [illegible]
[illegible] ابو نواس محرم بود [illegible]
[illegible] این شعر [illegible] در آن شعر [illegible]

الهنا ما اعدلک — ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک — لبیک ان الحمد لک
والملک لا شریک لک — واللیل لما ان حلک
والسابحات فی الفلک — علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املک — انت له حیث سلک
لولاک یا رب هلک — کل نبی وملک
وکل من اهل لک — سبح او لبی فلک
یا مخطئا ما اغفلک — عجل وبادر اجلک
واختم بخیر عملک — لبیک ان الملک لک
والحمد والنعمة لک — والعز لا شریک لک

قلیب بن [illegible] جنان [illegible] در مجلس عروسی [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] ابو نواس در این حال [illegible] این شعر [illegible]

شهدت جلوة العروس جنان — فاستمالت بحسنها النظارة
حسبوها العروس حین رأوها — فالیها دون العروس الاشارة
قال اهل العروس حین رأوها — ما دهانا بها سوی عماره

واین عماره زوجه عبد الوهاب ثقفی و خاتون جنان [illegible] بن [illegible] جنان [illegible]
ابو نواس [illegible] ابو نواس [illegible] جنان
[illegible] ولا ابوح [illegible] ولا بلغت الملک [illegible]
[illegible] ازین [illegible]
[illegible] ابو نواس از [illegible] جنان [illegible]

فذيلا

قد کنت فیما عتبت من کلام — نطقت به علی وجه جمیل
فقد جاء الرسول له انکسار — وقال لنا علیها من قبول
ولو ردت جنان مرد خیر — تبین ذاک فی وجه الرسول

ابو خالد یزید بن محمد گفته ابو نواس در [illegible] تشبیب [illegible]
[illegible] جنان [illegible] عاشق بود [illegible]
جنان [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible]

جنانی ان جدت یا منای بما — آمل لم تقطر السماء دما
وان تمادی ولا تمادیت فی — منعک اصبح بقفرة رمما
علقت من لو اتی علی انفس الماضین — والغابرین ما ندما
لو نظرت عینه الی حجر — ولد فیه فتورها سقما

جاز حکایت [illegible] ابو نواس از
[illegible] جنان [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible] جنان [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible]

یا ذا الذی عن جنان ظل یخبرنا — بالله قل وأعد یا طیب الخبر

دیگر از جاز حکایت [illegible] حفص بن عمر [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] از طرف جنان [illegible] عماره زوجه عبد الوهاب بن عبد المجید

رب آنکه از جان تو ابونواس آمده بود و عمر بن عثمان [illegible] بصره بود [illegible]
وقت جامه سفید و قلنسوه [illegible] ابونواس [illegible] ابونواس [illegible]
پسر [illegible] این [illegible] ابونواس این شعر [illegible]

إنّ التي أبصرتها بكرةً الكلها رسول
أدّت إليّ رسالة لا أدّت لها نفسي بسل
من ساحر العينين يجذب خصره ردف ثقيل
فقلت توسن الصبا يوحي وليس له رسيل
فلو أنّ أذنك بيننا حتى تسمع ما تقول
لرأيت ما استقبحت من أمري هو الأجمل

[illegible] نظم [illegible] در [illegible] قاضی [illegible]
در [illegible] رسول [illegible]
[illegible] با ابونواس [illegible] جماعت [illegible] ابو [illegible]
[illegible] جان ابواتیه [illegible] جان [illegible]
[illegible] ابواتیه [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
بصره [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] بصره [illegible]

بجهت ابونواس این شعر در این مورد گفته است

أتسأل القادمين من فلان كيف خلّفتما أبا عثمان
فيقولان لي جنانٌ كما سرّك في حالها فسل عن جنان

محمد بن عبد الملک بن مروان [illegible] ابونواس [illegible]
نواس اسأل القادمین [illegible]
بخشید [illegible] ابو عثمان [illegible] ابونواس این شعر [illegible]
دابواتیه [illegible] جنان [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible] این شعر [illegible]

بیهم را نه

بیهم را نه دیا دیگر [illegible] احمد بن عبد الله بن عمار گفته وقتی مجلس
[illegible] در بصره منعقد شده و جنان [illegible] ابونواس این شعر گفت

يا منيتي لما تم اشتغانه
لما أتاهم في المدينة بنا
سرت بتاج الوشي عمر صورة
البسها الله التحاسنا
فاستفتنتني بتمثالها
فتنة للمكلف بيكينا
حتى إذا كان الوصال نوجهي
عن حزنه من كان يحزننا

گفتم که ای بهار رخ خورشید دار
معشوق مسیح وطرب لعل تو گفتار
[illegible] از [illegible]
[illegible] بشر [illegible]
[illegible] چشم
[illegible] از شدت [illegible]
اگر [illegible]
[illegible] در [illegible]
این [illegible]
این [illegible] در تو [illegible] حق پروردگار

عبد الله بن عمر [illegible] ابونواس [illegible] ابونواس از
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] جان [illegible]

[illegible] ابونواس این شعر [illegible]

یا قمرًا أبرزه مأتمٌ
یندب شجوًا بین أتراب
یبكی فیذری الدرّ من عینه
ویلطم الورد بعنّاب
أبرزه المأتم لی كارهًا
برغم دایات وحجاب
لا زال موتًا دأب أحبابه
ولا تزل رؤیته دابی

سفیان بن عیینه از [illegible] ابونواس [illegible] ویلطم الورد بعناب [illegible]
[illegible] ابونواس این شعر [illegible]
[illegible] لطیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جنازه [illegible]

خبر ابو نواس را آنکه در جواب سؤال [illegible] مسطور است که ابو عکرمه [illegible]
در دفتر مرد بصره [illegible] ابو نواس را [illegible]

اما الدیار فقل ما لبثوا بها   بین اشتیاق المحتسین و کأسه
وضعوا سیاط الشوق فی اعناقها   حتی اطلن بهم علی الاوطان

در حلبة الکمیت مسطور است که از جمله آداب ندیم این است که تغیر [illegible] نشود و [illegible]
و از مسطورات [illegible] تخصیص سازد [illegible] در [illegible]
محفوظات [illegible] هرگز [illegible] از [illegible] زبان [illegible]

و ابو نواس [illegible] گفته است

واذا جلست الی المدام وشربها   فاجعل حدیثک کله فی الکاس

ونیز در حلبة الکمیت این سؤال [illegible] توصیف [illegible] ندیم از ابو نواس رقم کرده
وقلت بقائل للندیم اسقنی   وقد اخذ الشراب بقلبه

ونیز در آن کتاب مسطور است که روزی ابو نواس [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]

الا فاسقنی خمرا وقل لی هی الخمر   ولا تسقنی سرا اذا امکن الجهر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ونیز از اشعار ابو نواس است [illegible]

عففت عن الدنان حتی استعادت   نور شمس الضحی وبرد الظلال
والخمر والمدام ان قلت فیها   ان فیها لموضعا للمقال

ونیز در

ونیز در آن کتاب از اشعار ابو نواس مسطور است

اذا کان یومی لیس یوم خمارة   ولا یوم قمار فما هو من عمری
وان کان محمودا بصحو وطاعة   فذلک مسروق لعمری من الدهر

وهم از ابیات ابو نواس است

انما الدنیا طعام   ومدام وغلام   فاذا فاتک هذا   فعلی الدنیا السلام

وهم در آن کتاب از ابو نواس رقم کرده

دع عنک لومی فان اللوم اغراء   وداونی بالتی کانت هی الداء
صفراء لا تنزل الاحزان ساحتها   لو مسها حجر مسته سراء
من کف ذات حر فی زی ذی ذکر   لها محبان لوطی وزناء
قامت بابریقها واللیل معتکر   فلاح من وجهها فی البیت لألاء
فارسلت من فم الابریق صافیة   کانما اخذها بالعقل اغفاء
رقت عن الماء حتی ما یلائمها   لطافة وجفا عن شکلها الماء
فلو مزجت بها نورا لمازجها   حتی تولد انوار واضواء
دارت علی فتیة دان الزمان لهم   فما یصیبهم الا بما شاؤوا
فقل لمن یدعی فی العلم فلسفة   حفظت شیئا وغابت عنک اشیاء

واین سخن در مطایبه ابو نواس [illegible] در شعر او وجواب ابو نواس [illegible]
بیت من کف ذات حر [illegible] ونیز از [illegible] در آن کتاب

وخمار انخت الیه لیلا   قلائص قد ونین من السفار
فجمجم والکری فی مقلتیه   کمخمور شکا الم الخمار
ابن لی کیف صرت الی حریمی   وجفن اللیل مکتحل بقار
فقلت له ترفق بی فانی   رأیت الصبح من خلل الدیار
فکان جوابه ان قال کلا   وهل صبح سوی ضوء النهار
وقام الی الدنان فسد فاها   فعاد اللیل مسدل الازار

وهم در حلبة الکمیت از ابو نواس نقل شده

وندمان سقیت الراح صرفا   وستر اللیل منسدل السجوف

صفتک وصفت زجاجتها علیها　　کمعنی دق فی ذهن لطیف

ابوهاشم بجانب دیگر معانی دقیق نمود و ظاهره ابونواس ظاهر و روشن گفته و سبک او
این بیت بود استعمال نرگفته هرچه بود آب طهور گشتم و این بیت از ابونواس است

ولو انی استزدتک فوق ما بی　　من البلوی لاعوزک المزید
ولو عرضت علی الموت حیاتی　　بعیش مثل عیشی لم یریدوا

در کتاب اعلام الناس آورده که ابن نافع روایت کرده که ابونواس را بعد از مرگش در خواب دیدم
گفتم ای ابونواس خدا با تو چه کرد گفت بخشید بسبب چند بیتی که گفته بودم گفتم کدام است
گفت با تو چرا گویم که شعر چند در حالت بیماری گفته و در زیر بالین نهادم بعد از مرگ
اینک در زیر بالین است چون بیدار شدم از کسی پرسیدم که آیا برادرم ابونواس
شعری تازه گفته است گفتند ندانیم مگر آنکه در آخر زندگی بخشیده و چیزی نگاشته
ندانستیم چیست پس در خانه شدم و در زیر بالین او رقعه یافتم بخط او در آن نوشته
این ابیات بود در آن رقعه

یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة　　فلقد علمت بان عفوک اعظم
ان کان لا یرجوک الا محسن　　فمن الذی یدعو ویرجو المجرم
مالی الیک وسیلة الا الرجا　　وجمیل عفوک ثم انی مسلم

ضم الله الرحمن کی هم　　فرده تر از نثار این خواجه ...
زده از در فلک قطره دریا　　اگر در نهان عفو و جوده ...
مجرم ار چه کسی ... بگو ای صاحب ... تو ...
... ز عفو ... فردوس جحیم و رفعت ...
در زهر الربیع ... است که ... ابونواس ...
در ... است در ... ابونواس ...
... در ... است ...

ادعوک رب کما امرت تضرعا　　فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم

... ادعونی استجب لکم و نیز ... مجیب المضطر اذا دعاه و
یکشف السوء ... و شعر آخر ... مسطور ...

مالی الیک

ابوهاشم ...

مالی الیک وسیلة الا الرجا　　وجمیل ظنی ثم انی مسلم

صاحب زهر الربیع گفته مراد بلفظ تقی بتشدید یاء حضرت جواد علیه السلام
چه ابونواس در عصر آنحضرت بوده و حضرت بدر بزرگوار آنحضرت امام رضا علیه السلام
معاصر بود ... ابیات امام عالی مقام ... و از جمله ... کامل ... کتاب
زهر الآداب ... ابیات چند ابونواس ...

الا یا ابنة ...　　تقضی به عینی ...
... صور الاشیاء ...　　فظنی ... وعلمی ...
فطب ... من ...　　... عن ...
... الطرف ...　　... من ...
... من طرف ...　　... من ...
وانی ... الوصل من حیث ...　　... من ...

و نیز در زهر الآداب مسطور است که ابو الحسن در وصف ابونواس گفته
کان اظرف الناس منطقا واغزرهم ادبا واقدرهم علی الکلام واسرعهم
جوابا واکثرهم حیاء وکان ابیض اللون جمیل الوجه ملیح النغمة والاشارة
ملتف الاعضاء بین الطویل والقصیر مسنون الوجه قائم الانف حسن
العینین والمضحک حلو الصورة لطیف الکف والاطراف وکان فصیح اللسان
جید البیان عذب الالفاظ حلو الشمائل کثیر النوادر واعلم الناس
کیف تکلمت العرب راویة للاشعار علامة بالاخبار کان کلامه شعر موزون
در ... منطق ظریف و ادب عزیز ... جمیل ...
... بوده ...
... دیوان ... لطیف ... طریف ...
...
...
...
در زهر الربیع مسطور است که ابونواس ...

فی ابی العلاء

[illegible]

و در شعر نظم در آورده گفته

دع عنك لومي فإن اللوم إغراء ... وداوني بالتي كانت هي الداء

[illegible]

و نیز ابو نواس [illegible] گفته

سيان كسر رغيفه ... او كسر عظم من عظامه

فارفق بكسر رغيفه ... ان كنت ترغب في كلامه

وتراه من خوف النزول ... به يروع في منامه

و نیز ابو نواس [illegible] گفته

[illegible]

[illegible]

و نیز ابو نواس گفته است

ابو جعفر رجل عالم ... بما يصلح المعدة الفاسدة

تخوف تخمة اضيافه ... فعودهم اكلة واحدة

ابو جعفر از فرط [illegible] الطاف [illegible]

[illegible]

[illegible] بهشت الطاف [illegible] اصلاف

[illegible]

بالا اگر [illegible] زیر [illegible] محو [illegible] بهر [illegible]

از [illegible] چو [illegible] اندر [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] شد [illegible] چو [illegible] [illegible]

[illegible] از مرد [illegible] [illegible]

[illegible] نفس [illegible] ز ان [illegible] لاف [illegible]

[illegible] علف [illegible] چو [illegible] جوان [illegible]

اگر [illegible] چو [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] چو از [illegible] [illegible]

زانا [illegible] طلب [illegible] [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible] غلاف [illegible]

[illegible] ناف [illegible]

[illegible] انصاف [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] اعتکاف [illegible]

[illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] بیا [illegible] شکاف

[illegible] موضع [illegible] شکاف [illegible] یاران

[illegible] اعتراف [illegible]

[illegible] عقل [illegible]

[illegible] انصاف [illegible]

[illegible] لاف [illegible]

[illegible]

[illegible] بیسکنه [illegible] اعتکاف [illegible]

میوه‌ها بجز دو آرا ... ادوات — ز هر بحری ... زلف — ثمر و در بر ...
و هم موم ... اندر ... از اف — لکان بود ... محفوظ — ... نکو ...
بیتر و غنچ ... مرو ... — ... ادراف — ... لطف ... خلق

[illegible]

بیاد از حق ... اوصاف — تا بر سوز ... در جوانی ... در مردان ... اصناف
مرا ... الله ... — در بار ... تو ... ز ... جلاف ... خلاق
از ... اکبر ... — ... اوصاف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بایده دشت به یک راه بوند | نه به هم کس و بیگانگی خانه ... | ذکر پاره نان ... [illegible]
نامه ... [illegible] ... | بود کشند عنبر و عنبر وود | مطر ... [illegible]
معجون ... [illegible] ... گفتار | بنام محبوب ... [illegible] | پیمبر ... [illegible]
چه موی و چه ... [illegible] | برانکونه ردیف ... [illegible] شو | یابد ... [illegible]
کهراینه قافیت ... [illegible]
روی اندر ردیف از عون الطاف

در زهر الربیع مسطور است که وقتی ابو نواس پیری صاحب جمعیت ... [illegible] ... ندیم شاید
[illegible] ... ابو نواس گفت
لیس لهذا المعنی الا الملوک ... [illegible] ... ابو نواس گفت
... [illegible] ... فلنا ... [illegible] ... علیها
من الشاهدین ... [illegible] ... از آن بخورم ... [illegible]
[illegible] ... از ... [illegible]
[illegible] ... ابو نواس ... [illegible] ... شفعوا
ثم تجیئون ... [illegible]
[illegible]
ثم ابو نواس گفت اجعل بیننا و بینک موعدا لا نخلفه ولا انت مکانا سوی
در ... [illegible] ... موعد ... [illegible]
[illegible] ... موعدکم یوم الزینة
وان یحشر الناس ضحی وعده تا روز جمعه است ... [illegible]
و بر ... [illegible] ... ابو نواس ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
[illegible] ... روز جمعه ... [illegible]
در میان ... [illegible] ... والمؤمنون ... [illegible] ... اذا عاهدوا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... وما قدروا الله

حق قدره

[illegible marginal note]

حق قدره بزرگ ... [illegible] ... ابو نواس ... [illegible]
[illegible] ... ابو نواس گفت انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
[illegible]
[illegible]
ابو نواس ... [illegible]
[illegible] ... الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ... [illegible]
ذکر خدا ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... الله مجریها ومرسیها ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ابو نواس ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر ... [illegible]
[illegible] ... لا یکلف الله
نفسا الا وسعها ... [illegible]
[illegible] ... ابو نواس ... [illegible]
[illegible] ... ابو نواس ... [illegible]
[illegible]

داشت چنانکه بغلبه اشعار [illegible] الفاظ رقیق [illegible] است اتمم حروف کثیر [illegible]
مذکور [illegible] که در [illegible] موقع [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] است [illegible] قایم [illegible] طبیعت [illegible] اضافه [illegible]
میرود [illegible] ذکر است [illegible] حکایت و بحفظ آن [illegible] است
ابو نواس [illegible] عالم [illegible] شب و روز [illegible] بسران [illegible]
[illegible] صور [illegible] ادب [illegible] میتوان [illegible]
[illegible] ابیات [illegible] دشت [illegible] بزبان [illegible]
[illegible] حکایات [illegible] در مواقع [illegible] وقایع ۱۹۶

[illegible] وقایع [illegible]
[illegible]

در تاریخ ابن اثیر و طبری [illegible] مسطور است [illegible] حکایت [illegible] بن مزید
او [illegible] حکایت [illegible] کلمات فضل بن ربیع
[illegible] بعلی بن عیسی
[illegible]

يا أم قوم الطائر لا تفكر في زوال نعمة ولا يروي في إمضاء رأي فلا ملكه
قد أبان كأسه وشغله قدحه فهو يجري في لهوه والأيام توضع في هلاكه
قد شمر له عبد الله عن ساق وفوق له أصوب أسهمه يرميه على بعد
الدار بالحتف النافذ والموت القاصد وقد عبى له المنايا على ظهور الخيل
وناط له البلاء في أسنة الرماح وشفار السيوف [illegible]
[illegible] از [illegible] دارم [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در زوال [illegible]
[illegible]

[illegible]

شراب ناب و سماع مطربه [illegible] و طلب [illegible] و اقداح [illegible] و صباح ملاح
شب بصباح و صباح بر رواح [illegible] و ختام امور دولت جمهور [illegible]
خواتیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ومجدولة مثل العنان خريدة | لها شعر جعد ووجه مقسم
وثغر نقي اللون عذب مذاقه | تضيء له الظلماء ساعة تبسم
وثديان كالحقين والبطن ضامر | خميص وجهم ناره تتضرم
لهوت بها ليل التمام ابن خالد | وأنت بمرو الروذ غيظا تجرم
أظل أناغيها وتحتي ابن خالد | أمية نهد المركلين عثمثم
طوال القرا إذ الخيل في كل غارة | لها عارض فيه الأسنة ترزم
يقارع أتراك ابن خاقان ليله | إلى أن يرى الإصباح لا يتلعثم
فيصبح من طول الطراد وجسمه | نحيل وأضحى في النعيم أصمم
أباكرها صهباء كالمسك ريحها | لها أرج في دنها حين يرسم
فشتان ما بيني وبين ابن خالد | أمية في الرزق الذي الله يقسم

[illegible]
يا أبا الحارث إنا وإياك نجري إلى غاية إن قصرنا عنها ذممنا وإن اجتهدنا في بلوغها
انقطعنا وإنما نحن شعب من أصل إن قوي قوينا وإن ضعف ضعفنا إن هذا
الرجل قد ألقى بيده إلقاء الأمة الوكعاء يشاور النساء ويعتزم على الرؤيا
وقد أمكن مسامعه من أهل اللهو والجسارة ثم يعدونه الظفر ويمنونه عقب الأيام
والهلاك أسرع إليه من السيل إلى قيعان الرمل وقد خشيت والله أن
نهلك بهلاكه ونعطب بعطبه وأنت فارس العرب وابن فارسها وقد فزع
إليك في هذا الأمر ولقاء هذا الرجل وأطمعه فيما قبلك أمران أحدهما صدق

الطاعة وفضل النصيحة والذي بين نفسك وبينه بالبلد وقد امرنا بإزاحة ما
عليك وبسط يدك فيما احببت من خزائن الاقطار رأس النصيحة ومفتاح اليمن
والبركة انجز ما يحك وعجل المبادرة الى عودتك فاني ارجو ان يوليك
الله هذا الفتح ويلم بك شعث هذه الخلافة [illegible] امير المؤمنين [illegible] و تو
بكار بزرگ و غاية القصوى [illegible] و باين مطلوب [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] معاودت [illegible] الى [illegible] و [illegible]
[illegible] دراكه [illegible] بر [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] اگر امید [illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] نیت [illegible] و [illegible] خویش
[illegible] خود را ضعیف [illegible] تا [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد [illegible]
و [illegible] عزیمت [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و قبح و ظفر و [illegible]
[illegible] و [illegible] دهند [illegible] و [illegible] از [illegible]
عمیق [illegible] و از [illegible] حدوث [illegible]
[illegible] اموری [illegible] و [illegible] شدم
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] بر [illegible] و [illegible] از میان [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] آورد و
[illegible] و امین [illegible] و [illegible] آدمی
[illegible] و [illegible] صدق [illegible] و نهایت
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] امین [illegible] و [illegible]
و [illegible] مطلوب [illegible] المدینة [illegible] و [illegible]
[illegible] شرط و [illegible] و [illegible] تو [illegible]

دیگر [illegible]

دشمن نخواسته ام و نیک امید دارم که خداوند بدست این قدیم بنده [illegible] کبیرا
و تفرقه و [illegible] این خلافت و دولت قاهره و نظم [illegible] و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین اعزه الله [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
لشکر [illegible] و [illegible] امیر المؤمنین اعزه الله [illegible]
و [illegible] از [illegible] لشکر [illegible]
دولت و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] که [illegible]
و اخوان [illegible] و [illegible] در [illegible]
کرده [illegible] و [illegible]
و [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] این لشکر [illegible] و ضعیف
[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] دارم و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] امین [illegible]
و [illegible] و امین [illegible] و [illegible]
[illegible] امین [illegible] امین [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible]

۱۲۸

خویشی و حق الیمین نامزد کرده امین خدا گر روی به زن گهها تو در مجلس دیوانه شی فردا
در قبولیت زمام امور عرب و عجم بخوانی و باز و فتوح آن هر جا بیک بخوبی سازی و آنچه تو
نظم و نسق از تا هالان خوت از آبا و قوا دمکو که برتری عالم و اینک موبقی
فرزندانم دعوت کرد و هر کو که فرامیت ضم بو برتم ها نه ایرانیان و اینها بانه
از لاه جمع و تکلیف عقل است و چنان بود که فرزاده تو از میراث عجم الهیمن بادار
خوشحال عیسی دختر موسی بن فضل آقا است که در تقریر نامه و در فرزاد خود فرزند چهند
بخیه مهر فرزاد بود و فرد کرده ان طرب و در نامه بگیرهان برفرستاد و در آنجا باز زد
طاهر و بهزاد باز آمد و آنچه از برزو کرد فرزندان هم معه و در آمدن و در زبان
امین در فرزاد نکرد و شهر به وقت امین آنها بوبخ پاه طلب میرزا امین پانزده آل
و هم چنین اموال من مو نکه باشد و با هم فرزند نام زبیر بن عاقبه که جم هم بر دو
امین بر خوان افکند بر سر آن در میان اهل عشیره که میرفته بتوانسته تا تمام تقادم شفق
شفیع کرد و مردار ۲ دار باشد تا بیت و ما بقی قرابت و طاعت و دل نخواهد امیر عنه
دهند یک لک فاسد و سیم لکشر بعد احمر بن یزید از بیت امیر طالب فرد در جمعی
طریقت و بیم رویت و صحبت بیت و طاعت و بیلاده از خلاف کتاب بکار
گذشته و بصیره و رب شد لشکر در لشکر که و خیف آدمی و نقاوت در همه باز
دانه و ظاهرا است که امین ایرانیان را نکند که صدر تیز تک بود فرمانده است
تا چو بر رفتار و در دار رامه و الکیه بزرگ احمد که در آن انقلاب احمر بن یزید کیاست
قریه ۱۵ کاتبه تام دست متوقف بود هر که از اهل بیت و موالی هم داده باد مجمع
از قرار آیان بگو نشسته صدای بر بر بلا و درد دل نشسته که هر کس دل یعجب بگیرهم ۱۵ بار
در هنگام ساعت و چنین موضع را بر بس بگفته است کسی از آن برید رنگ شفق آنرا
در آب بیند و ندا برکشید ارکشتی که احمر بن یزید با تو لب گفت آن پسر فرو آمد و نام جهد
امین بو باجر بود و بخیه احمد بخوانند که هم جمع بیک تفصیل خود آمده ام و در میان راه در تمامه
بیک بلس هم است مو صلت برده در آنجا رسم و ترتیب تو کرد و ما را هم دم و محافظه با تو
جانبداری دم کنی که هر که ابن ها رفت هر جا امیر المؤمنین موافق بود در هر که و هر جا
روز به شب تو در دیلم آمد و قبله و وجهت به هم حوزه الغور با تو که هر تا آورد را سپارم

نوشتم

بخیه احمر انیهار و متقال به بیع جمع در زنگ نهید از بها مقام با بر یاد بازگشت و راه
در نوشته تا بگو فرو رسید و در لشکر هم که از آنجا بر آنکه در بقیه ظاهر شد از کوفه
بر نشست و کوه و دشت ها نوشته تا بدو راه امین رسید از احمد طاهر که از ظلمت
بخیه بر شهر بغداد در آمدم از تحت گذشت فضل ابن بیع ترک جمع با جو کم در آغاز آن
عبودیت داد سو معصم فرا تم و تبرک ابن بیع و کفر ابن بیع در فرد سه امین پسنت جوم
بخیه بر بغداد شدم و در خانه دخول بیامد گذشته وزیر روز بار ظاهر لگد و دو رفته
عبد الرحمن حمید بخیه قطعه تو در ظاهر بود و فضل ابن بیع در آن اوقات بود و امار و جنگ حرب
طاهر بن حسین مو ردانه که عبد الله در طلب بود و اگر راهی برفته از انداز
تکلیف دار قرار داد و تر نمود بخیه فضل سود مدتی را از بر رحمت الحقوق و دست بکاری
و بعد بغداد رحمت با خود رسید در حضور مجلس نزد و رهانی که بیار راز و در قارت
و بر زید عبد الرحمن حمید او که شمشیر گرفت و آن آب که در دست تو بود فانی شود

أنا وفدنا لكم إذ رأيت حكمكم من الشعبان آباءكم وأبا
الأكرون إذا عد الحق عدداً والأمر تؤتون إليها منكم

عبد الرحمن بوکشید آن که ابن اغضب در بند و بعد از آن فضل ابن ماه ملک
مرد بود و ولایت عجمان و مخ نقفو و معرة اهل معصیت از اهل طاعت نبود
مشهور که دانستند که در فرمان او بود و گفت امیر المؤمنین از تو بیرون کرد از
حسن طاعت و فضل نصیحت تو و بالای و سیرت تو بر اهل معصیت و تقدم در رأی
و روشنی و تدبیر او در فحیره است عرضه کنم امیر المؤمنین بر تو است در جو است و دست
برده ملوک و بعید نام و رفع المقام که از و شد بر تبه بر افراخته و که از اهل اجتماع
شود و لهذا نشره بر آنکه امر خادم او بود و لکن زیر بر اسب برنشست و کنج زر صرف و
مرکب از آنکه ظاهر شود برنشست و بیرون او راه بر گرفتم و بیعت محمد امین در آنجا و امین
در آن دقیقه در مجلس بر آن نمود از سیاح برکشیده بغداد بر دست بخیه سو بدر بخیه بخواند
تا در آن رسیده بود و سوختم آنکه او بفرمود تخلیط و تکرار بیاید و در نعیم برفت فردی
آمدند و در حق مسح با تنگ و رخصه آنکه اقوال و اطوار او بعد از آن که درو در حق آنکه
و در دل در حق تو لیه به سمت او از بیو طریقت کنی مغلس در طاعت سو بر بار رسیده

آموزش
هاشم بن شیره احمد بن
یزید کتابت
طاهر

از باد میخیزد و عبس داده هیچ ستیزد آنکه در حق او بهمین آرام نجات در خدمت و دوانید او قاست از
اوصاف حمیده تو لب رزد در کفایت نوعی است و لا دست و کفایت حمید منوره است انت لا اجرحه
مدارم و قدر تو بیو رفیع و منزلت تو بلند کوانم و تو برا اهل بیت خدمت تقدم بخشیم و جای دانم
اکو مبنی و بیخود چه شکی بود باری و ولایت تعظیم و تسود در دتر و تقابلت ایشان در ضمن
حرب و ثواب دراوام بها کون نیک بکرت و چگونه بصر بود نیت خود را صیح نکال و بیدار
المؤمنین بر اصطناع خود این اعتماد بود را در کشتن عمر و ساز تا در دردد در تعریف تو
بر تعالم او که بم زخم هیچ و در قحن خود اید طاعت امیر المؤمنین آخره الیه مثل نبی دو احسار
با دشمن او قدرت تر از اجد در حق نزکاه من و وفاز غاد و کفایت فرد اید و اداری دارا نر
نجوات ضد ایم چراین نحان بود این لیاقت کرده از قدر کمش کنند امیر المؤمنین
فرمود مرتجها بست بود چه گذار دارد زجال حریده و عجوب بر آن حی در کشراکم
بود بود تسدار آنکه بافر تعد در آن کار وقت و هوار نبود و در مسیر بود و هم تن تا برل
بسی فی سیر فی شدی و ده تو لشکری بود بجران اوکم و جعفر بود از لشکریان جسند که کم
داشم بحوار اکم بر بست هزار مرد جنگجوی جنگ فرمود آنگاه احمد بن مزید بود بکوال
حشم دخبر است و چه احمد بن مزید آمد بفرمود تا کس امیر و آمد در حضور آمد و آنکه امیر
امیر المؤمنین بود وصیت فرمود را مینی لم یک اوضاعک تجمال عزة اباک والتقی
فانه عنک التفرد لا تقدم رجلا الا باستخارة ولا تشهد سعیا الا بعد اعوام
ذلهما فقدرت علیه باللین فلتستعده الی الخرق والشره واحسن صحابة من معک
من الجند وطالبنی باخبارک فی کل یوم ولا تخاطر بنفسک طلب الزلفة عندی
ولا تستهلها تخوف رجوعه علی وکن لعبد الله اخا مصافیا وقرینا برا
واحسن مجامعته وصحبته ومعاشرته ولا تخذله ان استنصرک ولا تنفصل
عنه ان استنصر بک ولکن ایدیکما واحدة وکلمتکما متفقة تو کفالت
و دو شرحه وصیت ملکم از نیز و طغیان در کرد و عصیان بر هیز زینا که بیز و هم نفر را افعال
شد بر و وجود اطفر بود سود سر بیت و هر کز جز به کاد توم بجز و طبلک بود جز
و دیان میمون بود از هدایت محمود مراز نبی ها بر مسیره تا تا ی حجت نکر دیر این دو هم بلاعد بود
بسته نام بی تشیر را زینام بر کشی چگونه زلال کریده وصیا بکه تعالی و کلاه در سینه بیرا او دکن

بطرق نرمی

کلمات امین در اندرز احمد بن مزید

بطرق نرمی و ملایمت بگذرانی بخوشی و غلظت و با خشونت بگذرانی و در شب و معاشرت
صحبت با بیان بود و محروم است تو همه نیکو بسیار و هم روز خبر خود بسو بر فرض بر سال
و درآن انوشیروان که و خود بود بخوبی میکرد سازی بر هر چه خطر در تقاد دست و آه مست
کنده غیر بر و نگاه دار و آنچه خود را خبر کن در دو چه بر هلت هم و وحشت شدی
جماله بن حمید با نه بود تعال او دور نیکو خواه و کثیر الاحسان با وی و در نفحت
و هم دختر و سعتر به او نیکو که بورزد و اگر از تو باز بحمد او در انها کند را و اگر بود
و فرمود به در و بر اده در همه مجوز شد و در تر از ته و نخان تا با هم تشق بسیار و نعی
امین از بر کلام به بر در خدمت با احمر کنعان اللحی و الحجی خود را انجا و بر هم زده تر
بسور دشمنه بر کبر احمد نام بدعا و ثنا بر کشو و کفت امیر المؤمنین در حق
فرزند بسیار کن و نخ بر ادم فتنه کرد و دفع کرد در رما به نه سنیر و خبر از تعلیم از
سا و دولی و فرد نطرق قدر تشکار در دها ساز خبر بر د نه ده سعد تو سود و شود در فلان
مقصود بود با هم مرد که در خوش بمردان و تیز در حق برادر نعم اگاه بود که
بد ست در تحصیل و امین با فیروز بید از دو بی لشکر با تبری لشکر وابعالا ابیات فی این سود از انجا

لیهن ابا العباس رأی الخلافة … وما عنده منه القضاء بزید
دعاه امیر المؤمنین الی التی … یقصر فیها ظل کل عمید
فأیدها بالرأی والحزم والتقی … ویرجی الی العباس سد البلاد
تنهت بها ایدی الرجال بجده … وانت بحد حضرو سعید
یحدک بها للرایدین اعزهم … ومسلک والی ظلها تتلید
کفی ابدا اضیف الکبول دکوبا … وکان علیه عاطفا لتوکید
وحفظها کتب حنسفر … اذا اشتمل الکریم حمید

هرثمة بن حارث که او همراه امین احمد بن مزید بود بیست هزار مرد سپاه از اعراب و عبد الله
ابن حمید بن قحطبه بود بیست هزار تن در جنگ از هیمیه انباء بحرب طاهر مرقوفی تا تعداد
ان لشکر با بلوان قرو آینه و طاهر و مرد سرج بود و در آن بصرفه زن و لشکر طاهر در سلامت
آقامت نمیشد چون این هر دو سردار با بزرگ عهد او در آن رسید بودند دو سپاه در هر یک ده لشکر آمد از آنجا تنها هیچ
در هشت و راست قاطعه و آن کس مر ال از بدعی برا فراز و کرد عهد در حرب و نیره جنگ لشکر شد ای فراز

و نیز برادر سردار سوم که اکبر و جد او داد فانوق کلم و جماع عقیده وصیت کرد که عجب
و طلعت او را فرموده پس آن سردار از آن لشکر نهضت کرد از جانب راه گرفته تا دیدند که
حلوان موضع فانقین نام داشت فرود آمد فانقین بضیعه شده و از نور معمور در طریق
همدان از جانب بغداد واقع شده است در میان آن و قصر شیرین شش فرسنگ فاصله براه سرحد
و آنجا که حسب بنیه دار قصر شیرین است حلوان شش فرسخ طول مسافت است و در فانقین
جمع نخل عظیم کثیر الدخل و هم در دهو فانه آنجا طاق بزرگ بر او کشیده اند بر ... و چهار
طاق و هر طاق بر ... ذراع تقریبا و ... فرمان ... بغداد ... یعقوب
بن ... که در المستوفی ... است و ... دعاء ... شعر که

دُنُوُّهم باعلی فانقین متربة ... وقلوانی حلوان الحارفة ...

ولهوهم بالمواتی صائغ ... علی لذة منه اذا ما ...

و گفته اند در کوفه نیز موضعی است فانقین نام دارد و الله اعلم بحقایق الامور ... نوشته
تا کاتب بوشنج ذوالیمینین طاهر بن الحسین در موضع حلوان که گفته شد که خوانی بر کند
و خوش ... ذوالیمینین ... خت ... بر ... و جولیس ... یار
و ... تحصیل کرده ... در ... نفاق ... امین ... لشکر ... در ... مردم
در میان آن ... لشکر ... طرف ... است ... و در میان ... خبر ... خفیه
که ... امین ... و ... نیست ... آن سردار ... و ... دهان ... لشکر
و عطا ... نمود ... لشکریان ... سردار ... خبر ... ارزن ... نفقه ...
نفاق ... در ... بر ... بر ... فته ... نعمت ... جلا ...
... و رشته امر ایشان ... و ... لشکر ... بی ... و ایشان
اتفاق ... خبر ... و ... تعاقب ... جمع ... از جانبی
رسیده و ... شده ... از ... جانب ... ... و ... از ... لشکر
... شده ... طاهر ... در ... ... طاهر ... و ... این
... و آن ... و ... طاهر ... بسوی
... شود ... حلوان ... و در حلوان ... و ... تعجیل نموده ...
با نامه ... و کتاب ... ... طاهر ... بر ... نموده ... از ...

موجب ... امین ... ثالث

بر ... تمم

بدین تنظیم ... توجه کرد که طاهر ... نموده بر ... حلوان ... نمود
و حلوان ... از جانب ... و ... که ... نمود در آن ... و طرق آن ... جانب
و نقل آن ... که ... بر ... و طاهر ... ثابت ... بود ...

باب ارتقاء درجه و ارتفاع منزلت فضل

ابن سهل وزیر با منصب حکومت ادود ولایات شرق

در این سال که دویست و ششم هجری نبوی صلی الله علیه و آله ... جعفر قتل ... عیسی بن ماهان و غلبه ۱۹۶
طاهر ذوالیمینین ... از ... ابن عیسی با ... رسید و از حسن کفایت و لطف
درایت ... فضل بن سهل ... منصب ... امیرالمؤمنین
... فضل بن سهل ... عنوان ... علم ... قتل علی ...
... طاهر و غلبه طاهر بر لشکر ... در ... بیت ... نمان
... خطبه ... و جعفر ... خطبه ... امیرالمؤمنین ... فضل بن سهل
... در ... مذکور ... حکومت و لایات ... از کوهستان
همدان تا کوهستان ... از حیث طول ... از بحر ... و هندوستان تا دریای
دیلم ... حیثا العرض در کتب حکومت ... و ... اکور
... مجموع ... بر ... و علم
... که ... لقب ... بعضی ... قدر ... او ...
حسن بن سهل ... از ... طرف ... بر ... ایت
... صاحب السیف والقلم ... و علم ...
... حسن بن سهل ... که ... دیوان ... نقص

باب حکومت عبدالملک بن صالح

از جانب امین در شام

در این سال محمد بن ... حکومت ... در ... ... عبدالملک بن
صالح بن علی ... و ... مملکت شام ... ۱۹۶
... در ... و ... در ... لشکر ... طاهر
ذوالیمینین ... امین ... و ... لشکر ... سلطان

۱۹۶ ارتقاء درجه و علو منزلت فضل بن سهل

۱۹۶ حکومت عبدالملک در شام

مذکور داشته است این است که چون او را طلبید و توبه گرفت و نسبت به فرزندان [illegible]
در بغداد و سپاهیان محمد امین نوشته اند که عبد الملک بن صالح [illegible] بقیه
که در [illegible] تا [illegible] گذشته او در حبس رشید بود [illegible] و محمد امین [illegible]
عبد الملک بود [illegible] اکرام [illegible] نمود و از آن [illegible] مطلق [illegible]
گردانید عبد الملک از الطاف امین ممنون و شکر گذار [illegible] آن [illegible]
تا [illegible] که [illegible] آن [illegible] و طاعت [illegible] امین [illegible]
در [illegible] دولت [illegible] امین [illegible]
او [illegible] ضعف [illegible] امین [illegible] امیر المؤمنین
مردمان [illegible] و آهن [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] قصور [illegible] اگر بخواهی [illegible]
[illegible] و جان [illegible] و کفران [illegible] اندر [illegible]
[illegible] شام [illegible] و [illegible] از [illegible]
اهل [illegible] شام [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] این [illegible] امروز [illegible]
[illegible] مقاومت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] مغلوب [illegible] و سبب
قوت [illegible] و ضعف [illegible] شده [illegible]
[illegible] مردم شام [illegible] و حرب [illegible] و [illegible]
[illegible] میدان [illegible] و [illegible]
و طاعت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] از [illegible] برگزیده [illegible] و [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] و طاعت [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible] و [illegible]
[illegible] تو [illegible] و [illegible]

با [illegible]

۱۹۶

و کیل عبد الملک [illegible] رقه

[illegible] طاهر [illegible] دولت [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد [illegible] آن از
[illegible] و [illegible] محمد و [illegible]
شام و جزیره [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible]

باب [illegible] عبد الملک بن صالح

[illegible] شام داود [illegible] رقه

داود بن سلیمان [illegible] عبد الملک بن صالح [illegible] شام [illegible]
مردم [illegible] رقه [illegible] توقف نمود [illegible] و
[illegible] سپاه شام [illegible] جزیره [illegible] از
[illegible] و [illegible]
و [illegible] سپاه [illegible] شام و جزیره [illegible]
[illegible] عبد الملک بن صالح [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] سلیمان بن ابی جعفر منصور [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

طمع [illegible] و هر روز [illegible] خواهند [illegible] شد و دیگر [illegible] از رفته [illegible]

[illegible] و در [illegible] عالیه [illegible] نجوم [illegible] این تخم

[illegible] استعداد [illegible] کار [illegible]

[illegible] جا [illegible] خند [illegible]

[illegible] در آن [illegible] از [illegible]

[illegible] این دولت [illegible] هر [illegible]

[illegible] در میان [illegible] طغیان [illegible]

این [illegible] بعد [illegible] مردم [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] رسول [illegible] آن [illegible]

[illegible] اهل [illegible] روز [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] و در این وقت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] استعظام [illegible]

[illegible]

[illegible] بلاد [illegible] از آن طرف [illegible]

[illegible] جماعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible] از [illegible]

[illegible] از بلاد [illegible] مردم [illegible]

[illegible] از بلاد [illegible] اقالیم [illegible]

[illegible] بر خلاف [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

الا انا في [illegible] وقلة [illegible] النفير قبل ان ينقطع النسل

و ينحل الامر الجليل و يفوت المطلب و [illegible] المذهب و يبعد الامل و يقرب

الاجل

الاجل [illegible] شد [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] امر [illegible]

[illegible] محفوظ [illegible]

قطعه [illegible]

[illegible] قد [illegible]

[illegible] الله [illegible] لظاها ان [illegible]

[illegible] اهل علم [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] از این [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] از آن [illegible] مردم [illegible]

قابوس [illegible] بود در حضر [illegible] کرده و [illegible] دولت بوجود [illegible] تجویز
آنطرف [illegible] نشست [illegible] نیفه و [illegible] بود و خواهی نیز [illegible]
[illegible] داشت و [illegible] مربوط داشته و [illegible] نیز [illegible] بود [illegible]
نواتکی [illegible] این شعر بزبان میگردانید

ای قابوس [illegible] للموت لا تُرجِعُونی عن لقاء الفوت دعی النجم [illegible] و لیت
این [illegible] ابراهیم [illegible] رسم [illegible] بر حکم [illegible] ابراهیم
بر جلالت او [illegible] در [illegible] بر [illegible] کرده [illegible] بسیار
و [illegible] ابناء جلالت [illegible] و در تمام جلالت تقول [illegible]
دقت [illegible] و جلال [illegible] در این [illegible] جعفر بن [illegible] و ابو الفیض داود بن عیسی بن
علی [illegible] بود در [illegible] زمان [illegible] گرفته [illegible]
و [illegible] علی بن [illegible] و [illegible] روایت [illegible] ولادت

ذکر وفات ابو عبد الرحمن عبد
الملک بن صالح بن علی هاشمی

١٩٦ وفات عبد الملک هاشمی

ابو عبد الرحمن عبد الملک بن صالح بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب امیری بود [illegible]
و [illegible] و فنون علوم [illegible] و جمع [illegible] و فصاحت [illegible]
[illegible] و [illegible] جود [illegible] فتوت و [illegible]
[illegible] و [illegible] و بوفور عقل و ظهور [illegible]
[illegible] و [illegible] امارت و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] بود [illegible] قوت [illegible]
[illegible] از [illegible] جلالت او [illegible] رشید [illegible] آن [illegible]
[illegible] ربیع [illegible] رشید و [illegible] روزی [illegible]
در [illegible] جعفر [illegible] فوت او [illegible] و از [illegible]
او [illegible] عبد الملک [illegible] دینار [illegible]
[illegible] در [illegible] امیر ابو عبد الرحمن

اوصاف عبد الملک

عبد الملک از [illegible] رشید [illegible] و از آن [illegible]
[illegible]

منصوب [illegible] دفعه [illegible] کرده [illegible] جای
که [illegible] در [illegible] دار [illegible] خطبای [illegible]
و در [illegible] فصاحت و [illegible] و [illegible] عبید [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] عبد الملک [illegible] خالد [illegible]
[illegible] از [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] رشید [illegible] عبد الملک [illegible]
و [illegible] یا امیر المؤمنین سرّک الله فیما ساءک ولا ساءک فیما سرّک و جعل
هذه بهذه جزاءً للشاکر وثواباً للصابر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] و لطیف [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]

اذا ما أرى [illegible] الوتر [illegible] لدى [illegible] ولا [illegible]

و [illegible] از [illegible] در [illegible] رشید
[illegible] اسعد الله أمیر المؤمنین وأسعد به أنی دخلت إلی
بستان لی أفادنیه کرمک وعمّرته لی نعمتک وقد أینعت أشجاره وآنت ثماره
فوجهت إلی أمیر المؤمنین منه شیئاً علی الثقة والإمکان فی أطباق القضبان
لیصل إلیّ من برکة دعائه مثل ما وصل إلیّ من کثرة عطائه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
آن [illegible] و [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] رشید [illegible]

بعض کلمات عبد الملک

عبد الملک از کلمهٔ قضبان کنایت از خیزران اراده کرده است و خیزران نام مادر هارون الرشید است
که در مکتوب بخود نقل کرده است و بکار آن قضبان اراده کرده است آنکه حروف گفته خیزران به
فارسی خیزران نامند نباتی است مانند لبلاب بطبری انگشت بسیار نرم و به برگ شبیه و از آن
[illegible] میان نرم و مانند چوب [illegible] و قضیب [illegible] از آن ماده
[illegible] قضبان [illegible] و [illegible] قضبان
[illegible] قضیب و قضبان است بجهت آنکه خیزران [illegible]
عبد الملک [illegible] این شعر [illegible]

تكون على الواشين لدّاء شغبة كما أنا للواشي ألدّ

[illegible] یحیی بن خالد [illegible]
در [illegible] عبد الملک [illegible] عبد الملک از [illegible] رشید
[illegible] در زمان امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] رشید [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] یحیی [illegible] رشید [illegible] امین [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] رشید [illegible]

يا أيها الملك الذي لو كان نجماً كان سعدا
اعقد لقاسم بيعة واقدح له في الملك زندا
الله فرد واحد فاجعل ولاة العهد فردا

[illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible] و [illegible]
و امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
عبد الملک [illegible] رشید [illegible] ابو جعفر [illegible]
رشید [illegible]
عبد الملک [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
امین در زمان [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] امین [illegible] عبد الملک [illegible]
امین [illegible] عبد الملک
[illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]

أفلا ترى لك [illegible] وكل [illegible]
[illegible] وأنتم [illegible]
[illegible] ولكن [illegible]

[illegible] رشید [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible]

قل للأمين المؤمن الذي يشكره الصادر والوارد
يا واحد الأملاك في فضله ما لك مثل في الورى واحد
إن كان لي ذنب ولا ذنب لي فما له غيرك من جاحد
فلا يضيق عفوك عن مذنب فاز به المسلم والجاحد

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لعمرك ما وفى [illegible] وإن [illegible]

لقد سرّني عزّي بترك لقائهم ... وما اشتكى من جانبي من ذلّ

دختر امین ... از زندان ... [illegible]

[illegible] ... عبد الملک ... [illegible]

[illegible] ... عبد الملک ... [illegible]

[illegible] كذلك ... [illegible]

[illegible] ... عبد الملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عبد الملک بن صالح ... [illegible]

... على غير هذا الكلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... عبد الملک بن صالح بن علی بن عبد الله بن عباس ... [illegible]

[illegible] ... عبد الملک ...

... هلّا إذ كنت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عبد الملک ...

صالح

... شعر در صفت قلم انشا کرده است

وأسمر طاوي الكشح أخرس ناطق ... له ذملان في بطون المهارق

إذا استعجلته الكف ... [illegible]

إذا ما حدا الغرّ القوافي رأيتها ... مجلّلة تعطي إمام السوابق

كأن اللآلي والزبرجد نطقه ... ونور الخزامى في عيون الحدائق

[illegible] ... عبد الملک ... [illegible]

[illegible] ... هارون الرشید ... عبد الملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عبد الملک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... عبد الملک بن صالح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امین ... [illegible]

[illegible] ... امین ... [illegible]

[illegible]

هم اکنون باز گوید آفتاب چهره برنهد الامان [illegible] منعم فرمایم بازگشته و بغداد را
بگذاشت چون آهو بیگانه نمای بحیره رسیده و مردمان از هر طرف بدو روی نهادند و اینوقت
حیی دفن معونه در آب آن در شهر و از آنجا بقصر [illegible] بر فرمان شد و در بغداد [illegible]
دختر نایب [illegible] گشود [illegible] که اکنون [illegible] هلاک [illegible] خوار [illegible] درست الهی
فسق و بطر و معصیت و عقوبت [illegible] تجبر و تکبر [illegible] جنگ [illegible] ادیان
[illegible] بسیارد و [illegible] جمعیت [illegible] سازد و عزت [illegible]
[illegible] در میان [illegible] روز در جنب [illegible] و [illegible]
در راه [illegible] و [illegible] از [illegible] دراز [illegible] در کار [illegible]
و اندیشه [illegible] و کرده [illegible] لب [illegible]
[illegible] دمیان طوفان [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و خروش و ظلمت [illegible] کنار [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بخور [illegible]
[illegible] مقام و [illegible] بر [illegible]
و هر چه [illegible] بسیارد [illegible] پسندیده [illegible] حقیقت [illegible]
جوینده [illegible] اتفاق [illegible] و [illegible] در [illegible] بکار [illegible]
چون از [illegible] مردمان از [illegible]
دروازه [illegible] رسید و مردمان جنگ [illegible] از [illegible] دروازه
[illegible] هجوم [illegible] لشکریان محمد امین از مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] اینوقت [illegible] و [illegible]
[illegible] و نیزه [illegible] و [illegible]
[illegible] جنگ و [illegible] در آنروز [illegible] مقام [illegible]
محمد امین بود در روز [illegible] سطور [illegible] از [illegible]
[illegible] و روز [illegible] از مردمان [illegible]
و روز [illegible] جانب امین [illegible] و [illegible]

کلمات حیی [illegible] در عزل امین

قتل امین [illegible]

در میان

در میان یاران حیی و [illegible] محمد امین آن [illegible] بر محمد امین [illegible] و [illegible] در آمده
[illegible] از قصر [illegible] ابو جعفر [illegible] در آنجا محبوس نمود و از آن پس
[illegible] ام جعفر زبیده [illegible] و [illegible] از قصر [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible] از آن [illegible] حال [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و غلظت [illegible] در [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] امین [illegible] بغداد [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] عبرت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] ام جعفر [illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] بر [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] در
[illegible] و [illegible] طبقه [illegible] و [illegible] و [illegible] در
[illegible] محمد [illegible] دروازه [illegible] و طبقات [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] و نه از حقیقت [illegible] و نه از حقیقت [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible] امروز [illegible] ایران [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و [illegible] در از [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] و [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] با [illegible] و [illegible]

بخریدا که شد نزدیک بار مردمان را آیین [illegible] خلیفه [illegible] بر محمد [illegible] او را [illegible] کسی [illegible] ارزاق و [illegible]
شد را قطع [illegible] گفته شد [illegible] فتح که در کار شاه [illegible] روشن [illegible] بر زبان [illegible] قیصر
[illegible] گفته شد [illegible] جمع که تکین از ترکمانان [illegible] غزل [illegible] گفته [illegible]
[illegible] کار از در [illegible] شده [illegible] را [illegible] بو محمد [illegible] و [illegible]
و [illegible] بواعات [illegible] بر [illegible] او [illegible] محمد [illegible]
[illegible] فلسفه [illegible] بسته [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible] مسعود [illegible] کفت [illegible] فلسفه [illegible]
[illegible] از [illegible] سوره [illegible] او و [illegible] او [illegible]
[illegible] آمد [illegible] بوسهل [illegible] از [illegible] بجنبید [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] دیو [illegible] شده [illegible]
[illegible] گفتار [illegible] علی و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] شده
اندر [illegible] از اتفاق [illegible] در [illegible] با دبیر [illegible] و [illegible]
از یاران [illegible] بوبکر [illegible] گفتار [illegible] بخریدا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] بوسهل [illegible] دو [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] محمد [illegible] بر [illegible] بوسهل [illegible]
[illegible] کار [illegible] بر [illegible] آمد [illegible] در
[illegible] بیرون [illegible] الحمد [illegible] و [illegible]
[illegible] الحمد [illegible] از [illegible] بوسهل [illegible]
[illegible] بو [illegible] امیر [illegible] علامت او [illegible]
[illegible] بوبکر [illegible] خلیفه [illegible]
از اموال [illegible] و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] بوسهل [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و حسن ظن [illegible]
امیر [illegible] بوسهل [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بو [illegible]

[illegible]

بار [illegible] دولت [illegible] بجنبید [illegible] و [illegible]
و [illegible] نیکو [illegible] داد [illegible] و داد [illegible]
[illegible] از [illegible] دولت [illegible] سعید [illegible] از [illegible]
[illegible] بو [illegible] از [illegible] بود [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] او [illegible] مردم و او را [illegible]
او [illegible] تهنیت [illegible] از [illegible] او [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] خواندم

ثم [illegible] وصار [illegible] بالذی [illegible]
[illegible] اذا [illegible] الحدید [illegible]
اذا [illegible] نفس [illegible]
[illegible] علی الاعداء [illegible]
[illegible] علی [illegible]

[illegible] بوسهل [illegible] بجنبید [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] بر در [illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] در [illegible]
در [illegible] سواران [illegible] بر [illegible]
[illegible] نماز [illegible] محترم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] تمام [illegible] بوسهل [illegible] و از [illegible]
[illegible] و [illegible] سوار [illegible]
مردمان [illegible] نیزه و شمشیر و [illegible] و تیر [illegible] و او [illegible]
در او [illegible] سوار [illegible] و [illegible] بود [illegible]

الا قاتل الله الذی [illegible] فعادوا [illegible]
[illegible] بشطب [illegible]
[illegible] فی خلاف الحق [illegible] فالیه [illegible]

[illegible]

بعضی گفته‌اند در آن وقت که محمد امین را خلع و حبس کرده بودند حسین در آنکه نشست و بود از آن [illegible]
و فاتح خلافت بود و تفویض امور به قبض حسین بن علی بن عیسی بن ماهان در روز نیمه
رجب بود که حسین با یاران در مسجد کوفه رفت و از مسجد کوثر که در یک فرسنگی بغداد در
طریق نهرین واقع است در روز جمعه [illegible] اهل بغداد ... مردم با او دیگر باره
بیعت کردند با محمد بن هارون و حسین لشکر در وی حبس محمد را در [illegible] فاقتر بود [illegible]
جعفر روز بعد در ماه [illegible] حسین بن علی [illegible] رسید فضل بن ربیع وزیر امین فرار
کرد و هر چه فضل را بنی بجه در ذم عبده مشکوة الادب [illegible] حال او
فضل بن ربیع وزیر امین را در [illegible] امین و کمتر [illegible] ضعف امین و دولت او معزول
کرد و فضل بن ربیع امور مملکت را ... در همان زمان مسطور مستور کرد در
بغداد پنهان گردانید که [illegible] ابراهیم مهدی در بغداد از دعوی خلافت خود بر مأمون
آشکار شد و چون ابراهیم خلافت کرد محمد امین از او فرار کرد [illegible] طاهر
حسین و طاهر [illegible] ... و از آنجا [illegible] از دولت برد

بیان قتل محمد بن یزید مهلبی از ابوالله
بر شرح محمد امین به اهواز با دست طاهر حسین

مورخ طبری و ابن اثیر و جز آن رقم کرده‌اند که یزید بن حارث که [illegible] ذوالیمینین طاهر
حسین در بغداد شان به لشکر [illegible] از [illegible] حسین بن عمر رستمی به طرف
اهواز مأمور کرده و او با لشکر عازم بطرف آن شهر و آرام و حرکت کرد در سر [illegible] و وقت
طلیعه وی دید با او سپاه [illegible] روان در بود در مواضع [illegible] استوار [illegible] مردم او در
حیطه از دامان بسته و خبر حسین بن عمر الاسادی [illegible] عیوه و جوانب ظاهر
کرد ... طاهر خبر آمد که محمد بن یزید مهلبی از جانب محمد امین والی اهواز بود به جمع عظیم
متوجه شده و در [illegible] بوده هر ... اهواز و [illegible] اهواز سو
از زور ظاهر و سپاه وی [illegible] با قوت و تعداد فراوان در [illegible] درازد
چون طاهر این خبر بشنید [illegible] از جانب [illegible] از جمله [illegible] محمد بن طالوت و محمد بن العلاء و
عباس بن بخارا خدا و حارث بن [illegible] و داود بن موسی و [illegible] حفص [illegible]
کرد [illegible] و در [illegible] از [illegible] کرد و [illegible] حسین بن عمر

الحرکه

رستمی بوشتر که اگر حسین لاجرم ... او محمد را در [illegible] و در [illegible] کرد
او بود ... به پشت سپاه آن لشکر ... و در [illegible] مجلس بود [illegible]
به اهواز شرف کرده [illegible] و در آن وقت محمد بن یزید ... در [illegible]
[illegible] مردم ... ولایت [illegible] و در [illegible]
به [illegible] و از طرف [illegible] در سوق عسکر مکرم [illegible] داخل [illegible] و آب [illegible]
[illegible] تدور [illegible] و از طرف طاهر بن حسین [illegible] کرد پس محمد بن یزید [illegible] از آن لشکر
لا جرم [illegible] ... [illegible] سلام و حسین بن
[illegible] بود [illegible] حسین بن عمر رستمی [illegible]
[illegible] محمد بن یزید [illegible] عسکر مکرم [illegible] محمد بن یزید [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] طاهر
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد [illegible]
[illegible] و عشیرت [illegible]
محمد بن یزید [illegible] و قوم او [illegible]
اهواز رسید و از آن طرف طاهر [illegible] محمد بن یزید مهلبی [illegible] کرد
و [illegible] از آن [illegible] محمد [illegible] اهواز [illegible] آمد [illegible]
[illegible] حسین بن عمر رستمی [illegible] از [illegible] اگر او [illegible]
[illegible] طرف [illegible] محمد بن یزید [illegible]
محمد از [illegible] اهواز رسید و محمد بن یزید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] محمد بن یزید [illegible]
[illegible] و [illegible]

در جای راحت و عدم ملالت و کسالت وقت طاعت و قوت ... پس از جهاد و ... غریب عهد انکه
... [illegible] ... محمد بن یزید ... [illegible]
... [illegible] ... از لشکریان محمد بن یزید ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آورده و
محمد بن ... [illegible] ... گفته در ...
... [illegible] ... بازگشت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
از راه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

من ذاق طعم الرقاد من فرح — فانني قد اضر بي سهري
ولي فتى الرشد فاقتفت به — قلبي وسمعي وغرني بصري
لان فيانا الذي المجول نقد — ولي بخام الربيع والمطر
وفي العينين للانام وكم — يرهبه وقع الخطب الذكر
ساورته المنون داهية — لولا خضوع العباد للقدر
فامض حميدا فكل ذي اجل — يسعى الى ما سعيت بالاثر

یکی از

یکی از ... [illegible] ... قطع شده ... [illegible]

قالت نفسي فراق ... الحق — ... [illegible] ...
ولو سلكت ... [illegible] — ... [illegible] ...
فتى لا يرى ان يخذل ... — اذا ادرع الهيجاء القرح والقنى

هیثم بن عدی ... [illegible] ... ابن عیینه ... طاهر ذو الیمینین ... [illegible]
من انه البلاد لم يرم — فما دهن او قصة لم يعم
و ... [illegible] ... بن عیینه ...
ما سار طی الا الو ... — في الصدر محصورة عن الكلم

طاهر ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

لاجرم محمد بن هارون [illegible] کوه تا بهتر [illegible] که طاهر [illegible] بود و در سال ۱۹۶ اراده فتح العراق
با تکامل [illegible] نکرد و نیز یکی از سرکشان [illegible] احمد بن [illegible] را بطرف کوفه روان ساخت
و در آن هنگام عباس بن موسی هادی امیر کوفه [illegible] خبر [illegible] امین [illegible] خلع
بر جنگ [illegible] محمد بن امین [illegible] از خلافت خلع [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر در [illegible] و [illegible] نمود [illegible]
و نیز [illegible] نامه بطاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] نوشت [illegible]
[illegible] از [illegible] برآوردند [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] نمود [illegible] محمد امین [illegible] از خلافت خلع
[illegible] و [illegible] در آن زمان [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] بود [illegible] کوفه و بصره و
موصل [illegible] خلع [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] و داود بن عیسی [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] و عباس [illegible] و داود
[illegible] و ترتیب امور [illegible] و [illegible] آن [illegible]

بیان غلبهٔ طاهر بن حسین بر اهواز
و عزیمت نمودن او بجانب [illegible]

۱۹۶ [illegible]

[illegible] طاهر بن [illegible] که [illegible] آنجا است و عباس بن [illegible] و داود بن [illegible]
[illegible] و از آن طرف [illegible] و قطع نمودن [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible] سلیمان [illegible] محمد بن [illegible]
و داود [illegible] در [illegible] و [illegible] سلیمان و محمد بن [illegible]
[illegible] از طریق [illegible] و [illegible]
[illegible] موضع [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن موضع [illegible]

[illegible]

[illegible] سواد [illegible] جامع [illegible] و داود [illegible]
[illegible] شد [illegible] سواد و واقع [illegible]
[illegible] و داود [illegible] مردم [illegible] آن [illegible]
[illegible] و از آن طرف طاهر بن حسین محمد بن یزید [illegible]
[illegible] و داود [illegible] در [illegible] جامع [illegible]
سلیمان و محمد بن [illegible] رقیط [illegible] جامع [illegible] و از [illegible]
و مردم [illegible] و تیغ [illegible]
[illegible] و مردان [illegible] و [illegible]
[illegible] مردم [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] و ابو یعقوب [illegible]

كما عوّدوا بالكيت [illegible] صفا الحق فانقضا [illegible]
وافلتنا ابن البريق [illegible] من الخيل [illegible]

[illegible] موضع [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] واقع [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] الف [illegible]
[illegible] واقع [illegible]
[illegible] محمول [illegible]
[illegible] و [illegible] الف [illegible] موضع [illegible]
[illegible] الف [illegible] موضع [illegible]

راه و معلیتین و قادسیه و باب حرب و باب طاق که امروز است در بغداد از طرف کرخ زیر نهر عیسی [illegible]
ابراهیم بن جعفر [illegible] بغداد [illegible] محمد امین مخلوع [illegible] الکبری [illegible]
والا [illegible] آن نهر بوده و گذشت و اولیا [illegible] و جمهور [illegible] مردم مفهوم
و او بود [illegible] در [illegible] کرد لاجرم [illegible] جانب [illegible]
کشتن گرفته [illegible] او بود [illegible] فقیر [illegible] بر [illegible] و [illegible]
و دمع و [illegible] نحو و [illegible] فقرا [illegible] این [illegible] تو بخواهم [illegible]
این خبر طاهر بن حسین محمد بن ابی العلاء [illegible] جمع [illegible] ابن [illegible] و [illegible]
[illegible] محمد بن علاء [illegible] دعوت [illegible] بن علاء [illegible]
الصواب معروف [illegible] فقیر [illegible] طاهر [illegible] و مطیع و منقاد
و این [illegible] از دست محمد امین [illegible] آیم الکتب [illegible]
بغداد [illegible] طاهر را [illegible] محمد بن علاء [illegible] عارف
و عالم [illegible] طاهر را [illegible]
و کرو [illegible] واقعه [illegible] این واقعه [illegible] محمد بن علاء [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از آن [illegible] فقر [illegible] جان [illegible]
علاء از [illegible] او [illegible] و [illegible] وفات
[illegible] در صفحه [illegible] در این [illegible] او [illegible]
[illegible] او [illegible] ابو [illegible] این موضع [illegible]
[illegible] در [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در این [illegible] ابن [illegible]
[illegible] و [illegible] گوید [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] نام [illegible]
در عراق گفته [illegible] در عراق [illegible]
و کو [illegible] در [illegible] در سواد عراق [illegible]
و [illegible] بن عبد الله [illegible] در عراق [illegible] الطریق [illegible]
[illegible] ابو ابراهیم خلیل علیه السلام [illegible] و [illegible] و [illegible]

حاشیه لمؤلفه

جا بشه گفته که این فاکستر [illegible] بغداد [illegible] و [illegible]
[illegible] در این وقت [illegible] و قرش جمهور [illegible] طاهر [illegible]
و این وقت در [illegible] لشکر بسیار از خیول محمد امین [illegible] و [illegible] بر آنها [illegible]
[illegible] و در [illegible] از طرف امین [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و طاهر [illegible] و [illegible] فراز [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] المدائن [illegible]
[illegible] و [illegible] در روز [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible]
و [illegible] اللهم
[illegible] من [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] در [illegible]
و [illegible] و [illegible] و القروتین [illegible]
بغداد از طرف [illegible] و [illegible] بغداد [illegible]
در [illegible] در [illegible] و [illegible]
در روز [illegible] و احمد بن سعید [illegible] و نصر بن منصور [illegible]
نصر [illegible] در این [illegible] از [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] و [illegible] بغداد
و آن [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] احمد بن سعید [illegible] نصر بن منصور [illegible]

در میانه برهمی و مردم بر گرد گشت یافته و ظاهر از طرفین بسیار مردم بود اما تا جبر بسیار ... رسید

بیان بیعت گرفتن داود بن عیسی بن موسی
حاکم مکه و مدینه با مأمون و خلع نمودن امین بود

ظاهراً در خلال این احوال داود بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که از قبل امین
بامارت مکه معظمه و مدینه طیبه مأمور و محمد بن عبدالرحمن بن محمد مخزومی بود از جانب داود
متولی امر صلاة و احداث و قضاوت این بود که چون بمسامع داود رسید که ... و مشغول ...
قضاء ... امین ... بالوعده ... داود بن عیسی از ...
بولایت مکه و مدینه ... و مردمان ... و نمود ...
وجه ... نمود ... در ... و عبدالله ... برادر ... امین بود از خلافت
خلع نمود و ظاهر ... این ... داود ...
داود بن عیسی ... عبدالله ... از خلافت ...
و ... امین ... آن ... که ...
نمود ... داود ... و ...
قریشیان و فقهاء ... که ... داود ...
نمود ... و ...
... از ...
... و ... بر ...
نظلم نمود ... برادر ... عبدالله ... و ... داود ... امین ...
... مخلوع نمود ... و ...
... و ...
اکنون ... امین ... عبدالله ... مأمون ...
مظلوم واقع شده ... و ... مردم ... این مقام ...
... و ... امین از خلافت ... داود ...
نماز ... و ... صلاة ... نماز ...
ظهر ... در ... و ... رفته بود

داود بن عیسی

خطبه داود و خلع امین و نصب مأمون

داود بن عیسی بن موسی روز ... جماعت نماز ظهر گذارده ... و مقام
... بر ... و ... بعد ...
... خطبه فصیح و بلیغ ... بر ... خطبه ... گفته ...
خطبه ... الحمد لله مالک الملک یؤتی الملک من یشاء وینزع
الملک ممن یشاء ویعز من یشاء ویذل من یشاء بیده الخیر وهو
علی کل شیء قدیر لا اله الا هو العزیز الحکیم واشهد ان محمدا عبده و
رسوله ارسله بالدین وختم به النبیین وجعله رحمة للعالمین صلی الله
علیه فی الاولین والآخرین اما بعد یا اهل مکة فانتم الاصل والفرع و
العشیرة والاسرة والشرکاء فی النعمة الی بلدکم یفد وفد الله والی قبلتکم
یأتم المسلمون وقد علمتم ما اخذ علیکم الرشید هارون رحمة الله علیه
وصلاته حین بایع لابنیه محمد وعبد الله بین اظهرکم من العهد والمیثاق
لتنصرن المظلوم منهما علی الظالم والمبغی علیه علی الباغی والمغدور به
علی الغادر الا وقد علمتم وعلمنا ان محمد بن هارون قد بدأ بالظلم
والبغی والغدر وخالف الشروط التی اعطاها من نفسه فی بطن البیت الحرام
وقد حل لنا ولکم خلعه من الخلافة وتصییرها الی المظلوم المبغی علیه المغدور
به الا وانی اشهدکم انی قد خلعت محمد بن هارون من الخلافة کما خلعت
قلنسوتی هذه من رأسی ... الحمد ... الصفات ...
... ملکوت و ... جبروت ... و ...
... و ... بر ...
... عزت ...
... و ...
... و ...
... اوست ...
... و ... بود ...
... علیه ... الاولین و الآخرین ... در ... بود ...

حق الرعیه داکرا جمیع از مردم نگه داشته بشنده تا اصلاح وضع و عشره و داره و درگاه
در نعمت حبشه دفود الی جمیع عباد الله در آینه و بقیه تا جمعیت مسلمانان بجموع مرز
و حزب میسره دارفیما ارشیدکانی و جاری لیس الی محمد و علی الله در الحضور تا مکو نجلد قاتی
نمود نمود تا چه پایه نهاد و هر یک از شما برادر جان میگردد دست بستن ظلم و عدوان
برخیزید و دعا کنید و در تنبیه اخذ را ماعات مظلوم و مغصوب و قرب سفر بود گفته
اینک شاه بانک میدانیم که شما را از ظلم و ستم و مرکی و غدر شیخ احمد وجاه
شرو طره و دربطن خانه داری بجو تقرر حق مخالفت در زید الکفر ببا جهه اقوم سه
و مکه بتیارد و ان سوار فلاحی فلع نایم و باآنکس را مظلوم دعا از کتف در زبان
سرکه کنید هم سهم دا هم جمیع جوابی را نکرد آنها ان سواز مقام خلافت فلع عظم جانبه
این قلنسوه خود سوار از سر برکنیم این جبه و قلنسوه خود سوار از سر کرده و دکان
بانه خدام مردار منبر او بعنقه ننگند و آن قلنسوه از برداری حیره و مسلم جهراز نعوا گفته
قلنسوه سیاه که نیشتر باورده برسی آن سو برابر نهاد دیگری بنی عبد الله یعنی امیر المومنین
کنید و جمع بیعت نعم تا نیز جان تجدد با خلیفه خود فلاحت رسد جر بردمان اینرا خچ لینه
جعفر از وجوه و جهال برخاستند و تن تن بر منبر برآمدند با او کنند و عجل الله نکوه
بیعت کنید و مکه سوار فلاحی فلع نحف الان لبس داود از منبر زبر آمد و نوبت نماز عصر
در رسید و مردمان سوا با ملت نماز بگذشت پس از انقضای نماز در کار تشید نشستن و مردمان طبقه
طبقه پایدار و با وی بیعت نعقد و داوود با بیعت سوار ایشان نجوله و مرد ماه بگفت او
مصاحبی نوشته و داود آوازی برآمد از کار بیعت و سلیمان بن داود بن عیسی را از جانب در
در مدینه خلیفه بود خاص بر نگاشت و داو سو که ان لوکاتب در مردم مدینه بر وجه منوال امراء
با مردم مکه منتظم در خلع محمد امین و بیعت عبد الله یعنی مامون را از دو مسلم کرد از جمیع ا
بیعت مردمان مدینه جلیه و مکه و داوود رسید فی الفور با جماعتی از فرزندان خود کوچ جند
و بدراه با یعنی بیرون نهاد و از طریق بصره و فارس و کرمان رکه و ملتان در نوشت
تا در ماه مرو که ترکمستان یعنی در آمد و حکایت بیعت خود و مردم مکه و مدینه تو جه نمود و از
خلع نمودن مردم آن دو بلده محمد امین را از خلافت باز گفت یعنی از این خبر مستبشر
شد و برکت مکه و مدینه بخشی نمود و تقدم اهل این دو بلده شریف سواد و بیعت با او فضل که بود

نگردد

حکومت داود بن عیسی

نمود و نامه نرم و نزدیک غایت دهلی مخصوص تعیین شد و عهد حسنه با ایشان برنگاشته و نوبت
آل علی را از نوشته های ایشان بر خنثی که آنها و نیز بن سعد ملکوت مکه و مدینه
و جز آن را از صلات و معاونت و حمایت بر عهده ولایت عقیل دلاود
بنوشته و سه رایت از برای او برای سر ولایت بسته و هم نامه بمردان
مکه ان نوشته و با نصر خود دریم در اعانت داود و تسلیم داود بیست داود بن عیسی مردا
بر خزانه و شهری و بابان و نوشته تا نصیحت او را کی چه بود داد و برادران اکه
عباس بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در خدمت او حاضر
داشت و یعنی برادر عباس بن موسی بن عیسی رایت ولایت مکه بدو بسته تو نوشت
عباس را بر عم خود داود بکار دار نوشته و ذکر تنها که تنها طاهر بن حسین خود را آن طاهر
در تکریم جانب ایشان و تقویت ایشان فرو دادن نکرد و با ایشان جماعتی وا فرد از او یزید
جریر بن یزید بن منصفاً عبد الله فتح اطراف از جانب طاهر و مجلس رسیده بایشان
روان حجاز و تشریک ان در صحبت زید با مور حج و یزید بن جریر متعهد شده بود و ادهم
و عشرت خود سوار از موکب ایشان اطراف ایشان بود بر جمعه یعنی و قطع ایشان مسائل نیز
لیس الجماعه با ملت راه برگرفته با مکه در آمدند و آنجا وقت نوبت حج در رسیده بود
و عباس بن موسی بن عیسی امارات موسم داشت و مردمان تو حج اسلام بگذاشتند و چون از کار
حج فراغت یافتند و بازگشت گرفتند عباس با انصراف حسبه تا بعبس طاهر بن حسین ره
در آن وقت در حیره کرامین او را میگذشت بپیوست و داود بن عیسی با که خود مدینه
مقیم گشت و یزید بن جریر که یمنی بود از یمن و مردمان آن سامان تو خلع محمد امین
و بیعت عبد الله یعنی نخواند و نامه طاهر بن حسین سوار ساخت بقول عدل و انصاف
و امارت دو جهت فرو رفت از اول بیعت یعنی مامون را نخستین قرارداد بکوه و انجم
عدل و انصاف و دفع فساد و دفع بیداد در جهان یعنی نسبت رعایا خواهد کرد و ایشان را
از صمیم قلب بطاعت یعنی درآورند و بیعت او بوا اهانت کنند و بنام او سره و ر
و مستبشر گشتند و محمد امین سو خلع کرده یزید بن جریر در مملکت یمن که از سوار
بهمت و در امارت ایشان بس که لیس محمود و اوش منعم نامی کردند تا به عدل و
انصاف سو طاهر بگو ایند و از ملوک و بیعت ایشان بگرفت یعنی و طاهر بن حسین بنوشت

پاره بستن محمد امین صرصر را

برای ... از لشکر سپاه

و در این سال محمد امین بن هارون الرشید در ماه رجب و شعبان اعظم مقدار پنجاه هزار
رایت برای لشکرهای متعدد متفرق برگماشت ... محمد بن عیسی بن نهیک سالار
آن جماعت ارسال داد و ایشان ... بسوی هرثمة بن اعین که با سپاه ... امیر مأمون
بر حسب ... رجال ... کرده و در جلولاء تا نهروان ... جند ...
داود در نهروان ... هرثمة بن اعین ... جلولا بفتح جیم و ضم لام اول و کسر
لام دوم ... الف مقصوره نام قریه ... نهروان و ابوطالب
محسن بن ... جلولاء از جمله فقهاء ... شافعی است ... منسوب ... ابو
ابو الفرج معافی بن زکریا ... ابوطاهر ... ادب ...
العراق علم فقه آموخت و در ... شش ... هجری در جلولا ...
... جلولا از قری نهروان است ... جلولا در طریق
خراسان است بجمله سپاه امین با هرثمة بن اعین ...
و تیغ و تیر و نیزه آغاز ... هرثمة بن اعین ...
و ... و مردانه ... دلیرانه ...
و ... امین ... محمد بن عیسی بن نهیک ...
داد ... عبدالرحمن ...

بیان ... از لشکر طاهر بن حسین

شکست محمد امین و هجوم سپاه بر طاهر

یزید بن حارث ... طاهر ذوالیمینین ... هرثمه ...
... محمد امین ... بغداد ...
بغداد ...
... سپاه طاهر
...
... محمد امین ...
...

...

... و مردمان ... و ...
از ... طاهر ... بغداد ...
طاهر ... محمد امین از ...
...
...
...
... الیاقوت ...
...
...
...
...
...
...
...
... و ...
...
... معجم البلدان ...
... محمد امین ...
...
... طاهر ...
...
... محمد امین ...
...
... طاهر ...
...

... محمد امین ...

گرو هرج و انتقام انتشار داده در آمد و افسرده و سرد گویند عکس مرد از اکثر آنقدر بیان دیگر دست
خواستن جز از نقاض ق در اثر و ثبات و دانش باد از پیش شعور و دفع دیگر دست
جز در صبر و سکون نصیب نگردد چه بسیار کثیر انواع کرب و رنج بسیار بسیار غلبه چه
داد فداری گروهی گرده دانواع انبوه شوه دهر و فیلدار و عزم بجهت سکنه آن
همراه است چه از این لذات سوبا این رنج قال ذلک باز قدر و باز وی بعد از دمید قطع
و فردای جانب بلا و دفع دیگر وقتیکه از لطف تقدیم کرده بجماعت در میان یأس و رجاء
جانب میدان گرفته و تمام زمانی از لطف باز نمود دفعه الله قاهر غالب امر او از او سلا
مقهور و مغلوب شده است و فکر ادبار و فرار خوف سوی پای جهت بخت کناره
رفتن بفرار او گفته و از ننگ و عار پای ناورده و دلگیر از آن خود شده دست خصم نه هم
خال نمود چه سلطان بر تخت امیر دیده آن تیغ و تیغ باز سوی سبک بار بر افشاند که
در آن اردو بزرگ بعید نیاورده بر سر نه و این جز خوف شده که امین بود است
در ارکان جهد و عطاییق بلای نیک سلطنت و جهان سوبا داور رخت دار تخت را
لکن تقدیر بکشید و قفار نفیسه و حیا بر روی سوی رفتی آن بود و از آن بعضی از است
ارکان بنهج شد و بعد از آن بعض و فاهم که نمره ذکر آن که چنگ ایشان از مع
نظر کار نمودار شده بر سر کسی سوف به فوزی دیوار رود از آن بعید او و بلا فلیست بیداد و لیز
جا محض فتح مباحث و بخت لعبت رنج به فوز بود و از حیدر مراد سوی به بعض نمود
و ایشان به آن جهت چشمه قواد غالیه ایشان گفته دیار امر سال از اسرار ایشان
تا به این مقام یافته بعضی به نقد درهم و بعضی غالب ملتزر دسته لکن تیر آن
این سران و یاران ایشان بوعده نقد نمود و از آن طرف شخص و پس طاهر باز
و این خبر بلاد رسید و طاهر تولک گفت آمد دم سوی از طرف عطاء و بخت کار آن هم
بهی و ابواب موصلات دیار سوی بکشود و بجماعت سوی چشمه چشمه سردار
و چه غوغای سوبا طاهر ایشان برفشود در لاهم روز نهار شد تشتم نیز بجمع ایشان که و
نمود و تشتم بجز بلا دو طرف عاقبت جنگ آورده از کمر شکسته و در مقام کیفیان برآورد
جان سوخت که هر اسب بیان فرزاد
بخوانید طاهر ذی الیمینین بر محمد امین

احوال قواد غالیه

خبر بغوار طاهر ذی الیمینین و خطا و ادبار محمد امین و حیرت هنگان تعقیه و حشمت اگر شد بر کلیات
بانگ بطغیان و مخالفت بر کشیدند و بر خلیفه زبان بسوء بهم بگشادند و اهل بغداد بلاد شد از آنکه کار

قُل لِلأَمینِ اللهُ فی نَفسِه	ما شَتَّتَ الجُندَ سِوى الغالِیَه
وَطاهِرٌ نَفسی فِدا طاهِرٍ	بِرُسلِهِ وَالعُدَّةِ الکافِیَه
أَضحى زِمامُ المُلکِ فی کَفِّهِ	مُقاتِلاً لِلفِئَةِ الباغِیَه
یا ناکِثاً أَسلَمَهُ نَکثُهُ	عُیوبُهُ مِن خُبثِهِ فاشِیَه
قَد جاءَکَ اللَیثُ بِشَدّاتِهِ	مُستَکلِباً فی أُسدِ ضارِیَه
فَاهرُب وَلا مَهرَبَ مِن مِثلِهِ	إِلّا إِلى النارِ أَوِ الهاوِیَه

و این اشعار بر منبر امین در آن کوار خود خطار درج و در آن تقاضه در میان آن
جماعت کرده است تخم نفاق و خلاف کاشت دلات نقض و حسد در صدور بنا کنند
و بر بعدت خصم و عجز خود معترف بوده و هنگ سر تا پا دیگانه نیست را از بیکسی کشوران
شوریدند و کار بر امین دشوار شده بر سرکشان اسباب و دادنی بیکانه عطا و دیه
باد رفت لکن اموری کنند بیم و امن جماعت سوی بود لطف و جان از کار او شود
و علاقه گذشته سوی شد و بر قوام مملکت و نظام سلطنت تو بعید چاه است با کس
بخدمت و تندت ایشان سوی میداد ایشان و دشمنان بوسواس سخن بر آمده دیدم اکثر
نیز از میان بر کرده از ایشان مملکت به ستان در کوی امین کار بجز فتح تکیه با مردم
از بلا نیاج و عدد بر فرمان و بخت دست تقدیر بر زوال او و وطن او رقم کشید که بعد
بجماعت کان چاره و تنوع و بیکران بود و بعد بیاد او حمله بعضی به جان از لشکریان او در
بکفاه او ظاهر بعضه بحرب آن کرده امور جمع و آن جماعت در مقابله شتاب کنند
و از آن طرف خبر طاهر رسید خبر شد به نزد او طلب عیب طوفت آیت فوز لکن ایشان نیز از او
بوسیله در آمده طاهر ایشان بود این بواده و بذل اموال فرستد جمعی دیگر را
بر گرفتی و روز سه شنبه اول نوروز و در صحبت آن بود تا که بر پیسا بار نمود بر لشکر
و لشکریان خود فرود و هم جماعت را از جانب طاهر بجمع امین بنوشته ملازم جانب
او بحرب طاهر بکار بر دو بعضه ناگهان بجمع طاهر بجانب او نمودند و در آن لشکر
و دیار بعضی نزول کرده طاهر این سوء و بر کرانه محمد و دار و ارزاق تمامی بعضی دادند

[illegible] ۱۴۷

و وظایف قواد و ابناء قواد را به ... [illegible] بیفزود و اموال بسیار در حق ایشان [illegible]
از رجال ... [illegible] ... زنان [illegible]
مردمان ... [illegible] ... بازار [illegible]
کرده ... [illegible] ... مردمان ... [illegible]
عظیم ... [illegible] ... احوال مردمان ... [illegible]
... [illegible] ... طاهر ... [illegible]
... [illegible]
احوال ... [illegible]
... [illegible]

تاریخ حوادث سنه یکصد و
نود و ششم هجری نبوی علیه السلام

حوادث سنه ۱۹۶ — حج عباس بن موسی ... خلیفه خواندن ... در حرمین شریفین

در این سال عباس بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب
... از جانب طاهر ذوالیمینین ... امیر الحاج ... در حرمین شریفین
خطبه ... [illegible] ... مأمون
... خطبه ... مکه معظمه و مدینه طیبه ... یاد کردند

بیان شورش ابوعصام و جنگ
کردن ابراهیم بن اغلب امیر افریقیه

در این سال ابوعصام با جماعتی در مخالفت ابراهیم بن اغلب امیر افریقیه
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم بن اغلب ... عبدالله ... طرابلس ... [illegible]
امیر ... عبدالله ... [illegible] ... مردم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عبدالله ... ابراهیم ... طرابلس ... [illegible]
... عبدالله ... [illegible]
... [illegible] ... عبدالله ... [illegible]

[illegible]

مردم ... [illegible] ... عبدالله ... [illegible]
... [illegible]
... طرابلس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عبدالله ... [illegible]
و طرابلس ... [illegible]
... طرابلس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ابراهیم بن اغلب ... [illegible]
... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... عظیم ... [illegible]
... عبدالله ... طرابلس ... [illegible]
... [illegible] ... عبدالوهاب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... طرابلس ... [illegible]
... [illegible]
... طرابلس ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... دروازه ... [illegible]
... [illegible]
اندلس ... [illegible] ... ابراهیم بن اغلب ... [illegible]
... عبدالله ... زیادة الله ... ابراهیم ... [illegible]
... عبدالله ... [illegible]

ار کمد و تیمت د بارت تمیتز نار کردم برد آن رسول و نامه را بر گرفته و بخط الکاتب نحو
ابن الرشید پسر زبیده عبدالله ب کان که تا نادر خواب رفته عبدالله بود از رکی در
ابراهیم کاهر صاحب عبدالله از جزء بهشت صلاح در صلح بود و باز دو بیرون نموده
کار بصالحت کرده بود طاهر بن و دیا مخصوص عبدالله بهتر و آنکه بر فرزندان است
مخصوص عبدالوهاب ملک و چون کار بصالحت بیا تمت بوسه عبدالله بن قردار
رمان و مردم قردان بغداد را در آمدند و داد و بلاد را در نوح و قتل سالم و قطع
قطع بلاد و بغداد و این ... تمام ... مجاز آنکه نکو بود بدو ... عمر از ایشان
بیان وقایع که رعیت بود و بلشکر بحر بزرگ
صفة الرعیة ذاکر و محاصره محمد امین در بغداد
محمد بن زید تمیمی روایت کرده در از بیان مذکور زبیر بن ستیت نصیر در قصر آنکه بلواذر
زود و بلواذر بفتح کاف و کسر لام و داد و الف و ذال معجم و الف مقصوره
درباره و بنگار از طلوع جنب از جانب ترقی بغداد که یک بغداد از این بود بمجلد
زهیر منجنیق الفضیل و عرادات بسیار داشت و کنده بر کنده و بر او در ... این بحرب
طاهر انشات مردم زیر بر فی را در آورد و بسیاری عرادات نصب افکند او این بود
دامنه ای بار کا ان آنجا شار انچ مرد و گشتها بلوکی بود مردمان بلوکی را افراز
و ثبات داد ازین باب رسید و چون خبر آن طاهر رسید و مردمان از بلوا این زبیب
بود شکایت بهر و هم این خبر به ثمه رسید آنکه بود جنگ و مردم بر فات دو بخو
زرا کم تکوک بغداد رسید بود مردمان ادبو جنگ و جمع آن جمع ازین عدد الاهم
بود بر سیدند و از کور بی بر زبیر دل به بوسه بستر کشتن از ثنوار ... ششتره ... نبوده
مجمع ازین سیر بود در حق زهیر بن ستیت و کشتی او در مرد ملک غریب را بجانب حمد

لا تقرب المنجنيق والحجرا   فقد رأيت القتيل إذ قبرا
باكر كي لا يفوته خبر   راح قتيلا وخلف الخبرا
ما ذا به كان من تناظره   صبحه حتم به إذا أتى كرا
أراد أن لا يفوته كان له   أمر فلم يدر من به أمرا
يا صاحب المنجنيق ما فعلت   كفاك لم تبقيا ولم تذرا

محمد بن سوره
محمد امین

کان هواه

كان هواه سوى الذي قدرا   هيهات تأبى مغالب القدرا

و هرثمة بن اعین در میان کلواذی فرود آمد و دیوارها رخنه کرد و با آن نقارها
و منجنیق و عرادات نصب کرد و عبدالله بن وضاح بود در شماسیه نزول کرد
و طاهر در بستان ها بر در دروازه انبار فرود آمد و شماسیه جنگ بیابانی بقطعه
بیم و الف و سین لعلم بابانی است در بغداد نزدیک از دروازه انبار ادبا
بیابانی منسوب و دروازه کناسه خوانند در بغداد آن بیرون نزد المودر کمهن بود بوعده اسی
یاقوت حموی گفته که را زیر تیغ و در فرخه محله جز مقعد در دمشق است
ظاهر آنکه از حلب فلیم خبر جماعه و تمه جز طاهر بستانها فرج دباب انبار بود و در
محمد امین بود سست و اندیشه عظیم درو رسید طاهر بغداد اندر گشوده و انچه با او بود
مال و قدرا که در بار بنازه و در زیر طراف و جبانات نامها از لشکر نصمه اعده از دولت
بر جانب و جهان در نظر را نشسته و کار کرد بر هم از احتیار تعیّنه و در قرآن بود
بفرو شد و بها بر خرج لشکر کرد و ظرف طلا و نقره بر قدر بود بشکست و سکه دینار و
درهم زنند و جبابه بسلطان خرج کرد تا در نفقات به فقرا و حجاج لشکر ببندد و عرادات
کار آنجا بر امد و لا از کشت خشم بود بشهر نقطه و اتش و منجنیق و عرادات
در بازار و آبنیه و در روزها بود هلاک و ویران آن شده عمرو بن عبدالملک عتری و راق
این شعر بود دران موقع گفته

يا رماة المنجنيق   كلكم غير شفيق
ما تبالون صديقا   كان أو غير صديق
ويلكم تدرون ما   ترمون مرار الطريق
رب خود ذات دل   وهي كالغصن الوريق
أخرجت من جوف دنياها   ومن عيش أنيق
لم تجد من ذاك بدا   أبرزت يوم الحريق

از محمد بن منصور باوردی مذکور است چون نوبته و صولت طاهر بر محمد امین دشوار گشت
و لشکر امین جانب فرار گرفت و سرهنگان هر سوی پراکنده شده از جمله سعید
بطاهر طلب امان نمود سعید بن مالک بن قادم بود و بطاهر پیوست و طاهر ناحیه بغیبین و ...

و کنار دجله بود در ولایت او گذشت در بغداد بر اولاد آن بعد جسور دجله ... اسب‌ها را در دو
کان لالات خندق پا برآورد و دو دیوار را بکنده و در آتش بر آن دوست به خشت‌ها از رود در
خندق و دو دیوار استوار نهاده منجنیقها و عراده و سلاح او بود و لشکر و مردم بیچاره بود
کان ... در مقام و فرود حوادث و ظهور نوائب از سعادت او بخلافت بخوبی نبود در راه
دار الرفیق در دو دارنانامی و اهدا ... مولّف و سید ... الخطا بیانیه ...
از نحو در این حادثات که خیم خراب و دیوار خراب در بغداد ... صفا ...
و لطیفه بغداد را ... و عرض شود و این ابیات گفته

مَن ذا أصابكِ يا بغدادُ بالعينِ ... أَلَم تكوني زماناً قُرّةَ العينِ
أَلَم يكن فيكِ قومٌ كان مسكنُهم ... وكان قُربُهم زيناً من الزينِ
صاح الغرابُ بهم بالبينِ فافترقوا ... ماذا الذي صنعت بي لوعةُ البينِ
أستودعُ اللهَ قوماً ما ذكرتُهم ... إلّا تحدّرَ ماءُ العينِ من عيني
كانوا ففرّقهم دهرٌ وصدّعهم ... والدهرُ يصدعُ ما بين الفريقينِ

بغداد نه آنست که دیدیم پارش ... شد بی رونق شبیه بغداد آن بازارش
فلک بگشت بهم برده غارت حجب ... حفظ خدا نگر از حادثه نگهدارش
گویا بر بوستان ریخته فیوض قضا ... جائیکه گشت خرم ایام بود در کارش
آن نزهت عمارات و نقش و نگار او ... گر صفحات است همه در کارش
آن بهر کاخ دلارا و قصور رنگین ... جلوت است که مگر فته برده بکارش
وانهم رونق درگاه خلافت آثار ... وان فرخ نمط فلک دوارش
وانهم گنج و ذخایر و قصور انور بود ... وانهم بر درگه قصر بر رفتارش
وان جواهر و نقد و نفوذ دلجوی ... هر شهر جهان دار آن بازارش
وانهم عمده کلید سلیمان ساق ... از کار کار فعال بزم و کارش
وان خلیفه که خلق رتبه در نقش ... داشته هر جهان را بار و هم از آثارش
سکه و خطبهٔ عالم هر سو بود بنام ... هر طالع بهر دنیا رقم طالع آرش
وان صف در و بزرگان فوج در گاه ... کر بهر تاج آن خیمه گرفته در سرش
وان درفش جاه ... ترا در ... ... که جهان حلقه بگوش شده از آثارش
وان دیوان ... افشان بدان ... ... وان ... دیوان او در کارش

دانگرده

وانگروه علما و فضلا و ادبا ... همه در اوراق زمان خطابه نه بر جا و ارش
وانهم جمع سرایان فصیح الکلمی ... که به نواله جهان مجتث نه ز استیارش
وانهم سقف و دستار بکوته و فروغ ... که به هر کاخ فلک ایوان از آن افکارش
چرخ زحق با جزا فانه بشدت غرور ... ناگهان زیر و زبر گشت به هر تجارش
وانهم نیز لباس و طرب و رود و رباب ... صیحه زاغ و مرگ گشته او بارش
وانهم باغ و بساتین و گلهای نوبرو ... صرصر حادثه از بیخ ببرد اشجارش
این همه قصر برافروخته در غفلت ... شد بلیه جهان مرگ جهان ادبارش
همه بفعه را آتش جهان عوار ... غافل و جاهل از آن و ابر ادبارش
لطف حق با همه جلالت و فضل اگر ... گر آن وقت حادثه بر سر رحم جبارش
که تعز زهشان ملک تصور بود ... آنکه در چشم کشان ملک قدر ظاهرش
که تو از حسرت همه دهر عزیز ... آنکه بر بیخ فلاق فکنده افکارش
تا نکه زحق پر غفلت گر تو
او دش و منفعت که اثر و بر آرش

چون تمامی این حادثات از دور روزگار دستوار به بود به عالم بود در افواه مردم با جای ولاد
مصور رسیده و مردم را محکم بود قصرها و قصر سلمان برای حفظ قصور دجله و آنکه
در کنار آن بود بود کار کرده اند همه در سورانیدن خانها و دربها و دروازها چوب و
جاسوق و عوادات بسته بردند و معروف بسرقه بود گوشه‌ها و دیوارها و آن مرد
جبت را بنجیق شکسته آنکه مرده را رهنه و تخم ویرانی بلاد و هلاک عالم بسیار ظاهر شد و این
سوال ادبار نمود و بهر او یا شد و خانی از زیلاد او در دوران گوشه و اطراف
آنجا تمام فرستاد جانب طاعت و انقیاد بسیار زد و مردم هر ناحیه امرا و ولاة ولایات
و قاضیان را اطاعت نکرده خندق بر کرد اینها بر آورد و سالی و علم فرود نمود
نکرده است و هر کس طاعت او بود نمر در خود او را برشته بر شمرده در رقعه مراد و این
بود سوخته در بهی سوال جمع و دشنام نکرده و سلطان فلان و هر ظلم و انتقام بود
و سرنیکان و لشکریان دهار نمیده تا هر چه تیز دادگان و هشت و مردمان و جای کرده بعضه
در این گونه شورها و فتنها کالسه و بر لشکر و هرچه خلیع این شورا در این موضع گفته

أتُشرِعُ الرحلةَ اعتزاذا عن جانبي بغداد أم ماذا
ألم ترَ الفتنةَ قد ألقت إلى أولي الفتنة شذّاذا
وانتقضت بغدادُ عمرانُها عن رأي لا ذاك ولا هذا
هدماً وحرقاً قد أبيد أهلها عقوبةً لا ذنب لا إذا
ما أحسن الحال وإن لم تعد بغداد في الخلة بغداذا

طاهر ذو اليمينين آن اراضی سواده وارد اولدقده لغت دراز ایدوب مدینه ابی جعفر سه
ده درطرف شرقی معبود اسحاق کرخ وغیره دخی متعلق سه آن سوره طرفت در دروازه
دار الملکت نامیده وضع آمد در سوره از برائشم ودر بکتان وسوابی در بعضوه وقت قریه
زد کرده ودعلقت الجانب سوقط کلاهرم آن جماعت ذلیل وشکسته ونقلو وقطع
سه ز ولشکر این خوار وزار ولا زقدت بکن ز آمده دخی مردمان رکمزه دیفتر دعاة
و نتوایان وادباری ورعاع وطرآران وبازاریان خنک اودر بلکه دنه حرقاتم بن حقوقان
جاعت اعانت راجح هم لیوانی اوراه منشور دکتوب عفلی دنه ما ر ویه ابزکار
کیکت آمده وطمع راجح شدوند لن کرده بسواد اج جرت وطاهر ذو الیمین
متفقت بآمدهم قتل مرادوه ملا فرکرده خوغزای شوراد خصه نفراد دحوادث آن تیر
فالوا ولم يلعب الزمان ببغداد وتعثر بها عواثرها

إذ هي مثل العروس باطنها | مشوق للفتى وظاهرها
جنة دنيا ودار مغبطة | قل من النائبات واترها
درت خلوف الدنيا لساكنها | وقل معسورها وعاسرها
وانفرجت بالنعيم وانتجعت | فيها بلذاتها حواضرها
فالقوم منها بروضة أنف | أشرق غب القطار زاهرها
من غرة العيش في بلهنية | لو أن دنيا يدوم عامرها
دار ملوك رست قواعدها | فيها وقرت بها منابرها
أهل العلا والثرى وأندية الفخر | إذا عددت مفاخرها
أفراخ نعمى في إرث مملكة | شد عراها لها أكابرها
فلم يزل والزمان ذو غير | يقدح في ملكها أصاغرها

اشعار خبر ورد فتنه بغداد

حتى تساقت كأساً مثملة | من فتنة لا يقال عاثرها
وافترقت بعد ألفة شيعاً | مقطوعة بينها أواصرها
يا هل رأيت الأملاك ما صنعت | إذ لم يزعها بالنصح زاجرها
أورد أملاك نفوسهم | هوة غي أعيت مصادرها
ما ضرها لو وفت بموثقها | واستحكمت في التقى بصائرها
وكم تبارت دنيا ومجنتها | وتستحل فتنة كابرها
واقتحمتها الدنيا التي جمعت | لها وجنب النفوس فاجرها
ما زال حوض الهلاك يجمعها | بالهوى ساقيها
تنعى فضول الدنيا مكاثرة | حتى أنحت كرها دوائرها
تتبع ما جمع الإخوة لي | أبناؤها لا أنجت مآثرها
يا هل رأيت الجنان زاهرة | يروق عين البصير زاهرها
وهل رأيت القصور شارعة | تكن مثل الدمى مقاصرها
وهل رأيت القرى التي غرس | الأملاك مخضرة دساكرها
محفوفة بالكروم والنخل | والريحان قد دمثت محاجرها
فإنها أصبحت خلاياً من | الإنسان قد دمثت حاضرها
قفراً خلاء تعوي الكلاب بها | ينكر منها الرسوم داثرها
وأصبح البؤس ما يفارقها | ألفها والشرور هاجرها
بزندورد والياسرية والشطين | حيث انتهت معابرها
وبالرحى والخيزرانية العليا | التي أشرفت قناطرها
وقصر عبدويه عبرة وهدى | لكل نفس زكت سرائرها
فأين غزلانها وحارسها | وأين مخبورها وخابرها
وأين فتيانها وحشوتها | وأين سكانها وعامرها
أين الجرادية الصقالب والأحبش | تعدو هدلاً مشافرها
ينصدع الجند عن مواكبها | تعدو بها سرباً ضوامرها
بالسند والهند والصقالب والنوبة | شيبت بها برابرها

١٥٠

كمرآ بابل اربلت حبشا   تقدم سودانها اكامرها
اين القطار الابكار في روضة الملك تهدي باغزارها
اين غضار اتها ولذتها   واين مجوزها وحابرها
بالمسك والعنبر اليان والا   تجنح مشوبة مجامرها
يرفلن في الخز والمجاسد والموشي محظوظة مرامرها
فاين رقاصها وزامرها   يجبن حيث انتشت عامرها
فكانما اسامعهم تسل اذا   عارض هدانها مزامرها
ابتكموا الحار غالية   يعرها بالجحيم ساهرها
كانا اصحبنا حتهم   عاد ومحتهم شصرامرها
لا تعلم النفس ما بنابتها   من حادث الدهر او تباكرها
تضحي وتمسي بريرغرضا   حيث استقرت بها زاثرها
لا سهم الدهر وهو يرشقها   محفظها مرة وبالرها
يا بوس بغداد دار مملكة   دارت على اهلها دوائرها
امهلها الله ثم عاقبها   لما احاطت بها كبائرها
بالخسف والقذف والحريق   وبالحرب التي اصبحت تساورها
كم قد رأينا من المعاصي بها   لا كاظهار الشيء ......
حلت ببغداد وهي آمنة   داهية لم تكن تحاذرها
طالعها السوء من مطالعه   وادركت اهلها جرائرها
رق بها الدين واستخف بذي الفضل وعز الناسك فاجرها
وخطم العبد انف سيده   بالرغم واستعبدت حرائرها
وصار رب الجيران فاسقهم   وابتز امر الدروب ذاعرها
من يرى بغداد والجنود بها   قد ربضت حولها عساكرها
كل طحون شهباء باسلة   تسقط احمالها زماجرها
تلقى بغي الردى اوائلها   يرهقها للقاء ظاهرها
والشيخ يعدو بها كتائبه   تقدم اعجازها مآزرها

ولزهير

ولزهير بالقول مائسة   موقومة صلبة مكاسرها
كانت الموت تحت الوية   ابرزها منصورها وناصرها
تعلم ان الاقدار واقعة   وقعا على ما احب قادرها
تلك بغداد ما تحمى من الذلة في دورها عصافرها
محفوفة بالردى منطقة   بالصخر محصورة جبابرها
وبين شط الفرات منه الى دجلة حيث انتهت معابرها
لها دعاء الشراء نافره   توكض من حولها اساورها
تحر قتلاً وذاك دهدتها   ويتبعي بالنهاب شاطرها
والكرخ اسواقها معطلة   يستن عيارها وعائرها
اخرجت الحرب من سواقطها   آساد غيل غلبا تساورها
من البواري تراسها ومن الخوص اذا استلامت مغافرها
تغدو الى الحرب في جواشنها الصوف اذا ما ادبت اساورها
كتائب الهرش تحت رايته   ساعد طرارها مقامرها
لا الرزق تبغي ولا العطاء ولا يحشرها للقاء حاشرها
في كل درب وكل ناحية   خطارة يستهل خاطرها
بمثل هام الرجال من فلق الصخر يزود المقلاع بائرها
كانما فوقها لما عرفت   من القطا الكدر هاج نافرها
والقوم من تحتها لهم زجل   وهي ترامى بها خواطرها
لم تر عيني مثل الشرف فصلة اشبهها في لا سور شاهرها
والخيل تستن في ازقتها   بالترك مشبوبة مجامرها
والنفط والنار في طرائقها   وهابئا للدخان عامرها
والنهب تعدو به الرجال وقد   ابدت خلاخيلها حرائرها
معصوصبات وسط الازقة قد   ابرزها للعيون ساترها
كل رقود الضحى مخبأة   لم تبد في اهلها محاجرها
بيضة خدر مكنونة برزت   للناس منشورة غدائرها

تمشي في ثوبها وتحملها لبسة خيل زينت حوازها
قال ابن الطريق والله وان تارمن ملكها تبادرها
لم يحول الشمس كمن يحتها حتى احتلها حرب ناشرها
يا هل رأيت الثكلى مولولة في الطرق تبكي والجهد يلهزها
في اثر شخص عدا واحرزها في صدره طعنة يساورها
فرغاء تبكي الشبان مريدها يهزها بالسنان شاجرها
تنظر في وجهه وتهتف بالثكل معزة الدموع قامرها
غرغر بالنفس ثم اسلمها مطلولة لا تخاف ثائرها
وقد رأيت الفتاة في حومة المعرك معفورة مآزرها
كل فتى ماجد حقيقته تنحى به في الوغى اساورها
ابت عليها الكلاب تنهشه مخضوبة من دم اظافرها
اما رأيت الخيول جائلة بالقوم منكوبة دوابرها
تطأه الكادفية نجد تعلق هاماتهم حوافرها
اما رأيت النساء تحت المجانيق تعادى شعثا ضفائرها
عقائل القوم والعجائز والعنس لم تخمر معاصرها
يحملن قوتا على الظهور على الاكتاف مخضوبة مناجرها
ووات يبكين ضنك ومقعقعة تشوي اصحة مقادرها
تسأل عن اهلها وقد سلبت واتحى عن رأسها غفائرها
يا ليت ما والدهر ذو دول يرجع اخرى تحتني بوادرها
هل تو هجر ارضنا كما عنيت وهل تناهت بلعصا بورها
من مبلغ ذا الرياستين رسالات تاتى للأمر شالوها
بان خير الولاة قد علم الناس اذا عود مآثرها
خليفة الله من برئته المامون سائسها وحائرها
سمت اليه امال امة تقادة برها وفاجرها
شاموا حيا العدل من مخايله واصحت بالتقى بصائرها

واحدوا

واحذروا ابنك سيرة جليت الشك واخرى حمت مآزرها
واستطاعة بنفسك للامور تحذيها وغائرها
وانت سمع لدعا المبين له ومقلة ما يكل ناظرها
فاشكر لذي العرش فضل نعمته اوجب فضل المزيد شاكرها
واحذر فداء لك الرعية والاجناد مأمورها وآمرها
لا تؤذن عمره بنفسك لا اصدر فيها بالرأي صادرها
عليك ضحضاحها فلا تلج الغمرة لججة زواخرها
والقصد ان الطريق ذو شعب اشدها وعثا وجائرها
الصحت في امره اوائلها قد نابت هديها اواخرها
وانت سر سورها وسائسها فكل على الحق انت قاسرها
ادب رجالا رأيت سيرتهم فالف فهم الكتاب سائرها
وامدد الى الناس كف رحمة تشد منهم بها مفاقرها
امكنك العدل اذ هممت به وواقضت مدة مقادرها
واهل الناس فقد دحهم وملكت امة اكابرها
ثقتي اعدائنا الملك اذا السادات جموعا حملت عشائرها
كم عندنا من نصيحة لك في الله وقربى عزت زواجرها
وحرمة وقربت انا صرها منك فاحرى هل انت ذاكرها
سعي رجال في العلم مطلبهم راحمها بالكرو باكرها
ودون تعقد في بلده سائرها
لا طمعا قلتها ولا اهزا لكل نفس نفس زوازها
سيرها الله بالنصيحة والخشية فاشتد محكما زواجرها
فانك مجلى لك الامور يتبين الخمار باشرها
حملتها صاحبا افانقية يقل محكما بها مخاطرها

اگر بادیده عبرت بینا و الحرنس بان بدیده حیران و نابه سرار کانس
که روز نظر دور زو باد شر حیندار بوان جز طعام بر کشود بر سر و انس

[illegible]

[illegible]

انبیا او چنین او بهنگام فنا چانقی | سکفت آدمه اولاد کو ولسنه قنادتی
نصیب شد ذوالفقار او برو زد ام کلی تعذر | طرزه اندر آدمه کار واو خرد ویکار
ز تیر کفر بسلام آمد در بنا نیز ازات | تکمیل او شده هو کول از کشف کثیفانی
تیغ سلفها او در او در کشف غلبت | شهود حقیقت حق اندر آنچه آمد ز جهانی
بتحقیق جهان بر طلاقه بر نکی آو | ز بیم این چنین مجموعه و زوان جرغنی
چون زد در اینه هکار بکسر کمی شد | ای مرد در زمان او منور ساکرم کسی
بکلوی که بنده بابا نور بحثت افزود | بیکی منور قید شده بجشم عبد رجانی
قطار دختر مرد وکلان ایزدی | معظم موسیه کیسو ایشان ماسنلا زیبانی
هر پدیه این یکجم بنور رسیده هو فرح | بر در عشق و صفای او نظار رضا نبانی
نسبت و جلالت سو برادر ادیب ادوکه | ازان سرو و زیبا اوج حمد اکو لیلانی
موجود راتکان و عالم جزان چشم لیلا | ای اندر چشم او ریشه ان منور کلاه و لیلانی
بنویسه دختر او انبیاء او نو ساز | بر کیسی کایت فرقانه زنکانه صفه از شانی
علی الکفر کورا تقانه بات بیولند | ای اندر بهینه نهاده در رحمت کرکو کیسی
فی اتی غرضه فضل و نه قیمت نهایت | که از نبرد خیبر قدرت سربرطلی جولانی
که خیبر تعیله تصور دیدن غرصه | که بر فراز هر دیم و الفقر بر ابتی
کثرت آمد اندر ذره و قد ری و قدر کرد بنا | منور آن موجود و مقرآدان چادر سیمانی
تجوید زهد و تقوا و دلیری و هلادنیس | سرده نبوت عیسی لیسی سر از فوق ابدانی
بنوران مریم اندر زخمها اندر طوطی | ای فلیکون و افلاطون سرده عاجز از دانی
شد دنیا و دین کورا رداخ بر الکهن | لکر دولت جمله او کم کورسه زدانی
اکر روزی نظر بر کرد از نبر کلیب انجام | بکوشه قهرو جهانیاسی نکوشش بر ملکی
و کرازانسه او نکرد دیده و انکار | نرود بیع ادر قیس ناباله بیع عصا کنی
کامیدان فضلی بلوا تقانه کرسی ستجه | ای اندر عرصه فضلی نفره کار دجانی
کی جواز کرسی نجیبه آلی فضا بر سر | ای سر فیلا ازو عالم بر واز قدح جانی
اکر بود در نیای محیط از بحرا کسر | تو نیز اکر تو انی ز نجف بادنی
ریمی بحر عمیق بیکران بی نهایت | ای اندر هاد موسی و عیسی ان سخنانی
ریمی بحر شکر فرو ژرف بر ترو دو کهر | ای در فرقه ای خبر اندر لو نور زدایی

ریمی بحر تعجب هست لا اندر وصف او ایزد | زلال طیب و لابی بو نعیم فرقانی
جهان ناشه بیقین او کمیه تا و دارالامام دینی | امام دین مخصص کشته اندر سر ویدنی
چو از خورشید روشن تر در او تر فضیلتها | کباب جنب بر تفسیر ستوه حقستون بیجانی
بخیر تکاری حق در بفیر قادر او دو ان | تو لای و ولای مجموعه ایشان و دانایانی
کی کتابی یعنی دارای علمی در کارکه | ار در یا کو عالمها نذار دگنج سلیمانی
تمام انبیا سو نور سرور زهیم و دل | اکر دو دیده دلی مغز عشقی و نیاتنی
معونهان لا مرحزه از ذات پاکیزه | اه ضرال کی علیه بر دان تو لازان سرکونی
حکومه وصف او با ایشانان بی تام | اندر وصف او عاجز بی حیات و بحثاب
الاان آیت عظم دانا و عظیم حق | الاان والایمن و لقد وجعلنا ایمانی بر نی
مقام کبرای سو عاد و فصیدنوید نظیر | کتاب احکام سو خواه و دیده بر ده
زنقیض و جوهر که بنوری فیه دو بحه نیش | بر عطف ان بر دند ازان آن طفیان طوره
کی نوح نر بود ازلک در بعد ازلوی دیا | و الیس که لکلان نه نمود نیز طغیانی
سواران عرب سو دایه بعثت نبوت ام | سبک دوره جان اوفتد اندرون بر دانی
و که اله و عین الله خیلبر عرو کم | ز نور علم بخواند فرو نقه بسیانی
همی ادم و نوح و شیث موسی و عیسی | سلیمان نو جمیر اکرا از آدم ان دیوانی
و که انزد داد او و حضر بک پیغمبر | صحیح خبر سه از هر دوستوارث سیانی
ازاد آنکه انصار کی جد ایمان ابرار کی | ازاد از آن صحابی؛ ازاد منیر معود
ازاد زنده هر تیغ ازاد با زنده هر ریش | ازادکه راز و منیر ازاد خورکه سا
ازاد بر تده هر تیری ازاد عرزنده هر ترس | ازاد و در آنده بر غل ازاد و بتو قبه آدم
ازاد با نیزه دو حرف ای اصفی مو تا بینه | ازاد که نفه اکو یکم این کیو ازادکب
زمین از دو رشیده ساکی جبر ازادو شده با | کاراز آدو شده زخم ازاد و ام کرشد
تمام کفرو ایمان شد همه معبود کی بخشد | ازاد ایمان ولکن آمد بر کران ارکس
اکر او خود نفر بود لالا دینی نیز مجهول | بسم اندر شعر فاخر بنی بولهانی
ابوبکر و عمر با ژرف دار لا ریدکند | بهر جو ته از از لیسی اعلی فیض فاغانی
و لا سولیسی تکر بفهاله اندر الق مولاست | عطا بنو الی این فیض فضاله کمانی

رقم کتاب ای عزیز الجلیل
شرح الجامع علی الجامع
صفحه
ولانه ان لا بوین ابوبکر
سجاح و تابع فصیح
اندر ابیات
بر رکیب زبان
نرکان ترجمه
نذر الکتاب محمد بن عربی

رقم کتاب
کیبو کلی در او کم
قدر انس مسلمان
ان ابیهم
عبدالعظیم
برادر محمد محمد
این بلاد
قطب الحق و حکم
سلطان ام و کتو عالی

دها ای نعقد دیوان
شرح سعد نحو و حروف
بر سیم همدان مختلف
شاهی پندار ولد و ولی
و هر حرف بر

فولادکت اگر تا فوق عرش علم افزود — زار و نزار او بر فرش بشنید آنکسی

ولکن قیمت این تیر بخواند بوخنه — در راه [illegible] و دنیا [illegible]

بهان [illegible] تیر اندر [illegible] — اگفتار [illegible] بخوانند [illegible]

[illegible] تیر آمد نبوده [illegible] — شفقا [illegible] آمد از آن [illegible]

جواز روباه [illegible] — [illegible] انگور [illegible]

[illegible] اخوان [illegible] — لبوز [illegible] انگور [illegible]

[illegible] زمان زمانه — وصیت این خلق [illegible]

اگر [illegible] دنیا [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

اگر [illegible] — [illegible]

اگر [illegible] — [illegible]

[illegible] دل [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بوران [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بوران [illegible] — [illegible]

تمام [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بوران [illegible] — [illegible]

چگونه

سلطان موزان

[illegible]

[illegible]

چگونه هر مجوی زنهر و [illegible] — [illegible]

اگر [illegible] — [illegible]

بغیراز [illegible] — [illegible]

چگونه در [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

و گر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بهان [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

زحمان گرگ

غرابان جمع غراب

[illegible]

خان و خمخانه و شراب آمد اندر شب [illegible] / ده ضیا از [illegible] [illegible]
خوان آن زهد اندر شهر باغ [illegible] / کرده داور [illegible] [illegible]
خوان آن پرویز کز گرد [illegible] / زمین و جهان [illegible] [illegible]
هر چه اندر ره طغیان نوشته [illegible] / از [illegible] داد [illegible] [illegible]
بی مهر آن داد جاه او آن بر [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از بهر جهت دین ایزدی [illegible] / ذخیره بر در عالم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible] / جود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دیده از [illegible] آمد / دل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چهره [illegible] / وداد [illegible] [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خفته / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از این جهان دل از جهان او / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در خزان / [illegible] اندر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible]
اگر چه [illegible] و نعمت دنیا [illegible] / جهان دنیا [illegible] [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] / [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible]
[illegible] خلق [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در خزانه [illegible] / اگر چه [illegible] [illegible]
جهان [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جهان [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] غافل [illegible] [illegible]
عجب [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / خانه [illegible] خفته [illegible]
اگر چه [illegible] خفته [illegible] غفلت / اگر چه [illegible] خفته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

جهان عیب خود دون [illegible]
[illegible]

دیدن جمع درد [illegible]
[illegible] [illegible]

غفلت بیدار

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آمد [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از دست [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عالم [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علم [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] نعمت دنیا [illegible]
اگر [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] غافل [illegible]
اگر [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

الکه هست بر فقر چکند بر او تر | بنوران سر و برادر فرده در ستانی

[illegible]

نه در دل هست، نه در زلطف تو [illegible] | [illegible]

نه الفت، نه [illegible]

[illegible]

خمستان نموده خوش بزم

[illegible]

هزاران [illegible]

[illegible]

هزاران [illegible]

[illegible]

چو در گردش فسون او و دام کند تدبیر ... | فرو افکنده ... فرو بنده در بیشهای
چو هر دو آن کشور دیار بود و وطن ... | و منکشف ... [illegible]
چو فنا با تنی ... نغز در یا | ... [illegible]
بعید او ... چشم و ... | بی ایوان ... چشم و ...
زنگار و ... بی ... | ... [illegible]
نگارد ... | ... در افکنده ... [illegible]
بار ... | ... [illegible]
چو خواهی ... | به ... [illegible]
چو ... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
وقتی در ... | ... [illegible]
... | در ایوان ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
از او ... | از او ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
دگر در دین الوان ... | ... [illegible]
... | ... [illegible]

اندر ... پیشتر از ... / آتش عقل ... / ... سلطان ترکستان / ... لشکر

آن عجب ... / ... یوسف

بیران ویران

درهای ... کوه

... وقت ... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... معقولات و محسوسات ... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]

قرآن و ... [illegible]

... [illegible]

کنند کس را بر معنی ... | ... از آن ...

نگاه کن ... | ...

[illegible]

اگر ... | ...

[illegible]

اگر رشته علایق بود زنجیر مرا مانع … [illegible]

[illegible]

[illegible]

الا ای عالم اگر یک ره بخویشتن نگری | از این بیهوده پی کردن دست بیهوده نپیچی
از این خوان اغنیا جز شور و رنج چها | بجای کی کی در از پیاده و نعلین در راه نبی
کجا و کی زنجیر و خنده و روز و شب بخبر شو | بعضی از جمله ساعات و دقیقه‌ها اگر نیکی
کجا و کی ز آفات خزان خشیه و ضحا | بعضی را آغاز خلقت آمده بهار و دی
زرگ‌دانه و دانه‌ها و الامنه الحکم | زیرا که الایسر هر عیب تا که پاکی
درانی روز حوادث بیکس بقه شده | اگر از شر و فولادی بجز تیر از آن پاکی
که همواره به راه ره دلالی و بلا | چاره بیکند ابلاغ و خنده‌ی زبانی
بگرد دنیا صحیح و نرم انگور گشت | تو از این زمین بجا نیز از فانی
سو و طوفها در کشتی جوان روزها | به ابناء و ادعاء در همین بی فهم ایرانی
خیر ادخره اندر کو شبه تحت عزیز | ذخیره اقتدار اندر دهر ذلت عمرانی
مجهول از او و فلسی را دو از عطا که ره | مجد هر آن فرض بیس راد از عنوان قلمرو
بدیده عقل اگر بین بیبین نظر رحمی | و البته اندر نشاد او الامراد که بیحاصلی
کدامین روز و شب دور فتنه را زانکه | کدامین قصه بگذشت اندر همگانی
بهر سمت بهواداران مگر و غوغا و فتنه نه | دهار فتنه او دو هر گز از افغانی
هماره همی بخوانی و در خواب غفلتی | همه نیز خجالت و غرش زاقانی
بجوئی عزت و تعظیم و تفخیم و جلالتها | مگر نادان و غافل چه ای الافانی
زدنیا هر بجوئی و همواره تو در بیش | هر دو نفس فرزند برای تخریب افغانی
لیس را آن بجهانها در عمر از بدر عقد | هر درجی مردی مجر تسبیحش بکف نهی
که همت بمعشوق در آن بیرون دهانی | و بعضی از آن عاشق و الهی و منزوی و ادان ببر
دستی به وضو ری هر دار و در آن الهی و پرهانی | بگرد د کوزه و کار و ساخط الانوار دانای
نه فی هنده از برجاع و عمر افه که | مجالس رانشسته و بر جیغ زنان فریاد بر
چاره بر زبان بر زغبر او از بانی | بجنه قوت نوبندان و از شاه قیمتی
از آن غافل هر شب طلعت اقبال از بانی | بخش از خانه و لانه ز نام و بعقوبه دو کوکب
هر مرکبه در خواه دلاور در خاص و بانی | بر از زمین ز بهشت و دستوار گنج
منبه آمد بر بار و ادراک فوته الهو بانی | الرحم از بدر مراث بوده آن پیرار قبر

الا ای مرغ لاهوتی در افرو دشت ناسوتی | خبر ده ما خوشه لا طود بر دیگران رشت قانی
جانرا و غیرت حیرن خوش بخوان بگرداد او | هر دو در دام فرو افتاد و بیابان سر گردانی
دگر روز در نشست جو زیبا بهای وقت همواره | نجحا بر زبانها از فلان جهت و بجای
نظر کی از فلان بهان بجز آن نیز فی | نه خبر و نه دل و دانی و نه ترک خانی
زیر آن نگاه تیر از و از خبره چاه بکام | ما از خبره دلشاد و ناز و نیاز ترک رو زبانی
اگر جگر فتح شام و فنا آن محمد عالم | تیر جگر برخیز و از لبس رایگان آسمانی
زیبور شان سر آرا است بو ره بوده و جمله دو روم | نگون از غیرت غم تا و فاد و از نور لوی
صد هزار از صورت یوسف و یعقوب بکنعانی | جانش چون یعقوب کنعان ز ماه کنعانی
بها رنگ آن کرکسان که نی بو نگر گشت | ز آن تخت غیرت شد آن موسی بکوه طور حیرانی
تو از این حوادث و زخان بی نظر غافل | بخود لا در دو بستنی فرستاد بحق پیرمرد پنهانی
هزاران کوه ای دیدن و بیننا در جهان آمد | تو لو که گشت زادی بر ره نهاد ای یمانی
بدیده غارات و قصور و کاخ‌ها بس | و لطف خدا آنکه نشسته بر خیز ز دلی
دگر دو برها و دربدرها را به جا کی | بسی از آن رنج مغبون تا دیده از دربانی
دگر هر از نقش‌ها ز دیوانه ات دولت | کی از آن بسی در غضب مخلوق آن خرقه ذوبانی
ز دو پای نیز از گور مجاز و راه بکربی | کی نیست ای غضب دلدار آن فرعونی
دگر از جنوب بکش و نوبت عار تنها | بهر آن محرب راه حق و دنیا طلبی
دگر ز آن کدر کوی و راه حق تا آن حاد | نه فتح این نیز ای و بجد و بی غیرت جانبی
دگر به اطو تر سبک انگشت آتش افکند | ز مخود شعوادوی زنجشهای قربانی
دگر کار هر بغاوت و سوز بیم و روز بخود و در | تا زان کو بر او دوره ها بی جیلانی
کجا هر گز تو بی بعدا که او بدر ره خطر | کم هر از بعد طلب راه جانی بجوشانی
بجیبه نیستی اگر راه حق و ناز بر آدمی | تکمه‌ی تحصیل او ره نجفی دست آن هر فانی
در آنجمله بود با فر و غنج و انافور اوصاف | لطان کور کار آن دعوت بحقه و فرمانی
به فعل قول و رنج و منقبت و وصلتها | در اطراف و لطف الالهی بر خود خانی
بسی این بس و قبول از که در جهان کار افرنگ | همه بر ره ای بیگه دنیای فتنه نفسانی
در این تضییع عمر و صرف هوای نفس همه | بغیر از آبرو در رفته و خزینه جنیانی

دگر آنکه هر چه از روان و دست آید [illegible] آب [illegible]

[illegible]

هزاران [illegible] کلمه‌ها [illegible]

[illegible]

بنازم ای مرد عطر زوجی که نام تو کلی آغاز — تیغ الظلم تو چو سازد رشته ایمنی
الا ای طاهر قمری ز بر افق خود — فراز دیس فردوسی بر شیتنی
ملکی در ملکوت است نی دهن بر افروز — ز همتی همت اعلا که زنه ایمنی
جهان مهر و دقیق توئی کون لطف محو — نوازد عار خواب آدم رشته ایمنی
جهان خود احیا کرد ای انجمن و پرور — تو خواهی بر آید دیده رای صالحی
در این ایوان فلک ایزد که زبر تی — ولا جز که در دیدن مرا زایوان تو نی
سکندر انطاکیه اندر آن خاک جنید — جوی آب خضر افسرده گشته خضر خانی
تنجها تو جهان زر طلا و زر جوشی — شکفتها تو به زر داد نهاوند ستانی
تو در ایوان دختر یک مقضی منه — تو خواهی چهار رکن و سلیم از کار آفرینی
تا کرار ز خفیه و اوس حلازگی — ولکی در تن ادیم حرف نشانی
بنور احنو طلا از دیده‌ها گردد — دیده‌ها تخم خود را ز خفا بانی
نور در الوان و خلد ز تن پرورد نهار تنه — زاغ ز نامه چیان با طبع تو لی
زمان آنکه بشیر محمد اشکی از این بس — بسی برابر جی او جهان ریزان ما
جهان این بساط در چرخ فلک است نظر — بر گشته بازن حیله تو از جهتی
بر خیزان زرکش شیر محمد عمر — بی بیرق زر زده بیم ایستد که خزانی
و زبان زبان اگر گشته هار کار — نهفت جان علم بسته مکتوم قطانی
بنور آن عالم دانا ایر اقتدار ز غفور حی — دولت مردی نادان چو چرخ افغانی
طی نهار تند با ز سعی تو کلمه — چو چرخ طغیان آن آب و بلور اخیانی
بر لاله آن گوهر رنگین چرخ زمین بنوار — بنوران بحر بر کان خوشه تو عمانی
بنوران در شبها ز اشرف مصباح از دل — بشنوی خزیده آفتاب و قبه شکفته ستانی
بنوران شعر شود که زنگی زاده نی — خانه نامر جانی ما بر جهان ناصر طرحی
ورقها گشته چرخ قطران زبده شعر قطراند — در غزل الکه جمع قطران ادعیه قطرانی
بنوران تیغ قطره رو بزدان طاهر خان — بنازان علیه زمر زن کفر عریانی
بر فتنه بینه تحقیق و تدقیق نکار آرد — ز تطبیق در حضر تو ز تطبیق در نظرانی
دلا نو که فرصتی توئی وقت آن نیکبین نرمی — تقوی و به نیت چی ادبی ز الا ای اقران ستانی

الا ای

دیس — مانند و نظیر
قرینی و نور همچو بوده
اصحاب کهف بسته
نه بولان نه خزانه کشته
بو تخت اینه ... قرآن بزرگ
خورشان ... عظیم ... بندر
هارون از ان که رای غنی ...
جوی الوان که بنیاد کشتند ...
و طعام ... زان دشتگاه ... که
و عسل ... و دو غنی و زر ...
قران ... در غطرسی قطعه
قانقه قطران کاو
جهان ... کلک ... در آن
فوج آمده و این طبقت در
تو ادب ... مطرب
ثنا ... جمع ... مغز ... بس
... کنز ... هار ...
دور دهوقانه خوشه ...
... قطران ...
شب بقیه و نشر عرب
... بر و رو ... در ...
... ... بر ... اطراف
... قطران ... ۲۰۰۰
النصر و تقدیرات

الا ای آنکه عالمها را گردد نما تو ثبت — عوالم سر بسر مانند آینه دار تو عاشقی
به جوالله تو افلاک در حریق تو مرکز — خلاصه آب بی مراز تو خورشید ایمنی
خلاصه ای جهان بهر و سر به سر تو آدم — تو غوص بحر کو هر زاده در بحر فرسایی
تمام این جهان و فی زنجیر آب ... انهار تو — بسی بر سقف فلک ... و گرد بر بلاها
ترقی و تنزل ها همه از کمال تو است — اثر ... در نهاد تو ست ... افنای
تمام این حوادث ... را بی خیزد بر اثر تو است — بهوای نهاد این ... جهان ... کائنی
تمام آفرینش را تو خود دار ... به — تو بر دار از ... که این ... غافلی
بس این بهار و این ... کاندر جهان — به سود روح ... و ... افزایی
حوادث در حضر یک حادثه ... — قضا ... ادب ... آینه جانی
تو دید ... خصوصیت تو توان فیض گرداندن — و دیگر ... تقصیر ... عهد
اگر ... توانی یافت در تمیز ... — ... و ... بر ... ی
لباس این ... خصوصیتها و اینها ... جهان — زبان ... وقت ... جانی
نهان ... زندان ... ز مرغ جان — چو ... گرانی حوادث تو ... باطنی
خصوصیتها ... جهان بود بهار یا جان ... — بهوای ... از در ... افتاده جانی
... زر فرمان در ... دو روانی — بیو بر جان ... ارادی ... ایمنی
تو ... باده ... بر ... ره ... — و غنچه از ... ایمنی
بس از ... دیده و ... کو درت ... — در عین ... و ... ز ... دل
... ارواح در ... تنهایت — بر ... بر ... بر آنانی
به ... تو ... و ... جهت ... — ... و ... ایمنی
ولی روح ... تو ز ... نگاهی — ... از ... اگر ... ر بانی
تو ... ... آن ... حکمت — ... عقب ... بیخود اوگانی
باید کو ... جان ... را ... — ... تو ... ... نی
و کرد ... و ... در این بهار ... — ز ... فلکی ... جاوید ... نی
علایق از کف ... برگی ... جان ... تو — ... بر ... ... نی
تو ... بحر ... تو ... داد ... — ... بی ... باره ... ... نی

غرغان ... جعفر
... گوینده
... کالبد ... آرد
... نشستن ...
... ...
... ...
... ...

زبان اینجهان ... [illegible]
برکی از ... [illegible]
[illegible]

پس از روز که خواهی در عالم این جهان ... [illegible]
زمین ... [illegible]
[illegible]

ای نور دو فرشته [illegible] انور [illegible]

[illegible]

تقام [illegible] نور [illegible]

[illegible]

[illegible] غفلت و [illegible]

[illegible] علم [illegible] از نور محبت شد [illegible]

[illegible]

حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فروغ اندر فروغ آمد ز مرآت حلب صیقل — ز مرآت حلب رفت و فروغان فروغانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برانکس کو زنود ... [illegible]

برانکس ... [illegible]

... ایران ... ترکستان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بے داد

[illegible]

مرو

الا داد و بر وحد بار اثر ثبوتا ولداین عبد مرور ز جهان فانی
در منهاج استعداد علی کمالیات برآن منهج نیز از این منهج
در آن وقت که ... از ... باشد
تحفظ و رحمت ... کرده فرمان ...

امین طلبیدن علی بن عیسی ... ذوالیمینین جنگ از طاهر

و در اثنای این حال بگریز از محمد بن عیسی بن مصعب سطوت طاهر ذوالیمینین ... مذکور شد میدان در کارزار حرب و محاربه بغداد ... مقاتلت و مصاف ... و ... لشکر خراسان ... بغداد ... کرفته و ... بعد از ... از جانب محمد امین در ... قصر جامع و سلیمان ... بعد از ... مقاتلات ... میدان ... طاهر ... و ... آن آمد مربوط ... از آن ناحیه ... در ... و ... در آن ... و ... و ... تسلیم طاهر ... شکست و این ... و ابو العباس بن یوسف بن یعقوب بادغیسی صاحب شرطه ... از سرهنگان و سواران ... که از ... بود ... از ... که از جانب محمد ... بود ... موکل بود در ... ابن ... و ... و ... محمد بن عیسی صاحب شرطه محمد امین ... در این اوقات ... و ... از ... طاهر ... و ... محمد بن عیسی در کار محمد امین ... و در محاربه ... عظیم ... و ... محمد بن عیسی از طاهر ... محمد امین

ضعف حال امین

ضعف ... بر ... امین ... از ... و ... در ... و ... تسلیم ... جعفر ... و دیگران ... و از آن ... مرد ... در طلب ... و ... و ... و قصر ... طاهر ... و ... در ... و ... ابو العباس یوسف بن یعقوب

فتح اردوان ...

بادغیس

بادغیس و جماعتی از سرهنگان و دیگران ... کشته شد و قرار ... در منهاج قصر جامع ... حرب ... و ... طاهر ... و در تمام این مدت محاربت و ... مقاتلت ... از آن ... و ... و در ... از ... سواران ... و در ... طاهر ... مقتول و مجروح و مقهور گشته و در ... از ... بغداد ... شد ... در این حرب و ضرب ... نظم ... که از عام ... و ... و در ... خبر ... این ... فلم

أمّن الله ثقتي بالله نحفظ النصر والنصرة
كل الأمور إلى الله كفاك الله قدرة
لنا النصر بعون الله والكرة لا الفرّة
وللمراق أعرائك يوم الثور والكرة
وكأس تلفظ الموت كريه طعمها مرّة
سقيناهم وسقينا ولكن بهم الحرّة
كذاك الحرب أحيانا علينا ولنا مرّة

ابن اثیر در تاریخ خود میگوید که طاهر ذوالیمینین در این وقت ... و طاهر ... و ... ضیاع ... و عقار ... و ... از ... و ... و دیگران ... عظیم ... و ... و ... بغداد ... و ... و ... و طاهر ... و ... و ... و ... طاهر ... و ... اموال ... طاهر ... و ... محمد ... قصر جامع ... و ... و طاهر ... و ... محمد بن عیسی صاحب شرطه امین نیز ... محمد امین ... و ... در این وقت ...

او را امین بهره و شرف بدهد که اهل بغداد حرب امور طرفین بر یک مقام بود طاهر برای
در بغداد جماعتی از بنی هاشم و دیگران آغاز مکاتبت نمودند از آن جمله اتباع و عمال
امین بود و حیله تفرقه در ادخال امور با خواص و عوام ایشان و جمعی با وی دعوت
کرد و جمع محمد جعفر و مواضعت کرد از جمله ایشان عبدالرحمن بن حمید بن قحطبه
طائی و برادران او و اولاد حسن بن قحطبه و یحیی بن علی بن ماهان و محمد بن ابی العباس
طائی و جماعتی از سرهنگان و حاجبان ایشان در نهان با وی مکاتبت کردند و دل
در فضل او بستند و در نهان با وی جمع کردند و هر جا که بودند امین بود
و حرب و ضرب بود و جنگ در شهر امور را بکشتند محمد بن عیسی بن نهیک
و هرثمه باز گشته و اهل بغداد دو طائفه شدند و جنگ بر ابواب شهر و دیگر جای
در بازارها و کرخ و قصر و باب المحول و کناسه بگذاشتند و دزدان و فساق
بغداد بر کسی از مردمان بود و ضعفا رحمت و ذلت بودند و فتنه برخاسته
و این فتنه دراز گشت و از آنجا به مردمان رسید و در هیچ ملکی مردم چار حرب شده بعد
بیم جاهل و حرامزاده بود و جنگ بر این بودند و از آنجا و در جنگ و شکنجه در آن کرده
در بغداد بر بغدادیان جمع کردند و استداد بکردند و بر اهل بصره غلبه کردند و
و محمد بن ابی خالد بحفظ ضعفا و تسکین در دوا نشانده اهل و تبان بار رحم بگماه
و الا رحم خانه بغوره جمع مردم با وی و از دست اصحاب هرثمه کتابت کرد و بنوشت
اصحاب طاهر شد و اخذ نمود و در هر خانه ای از اهل شد و امیر گفت و در آن
انگاه از آن تنه ولیعهد با او رجوع کرده و نمودند و بگماشتند کشتن طاهر بن حسین
مردمان هر که مصر مانند اصحاب طاهر و قبل اصحاب هرثمه و دیگران و هر یک روزها
طاهر و هر روز جنگ می‌بود و اهداف خالی دارند و جنگ ضرب بینهم بسور
لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ یعنی نعمت بود در بغداد
در میان مؤمنان و منافقان دیوار بلند بنهند و در آن بگویند این عراف
مرآن را در بهشت مؤمنان در آن در آمد را آنچه در خبر آن مؤمنان در آن است
رحمت و هم ببهشت مؤمنان و بیرون آن منافقان بیند عذاب در جهنم بود
بود و شش بهم مجمع حرب بغداد مردمان هر که در آن جای رحمت دید بر جمع چهار جو

مزاده

شکر افتاده و از هر جانب حال بود و ... این حال یکی از جوانان بغداد این شعر در این باب گفته

بَكَيْتُ دَماً عَلَى بَغْدَادَ لَمَّا ... فَقَدْتُ غَضَارَةَ الْعَيْشِ الْأَنِيقِ
تَبَدَّلْنَا هُمُوماً مِنْ سُرُورٍ ... وَمِنْ سَعَةٍ تَبَدَّلْنَا بِضِيقِ
أَصَابَتْهَا مِنَ الْحُسَّادِ عَيْنٌ ... فَأَفْنَتْ أَهْلَهَا بِالْمَنْجَنِيقِ
فَقَوْمٌ أُحْرِقُوا بِالنَّارِ قَسْراً ... وَنَائِحَةٌ تَنُوحُ عَلَى غَرِيقِ
وَصَائِحَةٌ تُنَادِي وَا صَبَاحَا ... وَبَاكِيَةٌ لِفِقْدَانِ الشَّفِيقِ
وَحَوْرَاءُ الْمَدَامِعِ ذَاتُ دَلٍّ ... مُضَمَّخَةُ الْمَجَاسِدِ بِالْخَلُوقِ
تَفِرُّ مِنَ الْحَرِيقِ إِلَى انْتِهَابٍ ... وَوَالِدُهَا يَفِرُّ إِلَى الْحَرِيقِ
وَسَالِبَةُ الْغَزَالَةِ مُقْلَتَيْهَا ... مَضَاحِكُهَا كَلَأْلَاءِ الْبُرُوقِ
حَيَارَى كَالْهَدَايَا مُفْكِرَاتٌ ... عَلَيْهِنَّ الْقَلَائِدُ فِي الْحُلُوقِ
يُنَادِينَ الشَّفِيقَ وَلَا شَفِيقٌ ... فَقَدْ فُقِدَ الشَّفِيقُ مِنَ الشَّفِيقِ
وَقَوْمٌ أُخْرِجُوا مِنْ ظِلِّ دُنْيَا ... مَتَاعُهُمُ يُبَاعُ بِكُلِّ سُوقِ
وَمُغْتَرِبٌ قَرِيبُ الدَّارِ مُلْقًى ... بِلَا رَأْسٍ بِقَارِعَةِ الطَّرِيقِ
تَوَسَّطَ مِنْ قِتَالِهِمُ جَمِيعاً ... فَمَا يَدْرُونَ مِنْ أَيِّ الْفَرِيقِ
فَلَا وَلَدٌ يُقِيمُ عَلَى أَبِيهِ ... وَقَدْ هَرَبَ الصَّدِيقُ بِلَا صَدِيقِ
وَمَهْمَا أَنْسَ مِنْ شَيْءٍ تَوَلَّى ... فَإِنِّي ذَاكِرٌ دَارَ الرَّقِيقِ

طبری گوید در این وقت اهل بغداد فوجها گرفتند و در جنگ و جنگ بیرون بودند و عیاران و طالبان
طاهر روز به روز بر کار بغداد بر صحرا و از دار و بسیار گرد و بر بغداد حصار کرد و از دو طرف
استوار و دلالت نمود بر اهل بغداد و هر روز مردمان قتال می‌کردند و بر آن این کرده بود
و هر روز آنچه قتل و غارت بود که هر شهر آن امیر گفت اگر به جنگ از خانه آید
و آن جنگ و قلع و سر و صحرا و در ترسان و لرزان شدند و هر جا که از اسلحه و زراد
و جنگجویان به کار برده این جنگ و تیر و سنگ بر ایشان می‌زدند و جانب میدان کرد
و با جنگ بود و سخت و مرد با ضعف و آن عیاری بود که به حقیقت در دست و توبه ساز
شکسته دراز نبود و سر و سنگ و علامت بر نهادند جمعی ده و تا جمع هر تیر از چوب
هر مردان سر خود آن عیار بعیاری آمد و یک جمع و آن تیر با آن عیار بود که با

مرفت و قال عیاران آن تیر بود بیرون کرده و در آن باره برابر آن اسم ... بود
و مانند جبه باریشه میداد و بر این حال هر یکی سر و سیلی وقح و نیزه بریکه
و میکفه دانق تیرمیت از تیر و سلاح صوبه و در سیمه بحسب داندانه و حال
فراسان و عیار برای آن اطوار بگذرانند تا بصره تیر در تیردان داشته بود تا ان لشکر
عیار بیرون کرده و بجای تیر در شعاه بنا نهفته بزه خیمه ... تیر از آن فارس کوچک
عیار ... بود و تا او بود نفر سپر از آن در آورد این قصه آن عیار رسم
از توبره خود سرفه آورده در مقلاع بقلع ... دان و در فرجه ... خطا کنه بحجم ... رنگ
بود در بغداد و ... دیگر در فلاخن نام سر ... بعربی و اکثر آن ... حفظ خود
و ... ساز بود کرده بود از فرار ... بر زمین افتادن یاره سنگ ... را ...
این ... از جنس ... خبر ... رسید ... و آنرا ...
از رکاب ... و ... از شعراء بغداد این شعر در این باب ...

فرقت هذه الحروب رجالا … لا لقحطانها ولا لنزار
معشرا فی جواشن الصوف یغدون الی الحرب کالاسود الضواری
وعلیهم مغافر الخوص تجزیهم عن البیض والتراس البواری
لیس یدرون ما الفرار اذا الابطال عادوا من القنا بالفرار
واحد منهم یشد علی الالفین عریان ما له من ازار
ویقول الفتی اذا طعن الطعنة خذها من الفتی العیار
کم شریف قد اخملته وکم قد رفعت من مقامر طرار

چون این حال و شدائد این جنگ و جدال بر طاهر کشف افتاد و لکن بلاد ... در قصر صالح
... و ابو ... جمع ... از ... ختم در کاخ ... فار ... مشغول کشته و اینها ... شوار
افتاده از آن کوزه از ... سان ... بر در ... آورده بود در هر جنگ ... فرو رفته
و هر کار ... ناوک ... کردار ... با ... دادند ... عیار
... کرانی ... عارات و سوختن الاوقات فان ... آن لشکر ... و ... در
دست ... و سوختن ... آورده و ... تا ... طاهر ... بغداد
تا بین دجله ... زرتق ... و باب الشام ... الکوفه بوتا مراة و ... ابی جعفر و نصر

شغاوه ... و ...
دران
مقلاع فلاخن
فلاخن سرشک

و بند گرفتی و کان سر خود بگفت ... دلا ارفق ... حمله ایستاده و فرزاد مستعد جنگ ... طاهر
روز ... غریب و ... شارع ... در ... بازار ... و همراه ... شیخ ... وراء
... بصد ... فرزاد ... همراه ... و ... همراه ... و ... لشکر ... خوانم
و این ... از ... عیب ... آورده و محول ... ابواب ... و میان آن ... فرزاد ...
فریاد ... فاصله ... بجمله ... آن ... رسیده در ... تحول ... بر ... در هر روز ... از
... و ... رفته و ... آن بر ... کردند و لیکن ... لاتعالت
... یافته و ... طاهر ... مرد ... و از هر ... مرد ... خواب ...
... اصحاب ... امین ... تا ... و ... از ... ها ... ساه
... و ... قاعده ... اصحاب ... بوده ... شکسته
و در ... و ... و ضرب ... و قتل ... اصحاب امین
از اصحاب طاهر شکسته ... از شعرا ... عمرو بن عبد الملک الوراق ... گفته

لنا کل یوم ثلمة لا نسدها … یزیدون فیما یطلبون وننقص
اذا هدموا دارا اخذنا سقوفها … ونحن لاخری غیرها نتربص
وان حرصوا یوما علی الشر جهدهم … فغوغاؤنا منهم علی الشر احرص
فقد ضیقوا من ارضنا کل واسع … وصار لهم اهل بها وتربصوا
یثیرون بالطبل القنیص فان بدا … لهم وجه صید من قریب تقنصوا
لقد افسدوا شرق البلاد وغربها … علینا فما ندری الی این نشخص
اذا حضروا قالوا بما یعرفونه … وان لم یروا شیئا قبیحا تخرصوا
فما قتل الابطال مثل مجرب … رسول المنایا لیله یتلصص
تری البطل المشهور فی کل بلدة … اذا ما رای العریان یوما یبصبص
اذا ما راه الشمری مقبلا … علی عقبیه للمخافة ینکص
یبیعک راسا للصبی بدرهم … فان قلت راس الشیخ فهو مرخص
فکم قاتل منا لاخر منهم … بقتله عنه الذنوب تمحص
تراه اذا نادی الامان مبارزا … وتبرز ناطوره وطرطور مخصص
معودة حصن قرائنا فی قتالهم … فما قتل المقتول الا مرخص

ونیز در این حوادث گفته‌اند

الناس في الهم وفي الاشتغال قد عرض الناس بقيل وقال
يا أيها السائل عن شأنهم عندك تكفيك مكان السؤال
قد كان للرحمن تكبيرهم فاليوم تكبيرهم للقتال
اطرح بعينيك الى جمعهم وانظر الى الزوم وعد الكتال
لم يبق في البغداد الا امرؤ فاقته الفقر كثير العيال
لا أم تحمي عن حماها ولا قال له يحمي ولا عم خال
ليس له مال سوى مطرد نطرده في كفه رأس مال
هان على الله فأرحى على كفيه للشقوة قتل الرجال
ان صار ذا الامر الى واحد صار الى القتل على كل حال
ما بالنا نقتل من أجلهم سبحانك اللهم يا ذا الجلال

و هم این شعر بود در نظم آورده‌اند

ولست بتارك بغداد يوما ترحل من ترحل أو أقاما
اذا ما العيش ساعدنا فلسنا نبالي بعد من كان الاماما

عمرو بن عبد الملک عنبر که جیش طاهر بن حسین را اهل بغداد چندان بجنگ و خرابیها کرد
و سوختن با که دعانی نداز فان کوتاه کارت بود بر اهل بغداد برکشید و آورده
و جبات و جزار دیگر بود که در نقب دها کولاه تلاق خاصه بود که ابند
و بدینه ابی جعفر و طرف شرقی و کرخ انبار که در هم بود کشته و باطل البصره بود
که بر دا بند و محول کبیر و صراة رواد دیهه دا زانکا بسو خندق باب الانبار
را بسیار نقض و بر گشته بود زهیر بن المسیب که جانب بغداد بغربیه از بر کرخ و در
آنجا بر راه بود که صور درهم و ده صور درهم تا سه صور درهم و بیشتر و کمتر
باج مگرفته و عمر و کارگذاران طاهر نیز در بغداد در جمع طرق آن بهی کافته
و بسیار از آن مرو در بغداد اسیر کرده که از آن هر جا که رسید قیمه بود و کار
مردمان بدرجه دهار که تنگ شد و بود انحصار کردند و بیشتر از مردم بغداد از آنجا
ده کسی اسیه شد بود بگفت و از آن میان از بغداد بیرون شد و در تنگ مرده بودند

خواقوس ... بغداد در این هنگام از بهر آنکه از طاهر ذو الیمینین زنهار طلبید
و ... سعید ابن عایشه که در لباس محمد امین بود بر تنبیه قلق میلاد
و هم در این باب طاهر ذو الیمینین جعفر از برتکاه بود در نوح بغداد معرو
و معلوم بود و فتاح از دروازه بسیار بود و جمع بود ابد بود شاخ بود
به محول کبیر بغداد محول شد بودکه بسی نکو و از آب دجله باز
و باب تبن و نوا کرد در محول بغداد و باب المحول محله بزرگ که از محلات
بغداد و نعیم بن وضاح بلاد معلوم بود جعفر که از مردم اتراک و جزایری ابو جعفر
با که در صراة الحسن و المیول البصره ابو ایوب دکان داند صراة واقع است بود آنچه
و در این حالت حرب ... هر روز تاریخ طاهر قتل ... و فریقین
بغداد در این جنگ دیگر امر طاهر بخویشتن و آن محاربت بود
و جمع کثیر از اصحاب محمد امین در آن فتنه کشته شدند و عمرو بن عبد الملک این شعر گفت

وقعة يوم الأحد صارت حديث الأبد
كم جسد أبصرته ملقى وكم من جسد
وناظر كانت له منية بالمرصد
أتاه سهم عائر فشك جوف الكبد
وصائح يا والدي وصائح يا ولدي
وكم غريق سابح كان متين الجلد
لم يفتقده أحد في بنات البلد
وكم فقيد بئس عز على المفتقد
لاب عن النظارة الأولى شديد الخرد
لولاه عاش ما عاش ولم يفتقد
لم يبق من كهل لهم فات ولا من أمرد
وظاهر منهم مثل النهار الأسد
خيم لا يبرح في العرضة مثل اللبد

استحاله ... وجمع از ... [illegible]

تقذف عيناه لدى الحرب بنار الوقد
فقائل قد سئموا القتال لما يزد
وقائل اكثر بل ما لهم من عدد
وهارب نحوهم يهرب من خوف غد
هيهات لا تبصر من قد مضى من احد
لا يرجع الماضي الى الباقي طول الابد
قلت لمطعون فيه روقه لم توسد
من انت يا ويلك يا مسكين من محتد
فقال لا من نسب ناء ولا من بلد
لم اره قط ولم اقد له من صفد
وقال للغي فاملت لا للرشد
الا لشيء عاجل يصير منه في يدي

عمرو بن عبد الملك گوید محمد امین غلام خود زریح نام را که از اموال کینه
تو اهل بغداد بو دیعت نهوده جزای بشرد و بتجسس بپرد ومطالبه کند و نیز نیو
هر که در تا مجت زریح ... برای کار گذرد زریح بر حسب ... لب بجنابی سرا
ردمان بحجو نمود و بهتر کاخ و ابا نه اموال ... سکن فتح ... بغداد ... قبله
دعا ... همه دیگر اموال ... دتود همین ... کند
پیوسته لاجرم ... رفتار نمازه و بعنوان ... و توانگران قرار
گرفتند و قوطبی این چند شعر را در ان ... گفت

اظهروا الحج وما ينوونه | بل من الهرش يريدون الهرب
كم اناس اصبحوا في غبطة | وكل بالهرش عليهم بالعطب
كل من راد زبيرا حيثه | لقي الذل ووافاه الحرب

بیان محضر واتجات و محاربات که در
درب الحجاره و غیره اتفاق افتاد

در بیان ... درب الحجاره ... و ... رفتند ... فریقین

روی داد و جمعی کثیر از اصحاب طاهر هلاک گردیدند و بسیار رسید عمرو بن عبد الملک

عتری از عنه شعر سود دران وقعه بگفت

وقعة الشط يوم درب الحجارة | قطعت قطعة من النظارة
ذاك من بعد ما تفانوا ولكن | اهلكتهم غوغاؤنا بالحجارة
قدم الشور حين علا | قال اني لكم اريد الاثارة
تلقاه كل لص مريب | عمر السجن دهره بالنظارة
ما عليه شيء يواريه منه | اثره قائم كمثل المنارة
فتولوا عنهم وكانوا اقديا | يحسنون الضراب في كل غارة
هؤلاء مثل هؤلاء لدينا | ليس يرجون فقالوا وكارة
كل من كان خالا طرارا | من تميم في عينه وفجارة
قابل في يمينه كل يوم | مطرداً فوق راسه طيارة
اوجعتهم منها اثم سوج | طلب النهب امة الغارة
ستم الناس ما سالت بانصاح | لذي الكشح لا بشارة
ليس هذا زمان حر كريم | ذا زمان اهل الزعارة
كان فيما مضى القتال فاذا | تنوا اليوم يا على تجارة

وهم ازین ابیات گوید

يا زبيد قد قربت ظهرها | محمد فيها ومنصور
العز والامن اعاديهم | وقولهم قد اخذ السور
وان نفع لك في سوءهم | وانت مقتول ومأسور
قد تلك فربانكم عنوة | وهو ميت من دونهم دور
هاتوا لكم من قائد واحد | هذبك في وجهه نور
يا ايها السائل عن شأننا | محمد في القصر محصور

بیان وقعه که در باب الشماسیه
روی داد و هرثمه در آن وقعه اسیر شد

طبری و ابن اثیر جزری نوشته اند که عبید بن وضاح از ... هرثمه بن اعین در ...

فرو گشته و بر کنار دیوار و خندق برآمد [illegible] و عراده‌ها [illegible] حرب ایشان باشند
بعد چون کشته شدند [illegible] نوح و ده هزار [illegible] و فتح الکرخ [illegible]
در ظاهر بغداد [illegible] نهر [illegible] و دولاب الفرس [illegible] در نهر [illegible] از
سواد بغداد نهر بوق [illegible] بجهة عبد الرحمن وضاح نیز [illegible]
بعد شماسیه بفتح [illegible] و تشدید میم [illegible] بالای بغداد [illegible]
دروازه بغداد [illegible] و دروازه شماسیه گویند [illegible] معز الدوله
ابن بویه [illegible] و [illegible] و نیز شماسیه نام محله ایست [illegible]
[illegible] ابن وضاح [illegible] شماسیه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و تقاتلت بود [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible]
[illegible] ابن وضاح [illegible] بازگشت [illegible]
[illegible] جماعه عراة و عیاران [illegible]
[illegible] عبد الرحمن وضاح [illegible] موافقت [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] ابن وضاح [illegible]
مردم [illegible] اموال [illegible]
و حاتم بن صقر [illegible] شماسیه [illegible]
[illegible] ابن وضاح [illegible]
[illegible] حرب [illegible]
[illegible] هرثمه [illegible]
[illegible] هرثمه [illegible]
[illegible] هرثمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و عارت [illegible] هرثمه [illegible]

[illegible]

[illegible] عیاران [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

عُرَاةٌ لَيْسَ بِذِي قَمِيصِ ... يَغْدُو عَلَى طَلَبِ القَنِيصِ
يَعْدُو عَلَى ذِي جَوْشَنٍ ... يَمْشِي العُيُونَ مِنَ البَصِيصِ
فِي كَفِّهِ طَرَّادَةٌ ... حَمْرَاءُ تَلْمَعُ كَالفُصُوصِ
حَرَصًا عَلَى طَلَبِ القِتَالِ ... أَشَدُّ مِنْ حِرْصِ الحَرِيصِ
[illegible] ... يَغْدُو عَلَى أَكْلِ الخَبِيصِ
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... عَلَى أَقَقٍ مِنَ القَلُوصِ
[illegible] ... [illegible] مِنْ مَحِيصِ
كَمْ مِنْ شُجَاعٍ فَارِسٍ ... قَدْ بَاعَ بِالثَّمَنِ الرَّخِيصِ
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... فِي الحَرْبِ [illegible]

[illegible] این شعر [illegible]

[illegible] الزَّمَانُ [illegible] ... [illegible]
وَالنَّاسُ لَا يَسْتَطِيعُونَ [illegible] ... [illegible]
يَأْتُونَنَا بِحَدِيثٍ لَا [illegible] ... فِي كُلِّ يَوْمٍ [illegible]

[illegible] حاتم بن صقر [illegible] عبد الرحمن بن الوضاح
[illegible]
[illegible] دجله [illegible]
[illegible] دجله [illegible]
[illegible] جماعت [illegible]
[illegible]
وضاح [illegible]

در خزانهٔ دولت در هم شکسته و الاوّل به شب ابو محمد به وعده بر بنوردیم بکعبه
عرّاده عبد الله ظفر منبر رایگان داده روحی بسط هرود را بو قسم هر دست بیافتند بنجهٔ ابو حنیفه
و سقوف انعام نمود به زر اندود بود و از کرده عرّاده و فخاره کلان عمر کشیده
تعبیر زبانیه زده عمرو الورّاق در صفحه این حوادث را بیان این قطعه از شعر گفته
ملکنا بن طاهر بن الحسین صبحناها صبحة الاثنین
جمعوا جمعهم بلیل و نادوا اطلبوا الیوم ثارکم بالحسین
ضربوا الطبل ثم کان الیهم کل صلب القناة و الساعدین
یا قتیلا بالقاع ملقی علی الشط هوی به بطن الحلقین
ما الذی فی یدیک انت اذا ما اصطلحا الیٰ ان عرانت بالخلتین
او ترید ام فالذل بعد انت من ذی تعرضت الفرقدین
کم بکفیر عزا بعینین کی ینظر ما قالهم فادا عینین
لیس یخطون ما یریدون ما تعمد رایهم سوی آل الحزین
سائلی عنهم هم من اذ صرت فی الناس لیس غیر کذین
شیء باقٍ و کثر ماض من الناس مضی او رایت فی الثقلین
از کلابت کوتر شعر محمد امین که گفت درین باب به زبان او این شعر گفته
ملکت بانجح الثقلین قلبا اذا ما کان لیس لها طول
له مع کل ذی بدن رقیب یشاهده و یعلم ما یقول
فلیس بغافل ابدا اذا ما اذا ما الامر ضیعها الفضول
این ابیات در تاریخ الحلة یکلمه منازل امین بود در خزانهٔ ... بیت بنور
بر بنوردیم و جماعه از اهل بغداد هم بعد در معارف آن باختیار گفته بعضه

بیان ضعف حال محمد امین و
فرار علی بن خازم از بغداد به امین

طبری و جمعی گویند حین بر خزانهٔ ... دارایی نیست و ... اوضاع احوال
و ابطال امر امین گشت و ... جدا نمودی الا که ... و ... بابک
و درید ... دو هر که باد و عبد الله بن خازم بن خزیمه از جانب محمد بن رشید بود که ...

[illegible]

و از تمامی سفر و غوغا بیان ذکر آن ... حادثه بد ... بسیار اکثر لاجرم ...
... این عالی و کمال ... که ... به این زمان در ... این ...
و در ... و مکارم ... گفته و بعضی از ... بود به نام ... طاهر
ذو الیمینین ... بن خازم ... سلطان بود و ... ضیاع و عقار و اموال ...
و که ... حال ... بن خازم را ... و ...
و ... کار از آن ... که ... هیچ از خود ... از شعر ...
وما جبن ابن خازم من شجاع وما اوباش الطغام من الانام
ولکن خاف صولة ضیغمی هصور الشد مشهور الکلام
خبر او در میان مردمان انتشار گرفت و سوداگران ... بارهٔ محلهٔ ...
و ... صلح ... از جانب ... و ... از ... طاهر ...
... و ... تمام ... و مخالفت ... جمع ... شدند
... هم در ... داد ... این ... و ...
طاهر ... هم ... طاهر بر ... عمر بحق بود ...
... و ... و جماعت ... در حال ... خود ...
و ... اد ... نظر ... کشید ... تمام ... به ...
و از طرف ... در ... از ... یکبار ... و ... علاوه
و ... سوداگران و ... در ... بسیار ...
در کرخ خانه و ضیاع و عقار ... که ... طراز و ...
این ... در ... باد ... در منزل ... و جماعت ...
... سوداگران ... المقول لذوی العقار ...
... محمد را ... و ... و از ...
قلب ... و در ... حال ...
... و ... طاهر ... در ... از ...
... و ... خود ... و ... حکام ...
از طریق ... محمد ابو ... عبد الله ... در این باب ...

پس چگونه خواهد بود حال اگر آنچه دارد [illegible] بهم در کار رسیدگی در [illegible] او طرق
وطلوع او در زندان و نفی او از بلاد و دفع نزد عصیان و بر کندن اساس ظلم و
عدوان که موجب صلاح حال عموم مردمان است حاصل نشد و هرگز ما نتوانیم [illegible]
توهم و اوهام از [illegible] این محبوب [illegible] در [illegible]
وجهی بود برگزیده [illegible] این محبوب [illegible] فرد و به
[illegible] داشته جمع [illegible] ظاهر از [illegible] و اوضاع [illegible] در حالت
[illegible] عمل است [illegible] از تقریر [illegible] و همچنین [illegible] از احوال [illegible]
قصه [illegible] جان در [illegible] اطلاع داده [illegible]
را در واقعه [illegible] و حالات [illegible]
امیر [illegible] تر از [illegible] احوال [illegible]
تر [illegible] عظیم تر از طلب [illegible]
راحت [illegible] خدا [illegible] که
[illegible] آئینه [illegible] و عفو او [illegible]
تارک [illegible] توکل [illegible]

[illegible]

دعوا لأهل الطريق [illegible] المصور
[illegible] محبت [illegible] القبور
فإن الله [illegible] بأسباب [illegible] والعجز

در خبر [illegible] که غوغای [illegible]
و راه [illegible] بجزیره عباس رسید [illegible] از مردم [illegible]
اشتغال [illegible]
دارای روز [illegible]
روز [illegible] در آن زمین [illegible] محمد امین به جناب [illegible]
ورفتن [illegible]
بعد از آنکه در طریق [illegible]

[illegible]

رسید از جانب [illegible] کثیره با جناب [illegible] میلاد [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] در راه عراق [illegible]
[illegible] عراق [illegible]

نادى منادي [illegible] عندنا يا قوم [illegible] في البيوت
فارت الغوغاء في وجهه قد [illegible] الليل قبل [illegible]
في يوم سبت تركوا جمعة في ظلمة الليل [illegible]

[illegible] در صفحه [illegible] این جواب گوید

لم قبل ما رأينا ما لنا [illegible]
[illegible] بجهل وبطيش
ان تلقاه [illegible] بعيش
هكذا تفعل الناس على قطعة خيش
[illegible] بالشمس راض بالمنى من كل عيش
[illegible] لا تفعل الا [illegible]
[illegible] او علاء او [illegible]
[illegible] من كف الحبشي

و نیز هم در آن [illegible]

ذهبت بهجة بغداد وكانت ذات بهجة
[illegible] في كل يوم [illegible] من بعد [illegible]
ضجت الارض الى الله من المنكر ضجة
ايها المقبول ما انت على دين المحجة
لست تدري ما الذي [illegible]
والى الفردوس [illegible] ام النار [illegible]
[illegible]
ان تكن [illegible] الف حجة

از [illegible]

با بقیهٔ [illegible] راه لشکر بغداد [illegible] شتافتند و [illegible] داخل شدند و [illegible] کردند [illegible] بسیاری از [illegible] دستور [illegible]
مفقود [illegible] و مردمان در طلب ارزاق [illegible] روز [illegible] از انواع [illegible]
[illegible] حال [illegible] و اهالی [illegible] عرق [illegible]
[illegible] و مردمان [illegible] بحجت [illegible] این مردمان [illegible]
[illegible] این [illegible] بخشند [illegible] شد [illegible]
[illegible] قصه [illegible] و شعری چند [illegible] گفته اند که خواهیم نقل نمود

تفرقوا ودعوني — يا معشر الاعوان
فكلكم ذو وجوه — كثيرة الالوان
وما ارى غير افك — وترهات الاماني
ولست املك شيئا — فسائلوا خزاني
فالويل لي ما دهاني — من ناكثي البنيان

در اینجا [illegible] وفات [illegible] ضعف [illegible] و [illegible]
متفرق گشته و محصور [illegible] طاهر [illegible] نطق [illegible]
بیان بعضی حوادث سال [illegible]
صد و نود و هفتم هجری [illegible]

١٩٧ حوادث — حج عباس بن موسی [و] منصور [illegible] — غلاء اندلس — وفات وکیع بن جراح — وفات بقیة بن ولید

در این سال عباس بن موسی بن عیسی [illegible] لقب [illegible]
طاهر [illegible] حج [illegible] در این سال [illegible] رشید [illegible] منصور [illegible]
از [illegible] امین [illegible] کرده [illegible] مأمون [illegible]
مأمون [illegible] در این سال در اندلس غلاء [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
و در این سال وکیع بن جراح [illegible] از [illegible] کوفی [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] وفات [illegible]
و نیز در این سال بقیة بن ولید [illegible]

[illegible] و در اینجا [illegible]

وفات [illegible] — وفات معاذ بن معاذ — حکام ولایات — وقایع ١٩٨ — خلافت [illegible] — [illegible] — [illegible]

بجز او و نیز در این سال محمد بن [illegible] بن سلیمان [illegible]
[illegible] المثنى العنبرى [illegible]
و [illegible] در این سال داود بن عیسی [illegible]
بیان وقایع سال [illegible]
[illegible] هجری [illegible]

در این سال هرثمة بن اعین [illegible] محمد بن هارون الرشید [illegible]
و [illegible]
[illegible] هرثمه [illegible]
[illegible]
امین [illegible] هرثمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
و [illegible] هرثمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible] عظیم [illegible]

وده تن سپاه از حرم و حرم تریب هم اکنون مستعد خواهند بود مر نبرد مع لشکر
و قطع جسور ایشان بود بحواله خشم و مستعد ام و دادن ایشان کار و تن بخوبی قرار
ذو الیمنین با تو مخالفت نموده و یکبار بر ثغر طاهر نوشته و از آن حرکت را در دیگر
سو بعون لطف خدا ... فی الحال ما آنکه بدین محبوب ... امر کار چون بر ...
با تو مخالفت نموده طاهر از مطالب تو بخزینه نوشته و نیز طاهر فرمود
بر نبشته نامه نکند نیز بهمان دستور محمد بن علی بن عیسی بن ماهان برکنار شده
گفته که تب طاهر نبشت روز از ماه محرم انصرام یافت بیکبره تموده نشستیم
بهر کار بنده در رسید خزینه بن خازم و محمد بن علی بن عیسی بن جعفر دو هزار که
و جبر بود بر بدید آمد و اعلام نمود که برخوردار شدند و محمد امین بود از فلان شهر
قطع و عالم با خبر بود که ازدواج نصف گفته کشته شدند ... کشیده را دام و در ملال
و السواد نمود در ماه روز ... کرده و بر شهر دقت شده بر ... از امیر بود در
قلم بعار آمد و تن از ... بود بشد و با او بود که بیگانه و ... از
الحمد ... بر ... که بر ... بود ... قطع

شعر سود ... قطع نموده خزینه هم ... بود

ملكنا جماعاً من خزيمة ... يا أحمد الرحمن يا ثمرة الحرب
تولى أمور المسلمين بسيفه ... فذلك وهاجي عنهم شرد الكرب
ولولا أبو العباس ما انفك دهرنا ... يبيت على عتب ويغدو على عتب
خزيمة لم ينكر له مثل هذه ... إذا اضطربت شرق البلاد مع الغرب
أناخ بجرجان فلما أطاعه ... سواريع والأفواه في فرقة العضب
وأم الكنايا بالمنايا محيلة ... تفرج عن خطب وتغمض عن خطب
فكانت كما كانت كرتها بحالة ... فاطفأت الثبت الملتف باللهب
وما مثل نفسي في نفوس كثيرة ... إذا أظلمت الدنيا إلى الأمن والخصب
بلاد أبي العباس غير منكر ... إذا فزع المكروب المغتم إلى الكرب

در تاریخ سنه کاتب ... و طاهر ذو الیمینین در بغداد ... بخزینه بن خازم

والا بغراة

و از هراة که ذکر رفت و سواد بغداد نمود و بل هراة حقیقه و مدینه بود و در آن شهر بود
قتال کنند در بیان بزرگی طاهر بخلاف سپاه موفق و بر بیان آن شوکت نمود و خویش
در محاربت با بزرگ دروازه و آنکه با او به بغداد در دار الرقیق فتح دارند و نجا حسبه
بود باب زبیده بازه و بجمع حلقی کسه و طاهر در باب الکرخ و قصر الوضاح محاربت
دروازه و مردم امین بر زبیده یافته و بیلا نمودند از ایشان و طاهر بر دروازه بکم از کی
بکی پنهان شده بر پشت یافته شد و بر در آن جهت خطا نکند بر بر دروازه نیست و
صفوف تیغ آوار د ... و مکان بر باب نماند از ... در کشتن علامت
و از کشیده لشکر در راه ... و در قصر و شنع و بحق کرخ و طراف و باب
در بر موضع ... در دروازه کشته الکانه الحرب مدینه ابو جعفر که در بکار
اطراف نموده و نیز در قصر زبیده و قصر الخلد ازدحام باب الحرب با سقف و نان
و در اطراف رحم در باب الکوفه و دروازه بصره و کنار را تخت هراة با کار و در کنار
و بر جمله اندرمینه بود از و با هر درجه کشتند و مانع بن جعفر و بر تخرج و افراد در
کار ... و قتال طاهر ... حرم کشته طاهر بود و منجنیق در دست و دوات
بر ... نقصان کند و هم ... در باب قصر زبیده و قصر الخلد منصوب نموده و بر
سنگ ... محمد امین خبر اینجا رسیده ... بود بر کار ... و کار دار و اهل
خود بود به مدینه ابی جعفر ... نمود و حضر بود ... و نوشت ادبار و
زوال خود را ... شده بر جهان محمد امین و دواوین و ... در کثیر ... از
کار او ... و در که ... بر نور ... بحیص بیص ... و مجلس
فوغائی و سفله الاولین نیز بهر طرف پراکنده گشتند و عمرو بن الوراق در این باب ...

يا طاهر الطهر الذي ... مثل له لم يوجد
يا سيد بن السيد بن السيد بن السيد
رمت إلى الغاية الأولى غزاة محمد
من غير نكاف ومتواط ومن مقصد
وتجرد بأوج إلى غاية ومحجد
ومقيد نقب السجون فعاد غير مقيد

وَمُسَوَّدٍ بِالنَّهْبِ سَادَ وَكَانَ غَيْرَ مُسَوَّدِ
ذَكَرُوا الْعِرَاكَ وَاسْتَكَانُوا بَعْدَ طُولِ تَمَرُّدِ

از عامر بن زید مروی است که گفت روزی عمرو وراق بعضی ازین نظام را در
یاد داد از جنگ طاهر در باب الکرخ و انهزام مردمان زیر فرمان او حرف براند
عمرو بن وراق بعد قدری شراب بنوشید و این شعر را در باب بگفت

فَتْنُهَا فِكْرَةٌ أَسْمَاءُ لَنَا فِيهَا وَلَهَا دَاءُ
تُصْلِحُهَا الْمَاءُ إِذْ صُفِّقَتْ يَوْمًا وَقَدْ يُفْسِدُهَا الْمَاءُ
فَقَائِلٍ لَا أَنْتَ لَهُمْ وَقْعَةٌ فِي يَوْمِنَا هٰذَا وَأَشْيَاءُ
قُلْتُ لَهُ أَنْتَ امْرُؤٌ جَاهِلٌ فِيكَ عَنِ الْخَيْرَاتِ إِبْطَاءُ
اشْرَبْ وَدَعْنَا شَرَّ أَمْوَاتِهِمْ تَصْطَلِحُ الْأُمَّةُ إِذَا شَاءُوا

و این حال بر درین بگذشت و مصرع فلان عزت ... بیت را هم گفت و فضل ...
را عادت گردید عمرو بن وراق این شعر بگفت

أَيُّ دَهْرٍ نَحْنُ فِيهِ مَاتَ فِيهِ الْكُبَرَاءُ
هٰذِهِ الشَّغْلَةُ وَالْغَوْغَاءُ فِينَا أُمَرَاءُ
مَا لَنَا شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا مَا نَشَاءُ
ضَجَّتِ الْأَرْضُ فَقَدْ ضَجَّتْ إِلَى اللّٰهِ السَّمَاءُ
رُفِعَ الدِّينُ وَقَدْ هَانَتْ عَلَى اللّٰهِ الدِّمَاءُ
يَا أَبَا مُوسَى لَكَ الْخَيْرَاتُ قَدْ حَانَ اللِّقَاءُ
هَا لَهَا صِرْ فَاعْتَصِرْهَا قَدْ أَتَاكَ النُّدَمَاءُ

و نیز عمرو بن وراق درین واقعه گفته

إِذَا مَا شِئْتَ أَنْ تَغْضَبَ جِدًّا وَتَنَامَ مُبَرَّدْ
فَقُلْ يَا مَعْشَرَ الْأَجْنَادِ فَدَاكُمْ طَاهِرْ

بیان کشتن محمد امین و بیان
دیگر حکایات و اتفاقات

از گرفته حکایت و از دعام و نصابت طاهر و لشکریان او محمد امین ... او را

بعد

بعث و در مدینه ابو جعفر منصور بود، آن گه در در کالبیع جنگ میداد متحصن گشت
طاهر ذو الیمینین نیز او بود و هزار مرد و ابواب سور ... و مسدود ...
تا آب دجله و کوه‌ها و ... بر ... بر ...
ابی سعید روایت کرده که طارق خادم را از خواص است که محمد امین بود
و ... از آخر که بیرون آمد در آمد طارق ... گفت روز
از کلام ... آخر روز از ... او ... ای ... خبر ...
طارق بطبخ ... و ... و نزد حمزه ... و این حمزه جاریه
بود و او ... امیر المؤمنین گرسنه ... در مطبخ ...
... حمزه ... الخبز ... آن ... کرمیشه
... و ... طارق ... کرمیسه ... طاهر
... امین ... و ... آب ... در آن ... آب ... آب ...
و آن روز ... عازم ... آب ...
بود ... از محمد بن ... مذکور است ... ابراهیم بن المهدی ...
در ... محمد امین بدینه منصور در قصر ... باب الذهب ... محصور
طاهر بود ... از قصر بیرون آمد ... کرد ...
و ... بر ... طاهر ... پس در ... قصر القرار ... در ...
... از قصر ... پس از آن در طلب ... بغداد
... ابراهیم ... از این ...
و ... آن در آب ... در این وقت ... بیع ... شراب ...
... طاهر ... خواهران ... طاهر ...
... ابراهیم ... محمد امین
امروز ... از ... طاهر ...
... در آن ... بر ... محمد امین
... ابراهیم ... گفته ...
او ... ضعف ... طاهر ...

شرح حال امین و قتل او

ظاهر بن الحسین در عهد مامون

هستی بود گفتم بفال بد گرفتم چه در آن حال ضعف و انکسار [illegible] این نیز ناپسندیده بود
پس آن کنیزک در حضور امین [illegible] شعر [illegible] بخواند

كُلَيبٌ لَعَمري كانَ أكثرَ ناصراً وأيسرَ ذنباً منكَ ضُرِّجَ بالدَّمِ

از این سرود [illegible] و امین [illegible]
در این شعر آغاز کرده بود

أبكى فراقُهمُ عيني فأرّقها إنّ التفرّقَ للأحبابِ بكّاءُ
ما زالَ يعدو عليهم ريبُ دهرِهمُ حتى تفانَوا وريبُ الدهرِ عدّاءُ

چون این شعر [illegible] و تفرقه و زوال [illegible] بود [illegible]
[illegible] امین [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] بر این شعر [illegible]

أما وربِّ السكونِ والحرَكِ إنّ المنايا كثيرةُ الشرَكِ
ما اختلفَ الليلُ والنهارُ ولا دارتْ نجومُ السماءِ في الفلَكِ
إلّا لنقلِ النعيمِ من ملِكٍ قد زالَ سلطانُه إلى ملِكِ
ومُلكُ ذي العرشِ دائمٌ أبداً ليسَ بفانٍ ولا بمشترَكِ

چون در این ابیات [illegible] زوال و انتقال سلطنت [illegible] و دولت [illegible]
اشارت [illegible] امین [illegible]
بر [illegible] آن کنیزک [illegible]
امین [illegible] در حضور امین [illegible]
کنیزک [illegible] در آن قدح [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] این جاریه [illegible]
آنگاه امین [illegible] ابراهیم [illegible] این جاریه [illegible]
[illegible] قدح [illegible]
[illegible] سلطنت تو [illegible]
[illegible] تو [illegible]

داد از

داد از مردم [illegible] قُضِيَ الأمرُ الذي فيه تستفتيان [illegible]
این آیت [illegible] امور و [illegible] امین محمد [illegible]
ابراهیم [illegible] آنچه [illegible] گفتم [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
شدم و [illegible] مشغول گشتم [illegible]
قُضِيَ الأمرُ الذي فيه تستفتيان [illegible] امین [illegible] از مجلس [illegible]
[illegible] سوار شد [illegible] به دینه [illegible]
[illegible] در روز [illegible]
[illegible] از ابو الحسن مدائنی [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حالات محمد بن
[illegible]
[illegible] زوال و اضطراب [illegible]
[illegible] آن [illegible] لا یزال [illegible]

پایان سلطنت محمد بن الرشید

پادشاهی [illegible]

[illegible] محمد بن رشید [illegible]
[illegible] امین [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن [illegible]
[illegible]

[illegible]

۱۸۵

دیگر آمده‌ایم و در آن صورت عرضه میدهیم در آن [illegible] و بر آن عزیمت [illegible]
امید داریم در تو فیض صواب [illegible] و اگر [illegible] خداوند تعالی [illegible] بود در آن معرور
داند امین [illegible] آن [illegible] کفته بر دماه از اطراف تو متفرق و پراکنده شده‌اند
و دشمن تو از هر جانب [illegible] در [illegible] از [illegible] و [illegible] بجنب
انفصه [illegible] و خان [illegible] بیتم [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
دیار [illegible] و محبت تو [illegible] دیده‌ام [illegible] اینا [illegible]
و ایشان [illegible] الذی دروازه [illegible] دراز [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] ابو [illegible] دیگر [illegible]
تواند [illegible] بجزیره و شام [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] و در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] صیت [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] از هر کرانه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] احوال خداوند تعالی بود [illegible]
[illegible] امین [illegible] دست [illegible]
و [illegible] و عزیمت بر آن [illegible] و این خبر [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] بتقاصر [illegible] محمد [illegible] لاجرم [illegible]
ابو جعفر و محمد بن عیسی [illegible] و [illegible] [illegible]
امین [illegible] تمام [illegible] و [illegible] دارم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] امین در [illegible]
عزیمه [illegible] خلوت [illegible]
این [illegible] و [illegible] و [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] آمده [illegible] و ایشان [illegible] عزیمت شده [illegible]
برادرت [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
و تیز [illegible] شده [illegible] امین [illegible] اگر [illegible]
و تو [illegible] و [illegible]

و گفتم تورا

و گفتم تو [illegible] و [illegible] آنگه [illegible] دست [illegible] امین
[illegible] عرضه [illegible] محمد [illegible] در رواق خانه [illegible]
و [illegible] بخانه [illegible] و [illegible]
را امین از [illegible] صورت [illegible] بر آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] بر آن عزیمت [illegible] و سلیمان و [illegible] بود [illegible]
[illegible] دست [illegible] گفته [illegible] و [illegible]
صورت [illegible] لاجرم از آن [illegible] دست [illegible] محمد بن عیسی [illegible] آن [illegible]
در قلب [illegible] و در [illegible] آن عزیمت [illegible] و مقبول
[illegible] و خروج [illegible] و سلیمان و [illegible] و محمد بن عیسی
[illegible] ایشان گفته [illegible] این [illegible] دولت [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] تو [illegible] و [illegible]
[illegible] تو [illegible] و هر کز از [illegible] تر [illegible]
امین [illegible] و سلیمان [illegible] بود [illegible]
[illegible] محمد بن عیسی [illegible] و [illegible] امین [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] عین [illegible] و مقبول
[illegible] این [illegible] بود [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] محمد بن عیسی [illegible] در جواب [illegible]
طاهر [illegible] در [illegible] دیوار [illegible]
[illegible] و [illegible] دیوار [illegible]
هر که دیوار [illegible] و [illegible] دیوار [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بود طاهر [illegible]

[illegible]

۱۸۵

و دیگر آنکه باید دانست این دیوار میزد تا ظاهر دیوار معمار روی بغداد و تکلف عام از
فلان سرم [illegible] از این خراب در کار ظاهر نظر نمی‌کرد و از وی [illegible] فلان
شد [illegible] که [illegible] اما هر چه عظیم تا و [illegible] نسبت با [illegible]
انسی و [illegible] محمد بن اسماعیل از حفص بن [illegible] حکایت
کند که محمد امین [illegible] در قصر القرار [illegible] در بستان موسی
[illegible] داد [illegible] در آن موضع [illegible] در آن منزل [illegible]
دیگر [illegible] و [illegible] در آن [illegible] بر ترتیب [illegible]
[illegible] و [illegible] سبب [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] قطعه [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] دکتم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] که [illegible] عنبر [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] این عنبر [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] در [illegible]
[illegible] زمان [illegible] از [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] در [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و عنبر [illegible] عبدالله بن
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] زمان [illegible]
[illegible] قطعه از عنبر [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و این [illegible]
این [illegible] عنبر [illegible] برای [illegible]
سلیمان بن ابی جعفر و ابراهیم [illegible] و محمد بن عیسی [illegible] از امین [illegible]
[illegible] و [illegible] و امین روز پنجشنبه و جمعه [illegible]
[illegible] ما [illegible]

مناظرت کرد

مناظرت کرد و از [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] ظفر جست [illegible]
[illegible] بخت و [illegible] است و [illegible] راه [illegible]
[illegible] امین گفت چگونه [illegible] در [illegible]
و [illegible] حوادث [illegible] دولت بود از [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] سعی [illegible] تا [illegible]
[illegible] امین [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] علی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible] مردم [illegible]
در [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] مقام [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] حاجت [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و این [illegible] بود [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] عبدالله [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] امیر [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
این [illegible] از [illegible] او [illegible]

از علامات ادبار کار امین

کار [illegible] امین [illegible] از امین

و کسی که محمد در خبر آمد آن و خبر قرار زنده و فرزاد بود و کار کبار و کار از نعیم طاهر
و مطلب او را بیاید و محمد بر کار رضا شد هم و سعی بکرد بود که بر هرثمه اوی کند و اینکه قطع شود
با نام هرثمه بلند کنند ملازان طرف حرب هرثمه و سایر قواد سپاه و کار از عهود ایشان در کار
حاصل شد و گران شده در آن خزینه بنهادن انجمن که طاهر و فتنه از کار مشغول نیز طاهر آمده
و سلیمان بن منصور و محمد بن عیسی بن نهیک و سندی بن شاهک نیز حضور یافته بود و از
هر طرف رای در آن و اندیشه در اندیشه درآورده و تدبیر امر کرده و قرار داده بر آنکه طاهر بالله
و باز نمود این را بجهت بسوی بیرون نرفتن شود ها کرد او آنکه بود و از آن ستاره بنهد ملازمان
نمکه ایشان شوا بعهده او را داد بر آن منوال بر که او در زمان حیات بن عیسی بن
ما آن نمود از آنکه و گفته جواب بفرستاد که محمد بر هرثمه اطمینان در بود و از تو آسان کار
بجویید خواهی برهانی نزد هرثمه شوه خادم و قضیب و برده فلاحی سوی تو بسیار داد در حقیقه
همین فلاحی بجهت نبود راست و نوازش از سوی سر لشکران و غنیمت ترا فرداد از او بود چو
مقتدر بر سر در بار طاهر را اجابت این امر بود بنمود رضا بداد که تا در کار جهان این خبر را
برداشت و محمد امین سوی آن حضرت که بجانب او طوق گفته و هرثمه شود و فلاحی بود
نظر بر تسلیم نمود و خواست طاهر تو شتاب بر بیرون جستن حالی که آن قوم در میان او آمدند
و طاهر بر حال سه مرد دوست به خادم و قضیب و برده فلاحی با محمد امین
به نزدیک هرثمه حسن بن علی طاهر این خبر بود از هرثمه پذیرفت از و طمع کرده خبر داد آمد
و بر سر بوده و هم ساعت همه انجمن شده در اطراف قصر ایستاده جعفر و منصور و خلق کثیر با ایشان بود
و مردم لشکر را نشانده بر آنها که باد سی دیوار کشی و ترس از بیرون آیند و حالت
در شب مانده شد پنج ده روز از محرم سال یکصد و نود و هشت بگذاره بود و هم حال و متفق بسته در آنجا
ابو الهیثم که بود حسن بن ابی سعید گفته بسته طاق خلافت باغی جسر هم و کشتی که حسین بن
طاهر بر آن بر بسته و کتاب هرثمه بود حاضر بود و خیره گشته در آن روز به خانه هاشمی
آب فرات یا فشم و حجر بنشسته در جایی که آنکه رفتی سوی هرثمه حرمت داد و هرثمه بسیار
بر این بر حرب بود و در حجره و طلب آن فلاحی که شده مطول بر تن تابه بود و مسند دیگر
رو سوی پیشه آن حجره خبر گشت آنجا و در آن بود رسید آن امین و اسعد از گوشه آنجا
آنجا بنهاده با او تسلیم و تقوی بطوع و رغبت نموده و گشته بعد از آن شد در آن حال طاهر بر در آن حجره

دخول در قصر خلد در کشتی امین برآمد و همین امین بطرف حراقه دست طاهر و یاران هرثمه
تاختند و آن حراقه سوی پیر و جماره فرو کرفتند و بیکطرف آب بیلان ماند حراقه را غرق کنند
و محمد امین و هرثمه و هر کس که در آن حراقه بود غرقه گشتند محمد بن ... از آن کیک گرفتند
به بستان موسی بن ... و طاهر هم بود از غرق شده او از راه حیض بود که بخیمه سو
بر کنار دجله عبور دادند تا نزدیک بجنبه رسید آنوقت ابراهیم بن جعفر بلخی و محمد بن حمید
بودند نقطه سکنی او را ابراهیم بن المهدی مسمی ولایت بغداد و طاهر او بود ولایت را نمود
و هانی طاهر جان بود او هر وقت مردم از ماجرای بیرون شود خویش را نیکو تر میداد
جمع بود و مظلوم میدانست محمد بن حمید و مرد فرمان طاهر بود امین سوی بنیاد دهان
بعده طاهر او بود در امر ولایت مقدم میداشت پس باغ بار آن خود را داد تا بجهه قرار که
و امین سوی گرفتند و محمد خود تا صبح و بر در سرای امین بود بخشید و او سوی بر در خیمه بود
که دارا آن را از ایشان بر لشکریان بر او شکسته او سوی تقدیم دارد و برادر ابراهیم بن جعفر
بلخی و در باب المقوم نزدیک که بود را آورده و مرد رسول امین را دید حاضر آورد
که هادر بدست از فراز مرکب بزیر نهفته جامه امین مسلمان بود بر آن منظور میدارند و از
حسن بن ابی سعید حوش که لشکر خطاب بن زیاد او سوی طاهر نمود محمد و هرثمه همه
باب در آنکه طاهر بطرف بستان موسی در باب الانبار مرخص لشکر بشنید
با در آن کرده بغرق که هرثمه بنهم شود بلکه خبر طاهر را با او بحضور شود که
رسید هم و حسن بن علی مأمونی و حسن لشکر خدم رسید باب الکرم شد محمد بن حمید
بجا رسید و حالی که طاهر گوید که مرد خبر محمد امین داد و سو بطرف در دارا
کوفه بمنزل آنجا ابراهیم بلخی طاهر رفت او بود و آن خبر سو داد که محمد بن حمید
با در میان نهاد و مقتضی با او گفته در گوشه از آن وجه مأمونی با بار خادم که لشکر میکن
همراه که از سوء حال بن علی که لشکر میگیرند آنوقت طاهر علم آن سو او بود از
دخول تا طاهر نخواند و او سوی تفتیش محمد امین نمود لشکر و طاهر و بال او بود لشکر
بر دو آن کوفه تا بر خوش شود و ما امر آن خبر سو بکنون ملکت لشکر سه ... عیسی
هبود در جمع در آن نبود خبر محمد امین آنجا خروج کرد و آنوقت هم از غارت
شب یکشنبه بود بعضی قصر در آمد و بر کشتی بر نشسته و جامه کار بطرف بوطیف که سیاه بر تن داشت

ملاقات ابن ... پسر ...

و با عموها را آنجا در حضور مهربانیم دو اثنی های گنبد قدم با وجه [illegible] نیرین الیوم
کبیره تو سلم میرانه و میگیرد ما [illegible] ما را [illegible] تو [illegible] شدم [illegible] آن [illegible]
در هیچ برفی نیاید چه شب در دجله برخط [illegible] خبر رسید و [illegible] و در افکنده
و از آن همه دادم [illegible] مغلوب کنم و تو را از دست [illegible] یا جهت [illegible]
بهتر آن بود که در ما [illegible] نا [illegible] از کنم و [illegible] در [illegible] خوار داد است کنم [illegible]
تو با زنم و در [illegible] تو برفی برم اگر [illegible] عمارت اند [illegible] در راه [illegible]
میرم و هم در مرکب [illegible] تو خواهم [illegible] امین این [illegible] گفته خدا [illegible] بود
باز شد و بود باز کور را از نگاه تو [illegible] شوهر [illegible] [illegible]
تو برفی [illegible] جز [illegible] بر داد در این نگاه [illegible] تا [illegible] آن [illegible] مضطرب
شد و [illegible] مردمان از [illegible] پراکنده شدند و [illegible] و [illegible] جهان را به درگاه [illegible]
از [illegible] گرفتند و هیچ [illegible] صبح شد و خبر تفرقه مردمان [illegible]
برفند [illegible] و [illegible] این [illegible] و [illegible] او [illegible] و ادهم [illegible]
و دست [illegible] از [illegible] و از [illegible] مهر از آن [illegible] بود
و در [illegible] در او [illegible] و [illegible] و [illegible] تا [illegible] کنار [illegible] و [illegible]
در برد [illegible] برترد [illegible] و [illegible] برخاست و [illegible] [illegible]
دیگر [illegible] ادان شدیم [illegible] باب القصر [illegible] دو آب [illegible] و [illegible]
[illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] ما [illegible] رسیدم [illegible] [illegible]
دست [illegible] برکشد و برد [illegible] مردان [illegible] تیز [illegible] [illegible]
[illegible] ضربت [illegible] در [illegible] امین [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] بود [illegible] [illegible] تا باب [illegible] رسیدم [illegible] تا دروازه [illegible]
اد [illegible] و از [illegible] در آمدیم و [illegible] [illegible] محمد بطرف [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] نخواهیم [illegible] زبانه [illegible] [illegible] و [illegible]
تا در دجله [illegible] آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] شدیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بنشینیم و
بر [illegible] بر [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] سلام [illegible]

در [illegible] ابن [illegible] [illegible]

مطلع

ملاقات ابن ... در ...

مطالع [illegible] که [illegible] در [illegible] [illegible] با [illegible] در [illegible] [illegible]
امین [illegible] به تعظیم و تکریم ادب [illegible] و [illegible] زانو [illegible]
و [illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] قیام [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
ارشد [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] در این حال [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] نظر [illegible] [illegible] از کدام [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از تو [illegible] و اگر برادرم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] در این [illegible]
اندر [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] و [illegible] [illegible] گرفته و [illegible] [illegible]
[illegible] قطع [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و آب [illegible] اندر آمد و غرقه گشت و [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در افکند [illegible] [illegible] و مرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از آن [illegible] دجله در [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
آنگاه [illegible] از مردم [illegible] غرق شده [illegible] [illegible] [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در افکند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] المرزبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر دیده باشی نجوم بیدرنگ ظاهر گشته و نیز مردم دیده اند نشانه است
ظاهر گشته فرو شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نعم در ابو ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] چراغ در آن [illegible]
مسعودی در مروج الذهب [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو جعفر منصور در آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زیر ... ابو ابراهیم [illegible]

باب [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لهم تکونوا ... کما ...

[illegible] در حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]

کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم یسمر بمکة سامر
بلی نحن کنا اهلها فأبادنا صروف اللیالی والجدود العواثر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قضی الامر الذی فیه تستفتیان
[illegible] حضرت یوسف علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لا تعجبن من العجب قد فات ما یقضی العجب
قد فات امر فادح فیه لذی عجب عجب

حکایت از جمله حوادث عظیمه موجب شکر اولوا الالباب ازین بیش نبوده است هموم
بیکباره فرو آید بر مجلس مجلس بگرد و در بازار نیز دیدیم تا تقول لکم و نیز مسعود گفته حکما خلافت
از دو غربی بر محمد امین حاطط گفت و در این وقت هرثمه بن اعین در که نبود ان
که یک بر در وازهٔ خراسان و سر در وازهٔ بکر فرود آمد و طاهر از طرف دیگر ببلوک
بستر و باب المحول و باب الکناس دار گرفت امین بر منبر رفت و این خطبه بکرد — خطبهٔ امین
وهی الحمد لله الذی یضع من یشاء بقدرته ویرفع والحمد لله الذی
یعطی بقدرته من یشاء ویمنع والحمد لله الذی یقبض ویبسط والیه
المصیر احمده علی نوائب الزمان وخذلان الاعوان وتشتت
الحال وکسوف البال وصلی الله علی رسوله وآله وسلم سپس
گفتار در خصوص یا نوع اهل کس بر عقبه و دولت و در بر بود ذات هر کس نزدیک
مخصوص خداکند ... به نیز در الخط بر کسی بود ذات علی بود و از هر کس ...
بیار و بسیار کرد اندر مخصوص تا از خط و لیط و کرد و ثبت ... قرائت
اویست و آنگه گاه آمد که ... در دوره ... حیله است ... بیکباره
بر نیابت زمان و خذلان اعوان و تشتت حال و کسوف بال و صلی الله علیه
وآله وسلم ... لیس الی ما کارنکم تقلیب موضع ونفسی حرثه
وحسره عظیمه انی محال کتبتی ... سال الله ان یلطف بی بمعونته
هانا ... در دو گاه ... در جانب المغیث و ... تا جرات خوش ...
نمود حفظ ... نامه ... والله الفاضل ... و ... — مکتوب امین بطاهر
مکتوب ... رقم طاهر بن الحسین رقم قسم اما بعد فانک نصحت فنصحت
وحاربت فنصرت وقد یغلب الغالب ویخذل العاقل وقدر آیت
الصلاح فی تعاونی اخی والرجوع الیه من هذا السلطان اذ کان اولی
به واحق فاعطنی الامان علی نفسی وولدی وامی وجدتی و
ماشیتی والقاطرین واعوانی اصرع الیه وهذا الامر الی اخی
فان رغب لی الوفاء بامانک والا کان اولی واحق بها
تو در طلمات ... بر وزیر ... و فضیحت کار آورد و ضب بنمود و

فرزند شدی و این خطاب خنده و گریان گرفتند بی صبره نشکن را فلوت وبی
رنگ کرد ... را بیدا و بحیدل کوکته من هنک صلاح را نخوی بود در آن دیدم ای ارکان
کنم و از سلطنت خلع کردم و در بعد کریم جهان بر خلافت شریفه ترتیب بگیم
سوار ... و فرزندان ... و دیدم و هر دو ... که یکجا ... تو بدر ... الضاد
والعنوان فی نفعه ... عبدالله و این ارزانی خودتر ... الحکم
نخواهد داد ... از ... رسیده بر شما نبشت ... تا گرداندی ... فرمان تقدیم
بیهوده ... امر مکتوب بود که حکم المولی شیئ ماقدر و عقیل ماقدر و
الامر فی فی الله الذی نفسی بیده حتی یقطع نحیه فی یدی ویقول
علی حلمی ... ان کوه ... بنود بر ... و تاراج و ... آخر الله ...
نگشته و ... آنچه ... بود ... کنی ... تا کنون ... قتل ...
کنون گفته شد و ... آنچه ... نبشان من قسم ... از جمله ... نوشته
امین از طاهر ... مکتوب ... هرثمه بن اعین ... دو ... در امان او و ...
و چنان بود امین ... از مردان ... زار ... بود و از جانب ... ابوالعینا ...
... و از آن ... نگشته ... آمد ... تا عقلا ... و ...
... جانب ... بود ... بالی ... در آن زمان ... بود
و ... آن ... بود ... و کشته ... و چنان بود که آن زمان طاهر در
بستان ... باب الکناس ... طاهر ... یکی از ... ابیات
بر ... آنجا ... شعر ...

لئن من طاهر یوم عظیم الشان والخطب
علینا ثم باد الانجاد عن ... الکلب
وما لابی الطیب یوم صادق الکرب
اتاه کل کرار ولیس کان ذا نقب
دعوناه علی جنبته اثار من القرب
اذا ما حل من شرف ابتغاه من القرب

در این جا کار محمد امین دشوار افتاد و ... نبود در ... ساده ... عالم ... نامه

تازه قوی باد و نقصان [illegible] عطائی [illegible] ازین جزو
[illegible] بغداد و [illegible] گفته [illegible]
اغراء [illegible] از [illegible] بغداد [illegible]

قل لا امن الله في هذه ما شئت من الخلق سوى [illegible]

داین [illegible] بغداد [illegible] معمور [illegible]
[illegible] دار [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] گرد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] منازل [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

قطعت الارحام بين العشائر ... فاسلمهم اهل النهى والبصائر
فذاك انتقام الله من خلقه بهم ... لما اجرموه من ركوب الكبائر
فلا نحن اظهرنا من الشر توبة ... ولا نحن اصلحنا فساد السرائر
ولا نرتجع من وعظ ومذكر ... فينجح فينا وعظ ناه وآمر
فابك على الاسلام لما تقطعت ... عراه ورجى خيرها كل كافر
فاصبح بعض الناس يقتل بعضهم ... فمن بين مقهور عزيز وقاهر
وصار رئيس القوم يحمل نفسه ... وصار رئيسا فيهم كل شاطر
فلا الفاجر البر يحفظ حرمة ... ولا يستطيع البر دفع الفاجر
فراهم كانا الذئاب رأت دما ... فامته لا تلوي على زجر زاجر
واصبح يبكي القاتل بنحوه ... تسيل على آثارها بالخناجر
فابكي لقتلي من صديق ومن اخ ... كريم ومن جار شفيق مجاور
ووالدة تبكي بحزن على ابنها ... فتبكي لها من رحمة كل طائر
وذات خليل اصبحت وهي ايم ... وتبكي عليه بالدموع البوادر
تقول له قد كنت عزا وناصرا ... فغبت عنا اليوم عز وناصر
فابكيك لاحراق وهدم منازل ... وقتل وانهاب اللهى والذخائر

وابراز

وابراز ربات الخدور حواسرا ... خرجن بلا خمر ولا بمآزر
تراها حيارى ليس تعرف وجهها ... تلاقي امانا الظباء النوافر
كأن لم تكن بغداد احسن منظر ... وملهى رآه عين لاه وناظر
بلى هكذا كانت فاذهب حسنها ... وبدد منها الشمل حكم المقادر
وحل بهم ما حل بالناس قبلهم ... فاضحوا احاديثا لباد وحاضر
ابغداد يا دار الملوك ومجتنى ... صروف المنايا يا مستقر المنابر
ويا جنة الدنيا ويا مطلب الغنى ... ومستنبط الاموال عند المفاقر
ابيني لنا اين الذين عهدتهم ... يحلون في روض من العيش زاهر
واين ملوك في المواكب تغتدي ... تشبهها بالانجم الزواهر
واين القضاة الحاكمون برأيهم ... لورد امور مشكلات المصادر
اذا القائلون الناطقون بحكمة ... ورصف كلام من خطيب وشاعر
واين رياح للملوك عهدتها ... مزخرفة فيها صنوف الجواهر
ترش بماء المسك والورد ارضها ... يفوح بها من بعد ريح المجامر
ويصبح النداحي فيه كل عشية ... الى الحول فيها من كريم العناصر
فهو جاه تحتجب لنغمها ... اذا هو لما طاف بين المزاهر
فالملوك الغر من آل هاشم ... واشياعهم فيها انجم الغادر
يروحون في سلطانهم كأنهم ... يروحون في سلطان مصر لغابر
تحايل عما نالهم كبرا وهم ... فنالهم بالكيد ايدي الاصاغر
واقسم لو ان الملوك تناصروا ... لقد ذلت هانوا رقاب الجبابر

مؤلفه

جانا نگر روزی دیده عبرت بین ... در نظر رفته دجله بغداد آن حسین
[illegible] بغداد ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

191

مولای یا ... علیه السلام

[illegible]

از کثرت ... اولاد رفت ... [illegible]

[illegible]

ازدست ... و زهی ... [illegible]

فنفر ... دجاجل ... [illegible]

نالید ... [illegible]

[illegible]

لقد است با ... آداب فراقی / در دره ... [illegible]

خواهر ... محفوظ در ... / ... در ... [illegible]

[illegible]

انور علا ... [illegible]

از فوج ... [illegible]

[illegible]

اعظم برادر ... فرهاد

و یوسف احمر و جعفر بکوف دشمن و دیبا نها دلیلم و کوس و ملکی براه در بشته
پس عریف با مردم بر تمام سوار بعور و داشن ابراد ده تن از نقا بلان او جمله
کلاه خود بسر نداشت و بردره دو دسته بعد نقاسار بعضه نقیب و بر نکم و بسیر
رخت... خویا بنهد و تمام سپاه مورث این جماعت را بوار ان و دلالان
اسلحه کار زار و زره و جوشنها و عرق چیرکه و نیزها و سپر از بیشه بعرهان میشد و هم
این جماعت عراة و برهنه و بتخصیص آن اسلحه و استعداد بعضه و حلاه ها زیر فتنه
نرکند و از برهنه ببرهنه میرسید از این امر عجب تر دانستم بنده و حوله و مراکب ابنا
برسه و بجمله منصور سپاه ان لشکر و جمعی کثیر دها برسیر آمده و تعجب رسیده و نیز
از تمام سپاه گروه بسیار مقتول شدند یکی از شعراء بنی داود آن و نشست احدا ز قوم از منجنیق سپاه
کنده این ابیات را بر نشته نظم درآورده

لا تقرب المنجنيق والحجرا ... فقد رأيت القتيل اذ قبرا
بالكر كيلا يفوته فأل ... ولا قتيل و خلفه الخبرا
يا صاحب المنجنيق ما فعلت ... كفاك لم تبقيا ولم تذرا
كان داره سوى الذي امرا ... هيهات ان يغلب الهوى القدرا

و چندگاه از هر جانب بدین دستور کشته و اطراف داد و نوک طلا دوم دستگا، خلاف
طبود پوسیده حوسکه زد و بیرون از نحو اداو امراء خیاب از جانب ابلاة بار و اما حرب
و در واقع قطر بی بر امیر طاهر انجحق کند و عنبر شرق طرف غربی بالابکرده و میکرده
منجنیقات عدیده بکار نکند و در بغداد در محله کرخ و غیره سوزانیده و خرابها
دکان ها و صعصد چندانکه کاسد و بازار و در تحیح و واد خود بهار آن شهر شوید
کنند و بعضی دکان کنده شده و در هر موضع آنجا تعجب رسیده و خود خرشیت

و بهم و هیبت و شعر لهم گفته عرب این شعر گفت

من ذا اصابك يا بغداد بالعين ... الم تكوني زمانا قرة العين

و بقیه این ابیات در تاریخ اذبیر از این شعر مسطور است بیت خصی این حکایت و نقل
من ابن الزبيقي مدت ده روز ماه امر قرار و ایشه لشکر بغداد آن قصه بر اهل بغداد شد
سمه جعفر و نمار نزدیک لشکر آن آفات و عداوت منادی برو بغداد اهل الاقدام

ابو جعفر

ابو جعفر منصور بنا بر بغداد بود بیوفت امر خراد بیکیه در ایام حرب مستعین
و معتز بکار ترتیب بر اینگونه از حرب جماعت عیاران بابان شده و آن جماعه
با سه هزار نفر از عراة بجنگ تا خند و قرب عظیم بردم بغداد چنانکه در
آنکه در محاربت معتز و امین از آن کشته زیبا و مردم بغداد را از آن نزد
حرب مستعین و معتز و دراز اسلحه دیر و هم مجلس فرو آمد و از پر غفته شده ابن
انحی از دیار ایله و در آنجا مشهور این وقت از زیر پسین و بوده دفتر که داکم
بو طه خروج ابا محمد حسن بن عبد الله بن حمدان ملقب بناصر الدوله و برادر وی
سیف الدوله علی بن عبد الله بن حمدان که آنجا و طول سنوات و غیر ذالک که نها از شد
سخت عظیم افتاد بجماعه در میان سوفتن و عراة و غیر ایشان از اصحاب ابن شیرزاد
و امیر الامراء توزون در طرف غربی بغداد کشته و در آن ایام ابن اثیر گوید
فکنا نعود الله... و خلق کثیر از ایشان کشته شدند و معتز شعری گفته دراین معنی مسطور
گشت یکی از عطف مفارقت... و دمید و خاصه بغداد تیر از
جماعه عراة با نیزه و نی و طراوات بطارد و به حیات در آمدند و کلاه از
کاغذ بر سر نهاده در دینار و شتر از گار و دیده گرفتند و جماعه از صحابه امین
نیز با بعضی از مواضع کثیره بطرف سپاه معتز تاختند ام حرف فحه
روزانه متوالی اکثر بجمعیت و عظمت و اطاعت دولت بغداد و خلفا بود
ملحق گشت بخلاف این جماعه عیار از کجکاه و ایران بود از طرق کثیره بحرب
الیان نفر... داد ایشان بغداد را بدو لشکر عظیم مقتول شده و در آن روز نیز
از بغداد تا از غلبه و قوت بجماعه عراة بود و از آن پس با سوفتن و عراة
و ایشان اولاد عیسی و غیره جبر بمولد و معتمد و عده کشتها بر بغداد رفت
رسید و عمر از عیاران این شعر گفت

بالامير الطاهر بن الحسين ... صبحونا صبيحة الاثنين
جمعوا جمعهم بليل ثم سهم ... كل من يطلب القتالة والشين
يا قتيل العراة تمضي على النطع ... كطاة الخبطيف الجانبين
ما الذي كان في يديك اذا ما ... اصطلح الناس يا بني الخليفتين

[illegible] (marginal note)

أو زيد أو فاتك بل نعقد   انتعش ذين موضع القرنين
ثم بقصر عمرو الجنتين كي   ينظرها ما لهم فراخ سكن

و کارها را نبود در ذهن هجا رتبه این دیوان فائمه در عراقش داشته بود
بغرد [illegible] در البلاق و دقایق مرد دیگر با او بعضی واد دیگر چیزی را [illegible]
خانه را که مطالبه کنند و طاهر تیز برد چنانکه [illegible] و آنوقت طاهر [illegible]
الا بار در بوستانی فرود شده بود محمد امین گفت بوکه [illegible] سلام [illegible]
برده فرقه بود تا سی [illegible] بگمان با دشمن [illegible] شرقانی [illegible]

تفرقوا او دعوني   يا معشر الاعوان
فكلكم ذو وجوه   كثيرة الالوان
فما ارى غير افك   وترهات الاماني
ولست املك شيئاً   فسائلوا اخواني
فالويل قد دها ني   من نازل البنان

مقصود از نازل البنان طاهر ذی الیمینین بوده در آنکه ذهاب و دجله را بر [illegible]
رفته بود و هرثمه بن اعین در جانب شرقی بغداد و طاهر در طرف غربی، از آن [illegible]
دیگر امین در مدینه ابی جعفر منصور بکار باز [illegible] از جهالی او [illegible] بعد
مشاهدت مادره [illegible] و خانه [illegible] بر [illegible] رای [illegible] از [illegible]
با طاهر طاقت کار و بوکه [illegible] بعد تفویض [illegible]
مدبر بود در آن [illegible] کتاب امین [illegible] طاهر [illegible]
شد بر آدم [illegible] از [illegible]
[illegible] نفس [illegible] کار [illegible] دولت کار
[illegible] طاهر از [illegible] کار [illegible] طاهر [illegible]
ذریت [illegible] علم [illegible] امداد در طلب
[illegible] استدلال از
[illegible] طاهر [illegible] اجابت
[illegible] مردم [illegible] بر آید

اکمال

هیچ [illegible] نزد آدم و چنانکه بعضی ابو العلاء معری در این شعر
[illegible] از [illegible] گفته است

فكأنهم يطلبون وقد بهم   وضاربوا اليه فقطعوا تاريخ
اني اللذ زادا خاف الذي لا يقالها عليه وكان الولاي بلاد
فقالوا له اهلاً وسهلاً ومرحباً   اصبت فلا يخفى من اراد وعاد
فاجمع لا تخشى من الناس كلهم   عدداً ولو كانوا اتوه عادي

بوکه [illegible] طاهر [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] ملک و سلطنه خود را با او گذارم [illegible] زندگانی در
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] از [illegible]
المؤمنین [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] امین [illegible] و از این [illegible]
و لا [illegible] آنگاه [illegible] بر [illegible]
[illegible] امین [illegible] امین بوکه خدا و بو
[illegible] خبر [illegible] و لیکن او
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
در [illegible] و در [illegible]
[illegible] مجلس
[illegible] الجزیره [illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] این
[illegible] بوکه [illegible]

و خان محمود طاهر را در اردوی امین بیاورد غلامان و خدام از خواص امین بگفتند و ...
کز فسطاط بر قیروم ... این خبر نیز در ... رسید بطاهر رسید که ...
د ... اسب ... سوار ... و بقیه خبر ... در این فصل مسطور شد ...
و العبوران ... سطور شد ... بقیه ... داستان احمد بن سلام صاحب نظام ... در خبر
طاهر ... ابو صالح ... بیکجه ... آن خانه ...
... برادر ... در ... جند ... در عقب ... نشسته بود
... گذشت ... سواران ... یاد ...
... گفته ... دادند ...
... برادر ... و عمامه ... آن عمامه ...
... داشته ... آورده ... و در ... الملوک ...
... گفت و ... سفار ... نیز جعفر ... آن ...
... در آن خانه ... عمامه ... محمد امین ...
... سوال ... کلاه ... و ...
از دیده ... امین ... آن ...
... غلام ... از ... احمد بن سلام
صاحب نظام ... بغداد ... تو ...
... محمود ... منصور ... برادر ...
... احمد ... عزیز ... بخواهد
... کند ... خویشتن ... سود ...
... احمد ... زنده ... از ...
... برادر ...
... دروغ ... امین ... خون ...
خواسته از ... وزرا ... امین ...
... وزرا ... در ... امین ...
... در ... آن ... احمد ...

... گرفتار کردن ... زنده

... امین ... سوال ... برادر ...
... گفتم ... امین آن ... بگفت
... و حسب ... برادر ...
... رسیدند ... برادر ... سواران ...
... از ... خراسان ... مرغ ...

باب قصة ... هارون الرشید ملقب به امین

احمد بن سلام صاحب نظام ... گفت ... امین ...
... دیوار
امین نظر افکنده ... دیوار ... در ...
... و ...
... دیدم ... امین ... گفتم ... از ...
... کار ... بود ... از ...
... امین ... احمد ... محمد ...
... برادر ...
... صدا ... حق ...
... برادر ... امیر ...
... امین ...
و گفت انا لله و انا الیه راجعون ... سوگند ...
... از ... برادر ...
... آن ...
... احمد ... برادر ...
... آن ... امین ...
... از ...

... گفتم ... رحم ... امین ... امیر ... احمد ...

هاشم فرستاده از آنچه در ادب با او گفته بود و خبر بر در این وقت
یکتن از [illegible] او بوخادم [illegible] غلام قریش دندانی مولای طاهر بود
بر امین در آمد و خبر از شمشیر بر دوش آورد و بر مقدم ترک بنشست امین
آن دید [illegible] اندازد که بر سر او خورد و بر افکند و بر آن ترک او بود
شمشیر [illegible] دستش [illegible] غلام [illegible] بگرفت و [illegible] بگشت و
کشتن [illegible] از [illegible] ایشان تیر در قاصره امین [illegible] الوقت
و بردن [illegible] از [illegible] آنگاه [illegible] طاهر
[illegible] احمد [illegible] در [illegible] امین بود در
[illegible] احمد [illegible] داد [illegible] آنچه [illegible]
در [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] بادود [illegible]
روز [illegible] و [illegible] روز [illegible]
[illegible] آنچه امین [illegible]
[illegible] جز [illegible]
[illegible] دروغ [illegible] ایشان [illegible] داد [illegible]
[illegible] نشسته [illegible]
امین [illegible] غلط [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
و آنچه [illegible] بود [illegible] در آن [illegible] امین
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] امین [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] العلاء [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] و [illegible] اللهم [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]

قتل امین

[illegible]

[illegible] آن [illegible] با او در [illegible] محمد امین در آن [illegible]
طاهر [illegible] خبر [illegible] و [illegible]
سر محمد [illegible] بر در [illegible] نصب کرد و [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] طاهر [illegible] سر محمد مخلوع [illegible]
الوفیات [illegible] طاهر [illegible] امین [illegible]
و [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] امین [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
سر او بر دیوار [illegible] نصب [illegible] محمد مخلوع [illegible]
[illegible] الخلفاء [illegible] امین [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] آن [illegible]
بر دیوار [illegible] نصب [illegible] مخلوع [illegible]
[illegible] امین [illegible] در
زندان [illegible] در کیفیت قتل امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
در [illegible] طرف [illegible]
[illegible] امین بود [illegible]
از آن [illegible] طاهر [illegible] اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و
تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر [illegible]
خواب غفلت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]

اخبار [illegible] امین

[illegible]

ای معلم شعور همکس جز خالق ملک الملک ندانم و اگر بر عنوان عادت بشر
و خیر عادت هیچ [illegible] و دیارا با بود [illegible] و ملک بگذرد
و فریق را بگذرد را چه [illegible] پس [illegible] از کار [illegible]
[illegible]
در مرثیه محمد امین [illegible] گوید

مسعودی در مروج الذهب [illegible] امین [illegible] فاتوه
این شعر را در [illegible] امین [illegible]

أودى بالفضل من لم يترك الناسا — فامنح فؤادك عن مقتوله الياسا
لما رأيتنا المنايا قد قصدن له — أصبن منه سواد القلب والراسا
فبت متكئاً أرعى النجوم له — أخال سنته في الليل قرطاسا
والموت كان به والهم قارنه — حتى سقاه التي أودى بها الكاسا
رزئته حين باهيت الرجال به — وقد بنيت به للدهر آساسا
فليس من مات مردوداً لنا أبداً — حتى يرد علينا قبله ناسا

و نیز زوجه امین لبابه دختر علی بن مهدی این شعر بود در مرثیه امین گفته است
و امین را [illegible] نمود

أبكيك لا للنعيم والأنس — بل للمعالي والرمح والفرس
أبكي على سيد فجعت به — أرملني قبل ليلة العرس
يا ملكاً بالعراق مطرحاً — خانته أشراطه مع الحرس

[illegible] ابراهیم [illegible] این شعر بود در مرثیه امین [illegible]

عوجا بمغنى الطلل الداثر — بالخلد ذات الصخر والآجر
والمرمر المسنون يطلى به — والباب باب الذهب الناضر
عوجا بها فاستيقنا عندها — على يقين قدرة القادر
وأبلغا عني مقالاً إلى — المولى على المأمور والآمر
قولا له يا ابن ولي الهدى — طهر بلاد الله من طاهر
لم يكفه أن حز أوداجه — في شطن هذا [illegible] الثائر

(margin:) شعر زبیده [illegible] امین
(margin:) شعر زوجه امین در مرثیه او
(margin:) شعر ابراهیم در مرثیه امین

قد برد

قد برد الموت على جفنه — طرفه منكسر الناظر

و چون این ابیات گوش زد مأمون گردید گفته بود دشوار افتاد و این شعر از جمله [illegible]
احمد در مرثیه امین گفته و در تاریخ الخلفا رقم کرده

لم نبكيك لماذا للطرب — يا أبا موسى وترويج اللعب
ولترك الخمس في أوقاتها — حرصاً منك على ماء العنب
وشنيف أنا لا أبكي له — وعلى كوثر لا أخشى العطب
لم تكن تصلح للملك ولا — تعطيك الطاعة بالملك العرب
لم نبكيك لما عرضتنا — للمجانيق وطوراً للسلب

و در این ایام [illegible] مصر [illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] این اشعار [illegible] سوگوار [illegible]
[illegible] این شعر [illegible] امین [illegible]

أي طاهر لا طهر الله طاهراً — فما طاهر فيما أتى بمطهر
أخرجني مكشوفة الوجه حاسراً — وأنهب أموالي وخرب أدوري
يعز على هارون ما قد لقيته — وما مر بي من ناقص الخلق أعور
تذكر أمير المؤمنين قرابتي — فديتك من ذي قربة متذكر

طبری [illegible] امین [illegible] این شعر [illegible]
قتلت الخليفة في داره — وأنهبت بالسيف أمواله

و نیز این شعر [illegible]

ملكت الناس قسراً واقتداراً — وقتلت الجبابرة الكبارا
ووجهت الخلافة نحو مرو — إلى المأمون تبتدر ابتدارا

در تاریخ طبری این اشعار [illegible]

لم نبكيك لما عذر الرضى — بل ولا تعرف ما حد الغضب
إنما أبكي عليه لا لكن — عين من أبكاه إلا للعجب
ولقوم صيرونا أعبداً — لهم يبدو على الرأس الذنب

(margin:) [illegible]
(margin:) [illegible]

في عذاب وفي حصار مجهّد ... سدّدا الطرق فلا وجه طلب

زعموا أنّك حيّ ماشئ ... كلّ من قد قال هذا قد كذب

ليت من قد قال ذا في وقره ... من جميع الناس حيّ ذهب

أو حبا الله عليها فتنة ... غضب الله عليه وكتب

واز این بیتی نقیصه نگاران اخبار [illegible] نوشته اند [illegible] بغداد [illegible] جانب [illegible] احمد [illegible] اصحاب بغداد [illegible] درین موضع نیز [illegible] این گفته [illegible] عمرو بن عبد الملك وراق در بغداد [illegible] وآن [illegible] بود [illegible]

ألم يكن فيك ما قوا لهم ترف ... بالطالبات وبالمعروف يلتفوف

كم كان لي مسعد منهم على زمن ... كم كان منهم على المعروف من عونه

لله درّ زمان كان يجمعنا ... أين الزمان الذي ولّى ومن أين

يا من تخرّب بغداد لنعمتها ... أهلكت نفسك يا نبت الأرضين

كانت تكون بجمع الناس واحدة ... عينا وليس تكون اليوم كالأين

لما استهم فرقهم فرقا ... وا لهما من طرّا جميعا بين فكّين

از عمر بن [illegible] مذکور است [illegible] احمد [illegible] امین [illegible] شعر [illegible] الأنس [illegible] از دهر عیسی بن جعفر [illegible] ملكت محمد امین [illegible] آن شعر [illegible] این بیوان شعر بود [illegible]

حسبی الصدیق [illegible]

يا خير أسرته وإن زعموا ... إنّي عليك لمثبت أسف

الله يعلم أنّ لي كبدا ... حرّى عليك ومقلة تكف

ولئن شجيت بما رزئت به ... إنّي لأضمر فوق ما أصف

هلّا بقيت لسدّ فاقتنا ... أبدا وكان لغيرك التلف

فلقد خلفت خلائفا سلفوا ... ولسوف يعوز بعدك الخلف

لابات

لا بات رهطك بعد هفوتهم ... إنّي لرهطك بعدها شنف

هتكوا بحرمتك التي هتكت ... حرم الرسول ودونها السجف

ونمت أقاربك التي خذلت ... وجميعها بالذلّ معترف

لم يفعلوا بالشطّ إذ حضروا ... ما تفعل الغيرانة الأنف

تركوا حريم أبيهم نفلا ... والمحصنات صوارخ هتف

أبدت مخلخلها على دهش ... أبكارهنّ وربّة النصف

سلبت معاجرهنّ واجتلبت ... ذات النقاب ونوزع الشنف

فكأنهنّ خلال منتهب ... درّ تكشّف دونه الصدف

ملك تخون ملكه قدر ... فوهى وصرف الدهر مختلف

هيهات بعدك أن يدوم لنا ... عزّ وأن يبقى لنا شرف

لا قبسوا ضيفها مسرفة ... لأفاذرين نحيها الجرف

أفبعد عبد الله تقتله ... والقتل بعد أمانه سرف

فستعرفون غدا بعاقبة ... عزّ الإله فأوردوا وقفوا

يا من تخون نومه أرق ... هدت الشجون وقلبه لهف

قد كنت لي أملا غنيت به ... فمضى وحلّ محلّه الأسف

فالشمل منتشر لفقدك والدنيا سدى والبال منكسف

و نیز بیتی چند که در شرح امین گفته

إذا ذكر الأمين نعى الصفا ... وإن رقد الخليّ حمى الجفونا

وما برحت منازل من تجنّي ... وكلّ إذا بكى تبكي لي شجونا

واز جمله اینها ابیات

فلم أر بعدهم حسنا سواهم ... ولم تر مثلهم عيون الناظرينا

هو الحبل الذي هويت لعالي ... لبيدته وتربع الظالمينا

ستذهب بعدك الدنيا جوارا ... وتندب بعدك الأولين المكونا

فقد ذهبت بشاشته لقحى ... وعاد الأدرع مطرده مهنا

فقد عزّ متّصل بكرى ... وملته وذلّ المسلمونا

١٩٨

و نیز در شعر این گفته است

أسفاً عليك سلالة أكرب قربة ... منّي وأقراني عليك تزيد

وعبد الرحمن بن علي المداهر از ابيات او در مرثيه اين گفته است

يا عين جودي قد نبت عن ذكره ... فقد فقدنا العزيز من ديم

و در ضمن آن اين ابيات گفته

خليفة الله في بريته ... تقصر أيدي الملوك عن شيمه

يغشى عن وجهه ستائره ... يشف عن نوره دجى ظلمه

تزلزلت الأرض من جوانبها ... إذا دلع السيف من مجدمه

ما كنت إلا كحلم ذي حلم ... أولج باب السرور في حلمه

حتى إذا أطلقته رقدته ... عاد إلى ما عراه من عدمه

و هم در مرثيه اين گفته

أقول وقد دنوت من الفرات ... سقيت الغيث يا قصر القرار

و در جمله ابيات گفته

أين لي من جعفر أين قتلوا ... وأين زهرهم بعد المزار

وأين محمد وأبناه مالي ... أرى أطلالهم سود الديار

كأن لم يوثبوا بأبني ملوك ... يصون على الملوك بجر جار

أضاعوا شمسهم تحت بحيض ... فصاروا في الظلام بلا نهار

و اين ابيات نيز تقدس صوفي در مرثيه او گفته

خليلي ما أتى به الخطوب ... فقد أقطع طاعة والنجيب

إذ لست تمش بشامرين المنايا ... منايا ما تقوم لها القلوب

خلال مقابر البستان قبر ... يجاور قبره أسد غريب

و در اثنا گفته

وما ادخرته بنيه عن تقربها ... تخضب بالغيبة والخضيب

لئن نعت الحروب إليه نفساً ... لقد نحبت بصرعته الحروب

قريه بن حسن اين ابيات در مرثيه امين بزنان ام جعفر زبيده فرستاد که گفته

لخير امام

لخير إمام قام من خير عنصر ... وأفضل سام فوق أعواد منبر

لوارث علم الأولين وفهمهم ... وللملك المأمون من أم جعفر

كتبت وعيني تستهل دموعها ... إليك ابن عمي من جفوني ومحجري

و در جمله آن گفته است

سأشكو الذي لاقيته بعد فقده ... إليك شكاة المستهام المقهر

أتى طاهر لا طهر الله طاهراً ... فما طاهر فيما أتى بمطهر

فأخرجني مكشوفة الوجه حاسراً ... وأنهب أموالي وأخرب أدوري

يعز على هارون ما قد لقيته ... وما بي من ناقص الخلق أعور

فإن كان ما أسدى بأمر أمرته ... صبرت لأمر من قدير مقدر

فذكر أمير المؤمنين قرابتي ... فديتك من ذي حرمة متذكر

و خزيمه بجارا با مضمون اين مرثيت که نمود در عهد محمد گفته و نيز خزيمه در مرثيه ابن الاعمى گفته

تبارك ربك رب العزة الصمد ... ماذا أصبنا به في صبحة الأحد

فما تغيب به الإسلام فاطمة ... من المضعضع في أركانه والأود

من لم يصب بأمير المؤمنين ولم ... يفجع بمهلكه والهم في صعد

فقد أصبت به حتى تبين في ... عقلي وديني وفي دنياي وفي جسدي

يا ليلة تبكي الإسلام بها ... والعالمون جميعاً آخر الأبد

غدرت بالملك الميمون طائره ... وبالإمام وبالضرغامة الأسد

سارت إليه المنايا وهي ترهبه ... فواجهته بأوغاد ذوي عدد

بشورجين وأغنام يقودهم ... قريش بالبيض في قصر من الزرد

و از جمله آن ابيات است

واحمر بادرقيس قد أحاط به ... ذا الشعر مرتعش في كف مرتعد

فما تحرك بل ما زال منتصباً ... منكس الرأس لم يبسط ولم يعد

حتى إذا السيف وافى وسط مفرقه ... أذرته عنه كماة غير متئد

وقام فاختلفت كفاه لبته ... كضيغم شرس مستبسل لبد

فأجرة ثم أهوى فاستقلّ به — للأرض من كفّ ليث مخبع حرد
فكاد يفتله لو لم يكابده — وقام منقلبا منه فلم يكد
هذا حديث أمير المؤمنين وما — نقصت من أمره شيئا ولم أزد

و در این ابیات کمال جلادت و شجاعت و دلیری امین وصف کرده است [illegible]
در تاریخ طبری از محمد بن عیسی مذکور است که در خلافت امین قحطی در بغداد پدید آمد [illegible] چنانکه [illegible] مردمان [illegible] گفتند [illegible] | حکایت [illegible] امین
و امین در چنان روز [illegible] از حسن [illegible] منقول است [illegible]
[illegible] طاهر در [illegible] بغداد [illegible] بعد [illegible] امین [illegible] گرفته [illegible] از
[illegible] احوال [illegible] و نیز [illegible] آن خزانه [illegible] امین [illegible] | بقیه کار امین
[illegible] در [illegible] امین [illegible] و
[illegible] امین [illegible] آن [illegible]
[illegible] و این حکایت [illegible] دولت امین [illegible]

حکایت امان دادن طاهر ذوالیمینین
مردم بغداد را و خطبهٔ او بر فراز منبر

در تاریخ طبری و جز آن است که چون [illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] طاهر ذوالیمینین تمام مردمان [illegible] و [illegible]
و [illegible] امان داد [illegible] گرفتند و طاهر [illegible]
جمعه [illegible] بغداد در آمد و مردمان [illegible] نماز [illegible] و [illegible] خطبهٔ [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] الحمد لله مالك الملك يؤتي الملك من يشاء | خطبه طاهر بر منبر
وينزع الملك ممن يشاء ويعز من يشاء ويذل من يشاء بيده
الخير وهو على كل شيء قدير [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] طاهر
[illegible] و [illegible]

الحمد لله مالك الملك يؤتيه من يشاء ويعز من يشاء ويذل من يشاء
بيده الخير وهو على كل شيء قدير لا يصلح عمل المفسدين ولا يهدي
كيد الخائنين إن ظهور غلبتنا لم يكن من أيدينا ولا كيدنا بل
اختار الله للخلافة إذ جعلها عمادا لدينه وقواما لعباده وضبط الأطراف
وسد الثغور وإعداد العدة وجمع الفيء وإنفاذ الحكم وإحياء السنة بعد
إذالة البطالات والتلذذ بموبق الشهوات والمخلد إلى الدنيا
مستحسن لداعي غرورها محتلب درة نعمتها ألف لزهرة روضتها
كلف برونق بهجتها وقد رأيتم من وفاء موعود الله عز وجل لمن
بغي عليه وما أحل به من بأسه ونقمته لما نكب عن عهده وارتكب
معصيته وخالف أمره وغيرته ناهية وعظته مردية فتمسكوا بدعائم
عصم الطاعة واسلكوا مناهج سبل الجماعة واحذروا مصارع أهل
الخلاف والمعصية الذين قدحوا زناد الفتنة وصدعوا شعب الألفة
فأعقبهم الله خسار الدنيا والآخرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود و سوی طاهر و از عهد خدای برگشته و معصیت خدای را برگزیده و [illegible]
خلافت درازی و بر خلاف طاعت داد و نواحی را [illegible] کتب الحق طاعت
[illegible] درازی دور [illegible] سر [illegible] و از [illegible] امر خلافت و معصیت
[illegible] جواب [illegible] بود و بر او خشم و [illegible] الفت بود و بر [illegible]
لاجرم خدا [illegible] دنیا و آخرت بود [illegible] طاهر [illegible] طاهر بغداد بود
[illegible] و ولایت فتح [illegible] نامه‌ای [illegible] بود [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] مردمان [illegible] اسحق معتصم نوشته بود اما
بعد فإنه عزيز علي أن أكتب إلى رجل من أهل بيت الخلافة
بغير التأمير ولكنه بلغني أنك تميل بالرأي وتصغي بالهوى
إلى الناكث المخلوع وإن كان كذلك فكثير ما كتبت به إليك وإن
كان غير ذلك فالسلام عليك أيها الأمير ورحمة الله وبركاته
[illegible] گفت [illegible] از مردم [illegible] فتح [illegible] بنویسم و [illegible]
خطاب [illegible] رسیده بود [illegible] و [illegible] امین مخلوع [illegible]
[illegible] خود [illegible] بنویسم و خطاب [illegible]
[illegible] السلام علیکم [illegible]
السلام عليك أيها الأمير ورحمة الله وبركاته و [illegible] این [illegible] بود [illegible]
ركوبك الأمر ما لم تبل فرصته جهل ورأيك بالتغرير تغرير
أقبح بدنيا ينال المخطئون بها حظ المصيبين والمغرور مغرور
[illegible] این مکتوب و این شعر [illegible] طاهر [illegible]
و علم دنیا [illegible] امور و [illegible] از [illegible]
خلافت جمهور [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] امین [illegible] طاهر [illegible]
در قتل امین [illegible] مردم بغداد و اطراف [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] امین [illegible]
داد و [illegible] امین [illegible]

بود چندانکه

[illegible] معتصم

بود و چندان [illegible] از رحمت [illegible] در میان او و [illegible]
و [illegible] امین [illegible] و [illegible] طاهر [illegible] و
[illegible] و [illegible]
[illegible] طاهر فتحنامه در امین
بود برادر عبدالله [illegible] بود
در تاریخ طبری [illegible] مذکور است که طاهر بن الحسین بعد از فتح بغداد و قتل امین [illegible]
فتحنامه [illegible] أما بعد فالحمد لله المتعالي ذي العزة والجلال
والملك والسلطان الذي إذا أراد أمرا فإنما يقول له كن فيكون لا إله
إلا هو الرحمن الرحيم [illegible] فيما قدر الله فأحكم [illegible] المخلوع
[illegible] وانتقاضه بعهده [illegible] في فتنة وقضائه على القتل
بما كسبت يداه وما الله بظلام للعبيد [illegible]
[illegible] خلافت و ولایت [illegible]
[illegible] بر حسب تقدیر الهی [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او و آنچه در این باب [illegible] شهریاره بود از تحریکات با غیر بعد آنکه [illegible] قرار او به نفقه
وزیر خلق باد و دفع شر و انکار خود می‌کرد که نقیضه و [illegible] امور او لازم
پس در نظر امیرالمؤمنین [illegible] به بیرون داد، آن جمع [illegible] نقیض
خوبی [illegible] و نیز در نظر امیرالمؤمنین عرضه [illegible] [illegible]
علماء امیرالمؤمنین در حق مخلوع و آنکه [illegible] و هر [illegible] محمد
مخلوع از هر [illegible] و خواسته داد [illegible] و دید [illegible]
و اضافه [illegible] ذلت و حقارت و [illegible] فلان [illegible]
و [illegible] رفته [illegible] بحکم [illegible] از او [illegible] و خلاف
در اطراف [illegible] روز [illegible] و قطع [illegible] که در [illegible]
[illegible] بود در قبول [illegible]
شوال و این [illegible] از آن [illegible] این و [illegible]
[illegible] از [illegible] بعد از [illegible] داده [illegible] از جمع
[illegible] این مخلوق [illegible] و [illegible]
[illegible] فلان [illegible] آنکه
طرف [illegible] شب بود [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و از [illegible] در [illegible] آورده و قطع
[illegible] بر خلاف آن اختلاف [illegible] و [illegible]
[illegible] به [illegible] از خود [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و
[illegible] فرمان [illegible] واقعه
و [illegible] خویشتن [illegible] در میان [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] در میان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] از آن طرف [illegible] فرمان رسید
و [illegible] مخلوع [illegible]

درآن روز

در [illegible] اد [illegible] بود [illegible] هر [illegible] این [illegible]
[illegible] از آنکه [illegible] این [illegible] آن [illegible]
و این [illegible] از آنکه [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] مخلوع [illegible] بود [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] مخلوع این [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و این [illegible] و [illegible] بود از [illegible]
او بود [illegible] این [illegible] بود [illegible]
[illegible] دادی و
[illegible] او بود [illegible] آنکه بود [illegible]
[illegible] مخلوع [illegible] و [illegible]
[illegible] مخلوع [illegible] از [illegible] آنکه
[illegible] بود [illegible] او [illegible] در آب [illegible]
و از آن [illegible] مخلوع در این [illegible]
[illegible] و نقض [illegible]
[illegible] در این [illegible] از [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] داد [illegible]
این [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]

بگیرد کار بر [illegible] نگیرد که مخلوق [illegible] و دادار این مقام و فرزند [illegible] و نیز در کار
خداوند و رسول خدا و خلیفه او [illegible] که بعضی از این خبر [illegible] آورده و جمعی
از کشتن [illegible] خبر [illegible] که [illegible] آورده [illegible] و جمعی [illegible] باشند
[illegible] مردم [illegible] بنهد [illegible] و [illegible] آنها و [illegible] که [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و در مواضع [illegible] حفظ [illegible] بعضی
[illegible] که در [illegible] خلفا [illegible] تا [illegible]
و [illegible] این [illegible] ازین [illegible] امیر المؤمنین و بر
السلام و [illegible] بزرگ [illegible] و جمعی [illegible] بیچاره آمدند در
از خلق مختلف العقیده [illegible] و بعضی [illegible] و [illegible]
در [illegible] و بعضی [illegible] مطلع [illegible]
بهتر [illegible] خلق [illegible] لاجرم [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] بهتر [illegible] برخی [illegible]
[illegible] منصرف [illegible] و [illegible] بر [illegible] تعصب بحکم
[illegible] و [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] دو [illegible] نزدیک [illegible] و بازار
[illegible] علیهم و السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] دولت [illegible] و [illegible]
از جانب خدای تعالی [illegible]
[illegible] این [illegible] و [illegible]
و [illegible] خلافت امیر
المؤمنین و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
المؤمنین [illegible]

وحشت خوا

وحشت خود [illegible] و [illegible] خدا [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و [illegible]
جمع [illegible] ذلک [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] محرم [illegible] و [illegible] نسبت [illegible]
حسن بن ابی سعید [illegible] صفحه [illegible]
[illegible] و [illegible]
حسن [illegible] منصب [illegible] بود [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] ذو الریاستین [illegible] امین [illegible]
[illegible] حسن بن ابی سعید [illegible]
حمزه بن [illegible] علوی [illegible] آل ابی طالب
[illegible] طاهر [illegible] [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
و [illegible] اوامر [illegible]
[illegible] و [illegible] امین [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
بر [illegible] از [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] امین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] امین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آنکه [illegible]
در [illegible] از این [illegible] و [illegible] این [illegible]
و [illegible] این [illegible] و [illegible]
[illegible] در آن [illegible] اما [illegible] فان [illegible]

کشتن ذو الریاستین
[illegible]

قسیم امیر المؤمنین فی النسب والحسب وقد فرق الله بینه وبینه فی
الولایة والخیرة بغاربة عصم الدین و ... من الامر الجامع للمسلمین
بقول الله عز وجل حین اقتص علینا نبأ ابن نوح انه لیس
من اهلک انه عمل غیر صالح فلا طاعة لاحد فی معصیة الله
ولا قطیعة اذا کانت القطیعة فی جنب الله وکتاب الی امیر
المؤمنین وقد قبل الله المکتوب و ردّ ما ذاک ... اکثره واحسد
لامیر المؤمنین امره ... دعوته مما ینظر من صادق دعوته
... الالفة ... وجمع الامة ...
اعلام الاسلام ... از فلاح ... شد قسیم امیر
المؤمنین و برادر او در نسب ... دیر ...
... آن مقام ... و حرکت ... وجهت از زمان
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر المؤمنین ...
... [illegible]
... امیر المؤمنین ...
... [illegible]
... الفت ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... برکلیت ...
... امیر المؤمنین ...
... [illegible]
در میان ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر المؤمنین ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر المؤمنین ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ...
... والله ...

نفس ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

حکایت ... [illegible]

و ... [illegible] ... امین

[illegible]

ظاهر ... [illegible]

حکایت ... سمرقند ... [illegible]

احوال محمد امین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فانه لعقبه گذارد از آخر دو شب پنجشنبه پنج شب از ماه محرم الحرام [illegible] نمود
هشتم کتاب تاریخ نزهة القلوب [illegible] در این کتاب مروج الذهب [illegible]
عمر و خلافت خلف [illegible] از کتاب این از زمانه [illegible] گشته [illegible]
او و فقیع و حسین [illegible] سه ماه و پنجاه و سه روز خلافت نمود و
دیگر [illegible] او را از حسین [illegible] و خلیفه [illegible] مشغول حرب
گردید [illegible] تقریر رسید مدت [illegible] سال و شش ماه و [illegible] روز بر آمد
[illegible] اینه مدت [illegible] بر هم آورد [illegible] و سه روز از شوال در آغاز [illegible]
[illegible] امین یکی جهت امین [illegible] و در راه [illegible]
[illegible] قتل [illegible] و شش ماه [illegible] خلافت قتل
[illegible] ماه و [illegible] محمد بن [illegible] خوارزمی [illegible]
[illegible] و نیم [illegible] نمود [illegible] محمد بن [illegible] خلافت [illegible]
در این [illegible] خلیفه [illegible] داود بن عیسی [illegible] نمود [illegible]
حج [illegible] دو ماه و پنج روز از زمان خلافت امین [illegible] بن [illegible]
[illegible] ده [illegible] امین پسر روز [illegible]
[illegible] بن [illegible] و [illegible] نمود در [illegible]
[illegible] نمود [illegible] علی بن [illegible] الرشید [illegible] آمد [illegible] بن [illegible]
محمد [illegible] داود بن عیسی [illegible] و [illegible] امین [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] عیسی بن ماهان [illegible] بن
[illegible] عیسی [illegible] و [illegible] سال و [illegible]
ماه و بیست و [illegible] روز [illegible] دیگر امین [illegible] پنج روز از محرم [illegible]
[illegible] امین [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] ماه و [illegible] امین [illegible]
در [illegible] از [illegible] نمود [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] نمود [illegible]

نمود

نمود و [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] مسعودی [illegible] عمر امین [illegible]
بیست و [illegible] روز بود و [illegible] بود و از روز [illegible] از خلافت [illegible]
[illegible] و نیم و [illegible] روز بود و [illegible]
زندان [illegible] در [illegible] امین [illegible] نمود [illegible]
[illegible] و در تاریخ [illegible] و [illegible]
مسعودی [illegible] از [illegible] و در آن [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] علی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] امین [illegible] جعفر بن ابو جعفر منصور [illegible] العزیز [illegible]
[illegible] امین ابو عبد الله [illegible]
[illegible] در تاریخ مختصر الدول [illegible] خلافت [illegible]
و [illegible] در تاریخ [illegible] امین [illegible] محمد بن [illegible]
الرشید [illegible] امیر المؤمنین ابو [illegible]
ابو موسی [illegible] خلیفه [illegible] از اول [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] محرم [illegible] طاهر بن حسین [illegible] غالب [illegible]
[illegible] طواف [illegible] و [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] روز [illegible] سال و [illegible] ماه و [illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible] سال [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] نمود [illegible] امین [illegible] خلافت
در [illegible] که [illegible] ماه [illegible]
[illegible] و [illegible] سال [illegible] و [illegible]
او [illegible] ماه [illegible] در تاریخ [illegible] و در [illegible] خلافت
[illegible] عبد المطلب [illegible] و [illegible] نمود
و [illegible] ماه [illegible] و [illegible]
[illegible] سال [illegible] نمود [illegible] طاهر بن حسین [illegible]

[illegible] بغداد در آمده و قتل امین [illegible] امین [illegible] بود
[illegible] طاهر [illegible]
بعد [illegible] در محرم [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] در محرم
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] در بغداد [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] امین [illegible]

[illegible] مغلوب [illegible]
[illegible] لهو و لعب و فرط عیش و طرب [illegible]
ضعف [illegible]
[illegible] در بیست و پنجم محرم سنه مذکوره [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
اعوذ بالله من زوال النعمة [illegible]

داستان [illegible] الرشید
[illegible] خلافت امین [illegible]

در [illegible] محمد امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وقطع این قاطع نماینده میکردیم فانیها در نه و نشانیه نیم هر بر آن موارد
بر این شمیم رفته لذه مغ بیبر آن بیدن و لذا آن اهل فکر عمیق بنو بکشد ملو
با بر بدیم ترک مجادت بسلطان را بر بقوت تمام هر از آن گشت بجای ان کمال
بر خیزد جز بر نه نشد آن شیخ زاده ان یک محبت توجه عرفان عجز گشته
بار بر عجز مرده ام را در انیه خیر را عارض که ها ولا آن اکید برنته
بعض یک آن حرب نمت بر جز گرشته امیر المؤمنین در آدم محبت اوله
در دل خدا تم و اکنون دل خدا را مجتمع اکنده و هیچ اینها سه رشته خیر کی بر
کرده فرض بود در یک بر ده آنکه بنوید و تا بعد روز بدین بیم امروز اک
عمر بسته و ام چه بدانم و تو بکوم به یقین تو نفوذش به چون رمز بر او
و آن شیخ مجوس گفت آیه الاثر عقاید هر دو نزلت فی خاتمه متواتره تحول
و نصیحت تو بازدا نو هر جز بر اهل فرزند او بر چنین نزد کی خود کردن در ربط
من آن دین اول اللادلیل تا تم معلم بر فا نم جای در کتب خود موسی لسان
علی مشغول سه بر ده بر ترتیبی حدا رسو مطلق منها خلاف هیئت بغیر رسول الله علیه
در داره دهیچ موجود نیست جز آنکه آزرده خدا ام است نبی را بر بوجود نیست
خدا اند کار معتقد ند در وجه کثیر نکر انبیاء در سلم علیهم السلام هشت مطلق بوجود
انبیاء هر حضرت حق قائل از نوع عبارت رسالت قبر از انبیاء و این کرده بود
عجیب را آن بر احلام انبیاء علیهم السلام بعد و ملکوت نیز کلید بر ه
امو ایم از مذهب خود نوشته است و هیچ نکوید از مذهب برود ها را تا همه نوید
و در این کتاب حقایق مذکور است و هیچ جز است و قرار داده این خود بر او هم
کسی هنوز نکرده لذ هر جزو پنجم بود بار معرفه سلطان لاو دادند و در میان
انبیاء مشهور است هر یک جزو پنجم بود از آن کتاب قرار داده تا ها را مرده
بر این اسلام موکل مرتبط و بدین بر علم العرف اکابر محققین او طایفه
شیرد در بلاد هند باقی است و در آنجا هم قرار نیز چند انگشته در هم
زنجیره و سوزه رنه و لعل ها بر سر نه با هم شهداء از لایق نشد و این گروه بر یکی
تنها اکو ردار نواز نخیه کنانه نیست بلاد نسبت نوشته و نقوش باقی آن طایفه

مرده اند

عقاید براهمه

مرده مرگ نه معنی در دواب لکرار شیخ اکراز گفت فی علیه بعقل اکبر شود روح
محو میبایم شیخ در دواب لکه نفس معنی هر تا رب ربط و هیبت داکبر بنه
کنت دالو لیح اللّه این کار بکشد بهیر از این جمع گم مر حکمت کلمات
وزراء سوفیه را اکر را نیز را بی بهت کلام کی لکه بگشتن این در اصاب
را مجمعه بنده اهل بکر را او نفاذ حضرت تم و مر شه ام در نیکه بر اهل از همان اولیان
افلاکند و آن حکم محض لذ بهمه جز تنفس عقل بود فرد کرد هیچ ره بران سبوق نعمت
بیمونیس بود جهان آتش و بخته معقول و ق هر حفظ الوت تقیم نهد و عراک
و بیخ مر تقیم نصیب خود بود لذه ه بقدر مرور وطن قسم و ضایع کند ل هر اک
بر ظلم به بهر از ه بر قدر بهی بعد نامی یک گفته لذ الا ابرار الذین هم در دنیا
کمر بر کیمی بود ذوق حرمت و محوش بجز جملات این لکه هم اوصاف بود دوق
و علیه ه ب و انبیاء حرمت رد ابر نشو ه ب سعی بود عا بر کلمه لطف بیه
بدام هر کسی در مقام بود با لطافت الاله تعالی القبول بود جان تم و هیچ نو
خبر بیسم از کفره کا انبیاء اولیاء کم و اولیاء بر عیب بود قصد است باد
مرض بنیه زیاد که ملا ذ دانو اول قد علی ه در کنه ملکوت مقام ذات اصطلاح
شرایسته شیخ گفت که دار خان است و این کفار بنیاد بود با لطف از آنیه حیرت و
صحیح فاطر بر داده و تیمم مکر کاه هم کفته انه کو پیچ نسبت در هم کفته لذا اکر حس کرده
البخود کلا قوی من قوله اتقم ولا ملک مع لا جملة الغضب آتش و الله در اکی
وطن ه به الهم و عمود او بغضب عصودان حلال از حرب با قوت بلطف طغو را
بر یک بنیه و دیگر خود بنده لسبب دیم اکراز نتدان بکند رشد میوه مراد
بیاد آدمی بود مجمع یار تا مطلب شیخ مجول گفت ها فقیر او از فقیر از گاه
بلطف جز فرد ذات بود خبر بیچ فی این مر اهل و خوب اوست و او آغاز اذی
با نه که هر و بدر جنگ بنجد در حق او بر ده مر آنکه گفته آنکه دو بار از این
با طلب شیخ بر نهاده فرد ز بود هر بر کنف بر که تر که بود وفقیر ان بکشد
عبور بکند که آن همه بیه و حقیر بر ه حق خود کرد ها آنکه فرزند بود یاکر کی
بدار هم آمد الو از دع فر سه که خبر دو محبت کند و باطن شود از آغاز

وزارد و سا ز ... دگراز ... در ... خوش ... خود ... [illegible]

... فیروز ... وفات ... [illegible]

... فیروز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

وبحث لغوی وابو البقاء در کلیات گفته هوی الف مقصوره میل نفس بشهوات و آنچه

لذت او شود بدون داعیه شرعیه و هوا ممدود الف جسمی بسیط گرم و تر شفاف لطیف

متحرک مکانی بالای کره ارض و آب و زیر کره آتش است و اینجا مراد ابو البقاء نمود

او را انسب است زیرا که اکثر در باب مطالبات آن در میشود لذا بود اینست از جمله

هوی متبع و شح مطاع است و اگر اتباع هوی فی حیث المجموع مذموم نبود مطلقا

مجبور شده و لا ترینه افرأیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و دیگر

و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب و نیز نمونه و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس

عن الهوی فان الجنة هی المأوی و نیز ان النفس لاماره بالسوء و نیز اخبار و

احادیث و آیات و شماره کثیره در این باب نقل دارند که بر حقیقت مذمت هم دلالت

دارند و نیز آیات و علامات جلاد کرده از متابعت هوای نفس مذمت

ذا کرد در کتب فلا ینبغی نقصا کلمات امیر المؤمنین و ائمه طاهرین

صلوات الله علیهم اجمعین و در کتب مطالبات از جمله احیاء العلوم غزالی است محقق

لحمه یکی از مقامات بهی پیشه در بحر الجزیره ترک و مولید و مگر

بعد مقصد بهوله اذا جبه و اشتباه ماشه ثم تشمر المحور المنتهی محمود او

مذمومه و بعضی بی از بعضی محمود علیه کله و لغه فیقع فلان اتبع هوانه ظاهر که

بخواهد آن شخص لو خوشنود نفیه و غیره بید مشیئه دار الحکمه حسلو بو

در دارد یا بیرون که نه داهیه موافقه و در حرف سماویه را انداز دو قدیم از اهل

نه اتبع است و کلی آنچه عقوبت لعوارالی الارض فا لهوی بعید و اصل مکرر آن است

است و از این هم و کی بی است و قول فرار و آن لمرا لیضلون بهوائهم بغیر علم

متابعت هوا بی مذمومی و قول حذار و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی

من الله مثل ان که دینه هواه بغیر هدی من ائمة الهدی التواره و تیزی دیگر است

بجمله دیگر حجه خوشنواز بعد حکه باطله ابن فیروز و نقض عهد دمقدور دیگر او را

جواهت بی در دخر بیات بود و داد خوکفزمه برود دار بر کول رسید

و فیروز شاه با آن عظمت سلطنت و سپاه بچه حرمت و حشمت خوشنواز بود که

و بلاد و بقاع آن بود در زیر پا عزت و از در و دیار او بیرون که ...

عبادت نمود

عبادت نمود و غیر ... در نوشته تا به کشتگان و خوشنواز کوچک ... خوشنواز در دربار

او فرو آمد و گفته است با الحاح التماس نمود و در جنگ فیروز در هم شکسته

انهزام کرده خوشنواز به تمامت اموال و جواهر او دهره و سوار لشکر

و اموال سو تبارک برد و مردان لو ... و در طلب فیروز تا جنگ او

دیا که رد داد و این حجت نو ... خشت و ... آنجا در آن شهر بود و این اسیر نمود

اینجا ... کنده سر و در ... و لشکر اطفال و زنان اینجا ... یا بیان و

توحید خدا قریب ... سوده و آغاز حلقه دعوت ... اندر ... شیخ

او کتون آمد قول مردم الشهداء لا اله الا الله و آن محمد رسول الله

... و تعظیم شیخ ... او ... و این به ... مخلوع ... و ظاهر

... عیسی بن عیسی بروایه ... بن عیسی در ... بر فرم

مقدار ... در ... ضعیف برا ... دار ...

گشوه و در ... فرو ... و ظاهر نظیر ... عراق این سوریه ...

هذا تبذد شمله لا عيرة   وذهابه فيها ذهاب الثم

نفي يكون الثم لفضه وفد   لا تخفي في اثبات كرم الكرم

مقصود ... و نقض کلمه در هم ... که هم است و معتبر آمده است و ...

مذموم است و به که ... در این ... بود یا ... دلیل ...

و ... علی بن عیسی ... و ... و ...

و ... ابن ... شده و به ... و ...

... ضعیف ...

... سطور ... در شهر ...

طولیس ... در ... و این طولی ... مخت

بود در مدینه ... مدینه ... و در ... در عقبات ... و در بیان ...

مردم متوقع خروج دقت ... بیشتر و ... مردم از این ... بعضی ...

زیرا که تولد ... در ... آنحضرت ... علیه ... و ...

بر رخت ... در ... از ... و ...

ص ۵ ... ۴۰ ، ۱۲ ... درش صحه

بستن طوق رسید عمر بود در ... روز کشیدند و در ... ادواح ... بود نقل رسانیده
تزویج نمودند و درانروز بر علی علیه السلام بهشت لکه بود فرزند تولد شد و نام طوس
طاوس نمود وجه او بود آنکه فرزند او بود طوس بعضی طاوس خوانند او نیز گفته
راعبد النعیم ... و طاوس این شعر بود ...

انی عبد النعیم ثم انا طاوس الجحیم وانا شام من یمشی علی ظهر الحطیم
انا فاء ثم لام ثم قاف حشو میم

یعنی حشو میم و مقصود از حشو میم یاء است ... که ... انفلق ...
الثالث ... بدانکه از علی ... عمر ... روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده ان یکن الشؤم فی شیء ففی ثلاث المرأة والدار والفرس
اگر شوم در چیزی باشد در سه چیز است زن و خانه و اسب
و در ... ابو داود ... از عایشه گفته ابو هریره ... رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده الشؤم فی ثلاث المرأة والدار والفرس
شوم در سه چیز است زن و خانه و اسب ... عایشه گفته ابو هریره
... حفظ نکرده ... در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... بوده ... در سه چیز
در ... ابو هریره ... حدیث ...
... احادیث ابو هریره ...
... در ... این کتب ...
... در سه چیز زن ... و ...
... علامه ... فی القلوة ...
... زن ... شوم ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

و ... این ... روز ... و ... در ... آن ... اکثر
آن ... امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده الجنة فی الدنیا المرأة الصالحة وفی
الآخرة الحور ... از ... در روز ... از ... و ...
... خادم ... او ... در ... بوده
و نیز ... روز ... بخش ... روز ... در این روز
... روز ... در این روز خدا ... آدم ...
... و در این روز خدا عذاب ... یونس ... و یوسف ...
و دیگر روز ... در این روز ... ایوب ...
و ... و در این روز ملک سلیمان ... در این روز ...
... دیگر روز ... در این روز خدا ...
قوم لوط ... و ... نوح ... و ...
... و در این روز ... و ... بود ...
... دیگر روز ... در این روز فرعون ... و ...
... غرق ... و در این روز ... فرعون ...
... طوفان ... و ... دیگر روز ...
... در این روز نمرود ...
... و در این روز ... دیگر روز ...
... روز ... قوم لوط ... از ...

... نعوذ بالله ...
فما کان ... وما کان ...

... این ... بود ...

... روز ... زان ...
... ده ... نزده ... ده ...

علامه مجلسی ... در زاد المعاد و اختیارات ... کتاب بحار الانوار ...
الاحادیث و الاخبار ... در ... مشکوة ...

در ایام نحس

ذو دنبیرا ادوال ملوك تبع [illegible] طوس [illegible] اتفاق است و نیز نقل [illegible] فیروز بن یزدجرد
ابن بهرام گور و از سلاطین عظیم الشان مملکت عجم بصفت عدل و [illegible]
و جلادت [illegible] موصوف و جد انوشیروان عادل بن قباد بن فیروز است در نسخ
التواریخ مسطور [illegible] کیفیت [illegible] او به خوشنواز [illegible] باطله [illegible]
پسر [illegible] فیروز [illegible] فیروز [illegible] ملوك [illegible] مملکت
[illegible] طخارستان [illegible] مسطور است [illegible]
[illegible] لام [illegible] آن [illegible]
[illegible] بر [illegible] خوشنواز از تخت
[illegible] یزدگرد [illegible] فیروز [illegible] دست [illegible] سلطنت
بفیروز رسید [illegible] سلطنت طخارستان [illegible] خوشنواز [illegible]
[illegible] فیروز [illegible] منظور [illegible]
و از آن [illegible] خوشنواز و [illegible] فیروز [illegible]
فیروز [illegible] خوشنواز [illegible] فیروز [illegible]
[illegible]
[illegible]
اول [illegible] التواریخ [illegible] طخارستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible] علی [illegible]
[illegible] و آن [illegible]
[illegible]
از علیاست و [illegible] طالقان است و [illegible] طالقان در میان [illegible]
[illegible] طالقان [illegible] طالقان [illegible]
[illegible] احوال [illegible] این مسطورات [illegible]
احوال [illegible] هارون الرشید [illegible] احوال [illegible]
[illegible]

سطورات

[illegible]

سطورات [illegible] هارون الرشید [illegible] در میان امین و مامون [illegible]
گذشته لاجرم این شعر [illegible]

محمد لا تستعجل [illegible] فانه [illegible] یعود علیک البغی ان کنت باغیا
فلا تعجلن فالدهر فیه کفایة [illegible] اذا مال بالاقوام لم یبق باقیا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
امین [illegible]

[illegible] احوال [illegible] مسطور [illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
احوال او [illegible] مسطورات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلفای

خلفای [illegible]

ملك ابوه و امه من نبعة [illegible] منها سراج الامة الوهاج
شربوا بمکة فی ذری بطحائها [illegible] ماء النبوة لیس فیه مزاج

و [illegible] هاشم بن عبد مناف [illegible]
[illegible]
و ابو جعفر منصور [illegible]
منصور [illegible]

به هیئت [illegible] ابو نواس [illegible] از خبر [illegible]
و دو [illegible] تیره و تار [illegible] صورت [illegible]
دهند [illegible] خبر [illegible] این ابو نواس [illegible]
[illegible] بمقام دعا و تهنیت [illegible] از آن [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible] در حق او [illegible]
[illegible] و خزائن کثیره [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible] آن [illegible] و این [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] منصور [illegible] تهنیت [illegible] و این [illegible]
[illegible]
امین [illegible] صباحت دیدار و کمال حسن و ملاحت [illegible]
[illegible] و شجاعت و قوت قلب [illegible] در خواب [illegible]
و امین [illegible] از حیث [illegible] و دیدار [illegible]
[illegible] و قوت [illegible] و شجاعت و فصاحت داد [illegible]
[illegible] التبذیر [illegible] و ضعف [illegible]
[illegible] و در آن زمان [illegible] بر امین [illegible]
ام جعفر زبیده [illegible] در امین [illegible] بر امین [illegible]
لیس بجزع النساء وهلعهن فعلیک بالشجاعة والخلافة سیاسة لا [illegible]
[illegible] المراضع [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و نظر [illegible]
امین [illegible] و صلاحیت [illegible]
[illegible]
اذا غزا ملک بالکرم مستقلا فاهم علی ملکه بالوید تجرب

[illegible] حروف [illegible] این

اما تری الشمس فی المیزان هابطة لما غدا وهو برج اللهو والطرب
دیگر امین [illegible] و طون الله [illegible] امین [illegible]
[illegible] جمیل [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] امین [illegible] ابو عیسی
[illegible] اولاد خلفاء
[illegible] از آنها [illegible] از فرزندان
[illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو عیسی [illegible]
[illegible] ابو عیسی
[illegible]
[illegible] ابو عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible] این [illegible]
که ابو نواس [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]
ندیمی غیر منسوب الی شیء من الحیف سقانی مثل ما یشرب فعل الضیف بالضیف
فلما دارت الکاس دعا بالنطع والسیف کذا من یشرب الراح مع التنین فی الصیف
امین [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]

[illegible]

بیان عدد ازواج و اولاد

محمد امین [illegible] ۱۵ از [illegible]

محمد امین [illegible] پسران [illegible] در میان [illegible] میداد
از [illegible] دو [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] پسران [illegible]
[illegible] عبد [illegible] [illegible]
[illegible] پسران [illegible]
پسران [illegible] دو [illegible] بر [illegible] دیار
[illegible] میدان [illegible] بر آن [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] غلامیات [illegible] امین [illegible] پسران [illegible]
[illegible] و از دختران [illegible] پسران [illegible]
از [illegible] امین [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] امین [illegible] موسی [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] سکه [illegible] ولایت [illegible]
موسی [illegible] ناطق بالحق [illegible]
[illegible] ناطق بود و [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] شعر [illegible]

نفسي فداؤك لا يذهب بك التلف ... ففي بقائك ممن قد مضى خلف
عوضت موتى خلافت كل من ذهبا ... ومن بعد موسى ما لمفقوده خلف

[illegible] اعظم الله اجرك
ووفر صبرك وجمل العزاء عنا ذكرك [illegible]

سواز

سوانح [illegible] بغداد بود [illegible] امین [illegible]
[illegible] موسی [illegible] ناطق بالحق است [illegible]
[illegible] امین [illegible] ام جعفر [illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]

ومما شجا قلبي وكفكف عبرتي ... محارم من آل النبي استحلت
ومهتوكة بالخلد عنها سجوفها ... كعاب كقرن الشمس حين تبدت
اذا فزعتها روعة من منازع ... لها المرء عادت بالخشوع ورنت
وسرب ظباء من ذؤابة هاشم ... هتفن بدعوى خير حي وميت
اردّ يدي مني اذا ما ذكرته ... على كبد حرى وقلب مفتت
فلا بات ليل الشامتين بغبطة ... ولا بلغت آمالها ما تمنت

حين قتلت امير المؤمنين لوعة غلبتني وروعة فاجأتني ونعمة سلبتها بعد ان عمرتني وحياة شكرته فانطقني وسيد فقدته فاقلقني فان عاقبت فبحقك وان عفوت فبفضلك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علی الرضا بن امین

[illegible] صاحب [illegible]

از برکت نفس و عفو تو ... [illegible]

[illegible]

لم يبكيك لماذا للطرب … يا ابا موسى وترويج اللعب

ويكر في الخمر في اوقاتها … ورضا منك على ثار الغضب

[illegible]

او حب الله عليا فيكم … فاذا ما او حب الأمر وجب

كان د الله علينا فيتم … غضب الله عليه وكتب

[illegible]

باب نقش نگين و وزير و علم و صدر

محمد امين بن هارون الرشيد بن محمد المهدی

نقش خاتم و دينار و درهم

در عقد الفريد مسطور است که نقش نگين محمد امين بن هارون الرشيد واثق … [illegible]

[illegible]

كل عز ونخر فلموسى المظفر … ملك خط ذكره في الكتاب المسطر

وزير امين

و در تاريخ … [illegible] نقش نگين امين … [illegible]

[illegible]

يولس وزير

يولس وزير منصور عباسی … [illegible]

[illegible]

باب مرض … و وفات او

امين بن هارون الرشيد و اولاد او

[illegible]

[illegible]

را بر خلوت فاخر وتقدیم امر طعام وشراب وا امرد ان خوبروی خاص ... و ترتیب ایشان
در بیم ودرنفیه ودقایق بنود رسانید وآنها را سو جرادیه نام کرد ولکن ... جماعت جرادیه
بتوسیر وطایفه دیگر را غرابیه خواندند وانعم دختران ... جماعت غرابیه
... در ... ایشان مردان در ... دیگر از شعرا ... سیاه امین

الا یا مزمن المثوی بطوس غریبا ما تفادی بالنفوس
لقد ابقیت للخصیان بعلا تحمل منهم شوم البسوس
فاما نوفل فالشان فیه وفی بدر فیا لک من جلیس
وما للمعصمی شی لدیه اذا ذکروا ... حبیس
وما حسن الصغیر اخس حالا لدیه عند مخترق الکوس
لهم من عمره شطر وشطر یعاقر فیه شرب الخندریس
فما للغانیات لدیه حظ سوی التقطیب بالوجه العبوس
اذا کان الرئیس کذا سقیما فکیف صلاحنا بعد الرئیس
فلو علم المقیم بدار طوس لعز علی المقیم بدار طوس

خطاب ... الرشید ... رفیقات ... مبتلا ... بسیار ...
حال امین ... در فصل سابق و در ذکر احوال
زبیده ... امین ... زلف ... ایام
و دیباه ... امین بر مسند ملک ... از زنان ... ملاهی
و ... طلب ... لهو ولعب عیش وطرب ... ازدلال
... جمله ... ارزاق وادره
مقرر ... انواع ... مطبخ ... و ... ودیباج وطیور
وغیر ذلک ... برادران و ... در ... ایشان
شده ... کتب ... المهدی ...
... سلطنه
... ایشان ... ومواضع
... ولهو ولعب ... عبده

دفتر ...

وقصر ... در رقه ... بغداد ... ساخت ... دیگر ...
وهم ... در ... ساخت ... بر ... اژدها و ... در شکل
بر ... کرکس ... و ... عقاب و ... و ... و ... بسیار ...
... ... وابو نواس ... و ... وقت ...
... در ... ابو نواس ... و ... در ... کشتی
دور ... وابو نواس ... ... در ... کشتی امین

سخر الله للامین مطایا لم تسخر لصاحب المحراب
فاذا ما رکابه سرن برا سار فی الماء راکبا لیث غاب
عجب الناس اذ راوک علی صورة لیث تمر مر السحاب
سبحوا اذ راوک سرت علیه کیف لو ابصروک فوق العقاب
ذات زور ومنسر وجناحین تشق العباب بعد العباب
تسبق الطیر فی السماء اذا ما استعجلوها بجیئة وذهاب
اسدا باسطا ذراعیه یعدو اهرت الشدق کالح الانیاب
لا یعانیه باللجام ولا السوط ولا غمز رجله فی الرکاب
بارک الله للامین وابقاه وابقی له رداء الشباب
ملک تقصر المدائح عنه هاشمی موفق للصواب

... امین ... بعظم ... بغداد ...
... آن ... حیوانات ... در ...
... ودر ... حیوان ... و ...
... حیوان ... و ...
... شدن ... دو ...
... ودر ... در ...
... و ... دو ...
... حیوانات ... آب ...

یکی دیگر را این حیوان چنین که بودی به نزد آنکه اندر آن او را بر پشت کرده و [illegible]
و کشتی بجنبد و غالباً در رود [illegible] از طرف دیگر [illegible] و دیبا [illegible]
بر روی [illegible] افکنده مانند [illegible] بسیار [illegible] و در حیوانات دیگر
جز این حیوان [illegible] و شیر [illegible] شنیده بود و جز [illegible]
قوی [illegible] در [illegible] او بود [illegible] طرف [illegible]
[illegible] آزاد [illegible]
و این حیوان [illegible]
تا [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible] این [illegible]

قد ركب الدلفين بدر الدجى … مقتحماً في الماء قد لججا
فأشرقت دجلة في حسنه … وأشرق الشطان واستبهجا
لم تر عيني مثله مركباً … أحسن إن سار وإن أحرجا
إذا استحثته مجاديفه … أعنق فوق الماء أو هملجا
خص بها الله الأمين الذي … أضحى بتاج الملك قد توجا

باب در بیان امین بعد از [illegible]

عبدالله بن جعفر بن ابی جعفر منصور

طبری گوید از احمد بن اسحق بن برصوما [illegible]
عبدالله بن جعفر بن ابی جعفر منصور [illegible]
عقل [illegible] و غلامان [illegible]
و او [illegible] منصور [illegible]

چنان

[illegible] از [illegible] عباس [illegible]
[illegible] امین [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ماه [illegible] از [illegible] منصور [illegible]
[illegible] او [illegible] خادم [illegible]
[illegible] خادم [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن
اسحق [illegible]
امین [illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]

[illegible]

حتی علی و سالم حاجب بجانب بغداد بگریختند عباس با مروادان شد و چون بشنید رسید و نظر کرد
که هر انبار گذاران با مه و طلوع دار و از نفت و ابوالبیط و حاجب در شب بگریختند
بغداد و عباس که آن گروه گریزان بود و بجانب راه بود بغداد بگریخت و از آن [illegible] نقل کرد
و بر سر راه می‌رفت در شب کاه [illegible] بود و این خبر در شب شام [illegible] خبر رسید
رسید و گفته [illegible] امین عباس را خواهر گفت پس که بدین امین [illegible] در شب [illegible]
هر که امین گفت از [illegible] ابو الفضل العبید ابو العلا [illegible] اگر عباس بود
نگفتم آمده همچنان در شب [illegible] و در شب آمد امین از آنکه خشم گرفت و
بفرار [illegible] و خان در شب و [illegible] در بغداد [illegible] بگوید در اول
آمده فاطمه [illegible] با یکدیگر [illegible] بود [illegible] در آن [illegible] کدام کس
تقصیر برخی در آن [illegible] احمد بن اسحق [illegible] در آن [illegible] امین برای
اندیشه و خانی بود [illegible] بود [illegible] خادم [illegible] امین
در آمد و از [illegible] علی بن عیسی بن ماهان سالار سپاه امین [illegible] بن [illegible]
و امین [illegible] مشغول [illegible] عباس [illegible] روز [illegible]
سرای [illegible] امین [illegible] او [illegible]
و [illegible] در [illegible] بر [illegible]
[illegible] و در هر روز [illegible] طعام [illegible] دار [illegible] بن [illegible]
علی و محمد بن [illegible] بن علی بن عبدالله [illegible] شده بالجمله
این [illegible] جانب [illegible] عباس [illegible]
[illegible] و از آن پس [illegible] و هر گونه [illegible] کرده
[illegible] در حقیقت [illegible] بن [illegible]
آن [illegible] بر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] عباس جانب [illegible] امین
[illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible]
از [illegible] و [illegible] از آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] امین آمده [illegible] امین [illegible]

بغداد

[illegible] و از [illegible] بود [illegible] هزار درهم و [illegible] دینار [illegible]
و [illegible] و [illegible] قصه [illegible] و [illegible] قصه [illegible]
و از آن [illegible] میراث [illegible] قصه [illegible] و در آن [illegible] قصه
[illegible] دینار [illegible] درهم [illegible]
[illegible] و آن [illegible] قصه [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] احمد بن اسحق [illegible] عباس بن عبدالله
[illegible] قصه [illegible] بن جعفر [illegible] بود [illegible]
[illegible] قصه [illegible]
[illegible] کدام [illegible] کس [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible]

[illegible] در [illegible]

در [illegible] از احمد بن اسحق [illegible] محمد امین
[illegible] و از هر طرف [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] آمد [illegible]
از [illegible] بن [illegible] از [illegible]
و [illegible] امین
[illegible] و [illegible] از
[illegible] از [illegible]
امروز [illegible] و از [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] امین [illegible] و [illegible]
[illegible] امین [illegible]

مشغول ... و ... شنیده و خبر ... بریان ... [illegible] ... آن ...
... احمد ... [illegible] ... نظر بود ... دارم ... بزرگ ... [illegible]
احمد ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... روز ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... کنیزان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... خوانده ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... آن کنیزان ... [illegible]
... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... بخواند این بیت ...

هم قتلوه کی یکونوا مکانه ... کما غدرت یوماً بکسری مرازبه

چون امین این شعر ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... خوانده ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... این شعر ...

من کان مسروراً بمقتل مالکٍ ... فلیأت نسوتنا بوجه نهارِ
یجد النساء حواسراً یندبنه ... یلطمن قبل تبلّج الأسحارِ

از شنیدن این ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

کلیب لعمری کان أکثر ناصراً ... وأیسر ذنباً منک ضُرّج بالدمِ

محمد امین

چون امین این شعر ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
و خصلت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... شراب ... [illegible]
... [illegible] ... کنیزان ... [illegible]
... [illegible] ... امین ... شراب ... [illegible]
... [illegible] ... آن کنیز ... [illegible]
... [illegible] ... کلیب لعمری کان اکثر ... امین ... [illegible]
و ... شراب ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
آن ... این شعر ... هم قتلوه کی یکونوا ... امین ... [illegible]
... آن جام ... [illegible] ... [illegible]
و ... کنیزان ... [illegible] ... قتلوا ... [illegible]
امین ... جام ... آن کنیزک ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

بیان پایان احوال امین و ...
... و اوصاف و مدت ... [illegible]

در تاریخ ... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هَجَرتُكَ حَتّى قيلَ لا يَعرِفُ القِلى ... وَزُرتُكَ حَتّى قيلَ لَيسَ لَهُ صَبرُ

حکایت امین با ابو عبدالله

[illegible]

[illegible]

گفتم ای زراع

گفتم ؛ ای زراع [illegible]

[illegible]

هرچند هر روز در تسوقات سلطنتی نیز و همچنین در تسوقات نادر شاه هم بر این رسم بود
محمد امین بیک گفت قولی اتفاق افتاد که تسوقه بخلاف نیکو بود بعد از آن گفتگو بسیار
و بعد تسوقات هر روز در آن مرتبه و حل نکرد در تسوقات بلکه نوشته در این صورت
خادم باید و آن هنگام بر فرش نشسته بود و گفت محمد بایند و او بیک خان مخفی
بر خلاف قول افکنده ام و فریاد بر کشیدم و بر این حال تمام کرده فلان تحریر
بعد امین بیک گفت بعد از آن تسوقات نوشته است او حل نکرد و محمد خان نیز
این نوشته نیز تمام کرده ام و ما به آن نیز سر ستیل ساخته ام و از آن بیک
که خود آمده ام راقم حروف که در خلعت الصدارت بهادر به آن کسان عجیب
بیک چیز بسیار کرده میرزا الدوله خان منیع الخیر از دیدن و شنیدن
آن مجلس از شنیدن نام آن بیک بر این حال و گفته بیک را نوشته بی نقطه
بزرگان و اعیان همه بلکه به مجلس ما از زبان قهوه و با بر نشستند در خاطر بود ام
نامه خان محمد در این مجلس نیز ستیر بازندرانی معلوم
و بیست و پنج تا دو دو بار بیک مجلس است و هنوز نشسته بود آن بیک چه هر کس نام بود آنی
و عبارت از افغان بخته و بیست بیک تومان که جزو آن لطف کرده بیک نقد و اشرفی
بسیار کرد و هم آن که قهوه او نبود و داشت بخوبی و با بی خنده حاضران نمی‌بودند
تا میرزا حیدر خان صدر اعظم و آن بیک معظم دولت علیه و طبع او را بشر بر و آداب
و بیک نفس بعد او نیز مجلس نبود آورد و به تحریر نوشته است و هنوز نام بیک
بزرگان مجلس را نشاندند و این سند بخط و تیز و خطه و دست از مرا ندانند به رفتن و آن بیک
اعظم و حاضران نیز بخنده در آن کوه در آن بعد از آن هم بودند امینه دولت جلال
السلطنه جلال الدین غیر مشهور و بر سر نظر و خنده ایشان نیز نبود و بی کلام
و اکرام آن بیک اعظم و توسط ایشان به موجب خنجه زمان مجلس را نگه داشتند
میرزا سعید خان معتمد السلطنه و از بعد آن روز که آن وزیر شد مشهور و تا الیوم
و فلوس شده و در سپاهی به رحم خانه و فروش خانه به نظم الدین شاه اعلیحضرت
تو به مخصوص داشت مجرد رسیده و عالی القول قضا در وقت ببر آن بیک اعظم
معتمد و حضرت بیک او ساسول بیک توسط او گفتگو را بیک معروف کرده غلام باد

مزاح نیز نمود

دنبه بیک اعظم بیک بیک

کشیدن آن بیک الخطاب اعظم
و مختصر اللطف

مزاح نیز نمود از اقوال و اطوار و حرکات و آداب او بخنده دهان هر یک باز بود
و درک تشبیه ای افکند و آن شده صدا آن غرور و گفته آن عجب و نفر
و نفرت بر مجلس و موجب خنده بسیار نشده و جبهه ایشان بلطف اعلیحضرت تو
حضرت آن اتفاق افتاد ما بعد از چند حضرت آن بیک اعظم بود از حرف در ایام بعد رفع
مشغول معالجه و پس از چند روز نیکو شد و به مجلس آمد و در این حال کسی نیز تقدیر اللطف
ظاهر شد حضرت صدارت آن وقت فقط پانزده دو ایشان بعد از آن که بیک بیک علی‌خان گفت
همین خان بهاء الدین که ام در حال بنفس کسی داده ام فرستم جز این نیست به بیک بیک شمس
بیک و فریاد بر کشید آن سلطان آن بیک اتفاق از صدر اعظم بیک علی غفار زاده
و شعرا کسی بیک محبوب بود از چند روز منزلی از شهر و معبره خانه و بیک بیک شعر
الصفحه این ترتیب کسی بیک و نیکو بود ز منیع و حاضر بیک فرستم اگر نیک
خفه بیک تو حفظ نشود حاضر به نحو نشده فریاد غریب و عجیب برکشید و دولت
نور کند آن بیک اعظم آن بیک فرستاد محمد آن را دید او را ادب نموده و خواهد نگاه
بیک حاضر مجلس بیک دو بیک نیکو آن بیک از کشتن بخنده همراه آن محمد خان اعظم خان و غیره
بر حسب مطلب لکن آن بیک اعظم بخنده نیز بیک تحریر و نوشته بیک بعد خنده
و او بعد عجیب و بیک خدمت او آن بیک بیک نشسته بیک از حضرت بیک او را بیک حاضر بار
تخلیه بیک دو بیک بیک بیک ... بیک ... بعد ... و بیک بیک ... بیک ...
و بار آن ایشان کلید به خود آن بیک بعد و هم فریاد و المراجعه و منفعلات
از بیک او بیک بیک آن بیک بیک بیک دا به بیک خان بخنده و استیحاش
بر امین اقتدار در آن روز بیک منور الدوله آن روز سلوک و در گفتگو بود
تمام حضور آن بیک اعظم لطف بیک بخنده و از بیک ابو و بیک حضور ... نعمت
دیگر در تاریخ ظرافت از عبدالرحیم خان بن فضل الله ابن بیک از بیک ... و صاحب
محمد امین بیک عهد در بیک و کمیت به خطر بر امین ایلچی به عهد در این ایام غزال
با بیک او نیز بیک ورود و امین به تنها به بیک تحریر نشسته و آن بیک غیب بیک
و بار ظریف ... بیک نفع بیک از این بیک تمیز در این لغز بر حسب خاص و بیک بیک
از ایشان بیک بیک لطف بعد و از هر گونه ظرافت بیک و از امین نیز در آن ایام از مشغول بود

در خنده الکلام

وخبر از آن قسم بر وجه طعام معمول او یاوردند و امین بخوردی و عقب آن دیگر
آنچه میخورد بودی ببخشید ابوالعنبر خادم را از آن فرموده بود که قسمتی بودی که
وکسی که بدان بفرستاده بود با حبسطی فتاه بخورد بر نخ نرید و در آخر کرد و آن
دراز بگذارند و با نگند و در شکم آن بخورم بزغ فتادار دادغ و بقل و تخم مرغ
و هیز روییدند و چیز ما کنند و لب بکوانند و بپیچید یاد دادند و لعبه اند که
تا آنکه بوده و امین نعوذ بر فواکه ها بر کواری باوردند و بزاورد طوال بنوران
بر بالا عامه بیشه القبة العدد صبر به هذا انکه ببدان آن نیاوردند و چهره نهد
می در حضور امین طبقه امین یا کور رفتند و بخوردی و از آن کسی را نصیب نکردند
و هر بخوردی با هر صد آن بخوان طعام هیچ چیز کاری غانه دیگر در طرق از هیچ نگرانی
مولی بر نام مسطور است مردمان در زمان امین که بعد و الی فدا کرده تا همی
اموال بر ایشان بر کشیدند و جانها در شکار آمد و هر مردی سرو ستیزه یا رسید
و انجمن آزرم عظیم بود از آنچه جواب مذکور است امیر در فهرست عقد نامه فاخر قدیم
و در این ایام حسن بن هانی بود با مداد نه فضل ابن حسن جمع در فهرست امیرالمومنین
معروف است که از قول زنان قوت حسن چه ازین بخندید در مقام او را گفته آمد
و هر چه که در اینجا بود که باز نبود و هر فضل آن بخندید در گریز منها و چه
از خضر فی آن رسیده و در بازار در فهرست حلقه بخت که فضل در تکه و او دل را

تعیین و حسن سر فرسته و هم این شعر گوید

أهلي أتيتكم من القبر والناس محتشدون للحشر
لولا أبو العباس ما نظرت عيني إلى ولد ولا وفر
فالله أنشى بي نعمتا شغلت عما نهايدي شكري
لكنها من نعم نعمهم مددتها بأنامل عشر

در تاریخ اخبار الدول مسطور است که ابو عبدالله بن ... روایت کرد که از تمامت مردمان بغداد
و ملوک و ... مشهور بود در عصر او هیچ کس بدان لطف و حسن ... نبود
حسن صورت و قوت ... و لطف ... و فصاحت و ادب ...
... و از حیث ... و ... فلان ...

اموال اورا

اموال بر دختران کرده بر کله جمع و با ساعدین ثراب و منادمت فائق
انقلاف و ... فکر و جمع و بدرا دد را در طلب ... بخوبی و ...
و ... لدایت و لطایف بر کار نمود و از ... و اعمال مملکت ...
و ... او بخورد بر خود باز دید از آن اموال و جواهر را در میان کرده
فاقه ... تقسیم نمود و ... بود بر کند ... بسیار کرده و ... بسر قیم
بود ... بخورد ... و هموار کار ... و ... رقیم ...
بر کوه ... تقسیم در ... سخن ... امین

این شعر بود در ... بود سبب و فرمود

يا أم التي شغفت بأمجر قيمه من الورى في سوق هل من زايد
ما فيك موضع غرزة من إبرة إلا وفيه لطفة من واحد

... بادرت ... بسیار ... بازار ... در کوی
و ... آن بر ... و ... طلب ... کرد ... دست ...
... در ... سوخت لطفه ... از آب ... نقد ... و ...
و ... و ... این شعر بود جواب امین بود

وإنما أمهات الناس أوعية مستودعات وللآباء أبناء
فرب معربة ليست بنجبة وطالما أنجبت في الخدر عجماء

... اصل و جواهر از ... و مادران او ... آب ...
و ... بسر ... در ... زن
... که ... عجمه ... است
... مذکور ... امین رسید
امین در ... و ... بود امین
... از ... گفته ... بود
از ... آن ... امین ...
... دار ... خلافت ... حدیثه ...
... مسطور شد

حکایت ... از امین

در مروج الذهب از ابو ابراهیم بن حسن مذکور است که گفت بخدمت امین رفتم اجازت خواستم
و این هنگام که از هر طرف بر او دشوار شده بود خادم حضور با ابو ...
بعد از و بعد راه دهد چنان بگوش شدم و چراغ گفت اجازت خواستم و داخل
شدم نزد او گفتم امین را بدیدم با ... که در حجره ... نظر داشت و دو
قصر امین بر کنار دجله بود ... و در آن ... آب ...
دوام و بر این ... و امین ... و خادم و غلامان در اطراف ...
و نقش ... و امین ... گرفته ... بود ... سلم را ...
نعم ... از ... زیرا که ... نقطه ... و در کنار بود ...
... بود و ... که ... و ... بود و ... زرین کوشواره ...
داد ... غلامان ... و ... ابو ابراهیم ...
شدم ... از قبله ... و ...
اگر ... عقل ... از ... برانداخته ...
مشهور ... امین ... قوت و بطش ...
عاجز ... و ضعیف ... در امور خود ...
... از ...
... و ... شده ...
شده ...
و ... آن شیر ...
و ...
در صحن قصر ... امین ...
بود ... در قفص ...
المؤمنین این شیر ...
... آن ... در قفص ...
عظیم ...
دم بر زمین ...

کشتن امین شیر را

باشد و در بهار خوشتر ابدا ... تند شده ... شیر ... گربه در آن ...
آن شیر دندان و ... امین ... و ... بدان ...
دندان ... امین ...
مانند ... شیر ... امین ...
شیر ...
...
...
...
...
... امین ...
...
...
...
شیر ...
شیر ...
...
... ابو جعفر منصور ...
و بطش و قوت ...
در تاریخ ...
...
در ...
...
...
... احمد ...
...
... احمد بن ...

کشتن امین ...

حکایت امین اعرابی

بواسطهٔ آن انکار به سمعش رسید ... [illegible] باز الفاضل تو ...
... کلام خدا را مخلوق است در ... مسطور است و جعفر ...
... بعد مشهور ... و خشم بر دل ... این ...
... از جعفر ... دل ...
... نتوان ... از قبول مسکت این ...
... در ... [illegible] ...
دیگر ... بر مقدار ... جعفر ...
... آن جماعه ...
... جعفر رسید ...
... دل ... بر آن ...
این ... در ... این ... خدا ...
... دیگر ... از ...
... در ... مسطور است ...
... و ...
... خدا ...
... این ...
... این ...
... امین ... الاامر ...
این ...
... این ...
مسطور است ... آن ... این ... و آن ...

الحمد لله ... ان التفرق للاحباب نکّاء

این ... آن ...

ما اختلف اللیل والنهار ولا دارت نجوم السماء فی فلک

الا لینتقل السلطان من ملک ... الی ملک

در باب ...

...

... و ... در ...
... الاالله ...
این ...
...
... این ... آن ...

هم فکروا فی یکونوا امکانه کما غدرت یوما بکسری مرازبه

این ...
...
...
...
... در آن کتاب ... مسطور است ... این ...
...
...
...
...
...
...
در آن کتاب مسطور است ... در کتاب ...
... السلاح ...
... مسطور است ...
...
...
از ... جعفر ...
در ...
... مسطور ...
و ... آن ...

شرح ...

حکایت ... ابراهیم ... اعلام

محبس آخر ای ... گفتم هرگز غمی نیست ... خداوند ... بود سوار امیرالمؤمنین و
سرور ملوک ... شود در این ... شنیدم ... قصرالاماره ... استقبال ...
... شنیدی ... گفتم ... و این ... مقام ...
در این اثنا آن ... بلندی ... امین ... عنان ... خورده ...
امیر ... اجتماع ... که از ... برخیزند ... در
در کتاب زهر الآداب مسطور است که ... برادر ... زبیده ... از اخلاف
... [illegible] ... و ... ابو نواس ... ادب ...
برادر ... امین ... ابو نواس ... فرود ... قراوت ... مردوده
... [illegible] ... اند ... و ... جمله امین ... در
حق او ... ابو نواس ... شعر ... مستغفر ... در
... [illegible] ... ابو نواس حسن ... داد ... ابو نواس ...
و مجلس ... خاص ... بود ... امین ... و
... [illegible] ... و این ... ابو نواس ... غزلیه گفته است

أَلا فَاسقِني خَمراً وَقُل لي هِيَ الخَمرُ ... وَلا تَسقِني سِرّاً إِذا أَمكَنَ الجَهرُ
وَبُح بِاسمِ مَن تَهوى وَدَعني مِنَ الكُنى ... فَلا خَيرَ في اللَذّاتِ مِن دونِها سِترُ

و چون از مردم ... مرد ... ابن فضل ... و ...
و مردی در ... ابو نواس حسن بن هانی ... مردان ...
در ... و ... امین ... مرد ... اخبار ...
... ابو نواس ... از ... فضل بن ربیع ...
زندان در افکند ... فضل بن ربیع ... امین ... و
... [illegible] ... زندان ... او
و ابو نواس این شعر در مدح او گفت

ما مِن يَدٍ في الناسِ واحِدَةٍ ... كَيَدٍ أَبو العَبّاسِ مَولاها
نامَ الثِقاتُ عَلى مَضاجِعِهِم ... وَسَرى إِلى نَفسي فَأَحياها
قَد كُنتُ خِفتُكَ ثُمَّ أَمَّنَني ... مِن أَن أَخافَكَ خَوفُكَ اللَهَ
فَعَفَوتَ عَنّي عَفوَ مُقتَدِرٍ ... وَجَبَت لَهُ نِقَمٌ فَأَلغاها

در کتاب

در کتاب زهر الآداب مسطور است که محمد بن زبیده ملقب به امین ... ؛ ...
... [illegible] ... وقت ... سوار ... امین ...
... [illegible] ... ؛ ...
المؤمنین ... خواهد ... اگر ... تو ...
... [illegible] ... سوار ... طلب ...

أخشى أن أطلب ولا أن أُطلب ولكنها دابة تحفظ عن كلام الخليل وتنقطع عن ذكر الخير وخير الأمور أوسطها ...

وطلب ... و این ... امین ...
... [illegible] ... ابو ...
از ... احوال ...
... ملاقات ... امین ...
... [illegible] ...
در ... طرب ... امین ...
... در ایشان ... از امین ...
... [illegible] ... در مجلس او این شعر ... الا فاسقني خمراً وقل لي هي الخمر الی
آخر ... امین ... فضل بن ربیع ابو نواس ...
... [illegible] ... زهر الآداب مسطور است که امین ...
... [illegible] ... گفته ...
و این ابیات ...

إذا غدا مَلِكٌ باللهو مشتغلاً ... فاحكم على مُلكه بالويل والحَرَب
أما ترى الشمس في الميزان هابطةً ... لما غدت وهي برج اللهو والطرب

و هم در آن کتاب مسطور است که امین ...
او ... تعلیم علم ... این ...

أنا مشغولٌ بذكري ... فاطلبوا للدرس غيري

من به ذکر خویش مشغولم نه ... ؛ ...

[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت ... امین ... (حاشیه)

و نیز در روز ... چنین مسطور است که ... از ... رفت ... که ... امین
... در لفظ ... امین ... و ... محمد امین ...
... که ... آورد ... امین ... برادر ...
... در ... بعضی ... نسخه ... و ...
... است و ... سوار ... غلامان ... آن ... امین
... که ... مال ... و ... کدام ... بود ... داد
... و ... بود ... کرد ... دست ... و در ...
... گرفته بود ... بیت ... خوب ...
... و ... برسد ... تا ...
... امین ... بود ... و ...
بیان ... اشعار و کلمات و

خطبه محمد امین در ...

محمد امین ... خطب و کلمات ... نظماً و نثراً و نطقاً
... فصاحت ... لسان ممتاز بود ... اشعار ... در
کتاب ... و غیره ... از اشعار ... کوثر ...

شعر امین در ... کوثر خادم (حاشیه)

فما یرید الناس من صب بمن یهوی کئیب
کوثر دینی و دنیای و سقمی و طبیبی
احمق الناس الذی یلحی محباً فی حبیب

و از ... امین در عشق و محبت کوثر خادم ... اخبار ...
... در تاریخ طبری مسطور است ... محمد امین ... طاهر ...
... و محصور گشت ... از ... و ... طاهر ...
... ادب ... و ... امین ...
... و ...
... الذهب ...
... از ...

دیگر ...

خطبه امین (حاشیه)

... شد نزد امین ... شرف ... کرد و گفت الحمد
لله الذي يرفع ويضع ويعطي ويمنع ويقبض ويبسط واليه المصير
أحمده على نوائب الزمان وخذلان الأعوان وتشتت الرجال و
ذهاب الأموال وحلول النوائب وتوقد المصائب حمداً يذخر لي
به أجزل الجزاء ويرفدني أحسن العزاء وأشهد أن لا إله إلا
الله وحده لا شريك له كما شهد لنفسه وشهدت له ملائكته
وأن محمداً عبده الأمين ورسوله إلى المسلمين صلى الله عليه
وآله أجمعين آمين رب العالمين أما بعد يا معشر الأبناء وأهل
السبق إلى الهدى فقد علمتم غفلتي كانت أيام الفضل بن الربيع
وزيري ومشيري فمادت به الأيام بما لزمني من الندامة في
الخاصة والعامة إلى أن نبهتموني فانتبهت واستعنتموني
في جميع ما كرهتم من نفسي وفيكم فبذلت لكم ما حواه ملكي ونالته مقدرتي
مما جمعته وورثته عن آبائي فقودت من لم يجز واستكفيت من
لم يكف واجتهدت علم الله في طلب رضاكم بكل ما قدرت عليه واجتهدت
علم الله جهدي في كل ما قدرتم عليه من ذلك توجيهي اليكم علي بن
عيسى شيخكم وكبيركم وأهل الرأفة بكم والتحنن عليكم فكان منكم ما يطول
ذكره فغفرت الذنب وأحسنت واحتملت وعزيت نفسي عند معرفتي
بشرود الظفر وحرصي على مقامكم مسلمة بحلوان مع ابن كبير صاحب
دعوتكم ومن على يدي أبيه كان فخركم وبه تمت طاعتكم عبد الله بن
حميد بن قحطبة فصرتم من الشتات عليه إلى ما لا طاقة له به ولا صبر عليه
يقودكم رجل منكم وأنتم عشرون ألفاً إلى عاصيكم وعلى سيدكم متوثبين
مع سعيد الفرد سامعين له مطيعين ثم وثبتم مع الحسين علي فخلعتموني
وشتمتموني وانتهبتموني وحبستموني وقيدتموني وأشياء منعتموني
من ذكرها حقد قلوبكم وتلكؤ طاعتكم أكبر وأكثر فالحمد لله حمد من أسلم
لأمره ورضي بقدره والسلام محمد ... از ...

نصرت غضنفر بوده عنبر روتی و نجیبد و منع لکوه و قبض و ابطال [illegible]
و باز گشت جمله آوند ایشان که [illegible] دولت سپاهی میکرد او بود به نواب ایشان و خذلان
خلان و [illegible] و تشتت و بر کندگی رعیت و جهان و [illegible] ابواب اموال [illegible] و حلول
نواب ایشان و توقف [illegible] جهان حضرت [illegible] جاویدان و [illegible]
در کار [illegible] بود بهتر [illegible] و دستگی [illegible] حضرت اقدس اعلی [illegible]
داد بود [illegible] جانتم فدای [illegible] حضرت و [illegible] هم و تمام [illegible]
این [illegible] متفق به الکتیبی و [illegible] او امین و [illegible]
بسوی مسلمین صالح را عید [illegible] امین است الله لکین در این کلمه [illegible] امین [illegible] محمد
عبده امین کنایت لطیف است اما [illegible] و دایم سیف و تیغ زدن [illegible]
[illegible] از غلغله فی [illegible] و در [illegible]
و روزگار [illegible] و دنیا و غنیمه و فاتح این غفلت بود [illegible] میان قصه
و عاقبه [illegible] و جهت عظیم در افتند [illegible] خواسته
و دنیا [illegible] و لایت [illegible] غفلت سر بر کشیده و در [illegible]
احکم نمود و چاره آن باز نمود [illegible] در قطع [illegible] و قدرت
[illegible] آوردن آن نبود و خود [illegible]
نعم لکن کافی بوده [illegible] کشیم [illegible] برکفت
[illegible] خواندم و [illegible] و قرابه [illegible] کوشیدم
[illegible] در به غفلت [illegible] آن مقدار [illegible] نکرده از انجم
بود [illegible] فی عیان عیب [illegible] تیغ [illegible] بود
[illegible] آن طول [illegible] بود [illegible]
و جهان نعم و این [illegible]
[illegible] ظاهر از تفرق در آنکه شده [illegible] ظفر [illegible] دولت آن
[illegible] قد حلوان و مخزن [illegible] در میان [illegible] بود
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن بن قطبه در دل [illegible]

[illegible]

برانکونه بود در اجتماع و ازدحام آدمیه از [illegible] و برف [illegible]
تا یکی از آن بوده [illegible] بعد [illegible] کشیده را باسعید
الفرد [illegible] رسیده [illegible] آدمیه [illegible]
[illegible] بعد [illegible] از آن [illegible]
[illegible] واموال [illegible] کرده
[illegible] قلوب
و عرض [illegible] بزرگتر [illegible] صدر و [illegible]
[illegible] حمد و [illegible] مراد تسلیم و [illegible] السلام
را [illegible] حمد و [illegible] و تسلیم و رضا [illegible]
نواب [illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غفران و [illegible] الابدین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] در [illegible] امین
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
أَعْلَمُ أَنَّهُ مَا قَامَ لَنَا مُنْذُ قُمْنَا قَائِمٌ [illegible] وَكَانَ جَزَاؤُهُ إِلَّا السَّيْفَ
فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعْ و در تاریخ الخلفاء [illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]

تحقیق در [illegible]

مکتوب امین [illegible]

۲۲۷

و امین [illegible] بطاهر [illegible] نوشته [illegible] قائم لما قتلتموه
قتلنا قائم [illegible] فکان جزاؤه عندنا الا السیف فانتظر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] قیام [illegible] حق [illegible]
[illegible] در این امر [illegible] اداز [illegible] تعجب [illegible] نظر گشته
[illegible] از این کار [illegible] و امین از [illegible] ابو سلیم [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] گشته [illegible] آنرا [illegible]
[illegible] بطاهر [illegible] و امده از [illegible]
[illegible] آن نوشته [illegible]
و کاللهما هذا کتاب مضعوف [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] نوشته
[illegible] و ادبونها [illegible] در [illegible] زینة المجالس [illegible]
[illegible] و امین [illegible] بطاهر [illegible] تولا [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] احد الله [illegible]
[illegible] قواعد [illegible]
[illegible] ابو سلیم [illegible]
[illegible] بطاهر [illegible]
[illegible] امین [illegible] تعدید [illegible]
[illegible] ناموس [illegible]
[illegible] امین [illegible] هزار [illegible]
[illegible] خلق [illegible] شد [illegible]
[illegible] بعوث [illegible] شد [illegible]
[illegible] علم [illegible] امین [illegible]
[illegible] و امین [illegible] خلق [illegible] بسیتوله

حکم را آن

حکم را آن [illegible] فلاح [illegible]
[illegible] از عمر و [illegible]
[illegible] الخلق [illegible]
[illegible] در تاریخ الخلفا [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] کرد این [illegible]
[illegible] لطیف [illegible]
[illegible] خونین [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

ضَرَبُوا قُرَّةَ عَيْنِي ‏ وَمِنَ اَجْلِي ضَرَبُوهُ
اَقْصَدَ اللّٰهُ لِقَلْبِي ‏ مِنَ اُنَاسٍ ضَرَبُوهُ

[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]

مَالِمَنْ اُوتِيَ شَيْئًا ‏ فِيهِ لِلدُّنْيَا بَقِيَّه
وَصْلُهُ حُلْوٌ وَلٰكِنْ ‏ هَجْرُهُ مُرٌّ كَرِيهٌ
مَنْ رَاَى النَّاسَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِمْ حَسَدُوهُ
مِثْلَ مَا قَدْ حَسَدَ الْقَائِمَ بِالْمُلْكِ اَخُوهُ

این [illegible] مطبوع افتاد [illegible]
[illegible] عبد الرحیم [illegible]
[illegible] عبد الغفور [illegible]
[illegible] عبد الرب [illegible]
[illegible] مثل ما قد حسد القائم بالملک اخوه [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] الذی [illegible]

لم یعامله أخوه بالذي أوصى أبوه

بعد از او در گذشت و نام او ده هزار درهم بدو عطا کرد و نیز در تاریخ الخلفاء مسطور است که سلیمان بن منصور در مرثیه امین مخلوع نموده ابو نواس امین را هجو گفته است این ابیات را [illegible] ازین شعر گفته است بیت

أهدى الثناء إلى الأمين محمد ما بعده بتجارة متربص
صدق الثناء على الأمين محمد ومن الثناء تكذب وتخرص
قد ينقص البدر المنير إذا استوى وبهاء نور محمد ما ينقص
وإذا بنوا المنصور عد حصاهم فمحمد ياقوتها المتخلص

و نیز در تاریخ الخلفاء مسطور است که از جمله اشعار امین که در برادر خود مأمون طلب گفته است و او بعد از آن [illegible] و این شعر امین در آن مقام که [illegible] خبر [illegible] امین بر [illegible]

شعر امین

او را بود و از آن

لا تفخرن عليك بعد نعمة والفخر يحمل للفتى المكامل
وإذا تطاولت الرجال بفضلها فاربع فإنك لست بالمتطاول
أعطاك ربك ما هويت وإنما تلقى خلاف هواك عند الراحل
تعلو المنابر كل يوم آملا ما لست من بعد الإله بواصل
تعيب من يثني عليك بفضله وتعيد في حق معالي الباطل

مسطور در تاریخ الخلفاء و بعضی این شعر را که دلالت بر [illegible] امین بر از بر [illegible] و نیز بعضی گفته است که از جمله اشعار جعفر بن منصور در [illegible] در حق فلان [illegible] گفته است که ظاهر این است [illegible] و این بیت طرز [illegible] طبع [illegible] گفته است [illegible] نیز این بیت [illegible]

وصف البدر حسن وجهك حتى قلت إني أراك وما أراكا
وإذا ما تنفس النرجس الغض توهمته نسيم شذاكا

فرع

خضع للبين تقلبني ثلث بإشراق ذا ونكهة ذا كا
لا تقيمن ما حييت على الشكر لهذا وذا كذا ادمكا كا

و نیز در آن زمان که امین از سلطنت مأیوس و ظاهر بود غالب [illegible] این شعر گفت

يا نفس قد حق الحذر أين المفر من القدر
كل امرئ مما يخاف ويرتجيه على خطر
من يرتشف صفو الزمان يغص يوما بالكدر

چون کار بدین مقام رسید [illegible] مکتوب امین به طاهر

لعبد الله محمد أمير المؤمنين إلى طاهر بن الحسين سلام عليك أما بعد فإن الأمر قد خرج بيني وبين أخي إلى هتك الستور وكشف الحرم ولا آمن أن يطمع في هذا الأمر السحيق البعيد لشتات ألفتنا واختلاف كلمتنا وقد رضيت أن تكتب لي أمانا لأخرج إلى أخي فإن تفضل علي فأهل ذلك وإن قتلني فمروءة كسرت مروءة وصمصامة قطعت صمصامة ولأن يفترسني السبع أحب إلي من أن ينبحني الكلب

از جانب بنده خدا محمد امیر المؤمنین بسوی طاهر بن حسین [illegible] سلام بر تو باد اما بعد این کار میان من و برادر من به هتک ستور و کشف حرم کشید [illegible] و در خلافت [illegible] و [illegible] نامه [illegible] بسوی برادر [illegible] مردی [illegible] برادر [illegible] سلطنت [illegible]

وهم در تاریخ الخلفا مسطور است که اسحاق بن ابراهیم [illegible] میگفت پدرم با امین و مأمون
نکته [illegible] گفتم [illegible] بعد از آن فصیح [illegible] و میگفت اولاد خلفا [illegible] ابو
بابای [illegible] مردند از عرب بادیه نشین فصیح [illegible] [illegible] از آنکه
بیشتر [illegible] از امین [illegible] از [illegible] ابراهیم [illegible] حدیث — دولت امین
و [illegible] حدیث [illegible] بن محمد [illegible] و جمع [illegible] از
بنی هاشم بودیم در میان ایشان [illegible] اولاد متوکل بعضی [illegible] از آن [illegible]
و ادب [illegible] بر [illegible] او [illegible] از [illegible] امین [illegible]
[illegible] از [illegible] در فن حدیث [illegible] از [illegible]
حدیث [illegible] از [illegible] علما [illegible] در [illegible] امین
[illegible] از [illegible] از منصور از [illegible] بن عبد الله از ابن عباس از [illegible]
روایت نمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] — اول کسیکه [illegible] لقب [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] محمود [illegible] و [illegible]
عباس بن محمد [illegible] سفاح و منصور و مهدی و [illegible]
و مادر [illegible] از [illegible] و [illegible] که
[illegible] امین خلیفه [illegible] بر [illegible] لفظ امین
گفته [illegible] و [illegible] نوشته
من عبد الله محمد الامین امیر المؤمنین [illegible] الا [illegible]
گفته اند اول کسیکه لقب [illegible] امین [illegible]
ونیز در تاریخ الخلفا مسطور است [illegible] ابو العباس [illegible] — [illegible] خاتم
[illegible] خلیفه [illegible]
جز ابو جعفر منصور [illegible] او و احمد سفاح [illegible] و محمد مهدی [illegible]
مادر [illegible] و امین [illegible] و [illegible]
[illegible] و متوکل [illegible] خلفا
روزگار [illegible] بنی عباس
تا مستعصم اولاد [illegible] و معتصم [illegible] والله اعلم

بسیار نز

[illegible] سیبویه

بسیار نزدیک [illegible] آن [illegible] عایشه دختر زید بن معویه [illegible] برادرات
[illegible] و [illegible] نحو [illegible] و [illegible] اولاد [illegible]
در تاریخ ابن خلکان مذکور است [illegible] ابو بشر عمرو بن عثمان معروف بسیبویه [illegible]
که سیبویه [illegible] از بصره ببغداد آمد و در آنوقت ابو الحسن علی بن حمزهٔ کوفی [illegible]
یکی از [illegible] قراء سبعه و معلم و مؤدب امین [illegible] بود [illegible] بغداد [illegible]
امین سیبویه [illegible] بود [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] عرب [illegible] گفت [illegible]
الزنبور باشد [illegible] کنت اظن ان العقرب اشد لسعة من الزنبور [illegible]
[illegible] فاذا هو ایاها [illegible] زنبور [illegible] سیبویه [illegible]
[illegible] فاذا هو هی [illegible] باب
در [illegible] سیبویه [illegible] و [illegible]
[illegible] عرب [illegible]
[illegible] بر زبان [illegible]
[illegible] امین [illegible] علم [illegible] الغاية [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سیبویه
[illegible] امین [illegible] بر زبان [illegible]
[illegible] صواب [illegible]
[illegible] عرب [illegible]
سیبویه [illegible] صواب [illegible] و عرب [illegible]
صواب [illegible] عرب [illegible] سیبویه [illegible]
[illegible] علم نحو [illegible] عرب [illegible]
[illegible] سیبویه [illegible]
[illegible] صواب [illegible]
عرب [illegible]
سیبویه [illegible]

لاجرم با حالتی افسرده و مغزی پژمرده و سینه تنگ از بغداد بیرون شده از آن اندوه
بمرد و این معنی در ذیل مجلد [illegible] مشروحه در ضمن احوال سیبویه [illegible] طبقات [illegible]
و نیز در ذیل احوال [illegible] آورده از [illegible] و بعضی علما [illegible]
و هم در ذیل احوال سیبویه و کلمه اذا [illegible] ابن هشام صاحب مغنی اللبیب [illegible]
و بقصیده نحویه از نفثات [illegible] ابو الحسن حازم بن محمد بن حسن بن خلف
ابن حازم انصاری نحوی [illegible] در قصه سیبویه و کسائی نظم داده [illegible]

والعرب قد تحذف الاخبار بعد اذا ... اذا عنت فجأة الامر الذی دهما

و از این جمله است

وفی الجواب علیها هل اذا هو هی ... او هل اذا هو ایاها قد اختصما
وخطّأ ابن زیاد وابن حمزة فی ... ما قال فیها ابا بشر وقد ظلما
وغاظ عمرًا علیّ فی حکومته ... یا لیته لم یکن فی امره حکما

مقصود از ابن زیاد فراء نحوی و مقصود از ابن حمزه کسائی است و ابو بشر کنیت سیبویه
و عمرو نام سیبویه و مراد از علی [illegible] علی بن حمزه کسائی است [illegible] نسبت سیبویه
[illegible] بجمله این قصیده نحویه [illegible] جواب مرقوم گردیده [illegible]
[illegible] ابن [illegible] این خبر بدینگونه مذکور [illegible] سیبویه [illegible]
[illegible] یحیی بن خالد برمکی [illegible] سیبویه و کسائی [illegible]
[illegible] در روز [illegible] این امر [illegible] کسائی [illegible] خلف
[illegible] او [illegible] و خلف [illegible] از سیبویه بپرسید و سیبویه جواب باز داد [illegible]
[illegible] خطا رفتی [illegible] سیبویه [illegible] اینگونه [illegible] از سوء ادب [illegible]
آواز [illegible] خلف [illegible] از سیبویه مسئله بپرسید
و سیبویه پاسخ باز داد [illegible] صحیح [illegible]
سیبویه [illegible] در [illegible]
و با سیبویه [illegible] سیبویه [illegible] از مثال
[illegible] بپرسید سیبویه گفت فاذا هو هی [illegible] از [illegible]
مثال [illegible] خرجت فاذا عبد القائم [illegible] بپرسید سیبویه گفت [illegible]

خبر رفع جایز نیست و کسائی گفت در این جمله رفع و نصب هر دو جایز است [illegible]
گفت [illegible] در این مسئله خلاف نحویه [illegible] کدام یک در میان [illegible]
[illegible] کسائی گفت این [illegible] عرب [illegible] در باب [illegible]
[illegible] و [illegible] و برای یحیی [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] و تحقیق [illegible]
[illegible] و سیبویه [illegible] در هر دو [illegible] سیبویه [illegible]
[illegible] و [illegible] بصره باز [illegible]
[illegible] در [illegible] فرزند [illegible] رشید [illegible]
و [illegible] عرب [illegible] قول کسائی صحیح است [illegible] نصب [illegible]
و سیبویه [illegible] بدینگونه [illegible]
و [illegible] خویش [illegible] و مردم آن ولایت بدینگونه [illegible]

بیان پاره حکایات متفرقه محمد امین
و مجالس تمیز او بظرفاء روزگار

حکایات امین با سیبویه [illegible]

در فرج بعد از شدت و در [illegible] ابو اسحق موصلی [illegible] روایت
[illegible] در [illegible] علم موسیقی [illegible] روایت [illegible] است
[illegible] ظریف و ظریف بن لطیف و لطیف [illegible]
[illegible] امین [illegible] در مجلس [illegible]
لطیف [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] و [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] و [illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible] آن [illegible]
و جواب [illegible] امین [illegible]
[illegible]

ودردام عشقش از هزاران ماه دلی بر رفتار نجبر؛ معبود نغمه خوانند که در غنا و در ربط نوازش
دخوانند که دو دل ربائی و فریبند که و آداب خدمت ملوک و سلاطین در نهایت کمال است
و هنوز از سن بلوغ نرسیده و در جمال لطافت است؛ عاشقان کو [illegible] غمزه و [illegible] بیرون است و هم
نو معشوق البسه زر تار و سراپا در زیور جواهر رشته و [illegible] تنهایم مانند طاوس [illegible]
است؛ به نظر رضا بجوائر برقع کشیده است و هم نو [illegible] و شور [illegible] حالی بود با وجه
تا به حکم نجوم و حاجب دلال در خدمت امیر [illegible] و آن امیر رسیده سو تاج غزال
لرزاید و رام [illegible] کشید این رسید امیر در جلوه او تحیر گشته و تیز معشوق نو خطی
و ربط سرداز آن دلفریب مهان بود در ساز ساز آواز نغمه بود دست [illegible]
آن بکار بوده بر موجب امرد هند [illegible] که از [illegible] و حیران امیر هم از حضور
مجلس انس وانواع عزت و استغفار خبر مراد بخواند امیر لب در کشیده و آفرین گفته
گزرک گفت قسم تو [illegible] تو ای [illegible] انی [illegible] و وجه جمله بو بخواند امیر گفت
احسنت [illegible] که [illegible] نام داری گفت [illegible] امیر گفت این نام جای است [illegible]
گفت امروز این نام موسوم [illegible] قسم [illegible] کرده ام امیر گفت تو نیز بانام
خود [illegible] ذالک [illegible] در این [illegible] تو [illegible]
ما الله محمد امین لب در [illegible] گشته و آن تیز [illegible] زار [illegible] طلب
[illegible] و [illegible] ازو [illegible] فکر داشتم
زود [illegible] گشته [illegible] از [illegible] هم [illegible] امیر [illegible]
و [illegible] ذوق [illegible] سطور است [illegible] بسیار [illegible] بودم بسیار [illegible]
[illegible] بود [illegible] تنها [illegible] و در میان [illegible]
[illegible] بودم طاقت [illegible] گشته [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] در [illegible] داشته و ارزاق و [illegible] و وظایف [illegible] قطع [illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible] راه [illegible] زندگانی [illegible]
[illegible] معارف [illegible] روز [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] یک آن [illegible] ملکو [illegible]
[illegible] بسیار از [illegible] بسیار [illegible] مجلس در [illegible] والله

قوا [illegible]

ملاقات امیر [illegible]

قصه [illegible] روزگار [illegible] که [illegible] محمد امین دیگر که از کنیزکان [illegible]
[illegible] و آن کنیز [illegible] ناز [illegible] و سبب [illegible]
طرفه [illegible] از اتفاق [illegible] قصه [illegible] و [illegible] آن [illegible] است
[illegible] این [illegible] [illegible] گفت
[illegible] هر گونه راز و [illegible] هر گونه [illegible] تواند [illegible]
هم اکنون [illegible] از اسرار [illegible] مطلع [illegible] در [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] امیر [illegible] بجان [illegible]
[illegible] کنیزک [illegible] و [illegible] بر [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] ناز [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] اهل [illegible]
[illegible] عشق [illegible] در [illegible]
[illegible] در محبت [illegible] راه [illegible]
و [illegible] عشق [illegible] از [illegible] اندازه [illegible]
و [illegible] ناز [illegible] و [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] نیز [illegible]
[illegible] کنیزک [illegible] حسن و [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] اگر آن دلارام [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
آن [illegible] یک [illegible] و آواز [illegible]
[illegible] آنجه [illegible] ملاقات [illegible]

حالت بود یکی چون در مجلس نبیذ حاضر شدم و اقداح راح بدست [illegible] ملاح و ساقیان [illegible]
بجوش و خروش آمده و دلها از سوز عشق کباب و دیده‌ها از آتش شراب پر آب و کنیزکان [illegible]
و آن لعبتان [illegible] حسن و دلربائی [illegible] و در سوز جان [illegible] بود
نوخطان ساز و بربط در کشیده آواز دلربا [illegible] و دلها [illegible]
از دل عقل از سر پریده و نظر بجز او از هر بیننده بریده [illegible] خویشتن
دار [illegible] بی اختیار او از تحیت از زمین [illegible]
[illegible] عقل از [illegible]
کنیزک [illegible]
و [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
بتجلی [illegible] خلیفه از دیدار [illegible]
و [illegible]
و [illegible]
با [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] از مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] در مجلس [illegible]
امین [illegible] مجلس [illegible] امین [illegible]
[illegible] امین [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]

دیگر برجه عادت بگو و بر گونه تحیت [illegible]
[illegible]
[illegible] کنیزک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
و [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
آن کنیزک [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و [illegible] امین [illegible]
[illegible]
کنیزک [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
و [illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کیفیت رفتن [illegible] نزد امین

و بگفتار با خود برادر و داود و جبرئیل بن بختیشوع معتمد گشته او در خانه رسید و نامه از طاهر بیرون [illegible]
رحمت و تا یکی که این نوشته بود باز رفته دیگر بود و در آن اسرار نوشته بود که
دانسته حمید الرحمن عبد الرحمن طاهر که از دیار شده و ملکی با رشید در طوس [illegible]
او فرزند حجت و جبرئیل بن بختیشوع از آنجا از نزد محمد امین ماند و از وقت او بود در
مرو بود رسید جبرئیل بن بختیشوع فضل خاست که و خبر شد و مفتح بازگرداند و از آنجا
از شکاه رسید بار دو روز رسید و خلق کرده با نهانی می‌گویم با برادر [illegible] امین
از اسرار دیگر نوشته بود که رشید نیز معلوم بگوید که و آن مکاتبت بود از [illegible]
بگفتار در بر امکان را اسرار نگاشته بفضل بن ربیع گفت [illegible] او [illegible] مکاتبت [illegible]
[illegible] بیرام [illegible] بر آن [illegible] رشید خشک شد
و از [illegible] در [illegible] کتب [illegible] و آن [illegible]
و از [illegible] کار [illegible] الکلام [illegible] رشید [illegible]
دیدیم [illegible] خود بر دل [illegible] و از [illegible]
کردم [illegible] برادر رافع بن لیث [illegible]
[illegible] برادر رافع [illegible] رافع [illegible]
از کار [illegible] از دست [illegible]
[illegible] خود [illegible]
و [illegible] رافع [illegible] مردم [illegible]
[illegible] از [illegible] بر آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
کشته [illegible] رشید از [illegible]
و [illegible] از [illegible]
مرا [illegible] از [illegible]
نزد [illegible] در میان ما و تو [illegible] آن وقت تو
معلوم [illegible] رشید [illegible]
یک [illegible] از [illegible] آن نوع [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] این [illegible] هر روز [illegible] حالت [illegible]
از [illegible] و [illegible] باید [illegible]
[illegible] آن [illegible] رحمت [illegible]
عظیم [illegible] آواز گریستن [illegible]
[illegible] سبب آن گریستن [illegible] آن آواز [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین رشید [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
از [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible]
[illegible]
[illegible] لا یعرف العلب [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] امین [illegible]
از [illegible] جابر [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] محمد امین [illegible]

حکایت امین [illegible]

حکایت امین [illegible]

[illegible]

هذى دنانير [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت ابو [illegible]

حکایت [illegible]

شنیدم که چون اسحق این بیت سمعت حمامة وانی تطارحک بالایام [illegible]
انزداد غناء و فها حسنا [illegible] از امین [illegible] فرا شنید و اگر [illegible]
که کرا بود [illegible] آرام برد و بیکوی غنا و [illegible] امین [illegible]
سوای [illegible] خود را [illegible] از آن [illegible]
در [illegible] و اد [illegible] دینار [illegible]
[illegible] اجال داد [illegible] سلطنت [illegible] امین [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] حکایت امین و علویه
[illegible] از آنجمله [illegible] بود [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عمار بن [illegible] وز [illegible] علویه [illegible]
مسطور است [illegible] عبد الرحمن [illegible] علویه در حضور امین [illegible] از

تغنی [illegible] شعر [illegible] دجله

لیت هندا انجزتنا ما تعد وشفت انفسنا مما تجد

[illegible] علویه [illegible] امین [illegible] این شعر [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
علویه [illegible]
[illegible] حکایت امین و اسحق
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

عبارت

عبارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر
المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد
[illegible]
[illegible]

ابا لما موت [illegible] له [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حکایت امین و علویه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] علویه [illegible]
[illegible] علویه [illegible] ابو یعقوب [illegible]
[illegible]

[illegible]

یا علی بن هیثم یا جونقا انت غنی عن الاکرام [illegible]
[illegible] فد [illegible]
قد اصابتک فی [illegible] فانشنا [illegible] الفلک [illegible]

وإذا ما أتى الأخ عرسه   فانهره وقل له أنت شقفا

پس علویه گفت در این شهر طرازی هم در افضل این تمر لک دفتر جامع ابو الجوارش
و گفتار امیر المؤمنین ها نزاع نجم المنیم بفرزند فرزند و گفت ادیب کفش و تو منین
نزدیک رسیده است این بخر بود علویه بود گرفته و در بازیابی بزدند و ندا کرد
گوادید افغوه نیز علویه چرا ... سر بکر سید کوزه افکنده و دیگفته
کوه قفص از ایرج باد ... و این تیره تقصیر کرده دفتر بیاورد و ...
حصه و نیم نهورد دینار برده تخته و این حکایت با حکایت سابق قریب المضمون
دیگر در مجلد نهم اغانی در ذکر اخبار رواه بنی ابی حفصه مسطور است ... ابی الرنجی
ابو ... ابن ... ععم منصور بهر گفت ... از تو ... ابوهیم
و آن روز نوبت ... گفت این ... بود ... در سرای ... اهل
نوشیدن ... این زود و محمد ... نظر ... نزد ... و ... نیز
نو منصور گفت ... آن شب ... ابو هیم ... در شراب نشسته بود
تا کنیسه امیر المؤمنین ... و ادریس ... و جمیع ... نزدیکی آ
فما کنم ... کاب ... و ... این شیم ... از ... ابو هیم بر سید
گفتم ... ابو ... حضور بود و عادت او در آن ... فاتح غار ...
دست ... بیش از ... رفتم ... خیره بود ادر ... باب
علا ... برادرم ابو هیم گفت ... سنه ...
و ... و ... دیگر ... گفتم ... برادرم ... و دادن
خود ... در این وقت بر این در آمدم و ادب ... او بواره ر
بدیدم برادرم ابو هیم ... و ... فرمودم ... این نغز نبود

ولاس شربت على لذة   وأخرى تداويت منها بها
لكي يعلم الناس أني امرؤ   أتيت الفتوة من بابها
وشاهدنا الحلى والياسمين   والمسمعات بقصابها
وابريقنا دائم سمل   فأي الثلاثة أزرى بها

این ... شعر و صورت ... نوشته ... و گفته ... کشته و ... گفته

حکایت

حکایت ابو هیم

حسنت والله عجم و حجبت لی ظرفا ای علوی کو گفته بغداد ... و ...
سوزنده ... پس ... شراب بخواه ... و آن مال ... داشت ... و ...
... ابوهیم در این روز بخت ... عقبه
... مردی ... نوبت ... روز ... در آن روز خبر
گفته عجب ... که ... نیم ... کرد ... آن روز
... دیگر ... و ... ادر ... و ... سیه
و ... بیا ... شید ... جواب ... آن
... ابو هیم ... و ...
... فایی از ... کار ... و ...
... ابو هیم در عجب بود در آن روز ... نادیم
... در مجلد ... از عبد الرحمن ... مذکور ... روز ...
الحق ... ابو هیم موصلی ... در آمدم و ... طرف ...
گفت ... ندیده بودم ... طرف ... الحق ...
تا ... در ... که ...
این طرف ... آن ... الحق
این طرف ... عجب ... آن ...
... دینار ... بود ... دینار ...
... الحق ... این طرف ... جواب ...
... روز ... از ... شراب ... رفتم
... این ... امیر المؤمنین ...
... اسحق ... طعام ... و ...
این ... طعام ... و ... کیسه ...
... ابو هیم ... طرف
... این طرف ... بنی ...
از الحق ... گفتم ... این ... وقت ...

حکایت اسحق موصلی

اینجا گفتم یا امیرالمؤمنین چون صبح نعیم در فضا از خمار نتوانی حالی بیاب آب شراب سو
برخورد جرأت با همه ری بفرزان لکن گفت چه مقدار شراب نعیم ام گفته سه رطل
گفت بهمین مقدار بخور چون بیامد گفتم اگر آری علی تقدیر آن بخورده بتفاریق بنج
بار گفت کمتر ده رطل اگر کمتر بیاشام دیگر رطل دیگر سه بر از آنجا که ام بس رطل
بنج بیاورد و در شروع بشستن بیدن بخورم ده بر اندیشه نیکو ده جام فی آن شراب
نخوره که بس لطافت رطل دیگر بنج آورده و نیز با سی مسموم گفت یکی حالت گرفتگی
از فرمی چنین شد انوقت کشمکش بنور آن تیر

كليب لعمري كان أكثر ناصراً   وأيسر جرماً منك ضرّج بالدم

واین بیت از شعر مشهور است و امیر معاویه گفت بنو حجبه اسحق یکی این بیت بتو گفت
نعم این نحیبه گفت و در طرب بی از آن برخاسته و در دو بن آمد و بگفت رسول
لب بر همه خود بر نای اندر بیت دو سه بار بگفت چون نیز این نوبت برخاسته و نیز
برانشستیم بار بشد و غلام تو را بخوانم دیگر بمنزل فی بر ده بیز آورد
و در دستاره نام را زیادت در دست این بود دستار یاور بس غلام بر جمع ده
بیاورد و جمع بدینار رسید و از هر کتب و فروش و رکتب سوار ز فیاد اشترسی طی
وقت سید ده بیدید بدو آن ده بیاورد تو بیاد بوسی مره را بخوردم دیگر خود
باز گشتم و مجلس خود ده به غلام ابراهیم بخبر و گفت با تو چه خبر دارم ده است بدام
ده هزار بدره آوردم دلم گفتم فی تو و بنده نعم تو است بر جه بخواهی نعاز گفت
این تو بیر فی بفکر کلیب لعمری کان اکثر ناصراً داین بطرف بود با تو میگویدم
گفتم فرا این بطرف بودم این کار از تو نرسد گفت با تو بر این تو را آنچه در کرامال
القعود چیز نیز دفتر برفت بزرگوار آنکه است بر دادم و در این حالت برخی
برکاف و این بطرف بود بست و جای اینها بوشی که و حال آن جنس دیگر است
بیس آن صورت بخند دفعه بدر فرو خواندم و فرا کرد و آن از این شرح که مگر این بود
بشنیدم و جمله بار شد و غبار و دو نشسته و نیز نشستیم و دیگر شراب بنوشید و جلد
صورت نعم و ذا ابراهیم از ابیات این شعر بود بخواند كليب لعمري كان أكثر ناصراً
بو کرد و فدا کرد از آن دم آواز نیکو نشنیده بعد و کرد در طرب عجب اندر آمد و گفت

ا رغم

ارغم بو کنده بغدا رکنه نیکو خادم از غلام در هیچ رقعه سه جلد با غم
وفا کرد بس آن بوده بیاورد ابراهیم گفت ای امیرالمؤمنین وافر در این بود
رنج است گفت نیست این شریک گفت یحیی بن معاذ گفتم گفتم این شعر
و این بود در بیرون علیم اندر فرا گرفتم تمام آن بنظام و تو بیغام تو برفتیم باد
گفتم از عراق در رها را سوال بر امیرالمؤمنین تحت نجات شریک که گفته بود در اکثر
تو حظ شده بر گفت است با تو شریک نیستم و امیرالمؤمنین خود بیتر دارند
از آن مجلس برخاستیم سر بنور در هم بنج بار و این طرف بود باز عطا کرد بود
این خبر بر مصر نور در هم بسبب آن افتد شعر و این بیع قیمت کرد
و خبر در آن که سبب از بیت الرجز ابراهیم بنجه بر در ربع ده در هم ابراهیم گفت از
با امین گفتم ای امیرالمؤمنین فدا ده تو سو فدا و تو که از این گفت بخواب تو فدا تو
بنده این سخن و بر بزرگ افتد این گفته رفع نزد کشتار که تو مقدار عمر سه
ده زنده در که مرگش بس زنده فی بوستان ده شتر بسر و از غصه بحران ایمان بر
گلو رفت که کرده و بس با او شب انداز کرد که ده بر کس از آنچه برابر زنده با شتر
دیگر بیت نیز با جوهر بجهه بود گفت روز در دفتر است این بیت مشغول بودم و این سرود گفتم

أقوت منازل بالهضاب   من آل هند والرباب
ظلت بزمانها   وإذا دنت ذلل الركاب
تدعى الحمام بناسم   صنم صلادة صلاب

این این لحن بو بشنید بدو گفت که و بر بیه کدام لحن رفته است بعطا کردم این
جامع با فهرست نبوده بیاد کرد این لحن از ابن عایشه است این بود با
این شعر و این شعر از بنوشته و از نیز جوهره که دو نجات بس از آن بخرابی
با سر گذشته ابا زل خوار گرفتم و در آن اثنا خوابیدم از خواب برخیزم فرا گرفتم
امین در دیده و فی مشغول سوال کرد نعم و به فی گفتم ای امیر تو ارغم تو بیکار نیست
تو کند سیر هم ده بیرون از فرصت از نماز بیع خبر جز بود از او که دیدم تو بلندی شتاب
مجموع لی نماز بگذاشتم و اندک طعام بر گرفتم و بخوردم و جامه پوشیدم و برنشستم و راه
بر گرفتم از دیگران آنگه بدرگاه رفتم الحاجب فی شده بخیر امین از در رسید بدید

که ترتیب این ابیات

هر که بدار رقم قسم که نه نظاره بر بهائان شوربوده تقریر کرد لاجرم مجلس افروز
شدم در تقریر همین صورت بعد شوق آغاز کردم و آن امین پرسیدم که در این وقت به حفظ و خوش
و امین او بود گفت وقت بیرون آمد و نزد خوشی تنها نبرد تو لؤ لؤ دخیل بیابد و خوب
در دولت و زینت دوست امین به نزد آن که اوج تو را گاه قسم دیده ام آن صورت بود و دل
الفت کن فرح جز بدخترد او نخواندم و امین مشغولی شنیدن پس بسیار عظیم کرد
صورت تیغی که داد گویا بود تمامت وز آن که دخترهم تا زود بر کرد و غیر رود بود علم
آن خبر که موضع آن بود به رفته دل بود آن جای تمام بسیار صحبت دوستدار بود دو
خدا نگه داشتم دل بیان و تعلیم اسلوب آن شخص بگوشیدم تا گر تا بود امین بود شرمت
خاطر و فروغ نظر نبود و آن کس بود خفا جهان دوستی فروتر شد دانسته بود که چون تو
نکن بهیچ بر او بهتر شد دختر این آنکه آمد دل کوشش بود و تمیز و ضبط او بود به
حالت تمام که اگر دختر نشده بود و نفوذ و درین زمینه که دادیم اشتغال
و خدا حفظ کند علم اگر این فن بود در دفتر بود بیش از ششصد انتها بود جمله
در این فن اسلوب همه به کمال آن دو جهت در آن مواج موج از تسبیح و ولوج آن را کماهی
یکدم و نیم و نصف آن نیم از روز و دو ملازم بود آن نظام و وصل آن ماه بنوع تو
بجان ضرب نفس نفوذ بهره نیکی فصل ربیع و زمان نوبهار و اول نوغان دوار
نونهالان گلعذار و غنچه دهان نوبرش نگار و سرو قدان یاسمین اگر بود در آن دسته
و دسته های شکفته رنگ رنگ و دیدیم که این نگاران در رفت بهانه هاو بر خواند
خانه نیکو و تعلیم بیم لذت دیده خوشتر بود که به خدا در این فن [illegible]
ها رخساره لحظه در کار است ها در بین ما و ابیات و فهم بود اینک اگر [illegible]
این روز عجیب و عزت بر این ناریک و در شب ترتیب و طرب ایشان دو ماه تمام بیش
این ماه خبر آخر بیک تکه دو دختر دریک جایم بی خبر رسیده شدیم و از آن روز تنفر
در دهم محرم بار نگویم و در برگ آن مطلوب گفتم و خانه کنیزک تیر دو رحم و هر روز
تکرار کنم دانم رنگ نجوم تا به نهم رسید و امیر بود نجم و نهایت اجتهاد کرد
هیچ جز بر سر مرتبه پایان رسید کنیزک گفتم الحق تیز خاطر و آن کنیزک بجا ها طراز او
باز خواندم باز دوانز هفت گفتم ای امیر المومنین نیکو بخواند سر دختر آن کنیزک را این

بردم و امین گفت نیکو ها و خرم خلیفه خوش شد خاطر او از آن خشم و غم و مهر باکی که
و سرخورد در همه دو هفته ام از که حفظ و جمع را در این ظرایف بیش تنها این دو بیت
را برخواندم هر طرفه هر کم به ایشان بنواختی این صورت بود در این شعر دیده بود

أغايةَ الشادنِ الرَّبيبِ إليكَ أشكو فلا مُجيبُ
مِن أينَ أبغي شفاءَ دائي وإنّما دائيَ الطبيبُ

و گفت دوست میدارم این لحن بود بر زهره کنیزک خاطر ها و فرح افزوده از دیگر
برآن ها را فرو خواندم و بر اعاده نجوم داد آن طرف دختر طرفه در این صورت هر روز
بر صفت آن نیست و دو و هر چیز نیکو بر مجلس او بعد بر من بخشید آنگاه آن کنیزک آن
صورت بود از خم و دو رخ او رنگ به نه و دخترانه بار اول گفتم آنکه الدین خوار
داده است ها از تربیت عطای تو را نصیب فهم افزون بخش بر دل و سیماء او که
هستم و زهره سوخته و ما نیز گفتم پس ها خانه به خود کرد آنکه ها در بیان بودیم
این تعلیم و بار این دو شعر سطور بر بود باز کم و یک عمر که اگر نه این صورت آن را تو دور
اینجا هستم فرخ نیز که ها که زهره میراث میر بودیم تا فرزند داد و تو بجهت آیتم قسم تر نشانی
تو بر کرد عمر قیصر این صورت تو بر آید که نه میراث هم و دو چاره دیدم و در این کار
نیت طرفه نکته خوبی پس طرف تا هر تو لذت بکار آن گذارد و نیز در آن که آن که آن از
بسته الدین ابو ابراهیم ابراهیم گوید که و به محمد بن عمر برهم یافتن طلایت نفوذ آنچو تر
که امین بر فرح خشم آنکه بر و بیا بخور تر خادم تو برادر و کنیز شود در بیابان ها رحم
دو بیت بیست و دو آن شب بود در آن بانوم و جمع صبح او را که عمر او ز ماه رحمه
بماه تر آن مشتی تخت از کوشه بر رسید بحق آمد و حضرت شکفته دل شخص بخوردنی
بخوردم بر از آن کوزه آب برفت او عود تمام گشت تم جان تاسیدم پس از آن که

این شعر سرودن گرفت

لي مُدّةٌ لا بُدَّ أبلُغُها معلومةٌ فإذا انقضتْ مِتُّ
لو ساوَرَتني الأُسْدُ ضاريةً لغلبتُها ما لم يَجِ الوقتُ

سوگند که در تقدیر رفته است معلوم تم زنده اندر دیر فانی اجل معلوم است و
رزق مقسوم نگردد کم ز هر بوته آتش هر صد شرار انجم خیز آزد نه معلوم اندر دار

ظهات [illegible]
[illegible]

زنانی چو روز و روز بهر بر آمد شوم چو او زو وخصه ... آنی ... از آن و
... بود ... [illegible] ... که غالب تقریر ... پدید آید
در این ... [illegible] ... حکمت توانا ... حکمت ... جوهر
... باطن ... در ... جوانی ... در ... [illegible] ... تعلم ...
دقیق ... تعلم ... از حقایق ... [illegible] ... تکالیف توانی ...
اندر کهولت ... [illegible] ... از جوانی ... در علم ... نفس ...
توانی در ... [illegible] ... حکمت ... بیرون از طلب ... [illegible]
توفیق ... حکمت ... [illegible] ... الرشید ... حکمت ...
... در ... گوهر ... حکمت ... [illegible] ... کتب ...
... [illegible] ... جوهر ... [illegible]
... [illegible] ... در علم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امین ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
و ... امین ... [illegible] ... حکایت امین ... [illegible]
و ... [illegible] ... امین ... [illegible]
... عبد الرحیم ... [illegible] ... عبد الله ... [illegible]
... [illegible] ... طلب ... [illegible]

حکایت امین ... [illegible]

[illegible]

الی استزیت بادهت له ارضا امون بها قرابته
فمن وجهک ... یا ابن الربیع احمل الرعیه

واین شعر ... امین ... بفضل ... کان ... صد ... هزار درهم بود
حمل کن ... [illegible] ... هزار درهم ... [illegible]
آن ... هزار درهم ... [illegible] ... واین مبلغ ... [illegible]

باب اخبار عبد الرحیم بن محمد امین
بن هارون الرشید در شعر و آواز

در جمله ابو الفرج اصفهانی گوید ... از اولاد خلفا ... عبد الرحیم
بن محمد الامین بن هارون الرشید بن محمد المهدی بن عبد الله المنصور بن محمد بن علی بن
عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است و ... عبد الرحیم ... [illegible]
ام ولد است ... عبد الرحیم امین ... [illegible] ... لطیف ...
... [illegible] ... عبد الرحیم امین ... [illegible]
... [illegible] ... عبد الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

پس عبد الرحیم امین ... [illegible]

یا ابن محمد یا ابا الفضل — مفتاح باب الحدث المقفل
یا اکرم الناس ... واشرفهم — ... [illegible]
احسنت فی ودی واجملت — بل زدت فعال المحسن المجمل
... [illegible] — ... [illegible]
فقلت ... [illegible] — وحدث جود العارض المسبل
ای اخ انت لذی ... — ترکته بالعز فی جحفل

نجوم حظي منك مسعودة — فما أخشى نحس بالأول
نصدق الظن بآمالنا — وسهل الأمر بتسهيل
لا تحرمني ولديك المنى — بالله يا شبه الرشا الأكحل
رشقت منه سهام الهوى — وما درى بالرمي في مقتلي
أدميتني بالوعد في صده — أدنى لحظاه من المنهل
ثم تناسيت وأحلتني — إلى مطال الوعد من منزل
تركتني في لجة غائبا — لا أعرف المدبر من مقبل
صرعت بالصبر فاضح بين — لا أهتدي في تيه لبين حيل

یکی در خباه ابونشل، باده الجویه، او بود از خرمادر، ابه و فردو آورد بجهه ابو حسان نظاره که ابونشل بن حمید بعبد الله بن محمد امین صدیق و دوست بود و عبد الله بسیار دولت ضیعت بود و موضع خرمه بود و قریحه عبد الله بطرف عربیه برده و داد و زحمه در بکا آمد که وابونشل این شعر مدح بر کفت

سقى الله بالعرمة الغيث مرة — فكلت به یا مونسی وارجی
فانت الذي لا يخلو الدهر ذكره — وانت انيسي حاضرا انت ذكره

پس عبد الله در جواب او این شعر گفته

لئن كنت بالعرمة اليوم لاهيا — فانت هواكم حيث كنت فهمي
فلا تحسبي في هواكم مقصرا — ولكن شاني في عظيم وكبرى

محمد بن بحر در دو بیت خبر آورد که عبد الله این اشعار را به لحن بزخت وسلیم بن سلیمان بر صفت ملاک کرد بن بحر حسن که عبد الله بن المعتز بن طلحه شنود عبد الله بن محمد امین بود و آنچ خلیفه شد و دست برداشت و از آن پس با پسر خلفا عباسی همه محلی و ندیم بود و مکه این شعر از ابن معتز از عبد الله بن محمد امین در حق معشوق خود گفت

رأيت الهلال على وجهها — فما زلت أدعو الهي لكا
فلا زلت تحيا وأحيا معا — وأمتعني الله من فقدكا

و نیز این شعر او از عبد الله گفته

يا من به كل قلق — تراه صبا متيم

ومن

ومن تجالل تيها — فما تراه يكلم
لا شي أحسن عندي — من مال يتكلم

و از جمله اشعار در وصفت شعر عبد الله این شعر است

ألا يا دير خطرة المغني — لقد أورثتني سقما وكربا
أترفع عن القلب إليك دنا — وأحمل محبة الورق الجم

و عبد الله بن موسى الهادی پسر عمو و داماد او و خلفا در صفت اغانی دیر طبعه بصداغ شعر صعترته و در دیر قطبه دیر بسر و در جزیره و این خطبه بزار ابه محراه یک از دیر هیه طائیس و یک ابط ابه زبید و در بسط ایاس بن قبیصه دیه و قطبه ابو بطه سوگه باز و معیقه تو از در زمان جاهلیت بوده و بر شمع میکرد اند ود دیه کار بروه تغار و حقیقت شوه و بدین فقار و ریاد و در جزیره دیر بی الکوفه کشته معروف بیاب و در دیر قطبه این شعر نه دوست دو و دیر آن گفت

یا دیر خطرة الهینم بالهوی — قد تستطیع دواء حق لهائق

و خطبه این شعر سود و در اغانی ذکر کرده اند که بحر

و متى يكن ريب الزمان فانني — امنجم الملك المقرب العفي

بیان احوال بن الهدبة

مغنیه شهور بوده جاریه محمد امین

در جمله بحق بجا غنا سطور بوده و در تحریر زیر و از و از مولد بسر مدینه و تربیت یافته و در بصره بود که از تقویت محسنات بو صنعه محمد ره او دست گفته که در دین بود لونه آواز تعریف کرده داد و بود که بسر در اغانی شعر الاصبهانی غیر حقیر مشتمل بر ان دو شعر بوده گفته که این است که بسر او عالی برو تر بقلم و قسمت و در آن ظرافت و نوازنده و از رحمت بعد جعفر بن موسی الهادی او بو تحریر و محمد امین از او بود که داد و بود که جعفر بن اکثر از فرزندان جعفر و امین مع و دلا را بود و این دو صنعه که بود از ابو نعیم بوده و وجان وعلیم و این صانع وابراهیم و آنکه در طبقه دو بود از آن این فن در دیه نیز این صنعه بود که فرزند وه و بر جعفر و کار بر تو ابو جعفر در کار

ااز جابر و جابر بود خوارج حق هم گفته است یکی از بزرگان در عصر خود که از تماس اراده‌ای در
صفحه عالی نیکوتر داد بکار بر حسن و محسنه و صفوا دیده بود از تماس فلق
ضیا در فنون عالی مشتر او چند دیده داد بود بسر فتح بود و از نخست از آن جعفر بن
موسی الهادی بود از صفات و نعمات او در فن هر چه بزرگ است معرفتی زمینه لاجرم
گفته بود جعفر نام که او وقت آمدن او بزرگ بود بزرگ جعفر از تکرار اتباع دور از نگه این
منزل جعفر بر آن جا به برد و عادت او در بستر از مجلس نشسته بود و جعفر
گفت او بود در این جا به بود بر فرد که جعفر گفت با شتر ما بند که جای نزد او رفت
این گفت بس من بخشش جعفر گفت نه که تر که تعجب و عزم بر این است و مولای
بنده که او هم بر او که علاقه بر قیمت در طلب است سابقه بر غیر شایسته رفته است
جعفر به او گفت به اتباع بود به چند آن در در مقام حلیت دعا به جعفر را آید تا جعفر
است جعفر ایشان گفت هم این نفر بود بزرگ بود او که بر جراحت جعفر گفت الله او دلا جعفر
ببرد از آن طرف جعفر از آن خواب برخاست که جعفر دختر او سوال از آرام حال قال دید
برسی گردش در بستر او بود گفته جعفر آن را فسون از دیگر این مجلس‌ها که تب
در طلب جعفر فرزند جعفر گفت بعد این حال گفته بزرگ است بود جعفر گفت از آن دختر بر
انبار نگاه از و جعفر که از فرمت این برخاست و این گفت زدن بسر جعفر سوال از
دو امر بر گفته و از دوری او بود حب او این مقام از دو امر گفته از آن رسیدن در آن جا
فصول به بیت حکایت که از آن زمان عبدالله بن حنیفه بر آن فرزند بیت الملک گفت
بود که گفت و بنده در این دوری برای جعفر بود آن گفت بیت بود بار بود در دم جعفر
را هم حروف که بر یک از خلفاء بزرگ جعفر در مقام نخجیر که اف این گونه آلات
در اطراف نوشته بود و نخ از بعد از دوری با رکوه برای وطن زمان مجلس
مقدار اموال از کجا دیگر آمده دیگر به بر رسیده و قت بوده است که اندر این جابر و
گرفت این گونه اموال دنیا گفت اتفاق است و الله که برد بهر اموال دو اینها که در دنیا
دل اهل این مقدار اموال بر او مشهور گردد و سبب نظر گردون که حکم شتر از آن
رسیده است بر الله او نیز که گذشته است بجایی بزرگ در او را که این بود این گذشته بود
این وقت بزرگ برخاست که در فرزند آن این دم جعفر اداره کار او بود منعقد و جعفر برای خانه

فرزندان عبدالله بن ابراهیم را داشت او گفته نوشته گفت هم این حیدان بود این که به یاد
بنده بزرگ زمره مجلس بود آن مقدار ببرد عالم دیگر از این جمع بود گفتم که و بزرگ خود
از آن جا برد از آن برخی او نور هر بهار بسیار فرو رفت و اصحاب به و معتمد او
بود جعفر او گفت از سر خلفا بود بر رسید تا ببرد و دیگر از دوری خود نیز مقدار عظیم
منظر و بود بطرف ایشان گفت بزرگ گفته زده عالی و آن صفت عالی بود در بر جوهر
جعفر از او نگاه و نوشته او دعای او نیام به تر در او از مقدار بزرگ
بزرگ از بزرگ جنس بدیع خواه اتباع شود و بر جعفر بود بیرد او حقیقه کیدا نه
و نیز بسر بود در میان که بزرگ خورده است و این جماعت در آن فلان حصه بیخ
ودر آن نوبه بود و بزرگ در کار بر صد و اخلاص حضرت گفت آن که نیز دارد آن
خود برای دیگر شدم و مولانا عظیم بود دکان گفتم خلیفه در آن که نگاه گفتند
و به تو بزرگ بازگشتم و گفتم آن که تو که نیز با خلیفه بر در او است یکی بود که گفت
بگیرد جعفر صحبه در این مجلس با آن بزرگ جمعه و حلقه بنشست تا بزرگ بر جای
بر در او است به بزرگ گفت که او هم گفتم و دیگر جا به بزرگ جعفر این بخت بنده داشت که
با آن جا به بزرگ بود از جانب بزرگ مردم خلیفه و دیگران در عرض جای بزرگ
رسول خلیفه بجهت شکر با مدد بر آن بزرگ شتر و گفت ای آنکه لا اعلم به
بر سر او راه نزد او آمد گفت بزرگ دست او بخواست و به او گفت دیگر که
عالی بر آن است که گفت فی نکاه بسته قوم امیرالمؤمنین گفت که او دادم و تسلیم
هم این است و امیرالمؤمنین از مقدار عظیم بر رسید عطش که خود در نظر او دوام
ذبح آن کار بود حب ظلم و غضب نیز بر تو باغ تو گفت که آن نعم بود که سید بزرگ
خود حال شتر به تو بزرگ نور داد و خوش شود و رنج که از آن تو بر خلیفه
روز کار عالی فی به تعظیم تو بر جرم من بعد آن در دو بر دوله و بر دو بار
عالی بزرگ بود دعای صحبت بنشست و در حد دو آن مخصوص بر جای شود بزرگ
گفت از دیگر جانب دو طرف او که در آن روز در آن بنشسته جمع شد تا این
تا آنکه نور جهت در و گفت او بود در خطبه گفت که او را ذکر جمع نور
جهت بود در قلم او که او از آن جمع بر خاتم نوشته بود عالی بر خاتم تو گفته بود

و در چهار پنجره صوت که از جمله اغانی که ابراهیم از روی شعر در بیاز برکشیده و نیز این صوت
الحان بود در این مدت به خاطر نخوت نوشتم پس ملکوت کنم و در خوابها
بجیه بر توقف عنه یکجم آنکه مکتوب بوخته کرد و شکی که بار عیان بر ایام
ببر چنبه برد در کمال رغبه را روای بر حجام اعتدال شاه داد و خواندن گفته
به جواب باید در آن جواب نوشت بعوارض ترحی بود کنند با فرا رضایت شود بیشتر
گفته ام و در فهرست تو روی در روغ نبشته اند که نظم ابراز آنکه و در در دنیا بیشتر
در چهار پنجره صوت بر و تو دیوانه بار فضول کنم هرگز توانم از جمله بیشتر
تو بر فهم آنم صنعت جام ده پنجره در هم و خیفه کشیدا البته خزو مر بوده
و یک کتبه طالوان طیب بود در آن مطبق به نقیضه بار نقل سپید لحن تم بخوبیو
ابوالفرج جعفر بن سلیمان بن جعفر ابن نوروزان نقل از قسم ایشان گفته بود و نقل است
بواسطه جعفر از دو بیتی رسید و بود حیث و نیشت سه

تغیرت بعدی والزمان مغیر — وخست بعهدی والملوک تخیس
وقد کنت لی جارا وخیر منفعه — وقربت دعوا آذانهن عبوس
وکانت تجافی أن یقوم ندیمکم — حجبت داعرا لدیک جلوس
وکنت إذا ما سئلت یوما الهوی — علی الغد منهن جا بردن قیس
کفرت بدین الحب إن طرقت بکم — وملکت یمنی ما ملکت نفوس
فإن ذهبت نفسی علیکم تشوقا — فقد ذهبت للعاشقین نفوس
ولو کان نجمی فی السعود حکمکم — ولکن بنجم العاشقین نحوس

ابوالعباس بن مرکه علی بن هشام در باب زیاد بار بود که اینچنین بود و دیده
میرانند و نقل می دارد از در ارکم بعود دعا این اشعار زکوله بود بر دو نشته
محمد بن حسن گفت ابو العباس از برادر کوچک حضرت نوه معویه گفت که لاجرم
گفت فرزی پنجره صوت بود در این کسم و حقی در آن دو خوانده بود ترک تنعیم یک
نیزه آن ملاحظه ابولای بنفع و فرمان نجم که اول بود از زر کسی به زکتم کم کاین
از این در دروغ کفته بود نوشته اند ابراهیم جزای بعد تعظیم بز کار کاری بیز بود
او جلست و توانست مینمود از آن پس آن حال تو تیغیر جبر جان ما بخوبی

میرد که از روی وعلم او شعر به لاجرم روی نقل شعر ابراهیم صرف و هو بحریه
و در یک طریقه و یک ایقاع و یک ایکله صه کونه صوت بوخته ابراهیم جز
صدا یکی از آن ابراهیم بود در دانسته آنکه عود بود نکرده شده و در قصد دیگر برابر
ابراهیم دهقان شد طلب و تفرع و الحان ابراهیم قصبات زود فرا کرده و بیرنگ
نقل است در راه نوشته احمد بن سعید کنا کرده اسحق بن ابراهیم موصلی در نسبت
بود که نقل در حضور امین بعد نقل کرده عود اسحق نقل کرده در عرض یک بود بر از
پس از آن در سر که صوت دو قوت صفحه داوری بر در اعر گفتم کرده از اسحق رسید صانع
این ابراهیم به تعدا شد لکن اسحق شد ختمه انوقت نقل بار اهی بخت به ابراهیم موصلی
این صوت بجه از بر اسحق به و در از دو آن او نشو کرده ام و حجر اسحق نقل به رسید
لبت بود و چکونه نقل او بحر بود چاره شد ختم این گفتار دکوار خان به اسحق و قول
اول را از دیوان او نقل الکنر ابو محسن بدرکه عماد بن اسحق کرد به که روز نقل در حضور

میدم اسحق بن حبیب ابوال و مینو

إن تولّی ناحل البدن — فلطول الهم والحزن
کان ما أخشی بواحدة — لیته والله لم یکن

و هم از شنیدن این صوت از خود طرب شده در در بخ اوازه کرده و طلب نبیذ در کشید
و با نقل کمیت ابراهیم خبر فرستاد که با فرمان بعد خواندن بود که به خلافه بیع صوت و پوشش
نقل جز آنکه بر آن آواز طرب جبه باشم و بلا و اسحق در دو ذکر حاله نموده کرده و کنو
در این باره حکایت محمد امین بابا
شعرا ابو نوار و مجلس ادبای ه

در حلبه تبه هم اغانی در ذیل احوال عبد الله بن ایوب شعر تیمی سطوریه الکتب در
روز عکم محمد امین در بر خلافت نشست این شعر را ابراهیم خواند
لا تجزعن یا سکرة علی طرب — لعل روحا یبدل من کرب
تا خرابات و دو معنیه در بیت پنجوره در هم دو طی بر آمر کرده کار اراده بار اوه
بجز دو بیت بجوره در هم اضافه گفته و هم در آن کتاب از علی بن الفضل که راوی
الحکم ابو محمد عبد الرحمن فرزنگ در بر شغل ادب محمد امین که فرستی بجوریانیم

[illegible]

طوبى لمرعاك من هنا وهنا · طوبى لاعرافك التي تشج

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

لا تبعثن شكوة على الطرب · لعل [illegible] من كرب

[illegible]

الكرم بين عينيه [illegible] · الى الامام المنصور في النسب

[illegible]

خليفة الله خير منتخب · لخير [illegible] من هاشم [illegible]

الكرم بين عينيه [illegible] · الى الامام المنصور في النسب

[illegible]

حماد عجرد
حکایت ابن [illegible]

[illegible]

قل للأمين جزاك الله صالحة · لا يجمع الدهر بين السخل والذيب

السخل يعلم أن الذئب آكله · والذئب يعلم ما بالسخل من طيب

در این شعر [illegible] ظریف [illegible]

[illegible]

يا أمين الله لا تنم · ودع الذئب في الغنم

ان حماد عجرد · شيخ سوء قد اغتلم

بين فخذيه حربة · في غلاف من الادم

ان رأى ثم غفلة · [illegible] بالقلم

[illegible]

[illegible] حماد عجرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت امین و ابونواس

در تاریخ طبری مذکور است که چون حسن بن هانی ابونواس شعر مشهور اینه مفرد از شعر مجرد گفت

أما قريش فلا افتخار لها … إلا التجارات من مكاسبها
وإن ذكرت مكرمة … جاءت قريش تسعى بغالبها
إن قريشاً إذا هي انتسبت … كان لها الشطر من مناسبها

و بعضی ابونواس در آن گفتن این ابیات اکرها بغالبها و چون این شعر بر محمد امین رشید رسید فرمان داد ابونواس را بزندان در آورند و در حبس بود تا شبه بر دو محمد امین ملامت کرد این اشعار را بنوشت و به امین فرستاد و زبان فلاکت مر امین بیطلاع داد

تذكّر أمين الله والعهد يذكر … مقامي وإنشاديك والناس حضّر
ونثري عليك الدرّ يا درّ هاشم … فيا من رأى درّاً على الدرّ ينثر
أبوك الذي لم يملك الأرض مثله … وعمّك موسى عدله المتخيّر
وجدّاك مهديّ الهدى وشقيقه … أبو أمّك الأدنى أبو الفضل جعفر
وما مثل منصوريك منصور هاشم … ومنصور قحطان إذا عدّ مفخر
فمن ذا الذي يرمي بسهميك في العلى … وعبد مناف والداك وحمير

این اشعار را سواده لآلی شاهوار است چه آنکه در حضور امین فرستادند امین لز تربیه بعفو از ابونواس نکرد در جواب گفت محبوس به و بعد برادر بنده آنگاه الحسن بن فرشه و سیه جهار راه برادر رضی امین بود گفتا بونواس فرستاد او گفت حال امیر المؤمنین در شبه گذشت تو باید این رحمت و فرمود بروی بازگو بنده ابونواس این ابیات به نوشت و بفرستاد امین

أهنت خطايا عن غنى الغانين … وأنا النار ... واسوا
أمين الله قد ملّكت ملكاً … عليك من التقى فيه لباس
ووجهك يستهلّ ندى فيحيى … به في كل ناحية أناس
كأن الخلق في تمثال روح … له جسد وأنت عليه رأس
أمين الله إن الحبس بأس … وقد أرسلت ليس عليّ باس

چون این ابیات بسمع امین رسید فرمود تا ابونواس را آزاد کنند ابونواس شب به کام کرده امین باورد و در گذار او شود نشسته گفت امین در حق

ابونواس

ابونواس چون پیش امین بود این اشعار بخواند

لطف کردن امین با ابونواس

يا أمين الإله يكلؤك الله … مقيماً وظاعناً حيث سرنا
إنما الأرض كلها لك دار … فلك الله حافظ حيث كنتا

امین او را خلعت داد و راه او را بر کشید و در زمره ندمای خاص گماشت تا بعد

ابونواس بگذشت ابونواس خمر خورد و این خبر در زمان فلافت امین به امین رسید حکم کرد او را سه روز و نصف ربیع سه ماه او را حبس کردند از آن بعد امین او را باز آورد بحضار آن روز او در یک جمعه شعر نظر بگیر ابونواس این نظم و شعر بخواند و او را تقدیم کرد و ابونواس این ابیات بخواند تذکر امین الله والعهد یذکر را که مذکور است در بند ابیات به آن بفرستاد

تحسّنت الدنيا بحسن خليفة … هو البدر إلا أنه الدهر مقمر
إمام يسوس الناس سبعين حجة … عليه له منها لباس ومئزر
يشير إليه الجود من وجناته … وينظر من أعطافه حين ينظر
أيا خير مأمول يرجّى أنا امرؤ … رهين أسير في سجونك مقفر
مضت أشهر لي مذ حبست ثلاثة … كأني قد أذنبت ما ليس يغفر
فإن كنت لم أذنب ففيم تعقّبي … وإن كنت ذا ذنب فعفوك أكبر

حکایت امین و حبس ابونواس

بیکبار امین باده ننوشد گرم از این باشد چرا ابونواس که امیر المؤمنین خمر خورد و خلافت امین او را گرفت و از آن پس ابونواس هر روز می نوشید و چون بخواند کنند گفت لا أذوق المدام إلا شميماً در آن کتاب لذت خمر غم ابونواس سطور است و گفت هر امین ابونواس در کار از این خمر عارف داد بود در حبس بطبق امیر جمعه زندان دهند اگر محبوس خود جان بود قفل ربیع بود و او را به زندان سر کرده و تفقد ابونواس نمود بود در حبس زندان در آمد و ابونواس بود در میان و دیرا و سلام گفت گفت ای جوان تو با زندیقان کمی از کجا رسیده از جمعه گفت گفت تو بگو با بهشتی محرم گمراه از مردم آفتاب است گفت ابونواس گفت مو بطلب فرصت با قاب دارم از فقود در آن آب در زندیق گفت در بکدام جرم محبوس شدی گفت تهمت از آن آب

و برادرم محمد بعد از این خبر به ابونواس گفت که به بغداد برو [illegible] او را [illegible]
[illegible] ضایع [illegible] و امین [illegible] و از [illegible] بغداد [illegible]
مردم [illegible] همه [illegible] فضل [illegible] حکایت [illegible] او [illegible]
[illegible] این [illegible] و آن خبر [illegible] امین ابونواس [illegible]
و با او [illegible] از [illegible] خمر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible] از زندان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خمر [illegible] اگر خمر [illegible]
[illegible] از [illegible] نمود [illegible]
[illegible] گفته [illegible] گفت [illegible]
[illegible] این ابیات [illegible]

أيها الرائحان باللوم لوما ... لا أذوق المدام إلا شميما
نالني بالملام فيها إمام ... لا أرى لي خلافه مستقيما
فاصرفاها إلى سواي فإني ... لست إلا على الحديث نديما
كبر حظي منها إذا هي دارت ... أن أراها وأن أشم النسيما
فكأني وما أحسّن منها ... قعدي يزين التحكيما
كلّ عن حمله السلاح إلى الحرب ... فأوصى المطيق ألا يقيما

کلمات حسن [illegible] در حق امین

[illegible] در آن کتاب [illegible] ابو الورد [illegible] در [illegible]
حسن بن [illegible] از این [illegible] حسن [illegible]
این [illegible] ابیات [illegible]

ألا فاسقني خمراً وقل لي هي الخمر ... ولا تسقني سراً إذا أمكن الجهر

از [illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible] ابونواس [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible] این [illegible]

وقد زادني تيهاً على الناس أنني ... أراني أغناهم إذا كنت ذا عسر

ولم

ولو لم أنل فخراً لكانت صيانتي ... فمي عن جميع الناس حسبي من الفخر
ولا يطمعن في ذاك مني طامع ... ولا صاحب التاج المحجب في القصر

این [illegible] سلیمان بن ابی جعفر [illegible] این [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible] الحیره [illegible]
[illegible]
[illegible] ولا صاحب التاج المحجب في القصر
[illegible] سلیمان بن ابی جعفر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امین [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] ابونواس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امین [illegible]

[illegible] ابونواس [illegible]

یا رب إن القوم قد ظلموني ... وبلا اقتراف تعطّل حبسوني
وإلى الجحود بما عرفت خلافه ... مني إليك بكيدهم نسبوني
ما كان إلا الجري في ميدانهم ... في كل خرق والمجون ديني
لا العذر يقبل لي فيفرق شاهدي ... منهم ولا يرضون حلف يميني
ولكان لو نظروا لأمر إمامهم ... في ذا [illegible]
أما الأمين فلست أرجو دفعه ... عني فمن لي اليوم بالمأمون

[illegible] ابیات [illegible] ابونواس
[illegible] یعقوب بن
[illegible]
[illegible] امین [illegible]
امین [illegible]

حکایات این ابونواس در [illegible]

در طلب [illegible] شعر ظریف [illegible] بقیهٔ شب خود را با ادبا و ندیمان
[illegible] امین [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible] امین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عفا الله عما سلف [illegible]
[illegible] ابو نواس [illegible]

[illegible] ابو نواس [illegible]

فقد تطول علی غلالک — وما أرغب فی مطالک
لقد أردت کفانی — وقد أردت وصالک
ماذا أردت بهذا — تبغی اشتمی لک

چون ابیات [illegible] رسید [illegible]

قد صحّت الأیمان من حلفک — وصحّت حتی مت من خلفک
بالله یا ستی اقتنی مرة — ثم اکری عودا علی اهلک

[illegible] کنیزک [illegible] بود [illegible]

فدیتک یا ذا الصلف — ویا شکل أهل الترف
حلفت عاشقا مدنفا — فدا عتبت لما اقترف
ولا تذکری ما مضی — عفا الله عما سلف

پس کنیزک [illegible]

وباغیات إلیّ فی الغلس — أن اشتا وأحذر من العسس
حتی إذا نوّم الولاة ولم — أخش رقیبا ولا سنا قبس
رکبت [illegible] — [illegible] نواعم نفس
فحین [illegible] الصبح قد نهض له — فبشر الله [illegible]

امین نبو

حکایت امین [illegible]

امین [illegible] ابو نواس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لطیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لطیف [illegible]
امین [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نعیم الانس [illegible]

اسقنیها بأذفانة | مُرّةَ الطعم مُلاقة
ذلّ عندی من قتلها | لوفاءٍ او مخافة
مثلُها اذ کنتَ مضاعة | نجدُها دون الخلافة

دیگر این شعر او بود در حضور امین قرائت کرد

فجاء بها زبیبیّةً ذهبیّة | فلم تستطع دون السجود لها صبرا

حسن ابی نواس

این دو سطر را [illegible] ابو نواس بر خوان در آنکه دو [illegible] فرو [illegible]

[illegible] این ابیات بود در باب [illegible]

انتَ یابن الربیع علّمتنی الخیرَ | وعوّدتنیه والخیرُ عادة
فارعوی باطلی واقصر جهلی | واظهرتُ رهبةً وزهادة
لو ترانی ذکرتَ بی الحسن البصری | فی حال نسکه او قتادة
برکوعٍ ازینه بسجود | واصفرار مثل صفار الجرادة
فادعُ لی لا عدمتَ تقویم مثلی | فتأمّل بعینک السجّادة
لو راها بعض المرائین یوماً | لاشتراها یعدّها للشهادة

و از این نسیم [illegible] الموز بابی مقالات [illegible] ادبا بود شعر [illegible] گذارد و مرد بود
دیگر اینجا در تاریخ الکامل [illegible] و خلاف این [illegible] عمل [illegible] ۱۹۶
باب [illegible] لشکریان فرستادن
بر طاهر بن حسین ذوالیمینین

در تاریخ طبری روایت شده که چون [illegible] روز [illegible] این [illegible] حجاب طاهر
بدر [illegible] و سبب این بود [illegible] طاهر [illegible] داده بود و در دست [illegible]
لاجرم طاهر بود [illegible] سوار [illegible] لشکریان [illegible]
داده و در این [illegible] که اهل [illegible]
اهرکی [illegible] طاهر [illegible]
چنانکه طاهر [illegible] لشکریان [illegible] داد [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] عقر قوف [illegible]
عقر [illegible] اهل [illegible] در چند

موضع

موضع است دهقنه [illegible] بر طریق بغداد [illegible] عقرقوف [illegible]
[illegible] بعقرقوف [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اندام [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] عقرقوف [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] هبنیا [illegible]
[illegible] هبنیا [illegible] الف
[illegible] هبنیا [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] عقرقوف [illegible]
لشکریان [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] طاهر [illegible]

سوگند بخوردی اندیشه را آن داشتیم که امیر را بعد ما یاری کار کنیم از ایشان تا برکشیم و بنه
نهادند عظیم غره و جل سوگند بدیع کنیم اگر او نیز بی پیشی ایشان فرستد کشته گردد و ما اندیشه
در حق تو داشتیم باز میخیم و طاهر برخی ستیم که تا را زکوب شودران ملاره و تدبیر نموده
و بیم گرفتن که طاهر بر ایشان برآمد از ایشان حوصله و چون که آن حاصل بود در هر شغب
و از آن لشکر سرکشی ورزی و ورد و هارون به ایشان برادر و در کار با ما ایشان شود و از ایشان بیگانه

الی الامیر دعوته و فعاله　حتی یجیء بخاشر الذعار
ان هاج هائجهم و شغب شاغب　من کل ناحیة من الاقطار
الا یا ناظر مشترا من جمعهم　امهاله ذوق عقل و ذی الطار
حتی یجیء علیهم بنظیمه　تدع الدیار بلاقع الآثار

از ... این حدیث که ... جماعت لشکر بر ... بر آن سو زبده گرفته و طاهر سر فرستاد سعید
مالک بن فادم و محمد بن ابی خالد و هبیرة بن خازم و جعفر از شیاع مردم او بعضی سوار
شده و دیگر بسیار بیامدند و قسم ها بر گفت و غلیظ ... گفته در این کار یکی از ایشان
او بعضی از هارون حرکه نکنم که آن کوار لشکریان تعود تفریق ... مخصم ...
و زیر آن سوگند بست و انقصه آن سو نهم که در دفتر نیست طاهر خاک ... نوحه و ...
خود سوار از ... اصلاح ... از این ... شده ... بودیم بود
و جب ولا از ... آن ... بیع ... که گروه ... طاهر ... و عمیرة ابو
شیخ بن عمیرة ... و ... بن زید ... از جماعت ... طاهر
در این طریق ... ابی خالد و سعید بن مالک و هبیرة ... طاهر ...
و مقالات ... او ... از حسن رای و ... جماعت ... ایشان ... در ذیل ...
... و قصه ... ساخته ... ... که ...
اقرار ... اصحاب طاهر ... بسیار ... این قصه ... ... و ...
و ... کرده ... این قوم ... طالب ...
... سعید بن مالک ... دینار ... آنها ...
طاهر ... طاهر ... گشته
... سعید ... این ... ... بن سعید ...

محمد

حصه وصف ... عهد ... از حق ... طاهر ...
و ... ... لشکریان ... ...

حکایت خلع قاسم بن هارون الرشید
المعتصب ... المؤتمن

از این بیرون که در تقریر ولایت عهد ... هارون ... آن ... امین ... و مؤتمن
... و آن عهد ... کتاب ... آمد ... عبد الملک
بن صالح ... ...
و ... آن ... ... آن ...
... از ... آن ...
نیز ولایت عهد ... ... لکن ...
... ... لاجرم ...
و ... امین ... ... و ...
... ... و ... آمد ...
... ...
... از ولایت عهد خلع ... آن ... ...
... ... آن ... از ...
ربیع ... ...
و در حقیقت ... از ... امین ...
وزیر ... ربیع ... ...
و این ... حکیم ... الطلاق ...
... ...
... ...
... ...
... ...
و عقد ... ... مردم ... ... و ... و ... آن ...

ولهذا سلطان [illegible] و حکمت [illegible] نظر دقیقه اندیشی [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] در عین [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] دیده ام [illegible] از [illegible] در [illegible] نظام [illegible]

[illegible]

[illegible] عقل [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلب توفیق در این نوع مواضع بنده حقیر بود به جهتی توقف خاطر موقوف داشت
و از این جمله تاییدی برای [illegible] به مقام اینک [illegible] از مقولات فاضل [illegible]
دعوات و مناجات ائمه اطهار صلوات الله علیهم شروع شده در تکرار [illegible]
ائمه معصومین علیهم السلام [illegible] دارم موقوف و منتهی باشم و از مواقع
و [illegible] باشم در این شهر [illegible] خاتم [illegible]

بیان بعض کلمات حکمیه ائمه اطهار

حضرت امام رضا صلوات الله علیه

در کتاب تحف العقول مذکور است که حضرت امام رضا [illegible] فرمود لا یکون المؤمن
مؤمنا حتی تکون فیه ثلث خصال سنة من ربه وسنة من نبیه
وسنة من ولیه فاما السنة من ربه فکتمان السر واما السنة من
نبیه فمداراة الناس واما السنة من ولیه فالصبر فی البأساء والضراء
یعنی مؤمن نیست مؤمن تا آنکه در وی سه خصلت باشد [illegible] سنتی از پروردگار
و سنتی از پیغمبر و سنتی از ولی اما سنت از پروردگار [illegible] پوشیده
پوشیده داشتن [illegible] از غیر [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و نیز فرمود
صاحب النعمة یجب ان یوسع علی عیاله [illegible] دارای نعمت [illegible]
[illegible] در امر [illegible] تا [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و نیز فرمود لیس العبادة کثرة الصیام والصلوة وانما العبادة کثرة
التفکر فی امر الله یعنی نیست عبادت خدا بسیاری روزه داشتن و نماز گزاردن
بلکه عبادت آن است که در کار خدا بسیار تفکر نمایی [illegible] از کلمات
کلمات حکمت [illegible] عبادت خدا [illegible]
بسیار و نماز بسیار [illegible] و توحید تفکر [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
و عرفان [illegible]

و نیز مو

و نیز فرمود من اخلاق الانبیاء التنظف یعنی [illegible] از اخلاق پیغمبران است
و نیز فرمود من سنن المرسلین العطر واحفاء الشعر وکثرة الطروقة [illegible]
[illegible] خوشبو [illegible] و [illegible]
و نیز فرمود لم یخنک الامین ولکن ائتمنت الخائن یعنی [illegible] امین [illegible]
خیانت نکند [illegible] و نیز فرمود اذا اراد الله امرا
سلب العباد عقولهم فانفذ امره وتمت ارادته فاذا انفذ امره رد الی
کل ذی عقل عقله فیقول کیف ذا ومن این ذا [illegible]
[illegible] عقول [illegible] از آن امر [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] نظام [illegible] از آن [illegible]
انسان [illegible] دارای عقل [illegible]
عقل [illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] عقول [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن عقل [illegible]
و [illegible] عقل
[illegible] آن امر [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا صلوات الله وسلامه علیه فرمود الصمت
باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل
خیر [illegible] بابی از ابواب حکمت است [illegible]
[illegible] و نیز فرمود ما من شیء من الفضول الا وهو
یحتاج الی الفضول من الکلام [illegible]
[illegible] فضول [illegible] از کلام [illegible]

و مقدار تو و بعضی گفته‌اند الأخ الأکبر بمنزلة الأب برادر بزرگتر در منزلهٔ پدر است
میان اطاعت و رعایت و حرمت او بود مانند پدر که [illegible] از [illegible]
و فرق [illegible] بعضی کان له شیء فیه عن الله [illegible]
[illegible] او [illegible] و کان علیه السلام یترب
الکتاب و یقول لا بأس به حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] مرافقه
و [illegible] و بعضی [illegible] در حدیث وارد است اتربوا الکتاب
فانه انجح للحاجة [illegible] اذا حملت علی الراس [illegible] که
[illegible]
[illegible] العطاس
[illegible]
و حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] و [illegible] رقم [illegible] بعضی
بسم الله الرحمن الرحیم اذکروا اثنا الرسول [illegible]
و بعضی گفته‌اند اذا ذکرت الرجل و هو حاضر فکنه و اذا کان غائبا فسمه
[illegible] او [illegible] بجوان [illegible]
[illegible] بعضی گفته‌اند [illegible] کل امرء
عقله و عدوه جهله [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] بالطبع [illegible]
عقل [illegible]
[illegible] بالطبع [illegible] حقیقه [illegible]
[illegible] و بعضی گفته‌اند التودد الی الناس نصف العقل [illegible]
[illegible] ضعف عقل [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
و [illegible] و بعضی گفته‌اند ان الله یبغض القل
[illegible] کثرة السؤال [illegible]

بعضی [illegible]

[illegible] و قطیعة
[illegible] و [illegible]
از [illegible] آمده
[illegible] حضرت [illegible] ابواب المطالب
و فاتق الحلایق و رازق کل مخلوق [illegible] ابواب الحاجة [illegible]
ادعونی استجب لکم [illegible] و [illegible] حکمة [illegible]
و [illegible]
[illegible] فقال ایها الناس [illegible] حتی
تکون فیه عشر خصال الکرم منه مأمول [illegible] مأمون [illegible]
یقبل الخیر من غیره و یستقل کثیر الخیر من نفسه لا یسأم من طلب
الحوائج الیه و لا یمل من طلب العلم طول دهره الفقر فی الله احب الیه
من الغنی و الذل فی الله احب الیه من العز فی عدوه و الخمول اشهی
الیه من الشهرة عقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از طلب علم
[illegible] از طلب علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العاشرة و ما العاشرة [illegible]
[illegible] لا یری احدا الا قال هو خیر منی و اتقی [illegible]
[illegible] انما الناس [illegible] رجل
خیر منه و اتقی و رجل شر منه و ادنی فاذا لقی الذی [illegible]
قال لعل خیر هذا باطن و هو خیر له و خیری ظاهر و هو شر لی و اذا
رای الذی هو [illegible] و اتقی تواضع له لیلحق به فاذا فعل ذلک

فقد علی مجرّة وظاب بخیره وحسن ذکره ویشاد اهل زمانه مرده پس از
دیگر نیز بعد بشنه که مرد است و ازو نیکو تر و تنوّرتر است و مرد است و از دیگر
و فرده تر است پس بر وقت مردن سوده و ازو نیز تر دانی تر است و حکمت یکی خبر
دیده دور تر است و این حال برادر او نیکو تر است و غیر است و عجب و ظلمت شده دیده است
ثواب او غیر عقل و غیره و نیز ظاهر است و این عمل ظاهر نیکو و غیره و نیز و
نیز بادی دوری و کتبه فیه القدر ۱۵ است بر ارزش بدد نیکو است و همین آنکس که از دوس
به نیز و تنوّر است در فعل تنوع تواضع بر وفور تر است و بود بود تر است و نیکو و همچنین
نیکو صفات و همه او نیز تر کرد و ظاهر و طیب نیکو خبر اد و نیز بر که مذکور است در ابتدای
نیکو تر که و پیدا است که در آن از حضرت امام رضا علیه السلام از نقل فرمود که فرمود
وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است
که در بیان آن فرمود اَلتَّوَکُّلُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا اَنْ تَثِقَ بِهِ فِی اَمْرِکَ کُلِّهِ فَمَا
فَعَلَ بِکَ فَمَا فَعَلَ بِکَ کُنْتَ عَنْهُ رَاضِیًا تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ یَأْلُکَ خَیْرًا وَنَظَرًا
وَتَعْلَمُ اَنَّ الْحُکْمَ فِی ذٰلِکَ لَهُ فَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ بِتَفْوِیضِ ذٰلِکَ اِلَیْهِ وَمِنْ ذٰلِکَ
الْاِیْمَانُ بِغُیُوبِ اللّٰهِ الَّتِی لَمْ یُحِطْ عِلْمُکَ بِهَا فَوَکَلْتَ عِلْمَهَا اِلَیْهِ وَاِلٰی
اُمَنَائِهِ عَلَیْهَا وَوَثِقْتَ بِهِ فِیهَا وَفِی غَیْرِهَا توکل حقیقی رفتار بود و همه
جای از آنچه این است در دوستی اکثر در حالت امور خود که آنها در آنچه یابد کار
او نیکو و همچنین وثوق یا غیره با نیز تر است از ظاهر و باطن بکن و نیز وسیله خیر و
نظر شود از همه کار او است و ممکن تر و خدا از طرف حضرت از بیان است پس توکل
شخص بر خدا از قول به خفیف علوم امور به نظر است و از آنچه ایمان او توکل
به غیوب و بوشیده ای که خداست و علم تو بکن احاطه دارد پس توکل بر دانی
عالم بود و حضرت فرمود و مکار خدا آنکه ۵ امر و هر آن که از کار
وثوق مجوز و قربت احمد بن نجم در شرح سوال کرده آن عجبه چه بود سه بیگانه
حسن فرمود اَلْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا اَنْ یُزَیَّنَ لِلْعَبْدِ سُوْءُ عَمَلِهِ فَیَرَاهُ حَسَنًا
فَیُعْجِبَهُ وَیَحْسَبَ اَنَّهُ یُحْسِنُ صُنْعًا وَمِنْهَا اَنْ یُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَیَمُنَّ عَلَی اللّٰهِ
وَلِلّٰهِ الْمِنَّةُ عَلَیْهِ فِیهِ عجب درجتی است که در بعضی از آنچه این سیم بیت

میسر بار

سه بر آن بنده عمل نیکو و بد او نیکو نماید و انکار نه خوب بعد خوب بر او بوده بود در
تکفیر بر او بود و خیال برد از آنکه کار نیکو کرده است و از آنچه این است بنده نیکو دار
خود ایمان بر او تو بر خدا و بر نهایت خود بر سبب نیکو کار او دارد که آنچه خدا بر او بود منت است
بر او بود توفیق ایمان هر جا که در این شرح نیز این نیز داده است و اکثر منت از حق
خدا است و بنده خود را بود و مرحمت کند ایمان را موجب کند نیز بر ایمان او
بر خود دارد کار گر که خدا را بود ایمان او هم منت دار الفزان بر آن حادث است
نقل میکند در حضرت ابی الحسن رضا صلوات الله علیه یونس بن عبد الرحمن که از آن
درمعرفت ازوی الکلب بر فرمود لا ما اکات ان الله خلق من شاء
فَمِنْهُمْ مَنْ یَجْعَلُهُ مُسْتَقَرًّا فِیهِ وَمِنْهُمْ مَنْ یَجْعَلُهُ مُسْتَوْدَعًا عِنْدَهُ فَاَمَّا الْمُسْتَقَرُّ
فَالَّذِی لَا یَسْلُبُهُ اللّٰهُ ذٰلِکَ اَبَدًا وَاَمَّا الْمُسْتَوْدَعُ فَالَّذِی یُعْطَاهُ الرَّجُلُ
ثُمَّ یَسْلُبُهُ اِیَّاهُ و در این حدیث صواب نرفته است بر آنکه خدا از ما نطفه بر کسی
را بخواهد پس از جمله مردم آن که با او خدا که ایمان بود در او مستقر بود و در
و از آنچه گیرد و در بین ایمان او دوست که بادر که او بود ایمان در او مستقر باشد
بحو قدرت خدا که بر و جو شود از این حدیث بر نظر مسلوب نماند بود و او مستودع
آن ایمان است خدا در بر و بود نیست سبب او بود و از آن پس از او مسلوب بگردد از
بعد از آن قال فی هذا الکتاب صفوان بن یحیی که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید
سوال کنم که آیا مستقله خدا بود در آن قصر بیند و فرمود نیز که چگونه که در این
در آن چون مردم بیند و فرمود که نَطَوَّلَ عَلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَنَطَوَّلَ عَلَیْهِمْ بِالثَّوَابِ
منت بگذارد و تفضل کند بر ایشان ان فرمودند نیز بعضی از ایشان بر دین بر ایشان بر ایشان و
منت بگذارد بر ایمان بر آنکه اجر در مرد دوم بود نهایت و نیکو بالثواب بجهت آن
ثواب بود بر ایمان پس و نیز شخص بخواهد که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
عمل پرسید که آیا خدا را مخلوق است یا غیر مخلوق است فرمود خداوند مخلوق
اَرَادَ خَلْقَ تَقْدِیرٍ لَا خَلْقَ تَکْوِینٍ فرمود این اراده خلق خلق بود که از مخلوق
و آنحضرت در اینجا اراده خلق تقدیر را اراده فرمود نه خلق ایجاد و تکوین را از عمو
او وجود بعد از آن فرمود اِنَّ الْاِیْمَانَ اَفْضَلُ مِنَ الْاِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَالتَّقْوٰی

افضل من الایمان بالله [illegible] وکم [illegible] بنو آدم افضل من الیقین ایمان از
اسلام یک درجه فروتر [illegible] و تقوی را از ایمان یک درجه [illegible] و فرزندان آدم
افضل و فروتر از یقین عطا نشده [illegible] از آن حضرت از خیار عباد و
نیکان بندگان خدا پرسیدند گفت ونعم الذین اذا احسنوا استبشروا
واذا اساؤا استغفروا واذا اعطوا شکروا واذا ابتلوا صبروا واذا
غضبوا عفوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان لا تخافوا احدا الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من السنة اطعام الطعام [illegible] التزویج از جمله [illegible]
[illegible]
طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الایمان اربعة ارکان التوکل علی الله والرضا بقضاء الله
والتسلیم لامر الله والتفویض الی الله ایمان [illegible]
توکل [illegible]
[illegible] قال العبد الصالح وافوض امری الی الله فوقیه
الله سیئات ما مکروا [illegible]
[illegible]
[illegible]
اللهم [illegible] صل رحمک ولو بشربة ماء وافضل ما توصل [illegible]

الرحیم کف

الرحیم کف الاذی [illegible]
[illegible]
[illegible] فی کتاب الله ولا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی [illegible]
[illegible] من علامات الفقه الحلم والعلم
والصمت باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل
خیر از علامات [illegible]
[illegible]
ان الله [illegible] یطلب من فضل [illegible] من المجاهدین فی سبیل
الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والموت فی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من الدنیا والآخرة [illegible]
[illegible] والکرم [illegible] والرضا [illegible] خلقه والبذل فی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النفقة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والبخیل لا یاکل من طعام الناس لئلا یاکلوا من طعامه
[illegible]

و شخص بخورد از طعام مردمان نخورد تا آنکه نیز از طعام او بخورند و فرمود إنّا أهلُ
بیتٍ نَتوقّی حقّنا علینا دَینًا کما صحّ رسول الله صلی الله علیه وآله
مردم فانه [illegible] وعده [illegible] در [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] از وعده
[illegible] والانعام [illegible] در [illegible]
البته وعده [illegible] و [illegible] بود و
[illegible] که حضرت [illegible]
و [illegible] دیگر فرمود یأتی علی الناس زمانٌ تکون العافیة
فیه عشرة اجزاء تسعة منها فی اعتزال الناس وواحد فی الصمت [illegible]
[illegible] عافیت در آن زمان ده جزو [illegible] در اعتزال و کناره [illegible] از مردمان است
و یکی در خاموشی و سکوت [illegible] از [illegible] و نفاق و
[illegible] و [illegible] طلب [illegible]
را اگر [illegible] در طلب عافیت و سلامت [illegible] از مردمان کناره [illegible]
عزلت [illegible] و [illegible] زبان [illegible]
[illegible] از [illegible]
و [illegible] در حقیقت [illegible]
در [illegible] جزو عافیت [illegible] آن زمان [illegible] زبان [illegible] (والاعلام)
علیهم السلام [illegible]
[illegible]
امور معیشت [illegible] از [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] السلام [illegible]
[illegible] که [illegible] نور [illegible]
[illegible] از [illegible] الذی [illegible]
و [illegible] حضرت امام رضا
علیه السلام عرض کرد که عجّل الله فرجک [illegible] فرمود [illegible] ذلک

فرجلکم انتم

فرجلکم أنتم فأمّا أنا فوالله ما هو الّا مؤدّدٌ فیه کیف نسوق مخرجهم [illegible] و
[illegible] از [illegible] در آن [illegible]
[illegible] و از [illegible] کتب [illegible] علیهم السلام و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت [illegible] آن طعام [illegible]
[illegible] و حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] للضعیف افضل من الصدقة
[illegible] ضعیف [illegible] و دیگر فرمود لا یستکمل
عبدٌ حقیقةَ الایمان حتی تکون فیه خصالٌ ثلاثٌ التفقّه فی الدین حتّی تکون فیه
خصالٌ ثلاثٌ التفقّه فی الدین وحسنُ التقدیر فی المعیشة والصبر علی الرزایا
[illegible] در [illegible] فقیه [illegible] در امور
[illegible] در امور معاش [illegible]
[illegible] این کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] شرعیه و قوانین [illegible]
[illegible] امور معیشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible] رسول الله وکان کلّم علینا
حقّا فمن عرف حقّنا اوجب حقّه ومن لم یعرف حقّنا فلا حقّ له [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رضا صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]

قادر حرب بغداد فرمود المنجّم یقولون انّ طالع الدنیا السرطان وانّ الکواکب
کانت فی اشرافها لانه خلق [illegible] و میگویند طالع دنیا سرطان ودر آن هنگام ستاره
در حال اشراف خود بودند یعنی [illegible] فرمود فزحل فی المیزان والمشتری فی
السرطان والمریخ فی الجدی والزهرة فی الحوت والقمر فی الثور والشمس
فی وسط السماء فی الحمل [illegible] یعنی [illegible]
دنیا [illegible] در برج میزان و مشتری در برج سرطان و مریخ در برج جدی و زهره در
حوت و قمر در برج ثور و آفتاب در وسط آسمان در برج حمل [illegible] و این حکم
[illegible] فرمود قول خدا [illegible] لا الشمس ینبغی
لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار ای ان النهار سبقه [illegible]
[illegible] نه شب بر روز سبقت [illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] فرمود یا علی من اسوء الناس
معاشاً [illegible] از [illegible] مردمان [illegible] یا سیدی [illegible]
[illegible] فرمود من حسّن معاش غیره فی معاشه هر کس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا علی من اسوء الناس معاشاً
[illegible] مردمان [illegible] فرمود من لم یعش
غیره فی معاشه هر کس [illegible]
[illegible] یا علی احسنوا جوار النعم
فانها وحشیة ما نأت عن قوم فعادت الیهم [illegible]
[illegible]
[illegible] یا علی ان شر الناس من منع رفده واکل وحده وجلد عبده
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible]
عظیم [illegible]
[illegible] روز [illegible] اما انی نظرت الیوم علی [illegible]

الفجر

الفجر امروز [illegible] فرمود حجّة السنة والبرکة [illegible]
جمع [illegible] فرمود [illegible] سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه
[illegible] ابو جعفر [illegible] فرمود العقل حباء من الله والادب
کلفة فمن تکلّف الادب قدر علیه ومن تکلّف العقل لم یزدد بذلک
الا جهلا [illegible] عقل [illegible] و ادب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بن زید [illegible] حضرت امام رضا علیه
التحیة والثناء [illegible] رزق [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود ای شیئ تریدون [illegible] ان تکونوا مثل
[illegible] وانتم علی خلاف ما انتم علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود ان الله یقول اعملوا آل داود شکرا وقلیل من
عبادی الشکور [illegible]
[illegible] احسن الظن بالله فان من حسن ظنه
بالله کان الله عند ظنه ومن رضی بالقلیل من الرزق قبل منه الیسیر من
العمل ومن رضی بالیسیر من الحلال خفّت مؤونته وتنعّم اهله وبصّره الله داء الدنیا
ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بگفته عقلی که امروز حجت میان ما و کیست فرمود العقلُ یُعرَفُ به الصادقُ علی الله
فیُصدِّقُه والکاذبُ علی الله فیُکذِّبُه حجت [illegible] آن عقل است [illegible]
که به عقل انسان [illegible] بود [illegible] تقلید [illegible]
بر فعل [illegible] آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فرمود لا یُقبِّلُ الرجلُ یدَ الرجل
فانّ قُبلةَ یدِه کالصّلوة له [illegible]
[illegible] قُبلةُ الأمِّ علی الفمِ وقُبلةُ الأختِ علی الخدّ
وقُبلةُ الإمامِ بینَ عینیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لیسَ لبخیلٍ راحةٌ ولا لحسودٍ لذّةٌ ولا لملوکٍ وفاءٌ ولا لکذوبٍ
مروّةٌ مرد بخیل را راحت [illegible] زیرا که [illegible]
و دلخوری [illegible]
لذتی [illegible]
افسوس و رنج [illegible]
و برای ملوک [illegible]
مملکت [illegible]
دروغگو را مروت نیست زیرا که اگر دارای مروت باشد دروغ [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحسنُ الخُلقِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود الله احکمُ من أن یُبلِغَ [illegible]
[illegible]
ظ [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود القناعة [illegible] الصیانة [illegible]
[illegible] والتعبّد لأهل الدنیا [illegible]
القانعُ [illegible] یُریدُ أجرَ الآخرة أو کریمٌ یتنزّهُ عن لئام
الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فالعلّةُ الأولی لنا وأمّا الثانیةُ لک [illegible]
[illegible]

[illegible]

و لطیف دست ... [illegible] ... خوشتر و خوب‌تر باشد
[illegible] ... تا آن که پس ...
از آن پس ... [illegible] ... و رعایت طبیعت ... [illegible]
... [illegible] ... و آنحضرت فرمود لیس الحمیة
من الشیء ترکه ولکن الاقلال منه ... [illegible]
... [illegible] ... و در این قول تعالی فاصفح الصفح
... [illegible] ... صفح جمیل ... [illegible]
... [illegible] ... و خوفاً ... [illegible]
... [illegible] ... و در این قول تعالی خوفاً وطمعاً
فرمود خوفاً للمسافر وطمعاً للمقیم ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... فرمود
ثلاثة موکّل بها ثلاثة تحامل الایام علی ذوی الادوات الکاملة واستیلاء
الحرمان علی المتقدّم فی صنعته ومعاداة العوام علی اهل المعرفة
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت رضا علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت
... فرمود انّ الذی ... فی بنی اسرائیل لم یکن عابداً
حتّی یصمت عشر سنین فاذا صمت عشر سنین کان عابداً ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و از کلمات رضا ... [illegible] ... از آن فرمود که ابو جعفر علیه السلام

نیز ... [illegible]

کن خیراً لا شرّ معه کن ورقاً لا شوک معه ولا تکن شوکاً لا ورق معه وشرّاً
لا خیر معه ... [illegible] ...
... [illegible] ... بنی اسرائیل
شدّدوا فشدّد الله علیهم قال لهم موسی علیه السلام اذبحوا البقرة فالوا
لو انّها ... فلم یزالوا شدّدوا حتّی ذبحوا بقرة بملء جلدها ذهباً ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... فرمود که علی بن ابی طالب
علیه السلام انّ الکرام ضیّعوا الحیلة لمّا وضعوا غیر اهلها ...
... [illegible] ... سلوا
ربّکم العافیة فی الدنیا والآخرة فانّه روی عن العالم انّه قال الحق ...
اذا ... [illegible] ...
آنحضرت ... [illegible] ... حضرت کاظم علیه السلام ... [illegible]

واجتهدوا ان یکون زمانکم اربع ساعات ساعة لله لمناجاته وساعة لامر
المعاش وساعة لمعاشرة الاخوان الثقات والذین یعرّفونکم عیوبکم
ویخلصون لکم فی الباطن وساعة تخلون فیها للذّاتکم وبهذه الساعة
تقدرون علی الثلاث الساعات ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

٢٥٨

آنکه نفع بردارند از ترویج شان همین خود معرفت و ذوق دقیقه‌ای باشد چه فایده در آن سو
بر سبب ... بسیار نزد در باطن ایشان کبودی ... هست و ...
برای فلوس ... از ... و ... دهد ...
دهند ... و ... بخشند ... لفظ ...
پیش تعلیل اخبار ... لا تجعلوا انفسكم بالفقر ولا بطول العمر فانه
من حدث نفسه بالفقر بخل ومن حدثها بطول العمر حرص یعنی
بر از فقر و طول عمر ... هر کس ... بخیل ... و ... در دنیا
... اجعلوا لانفسكم حظا من الدنيا باعطائها ما تشتهي
من الحلال وما لم يثلم المروة ولا سرف فيه واستعينوا بذلك على امور
الدنيا فانه روي ليس منا من ترك دنياه لدينه ودينه لدنياه
برای ... از دنیا ... نفس ... از حلال باد
بر ... لذات دنیویه ... باشد ... لذات ...
... ضایع ... لذات ...
... در ... مروت ... در آن ...
از ... از دنیا ... صفات
... امور دنیویه ... هر کس ...
... دنیا ... دنیا ...
آخرت ... دنیا ...
... فاسد ... وتفقهوا في دين الله فانه روي
من لم يتفقه في دينه ما يخطي اكثر مما يصيب فان الفقه مفتاح
البصيرة وتمام العبادة والسبب الى المنازل الرفيعة وحاز المرء المرتبة
الجليلة في الدين والدنيا فضل الفقيه على العباد كفضل الشمس على
الكواكب ومن لم يتفقه في دينه لم يرض الله له عملا در این
فوائد ... تفقه ... فقه ... بصیرت و تمام عبادت و ...
... منازل رفیعه ... دنیا ...

دوزخ ... فقه ...
و هر کس ... فقه ...
... و ... قول ... روي عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال
لو وجدت شابا من شباب الشيعة لا يتفقه لضربته ضربة بالسيف
عشرين سوطا وانه قال تفقهوا والا فانتم اعراب جهال
از امام علیه السلام ... از جوانان شیعیان ... فقه ...
... امام علیه السلام ...
... علیه السلام ... فقه ...
... اعراب ...
...
و ... و روي انه قال منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الانبياء
في بني اسرائيل ... علیه السلام ... فقیه ...
... روي ان الفقيه يستغفر له ملائكة السماء
واهل الارض والوحش والطير والحيتان في البحر ... فقه ...
... استغفار ... وعليكم بالقصد
في الغنى والفقر واكثروا من الفضل والكرم فان الله تبارك وتعالى ...
المرء حتى يأتي يوم القيامة يحمل اوزاره ...
...
و ... صفات ...
... واياكم والحرص والحسد فانهما اهلكا الامم
السالفة واياكم والبخل فانها عاهة لا تكون في حر ولا مؤمن انها
خلاف الايمان ... صفت ...
... صفت ...
...
عليكم بالتفقه فانه روي من لا تفقه له لا دين له وروي ان التفقه

کافر است و مروی است اتّقِ حیث لا تتّقی التقیّة دینی منذ اوّل الدهر الی آخره تا
جهت تقیه نمود و رعایت وقت و زمان را داشتن بجا روایت شده است که هر کس تقیه نکرد
مانند او نبود دین ندارد و روایت شده است که ترک کننده تقیه کافر است و روایت شده
که تقیه [illegible] ترک تقیه در تمام [illegible] از اول [illegible] هر دو در تقیه دیگر
و دینی و آئین مردم [illegible] است و این بسیار [illegible] آن است و اگر در موقع لازم تقیه
نکند در [illegible] بجا [illegible] و [illegible]
برخیزد و [illegible] دنیا از نظم و نظام برخیزد و مروی است انّ اباعبدالله
علیه السّلام کان یمشی فی اسواق المدینة و خلفه ابوالحسن موسی
فجذب رجل ثوب ابی الحسن ثمّ قال له من الشیخ فقال لا اعرفه
روایت شده که حضرت صادق روزی در بازار مدینه [illegible] و فرزندش ابو الحسن
موسی بن جعفر علیهما السلام از دنبال آن حضرت بود و [illegible] ابو الحسن علیه السلام
کشید و گفت این شیخ کیست فرمود [illegible] او را و در این مقام تقیه بود [illegible]
حضرت کاظم علیه السلام [illegible] در زمان امامت [illegible] در زمان [illegible] بود و صادق بود
فرمود حضرت صادق [illegible] را [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] و لا تحاسدوا
و لا تحاسدوا فانّه روی انّ الحسد و الحقد فی النّار [illegible]
[illegible] و در [illegible] در [illegible]
[illegible] روایت شده [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] صلّی الله علیه و آله
فانّ الاکل بهم کفر [illegible]
[illegible] لا تستعملوا [illegible] لم [illegible]
[illegible] علیکم فی امورکم
بالکتمان لا تذیعوا الدین و الدنیا [illegible] در دنیا
[illegible] انّ الاذاعة کفر و مروی است المذیع و القابل شریکان
[illegible] روایت شده [illegible] کننده [illegible]

جشر

[illegible] از عقبات [illegible] و [illegible] عدوّ و اذاعه [illegible] امور و [illegible]
روز [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و اموال و دنیا و آئین [illegible]
[illegible] مروی است ما تکتمه من عدوّک فلا یقف علیه ولیّک روایت
[illegible] از دشمن خود [illegible] باید [illegible] تو نیز [illegible] واقف نشود
[illegible] دشمن [illegible] است
تو [illegible] واقف [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] لا تعرضوا [illegible] الحقّ اذا اصلحتم و لا [illegible]
الدنیا فانّها لا تصلح لکم کما لا تصلح لمن کان قبلکم من اطاع [illegible]
از حق [illegible] دنیا [illegible]
دنیا [illegible] صلاحیت [illegible] صلاحیت [illegible]
[illegible] و مروی است انّ الدّنیا سجن المؤمن و القبر بیته
و الجنّة مأواه و الدّنیا جنّة الکافر و القبر جنّته و النّار مأواه روایت
[illegible] زندان مؤمن و گور خانه او و بهشت منزل او [illegible] و دنیا
بهشت کافر و قبر خانه او و جهنم [illegible] و دنیا [illegible]
[illegible] آن [illegible] علیکم بالصدق و ایّاکم و الکذب فانّه لا
یصلح الا لاهله [illegible] صدق و [illegible] از کذب و دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible] اکثروا من ذکر الموت فانّه [illegible] ذکر الموت
افضل العبادة و اکثروا من الصّلوة علی محمّد و آله علیهم السّلام و الدعاء
للمؤمنین و المؤمنات فی آناء اللیل و النهار فانّ الصلوة علی محمّد
و آله افضل اعمال البرّ و احرصوا علی قضاء حوائج المؤمنین و ادخال
السرور علی المؤمنین [illegible]
[illegible] و از [illegible]

قبول اوامر و نواهی و نوامیس الهیه برایشان از جمله اسباب قوام امور و نظام عالم و تعمیر سلسله
خلایق است و عمده حفظ این روابط داشتن همه مردمان است برایشان زیرا که دیدن از عقاب
دیدن ثواب و خوف از دوزخ و شوق بهشت پس لاجرم خدای را دوست داشته باشد و حرص
دارد بر رسیدن او [illegible] نباشد تا خشم [illegible] دنیا [illegible] و غیر [illegible]
و قطع اوامر و نواهی الهیه شدن از ظهور [illegible] موجب خرابی بنیاد ارکان قوام عالم و نظام
امم و دوام نظام آدم است که در نیکو شدن موجبات آبادانی بلاد و امن بلاد و صفات
حسنه و آداب سعیده و سلوک [illegible] دینیه و فضیلت عمر که از [illegible] بیرون
[illegible] افضل اعمال است چه نیکوترین خصلت این که [illegible] روز [illegible] حسنه و عجب را از
اطوار ناپسندیده و صلاح بر همه آن است و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
[illegible] و در همه برای مؤمنین و مؤمنات در تمام اوقات از روی خلوص نیت و از
هر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله افضل و نیکو و پسندیده است و این
سبب ثواب صلوات و افضلیت آن [illegible] وارد شده [illegible]
و اندر آن [illegible] بر [illegible] بشر و از [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] که [illegible] هیچ [illegible] مطلق [illegible] توان [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و در این [illegible] بر [illegible] اگر در مقام و موقع [illegible]
و [illegible] و اگر در غیر موقع [illegible] و [illegible] موقع [illegible]
[illegible] از آن صفت [illegible] در غیر موقع [illegible] است لا تدعوا العمل
الصالح والاجتهاد في العبادة اتكالا على حب آل محمد عليهم السلام ولا تدعوا
حب آل محمد عليهم السلام والتسليم لامرهم اتكالا على العبادة فانه
لا يقبل احدهما دون الآخر [illegible]
[illegible] آل محمد علیهم السلام [illegible] از [illegible] علیهم السلام و [illegible]
[illegible] بر [illegible] به [illegible]
این [illegible] نه [illegible] نه محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله [illegible] به [illegible] خدا [illegible] او

[illegible]

[illegible] مخلوق [illegible] حفظ سلسله و تعمیر و صلاح [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] و تعمیر [illegible] اثر [illegible]
[illegible] قال [illegible] علیه السلام [illegible] علی [illegible]
[illegible] اقرب [illegible] و [illegible] اقرب [illegible] و [illegible]
[illegible] خواهید [illegible] و صلاح امور [illegible] امور
و قبول آن [illegible] موجب ثواب [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] واعلم ان رأس طاعة الله سبحانه التسليم لما
عقلناه وما لم نعقله فان رأس المعاصي الرد عليهم وانما امتحن
الله عز وجل الناس بطاعته لما عقلوه وما لم يعقلوه ايجابا للحجة
وقطعا للشبهة [illegible]
و اوامر و نواهی [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] عنوان [illegible] باید [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] و قطع [illegible]
[illegible] واتقوا الله وقولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم
جنات تجري من تحتها الانهار ومساكن طيبة في جنات عدن از [illegible]
[illegible] از [illegible] اصلاح [illegible]
و [illegible] در [illegible] عدن
ولا يفوتنكم خير الدنيا فان الآخرة لا تلحق ولا ينال الا بالدنيا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] آخرت [illegible] دنیا [illegible]
این مطلب [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] فایده [illegible]

درجهٔ دیگر آنکه بیابی که [illegible] حیوان ناطق عاقل بهتر است و اکثر مردم ایشان بهتر بوده
عقلشان از تو بیشتر است و در [illegible] فرمود انظر الی من هو دونک
فی المقدرة ولا تنظر الی من هو فوقک فان ذلک اقنع لک واحری ان
تستوجب الزیادة یعنی نظر کن بسوی کسی که در مقدور دنیا پست‌تر
از تو است و نظر مکن بسوی کسی که در قدرت بالاتر از تو است که این بهتر است تو را
قانع و سزاوارتر است که مستوجب زیادتی گردی و در حدیث دیگر فرمود
[illegible] اعلم ان العمل الدائم القلیل علی الیقین
والبصیرة افضل عند الله من العمل الکثیر علی غیر یقین والجهل و در حدیث
[illegible] منقول است از [illegible] یقین و [illegible] در [illegible]
از عمل [illegible] از روی عدم یقین و [illegible] اعلم انه لا ورع انفع من تجنب
محارم الله والکف عن اذی المؤمنین واغتیابهم ولا عیش اهنأ من حسن الخلق
ولا مال انفع من القنوع ولا جهل اضر من العجب ولا تخاصم العلماء
ولا تلاعبهم ولا تجادلهم ولا تواضعهم [illegible] بدان که هیچ ورعی [illegible]
سودمندتر از دوری از محرمات الهی نیست [illegible] و [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] از [illegible] از آزار مؤمنان [illegible]
و هیچ عیشی گواراتر از حسن خلق و هیچ مالی نفع بخشنده‌تر از قناعت و هیچ
جهلی زیان‌بخش‌تر از عجب [illegible] و [illegible] با دانایان مخاصمه مکن و
[illegible] ملاعبت و توهین و تخفیف [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] از علمای خود [illegible] تو [illegible]
[illegible] در [illegible] علم [illegible] تو [illegible]
[illegible] من اهمل الجفاء لم یشکر النعمة و در حدیث

هر کس احکام شرعیه [illegible] وروی عن العالم
علیه السلام انه قال رحم الله عبدا حببنا الی الناس ولم یبغضنا الیهم
وایم الله لو یروون محاسن کلامنا لکانوا به اعز وما استطاع احد
ان یتعلق علیهم بشیء از امام علیه السلام روایت شده [illegible]

ادمان [illegible]

[illegible] مردمان [illegible] بسوی ما [illegible] که [illegible] را [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] که [illegible]
حدیث شریف [illegible] آن [illegible] احوال حضرت ائمه علیهم السلام [illegible]
وروی عن العالم انه قال علیکم بتقوی الله والورع والاجتهاد واداء
الامانة وصدق الحدیث وحسن الجوار فبهذا جاء محمد صلی الله علیه وآله
از امام علیه السلام روایت شده است [illegible] بر شما باد به تقوی و ورع و
اجتهاد و ادای امانت و صدق حدیث و حسن جوار [illegible] رسول
[illegible] صلوا فی عشائرکم و صلوا
ارحامکم وعودوا مرضاکم واحضروا جنائزکم وکونوا زینا ولا تکونوا شینا
حببونا الی الناس ولا تبغضونا جروا الینا کل مودة وادفعوا عنا کل قبیح
وما قیل فینا من خیر فنحن اهله وما قیل فینا من شر فما نحن کذلک والحمد
لله رب العالمین [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible]
[illegible] بسوی [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که خدا [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] صادق علیه السلام
وارحم [illegible] رسول الله [illegible] حیث [illegible]
[illegible] ادرکه [illegible] در [illegible] و [illegible]

و کارها که در فرموده مقصود تا بدانی کلام معجز نشان آنست که ... در آنها ادا نمود نوابی
نقض عهد و شکستن بیعت بود و حضرت رضا علیه السلام فرموده لا یعدم المرء دائرة السوء
مع نکث الصفقة ولا یعدم تعجیل العقوبة مع ادّراع البغی یعنی نمی‌یابد

و نقض صفقه و بیعت و ... نبود هر که ... و دیار ... و دیگر فرموده
که ... و ... از ... عقوبت ... باشد و فرموده الناس ضربان
بالغ لا یکتفی وطالب لا یجد مردمان از ... [illegible]
... رسید ... حرص و طمع ... [illegible]
... بی‌شمر ... دراز ... [illegible]
... فرموده من حاسب
نفسه ربح ومن غفل عنها خسر ومن خاف أمن ومن اعتبر أبصر ومن أبصر
فهم ومن فهم علم وصدیق الجاهل فی تعب وأفضل المال ما وقی
به العرض وأفضل العقل معرفة الانسان نفسه والمؤمن إذا غضب
لم یخرجه غضبه عن حق وإذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل
وإذا قدر لم یأخذ أکثر من حقه هر کسی حساب نفس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و بقیت عمر ... [illegible]
و ... [illegible]
الکریم ... [illegible]
و هر کسی ... [illegible]
در ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
و هر کسی ... [illegible]

کلمه نوح

... [illegible]
... و فرموده الغوغاء قتلة
الأنبیاء والعامة اسم مشتق من العمی ما رضی الله أن شبّههم بالأنعام
حتی قال بل هم أضل سبیلا ... و غوغا ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... من شبّه الله بخلقه فهو
مشرک ومن نسب إلیه ما نهی عنه فهو کافر ... [illegible]
... [illegible]
... من لم یتابع رأیک فی صلاحه فلا تصغ إلی رأیه وانتظر
به أن یصیبه شر ومن طلب الأمر من وجهه لم یزل وإن زل
لم تخذله الحیلة ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... لا یحتاط بالسلطان فی أول
اضطراب الأمور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... التهنئة
... حضرت امام رضا علیه السلام در تعزیت حسن بن سهل فرموده

باجل الثواب اولى من التعزية على عاجل المصيبة [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] از تعزیت [illegible]
[illegible] و [illegible] تعزیت [illegible]
[illegible] من صدق الناس [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] ان للقلوب
اقبالا وادبارا ونشاطا وفتورا فاذا اقبلت بصرت وفهمت واذا ادبرت
كلّت وملّت فخذوها عند اقبالها ونشاطها واتركوها عند ادبارها وفتورها
[illegible] اقبال و ادبار [illegible]
[illegible]
[illegible] ادبار [illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible] لا خير في المعروف اذا احصي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين [illegible]
[illegible] تفویض [illegible]

بعلم امر [illegible]

حکما در [illegible] میان این دو امر [illegible] جبر صرف و نه تفویض صرف [illegible]
حضرت صادق علیه السلام مذکور است [illegible] ومنهم من يزعم
ان الله فوض امر الخلق والرزق الى عباده فقد قال بالتفويض [illegible]
[illegible]
[illegible] تفویض [illegible]
[illegible] ومن قال بالجبر فقد ظلم الله تعالى [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
وجود السبيل الى اتيان ما امروا به وترك ما نهوا عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] تفویض [illegible]
[illegible] ضعفهم من ذلك وقيل [illegible]
[illegible]
من ذلك وقيل [illegible]
[illegible] ان الله امرهم
ونهاهم واقدرهم على ما امرهم به ونهاهم عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] السلطان بالجور
والصديق بالتواضع والعدو بالتحرز والعامة بالبشر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لم يقسم بين العباد شيء اقل من اليقين [illegible]
[illegible]
[illegible] المشية كالاهتمام بالشيء والارادة اتمام ذلك
الشيء [illegible] اراده [illegible]
[illegible] الاجل آفة الامل والكرم [illegible] ذخيرة الابد [illegible]

غنيمة المكارم والتريّث مصيبة القدرة والبخل يزري بالعِرض والحبّ داعي
المكاره وأجلّ الخلائق وأكرمها اصطناع المعروف وإغاثة الملهوف
وتحقيق أمل الآمل وتصديق مخيلة الراجي والاستكثار من
الأصدقاء في الحيوة والباكين بعد الوفاة مرگ آفت آرزو و عزم
و حرف راز ذخيره آبرو است و حاجت غنيمت مردم با حزم و تنبلی آفت مصيبت
صاحب قدرت و بخل [illegible] عرض و [illegible] داعی [illegible] است [illegible]
محبت بد [illegible] و [illegible] خلائق و خلقها
اصطناع معروف و احسان و فريادرسی ملهوفان و [illegible] آرزوی
آرزومندان [illegible] و [illegible] و [illegible] دوستان در
حيات و [illegible] که [illegible] از [illegible] اوصاف [illegible]
زنده [illegible] و [illegible] مرد [illegible] أيّها الناس
إنّ نعم الله عليكم فلا تنفّروها عنكم بمعاصيه بل استديموها بالطاعة
والشكر على نعمه وأياديه [illegible] مردمان [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] واعلموا أنّكم لا
تشكرون الله بشيء بعد الإيمان بالله ورسوله وبعد الاعتراف
بحقوق أولياء الله من آل محمّد عليهم السلام أحبّ إليكم من معاونتكم
لإخوانكم المؤمنين على دنياهم التي هي معبر لهم إلى جنّات ربّهم
فإنّ من فعل ذلك كان من خاصّة الله [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا و رسول خدا و بعد از اعتراف بحقوق اولياء الله از آل
محمد عليهم السلام [illegible] از [illegible] برادران مؤمن
[illegible] دنيا [illegible] بسوی جنات پروردگار
[illegible] در حضرت خدا [illegible] ديگر
فرمود التواضع درجات منها أن يعرف المرء قدر نفسه فينزلها
منزلتها بقلب سليم لا يحبّ أن يأتي إلى أحد إلّا مثل ما يؤتى

إليه إن

إليه إن أتى إليه سيّئة واراها بالحسنة فروتنی و تواضع بود درجاته
از آن جمله اينست كه مرد اندازه و مقدار خود را بشناسد و نفس خود را در منزلت
که او راست فرود آورد بقلب سليم [illegible]
[illegible] کند [illegible]
كاظم الغيظ عاف عن الناس والله يحبّ المحسنين [illegible]
[illegible] از مردمان عفو کند [illegible] نيکوکاران
[illegible] سبعة أشياء بغير سبعة أشياء
من الاستهزاء من استغفر بلسانه ولم يندم بقلبه فقد استهزأ
بنفسه ومن سأل الله التوفيق ولم يجتهد فقد استهزأ بنفسه
ومن استحزم ولم يحذر فقد استهزأ بنفسه ومن سأل الله الجنّة ولم
يصبر على الشدائد فقد استهزأ بنفسه ومن تعوّذ بالله من النار
ولم يترك شهوات الدنيا فقد استهزأ بنفسه ومن ذكر الله ولم
يستبق إلى لقائه فقد استهزأ بنفسه [illegible]
[illegible] استهزاء [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] استهزاء [illegible]
[illegible] توفيق [illegible]
استهزاء [illegible] و هر کس
و هر کس از حضرت [illegible] جنت [illegible]
استهزاء [illegible] شهوات [illegible]
[illegible] استهزاء [illegible] لقای پروردگار
[illegible] استهزاء [illegible]
[illegible] والاستكثار من الأصدقاء في الحيوة وكثرة الباكين
بعد الوفاة [illegible] العراق [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا عليه السلام فرمود والله ما أعطى الله المؤمن من
هذه الدنيا خير له ممّا يعجّل فيها [illegible] خدا [illegible]

ارتن دنیا و متاع آن تا خبر انکنده است را راده تبر است لذا آنکه را راه مومنی در عصر
است که از علمای این بزه متاع در زخارف دنیوی جز عور و ردها و مقلشان اقرار
نکنند و نور در عبادت لطف را زوال بی برقرار این فواید دنیوی اوجه حرمان
لذر صوان نکوان و خف شغاده اند که بعو ربانی را حسن عاقبت و نیز عاقبت
معذور است و در بلیه نعم از آن اما علیه السلام دنیا را در حیم فرخ گشته در معو فقال
ای خوش خوشی این دنیا حبیه عارفان اگر نقادی ده در رنجند از جمله
حال که بیچی نمی گذرد از آن فرمود است صاحب النعم علی خطر
انه یجب علیه حقوق الله فیها والله انه لیکون علی النعم من الله
فما ازال منها علی وجل وحرّک یدیه حتی اخرج من الحقوق التی
تجب لله تبارک وتعالی علی فیها بر صاحب نعمت بر آن خطر اندیشه است
نعمت او واجب است که پرهیز در حقوق آن را و افزاد از این نعمت دادن او نیکو کند نعمتها را
نعمتها از خدا در پر منت ثابت است پس بودا از هست این نعمت و در تن و دین
و طبیعی او اندیشه و پروردگار دست و جنس ذهن تا ظاهر از آن حقوق
وجه الله است بر فراغ راهم و فکر این حال آن نعمت که الا این اعمالت
نه منظور بود و در جز نه تو لطف آن حکمت ما را باعث نعم حقیق بود نیز
و تعظیم کرد از تا بر نیکو تر باشد الا ادا قیمت کرده حال نیز که در کشف الغمة از بو ابریم
قال سمعت ابا محمد از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که در ما جمع مرد دارا از مکر
رسید الا صادقه نیکان بود که تا دولت قیامت نیاز خفیف بود فرمود هو اعلی
من ذلک خدا عادل تر از آن است که دادن او از قیامت خفیفان نه
عطی کرده پس قادر تر یا کرا اعلم باشد فرمود هم اعجز من ذلک الحال از
آن عاجز تر که درباره بود ذات که از آن در فهم در آن کتب سلطون واردات
در حضرت آنکه سر از حم و تفوض بخ فرمود فرمود ان الله فطلکم فی هذه
اصل لا تختلفون فیه ولا یخاصمکم علیه احد الا کسرتموه لا تبا
در این جمله اصلاح در ده دیگر در آن خلاف نمی کنید و محلی با خصم و احتجاج
نور در جز نمی او بود در شکسته عصی کرده شد بر ان مبارک فرمود ان الله

عزّ وجلّ

عزّ وجلّ لم یطع باکراه ولم یعص بغلبة ولم یهمل العباد فی ملکه وهو المالک
لما ملّکهم والقادر علی ما اقدرهم علیه فان ائتمر العباد بطاعته لم یکن
الله عنها صادّاً ولا منها مانعاً وان ائتمروا بمعصیته فشاء ان یحول
بینهم وبین ذلک فعل فان لم یحل وفعلوه فلیس هو الذی ادخلهم فیها
خداوند عز و جل از روی اکراه طاعت کرده نشود و از روی غلبه معصیت کرده نشود نیز
بندگان را مجبور بر طاعت نکرده و غالب بر معصیت نکرده و بیکاره نبوده در ملک
و کشور خود بلکه مالک است آنچه را که ایشان را مالک کرده و قادر است بر آنچه ایشان را قادر
بر آنکه کرده و آن چیزی که بر ایشان است پس اگر بندگان ببرند به طاعت او و قبول کنند
اطاعت نیکوان باشد خداوند مانع ایشان نشده و اگر بود از آن کار را پس اگر بخواهد
خواهش معصیت بورزند تواند حائل شود در میان ایشان و در معصیت حائل شد و فعل کند
پس اگر مانع نشد ایشان آن معصیت را بجا آورند خداوند ایشان را در آن معصیت
داخل نکرده است پس از آن فرمود من یضبط حدود هذا الکلام فقد
خصم من خالفه هر کس حدود و دقایق و ضوابط این کلام را ضبط نماید هر کس
را که مخالف او باشد بر او غالب آید از جهت خصومت و احتجاج و مباحثه و
ما که فرمود این حیثی است که نخواستم کرد در علامه این صفحات را از
و نیز در کشف الغمة مسطور است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود لا یکون
المؤمن مؤمناً حتی یکون فیه ثلاث خصال سنّة من ربّه وسنّة من
نبیّه وسنّة من ولیّه فالسنّة من ربّه کتمان سرّه قال الله عزّ وجلّ
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من
رسول واما السنّة من نبیّه فمداراة الناس فان الله عزّ وجلّ امر
نبیّه بمداراة الناس فقال خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن
الجاهلین واما السنّة من ولیّه فالصبر علی البأساء والضرّاء فان
الله عزّ وجلّ یقول والصابرین فی البأساء والضرّاء و در این کلام
... تعریف در عوض ... است اما ... در این کتاب
مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام فرمود لا یجتمع المال الا بخصال خمس

بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعة الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرة
یعنی و نیز بعض این دنیا فانی است جز پنج خصلت خواهد و هم سخت بخیل
کار شدید است که بعد ازان از هلاک کسب قلب و بعد از آن ازو بار دنیا
دراز است ... بی نفع بود ... بجز تازه و کار خود نظر آورد و فقدان ...
در ... و موجود ... پشت ... قوا ... و هر لحظه او ... جمع مال
نفس ... ملاحظه هلاک و عقوبت نکند و حرص ... دنیا بر نجات ... و بگذر
... حرص ... برادر ... و ... بو ...
هلاک ... و ... و ... ثواب و ... و ... فقیر ...
... که هر کس ... آن ... و پوشیده و پنهان گرداند ...
... آدم ... در ... که ... پیدا ...
... دنیا ... دنیا و عقاب ابد الآباد و لعنت و طعن ...
... دنیا ... نوشته ... قطع ... است که از اعمال حرص ...
دنیا ... ملاحظه ... و حقوق ... ثابت ...
... مطلوب است ... در ... و عقاب ... نظر ...
برگزیدن دنیا است ... ملاحظه ... و ...
... گرداند ... بغرض ... دنیا
و ... دنیا ... نمود ... دنیا
و ... در ... تخت ... از ...
جمع ... نمود ... مقامات و ... عالیه ... تمام
فوات ... این ... در ... زمان ...
... و ... شده و تصدیق ... و تصدیق ...
... و ... تصدیق آن ... و از ... تصدیق ...
... از ... که ... زنده ... و ...
... از تمام مردم ... ثم ظنوا بالله ... ظنهم الله
... دیگر ... از ...

پوشانیده

پوشانیده و نیز فرمود اذا نام العبد و هو ساجد قال الله تبارک و تعالی
عبدی قبضت روحه و هو فی طاعتی یعنی بنده در حالت سجود که
خدا ... ادعیه بنده خود ... که ... در ... کمال ... و در طاعت ... نمود
معلوم ... مقصود از قبض ... بنده ... از ... خواب ... آنکه ...
... عالم خواب ... و این ... در ... حضرت ... علیهم السلام ... کیفیت
خواب ... است ... و نیز ... مطلوب است ... خبر ...
... علیه السلام ... لا یزال العبد ... حتی اذا استوفی ...
... الله ... بحالات ... بنده ... بلغ ... رحمته
... در ... مقصود ... از ... او ...
... متشابه القرآن الی
محکمه هدی الی صراط مستقیم یعنی هر کس ... قرآن ... محکمات ...
... محکمات ... متشابه ... ان فی اخبارنا
متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی
الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا ...
و احادیث ما نیز ... قرآن و محکمات ... محکمات ...
... که ... و ... متشابه ...
محکمه ... که ... متشابه ...
... و ... ائمه طاهرین علیهم السلام ... راجع ...
و ... در باب ... و ... در کتاب ... حضرت ... و ... سایر
ائمه علیهم السلام ... در باب ... شده است در کتاب توحید صدوق
علیه الرحمة ... در ... امام رضا علیه السلام ...
... از ... و ... این ...
... حضرت امام رضا ... ابو عبدالله علیهما السلام
... نزول القرآن بخلاف قول المعتزلة قال الله عز و جل ان ربک
لذو مغفرة للناس علی ظلمهم ... و ان ...

معتزله قول بعدل است خداوند عزوجل بنده را [illegible] و کار توجیه مخوفست
از آن که [illegible] ظالم باشد صدوق علیه الرحمه بوجه [illegible] حدیثی
طویل است [illegible] بمقدار حاجت از آن حدیث اخذ و درج و دیگر در توحید صدوق
از حسین بن خالد مسطور است که گفت در حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام
عرض کردم [illegible] که [illegible] منسوب میدارند بقائل بودن به تشبیه و جبر
بواسطه اخباری که از آباء عظام تو ائمه طاهرین علیهم السلام روایت کرده‌اند فرمود
يا ابن خالد أخبرني عن الأخبار التي رويت عن آبائي الأئمة
عليهم السلام في التشبيه أكثر أم الأخبار التي رويت عن النبي
صلى الله عليه وآله في ذلك ای پسر خالد با من خبر ده آن اخباری که
روایت کرده است از آباء من ائمه هدی علیهم السلام در باب تشبیه روایت شده
بیشتر است یا آن اخباری که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله در این باب روایت کرده‌اند عرض کردم
که اخباری که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله در این باب روایت کرده‌اند بیشتر است فرمود
فليقولوا إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول بالتشبيه
والجبر إذاً اگر اخباری که از پیغمبر در این باب رسیده است سبب است پس باید
بگویند رسول خدا صلی الله علیه وآله قائل به تشبیه و جبر بوده عرض کردم ایشان
میگویند رسول خدا در این باب چیزی نفرموده است جمیع این روایات بر آنحضرت
بسته‌اند فرمود فليقولوا في آبائي عليهم السلام انهم لم يقولوا من
ذلك شيئا وانما روي عليهم پس اگر چنین است در حق رسول خدا صلی الله علیه وآله
پس در حق آباء من نیز بگویند [illegible] در حق ایشان نیز علیهم السلام چیزی
در این باب نفرموده‌اند جمیع این روایات را بر ایشان بسته‌اند
پس از آن حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود من قال بالتشبيه والجبر فهو
كافر مشرك ونحن منه براء في الدنيا والآخرة هر کس قائل به تشبیه
و جبر باشد کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از وی بیزاریم یا ابن خالد
انما وضع الأخبار عنا في التشبيه والجبر الغلاة الذين صغروا عظمة
الله فمن أحبهم فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبنا ومن والاهم

فقد عادانا

فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم فقد قطعنا ومن قطعهم
فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برّنا ومن برّهم فقد جفانا ومن أكرمهم فقد
أهاننا ومن أهانهم فقد أكرمنا ومن قبلهم فقد ردّنا ومن ردّهم فقد
قبلنا ومن أحسن إليهم فقد أساء إلينا ومن أساء إليهم فقد أحسن
إلينا ومن صدّقهم فقد كذّبنا ومن كذّبهم فقد صدّقنا ومن أعطاهم فقد
حرمنا ومن حرمهم فقد أعطانا يا ابن خالد من كان من شيعتنا فلا
يتخذنّ منهم وليّاً ولا نصيراً ای پسر خالد وضع این اخبار را در باب تشبیه و جبر [illegible]
از جهت غلات کرده‌اند که [illegible] منسوب [illegible] عظمت و بزرگی خدا را کوچک شمرده‌اند پس هر
کس [illegible] [illegible] دوست دارد ما را دشمن داشته و هر کس ایشان را دشمن دارد ما را دوست داشته است
و هر کس با ایشان موالات کند با ما معادات کرده و هر کس با ایشان معادات کند با ما
موالات کرده است و هر کس با ایشان پیوستگی کند از ما بریده و هر کس از ایشان ببرد با ما
پیوستگی کرده و هر کس با ایشان جفا کند با ما نیکی کرده و هر کس با ایشان نیکی کند با ما جفا
و هر کس ایشان را اکرام کند ما را خوار کرده و هر کس ایشان را [illegible]
[illegible] ما را گرامی داشته و هر کس ایشان را بپذیرد ما را رد کرده و هر کس ایشان را رد کند
ما را پذیرفته است و هر کس با ایشان احسان کند با ما بدی کرده و هر کس
با ایشان بدی کند با ما احسان کرده و هر کس ایشان را تصدیق کند و قول ایشان را
تصدیق [illegible] ما را تکذیب کرده و هر کس اقوال و عقاید ایشان را
تکذیب کند ما را تصدیق کرده است و هر کس با ایشان عطا کند ما را محروم داشته و هر کس
ایشان را محروم کند با ما عطا کرده ای پسر خالد هر کس از جمله شیعیان ما باشد از
ایشان [illegible] [illegible] و یاری نگیرد [illegible] اینکه کلام در این مقام
که این [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و ولایت در ولایت تعظیم حضرت
احدیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ونظر نمیند بلکه از ما دو خرد و برتر میند و این نوع مطالب بر نهایت حقانیت [illegible]
وجود صانع و خالق و رازق و خالق و قادر مطلق و داعی در هم عظمت و قدرت و دقایق
و تسلید و اظهار او ضعف و نکبار و افتقار و عجز و بیچارگی و فنا و زوال تمام ماسوی
ظاهر و دلالت دارد و هم در آن کتاب از عبد الله بن سنان مرویست که از حضرت
امام رضا علیه السلام از استطاعت پرسیدم گفت تستطیع العبد بعد اربع خصال
أن يكون مخلّى السرب صحيح الجسم سليم الجوارح له سبب وارد
من الله عزّ وجلّ و فی بعضها هدایت کلام این عبارت بود [illegible] تفسیر بود
أن يكون العبد مخلّى السرب صحيح الجسم سليم الجوارح [illegible] تفسیر آن است
يريد أن يزني فلا يجد امرأة ثم يجدها فاما أن يعصم فيمتنع كما
امتنع يوسف او يخلّى بينه وبين ارادته فيزني فيسمى زانيا ولم يطع الله
باكراه ولم يعص بغلبة یعنی بنده میخواهد زنا نماید و زنی بهم نرسد [illegible]
از آن [illegible] پس در آنوقت یا اینست که خدا او را نگاه دارد و منع
میکند و از زنا او را امتناع مینماید چنانکه یوسف علیه السلام امتناع ورزید و یا [illegible]
دل نبرد یعنی میان او و میان نفس او خلوت کند بعد میرکند زنا میکند و نام او زانی
میشود و این بنده نه طاعت کرده است خدا را بزور و اکراه و نه معصیت ورزیده
از روی غلبه یعنی چنین کسی مستطیع است و مختار است و بالجمله و نیز در آن کتاب
از سلیمان بن جعفر جعفری روایت است که حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] والبداء
ونحو المشيئة والارادة من صفات الافعال فمن زعم ان الله لم يزل
مريدا شائيا فليس بموحد مشیت و اراده از صفات افعال است پس هر کس
خیال کند که خدای تعالی همیشه مرید و شائی بوده موحد نیست و در این مجمل
بالا مطلب دقیقه ایست که در مقام خود مذکور است و نیز در آن کتاب از ریان بن
صلت مرویست که از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم میفرمود ما بعث الله نبيا
قط الا بتحريم الخمر وان يقر له بالبداء خدای تعالی هیچ پیغمبری را هرگز نفرستاده
در باب تحقیق خمر و بدا — مگر اینکه آن پیغمبر خمر را حرام نماید و برای خدای تعالی بدا را اقرار کند
راقم حروف فکری در این مسئله نیز [illegible] شده است [illegible]

بر چیزی

بر چیزی بوده [illegible] تقدیر بوده [illegible] و از آن جمله است
و اقتدار او بر هر چیز ظاهر شود و مخالف عقل و تدبیر [illegible] و نظام عالم و قوام امم و ظهور
مفاسد و مصالح بسیار و مخفی [illegible] امر معاش و معاد و [illegible] بشر و انبیا خفی
خبر بوده و عقل [illegible] و تدارک [illegible] صحیح لازم بود باطن و طریق نظام عالم و
معاش امم بود باطن و [illegible] برادر تست و عقد بود [illegible] بالطبع
مردم [illegible] و علم و عمل نبوده و [illegible] از این [illegible] در عهد هر پیغمبر
معلوم گردانید و آن پیغمبر تبلیغ هر شریعتی [illegible] در نهایت [illegible]
و غوایت [illegible] این بوده عقیده [illegible] زمان [illegible] ارتکاب [illegible] بوده
[illegible] و حکمت [illegible] هر شریعتی [illegible] الخمر [illegible]
از زمان حضرت آدم [illegible] اخبار [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] در [illegible] مردم [illegible]
[illegible] الله [illegible] مفاسد [illegible] جمله [illegible]
[illegible] تحقیق القول [illegible]
[illegible] فرنگستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شیخ صدوق علیه الرحمه [illegible] این حدیث شریف [illegible] مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] ابتدا [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
آن [illegible] از [illegible]

آن و این امر ... نسخ شرایع و تحریم ... و وعده و دشمنان ... و در ... هر که باشد
و خداوند عالم در هیچ وقتی از اوقات امر فرموده بندگان خود را به امری که مصلحت
مطلع می‌گردد ... در آن وقت در ... به ... امر فرموده ... امر و
در وقت دیگر مصلحت ... امر به ... و ... از ... که امر ...
بود در آن زمان ... پس ... آن وقت ... که ... مصلحت
... پس هر کس انکار ... خدا ... و ... بندگان را خداوند ...
هر چه می‌خواهد بکند و هر چه بخواهد ... و ... زمین ... آن ...
را می‌خواهد و مقدم ... می‌خواهد ... خود ... می‌خواهد ...
... خداوند ... انکار نعمت ... و ... عظیم ... نموده
خداوند عالم چیزی ... انکار ... خدا ... و
امر تقدیم و تأخیر و اثبات ... و محو ... و دعا ... برای
... خداوند از ... که ... هر
... داند ... خواهد ... خداوند عالم
روز ... نموده ... بود که ...
از حیث ... از حیث ... و ...
... قوله تعالی وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ یَكُونُوا یَحْتَسِبُونَ ... و
... آنکه ... بود ... و ... از ... و هر وقت
... خداوند عالم ... کند ... در عمر او ...
و هر وقت در ... قطع رحم ... از عمر ...
... و ... در ... از ... و ...
... و هر وقت ... از ... و ... روز او
... کلام حضرت صادق علیه السلام ما بدا لله بداءً
كما بدا له في إسماعيل أي يقول ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل
ابني إذ اخترمه قبلي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدي ظاهر شده ...

...

... پسرم اسماعیل ... خداوند عالم ... و ...
... و ... از ... حضرت ... علیه السلام ...
... و ... از ... ابن بابویه
... حضرت صادق علیه السلام فرمود ما بدا لله بداء كما بدا
له في إسماعيل ابني إذ أمر أباه إبراهيم عليه السلام بذبحه ثم فداه بذبح
عظيم ... خداوند ... اسماعیل ...
... حضرت ابراهیم علیهما السلام ... و ...
عظیم ... شیخ مفید ... و ... حدیث ...
و این مقام ... والله الموفق للصواب ... در کتاب
... حضرت کاظم علیه السلام ... اسماعیل ...
... امام
جعفر صادق صلوات الله علیه ... اسماعیل ...
... حضرت ... اسماعیل ...
... اسماعیل ... حضرت ... و ...
... در ... و ...
... و ... حضرت ... اسماعیل ... و ...
... حضرت ... و ... بود ...
... اثبات ... موسی بن جعفر علیهما السلام ...
... حضرت ... علیه السلام
... يمحو الله ما يشاء و يثبت ... حضرت صادق و حضرت کاظم
... علم ...
علم ... اسماعیل ...
... اسماعیل ... ابراهیم ...
... اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام ...
موسی بن جعفر علیهما السلام ... حضرت ... علیهم السلام ...

[illegible]

تحقیق در ارزاق

و ایراد

[illegible]

پس در این موضع ... [illegible] ... ظاهر ... [illegible]

بسم الله ... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

و نیز ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

و ... عظیم ... [illegible]

... [illegible] ... آدم علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... تقدیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... أن كان الوزق ...

... [illegible] ... أن كل شيء بقضاء وقدر ... [illegible]

و قدر الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... لا تخاف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الناس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... أنا عند ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... إلا إذا ...

استصواب

و قدر نکوه و تواضع معز بدا

استصواب شيء غير الأول ولا يتم منه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... إن الله لم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ما شاء الله ... [illegible]

... [illegible]

كل يوم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... فإذا ... [illegible]

... [illegible]

نمود حقیقت بدا در لغت ظهور است و از این حیثیت است که میگویند بدا لی سور المدینة
ای ظهر لی بروز آن و بدا لی وجه آن رای و ظاهر شد برای من وجه و سبب این رای و خلافه
قول میگوید بدا لهم سیئات ما کسبوا یعنی ظاهر شد برایشان این معنی محال میشود در علم
دیگری مراد از آن که آن علم حاصل نبود و بعد حاصل است در ذات واجب و اگر این
لفظ را اطلاق کنند بر [illegible] بنحو حقیقت اطلاق جایز است و مجاز خواهد بود اما آنکه جایز است از
الجهة آن چیزیست که افاده نسخ بغیر نهد و اطلاق این بر آن بر یک نوع از انواع
مجاز و برای وجه حمل [illegible] جمع اکثر ائمه معصومین علیهم السلام از خبر [illegible] برای خاصه
بدا نسبت بخدا [illegible] داده است اگر جایز نیست پس نسبت بخدا از جهت حصول
علم مراد از آنکه [illegible] علم [illegible] پیش [illegible] و هست [illegible]
خدا و [illegible] وجه اطلاق ذلک علیه تعالی [illegible] انزاله [illegible] و قیل علی النسخ
نظرا به المکلفین لم یکن ظاهرا [illegible] الخلق [illegible] مراد آنکه [illegible] و [illegible] اطلاق
متفق لفظ بدا [illegible] تقریر [illegible] قدس الله روحه العزیز در این [illegible]
این است [illegible] حمل این مطلب [illegible] حقیقة [illegible] بدا لله [illegible]
ظاهر [illegible] و از این [illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] قبل از [illegible] ظاهر [illegible] و این است [illegible]
و در آینده امری [illegible] فلا یقع الا [illegible] الا اذا وجد
الامر والنهی [illegible] ظاهر [illegible] این معنی [illegible] و این قول [illegible]
ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم [illegible] از [illegible] و [illegible] حمل [illegible]
[illegible] بان [illegible] موجود [illegible] قبل از [illegible] علم
[illegible] موجود [illegible] و این [illegible] مراد از [illegible] موجود [illegible]
[illegible] از آن [illegible] این [illegible] و [illegible] اخبار [illegible]
اخبار کثیره [illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] این است [illegible] لوح [illegible]
بود در آن ثبت [illegible] لوح محفوظ [illegible] تغییر در آن نیست و این لوح مطابق [illegible]
با علم خدا [illegible] لوح محو و اثبات است [illegible] در آن ثبت [illegible] از آن [illegible]
[illegible] لوح [illegible] در این لوح ثبت میشود [illegible]

[illegible]

[illegible] مقدار این است [illegible] این است [illegible] این اندازه [illegible] در [illegible]
و [illegible] این [illegible] در [illegible] از [illegible] اگر [illegible] صله رحم [illegible]
[illegible] آن [illegible] قطع صله رحم کند در [illegible]
[illegible] از [illegible] خیرات و [illegible] در [illegible]
و این [illegible] احد [illegible] لوح محفوظ و محو و اثبات
[illegible] و دقایق و حقایق این [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] در سطور [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] ما بدا لله فی
شیء الا کان فی علمه قبل ان یبدو له [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] است [illegible] در علم خدا [illegible] از [illegible]
در [illegible] از [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] در علم خدا [illegible]
[illegible] قال هذا انا قرأه الله [illegible] خدا [illegible]
[illegible] در علم خدا [illegible]
[illegible] قبل ان یخلق [illegible] در علم خدا [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] الناس
فی القول بالبداء من الاجر ما فتروا عن الکلام فیه [illegible]
[illegible] در [illegible] اجر و ثواب [illegible] از [illegible]
[illegible] این [illegible] مطالب عالیه [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] شده [illegible] خیرات [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] در تقدیر الهی [illegible] در [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] اگر خدا [illegible] بر [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] و آن [illegible]

و چه خفی نیز دشنه عقرب از [illegible] مقبول نیفتد بر شاه و دستاری برای [illegible]
[illegible] و بهره ماه ثابت ادوار و نقوش بالای جمیع عبادت خالق [illegible]
[illegible] از مواد دریا و کوهها این [illegible] و خوراک و پیراهن و حالات [illegible]
وادار [illegible] دعوات و [illegible] و ادوار و وصف و عقوبت [illegible] مرد [illegible]
نموده و دلالت همه [illegible] انکه میگوید یک حکمت و از این [illegible] انکه گویند [illegible]
انکه [illegible] مقدور و باز [illegible] لازمه [illegible] و اینک وجهت دارد و [illegible]
برای این عبرت دارند و قول [illegible] این نیز برای مردم [illegible]
چرا انکه برای این عبرت [illegible] خط طبقه [illegible] و زمین
و ستارها و پدر آدم و [illegible] در حکمت عجیب این [illegible]
[illegible] خلاق کل [illegible] این حکیم کل و خالق کل [illegible]
[illegible] دائما در [illegible] خلقته و [illegible]
[illegible] فی [illegible] و خلقها [illegible]
عجیب مخلوق ظاهر [illegible] از [illegible]
[illegible] علم باشد
افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید [illegible]
و اوصاف سایر خلاقیه از صد هزاران [illegible]
آیات [illegible] و عظمت خالق [illegible]
و با درک [illegible] در امر [illegible]
و تفحص [illegible]
تمام کائنات و موجودات و مخلوقات [illegible] خالق [illegible]
[illegible] و [illegible] ظاهر [illegible]
و [illegible] ادراک [illegible] و هر کدام [illegible]
بشر [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
و [illegible] لو کشف الغطا ما ازددت یقینا اگر تمام [illegible]

[illegible]

چیز [illegible]

نیز مروارید دیده حقیقت بین و نظر حق شناس و چشم حقایق تا آنکه [illegible] بموجب علوم
و معلومات کثیره و جواهر و محسوسات از ذرات از حدود و جهات و [illegible] عالیه
در موجب توحید و اطلاعات [illegible] از حقیقت [illegible] و وحدت حضرت [illegible]
حاکی تمام آثار کائنات از عرش عظیم [illegible]
و توحید [illegible] و [illegible]
چه علم و [illegible] رسیده [illegible]
و این آثار و [illegible] و خطبه برای دیگران [illegible]
و در جمیع کارخانه و [illegible] مخلوق [illegible]
آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ان فی خلق السموات والارض [illegible]
[illegible] این آثار و [illegible]
برای آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] در [illegible]
و آنچه [illegible] عالیه [illegible]
[illegible] از صد هزاران [illegible]
[illegible] از مخلوق [illegible]
و در تمام آن [illegible]
[illegible]
در کتاب [illegible] از [illegible]
[illegible] طعم الماء طعم الحیوة و طعم الخبز طعم العیش [illegible]

و نزد ما در زمان غیبت [illegible] جمیع احکام ما تم در مرآة العقول در ذیل شرح اصول
و فروع و در روضهٔ کافی رقم زده است و در این حدیث صحیح از امام باقر علیهما السلام [illegible]
ما عُبِدَ اللهُ بشیءٍ مثل البداء یعنی خداوند عبادت نشده به چیزی مثل بداء
ایمان به بداء [illegible] عبادت است یا [illegible] ایمان به بداء [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] دانسته [illegible] از جمیع [illegible] عبادات [illegible] در این
مسئله [illegible] از سایر طبقات [illegible] مخالفین [illegible] در
این مسئله [illegible] در [illegible]
مستفیض [illegible] در تحقیق آن [illegible] دلالت
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی هذا الامر بداء [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] از مخالفین در این مطلب [illegible]
[illegible] مخالفین [illegible]
[illegible] فخر رازی [illegible]
در کتاب المحصل [illegible] از سلیمان بن جریر [illegible]
قول به بداء [illegible]
[illegible] فاش [illegible]
[illegible] در کتاب نقد المحصل [illegible]
مخالفین [illegible] در باب بداء [illegible] و در این
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] نعوذ بالله فی اسمه [illegible] در این امر [illegible] حق

الحمد لله

[illegible] علم و علی [illegible]
و این عنوان [illegible] آن [illegible] محقق [illegible] عبدالرحیم [illegible]
[illegible] مسئله امامت و ولایت و وحدت [illegible] از [illegible]
خداوند [illegible] ابلاغ امام [illegible] در حق [illegible] علیهم السلام
[illegible] جمیع مخلوقات [illegible] امامت [illegible]
و [illegible] در صحف [illegible] و صحیفهٔ فاطمه علیها السلام مضبوط و مذکور [illegible]
[illegible] در کتب [illegible]
[illegible] فخر رازی [illegible]
[illegible] علیهم السلام
[illegible] مخالفین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قول [illegible]
قال الله [illegible] و لیبلوکم و لنعلم [illegible] الله [illegible]
[illegible] مخالفین [illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
[illegible]
[illegible] و در این [illegible] در کتب
[illegible] اللوح و الارض [illegible] الله عز و جل
ان [illegible] یبتلیهم [illegible]
اهل سنت [illegible] در این مقام [illegible]
[illegible] علم [illegible] و این
[illegible] قال
هو الذی قضی اجلا و اجل مسمی عنده ثم انتم تمترون
محقق طوسی [illegible] در تجرید [illegible] اجل الحیوان الوقت الذی علم الله بطلان [illegible]

حُوبَةٌ فِيهِ وَالْمَقْتُولُ يَجُوزُ فِيهِ الْأَمْرَانِ لَوْلَاهُ وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْقَتْلُ
لُطْفًا لِلْغَيْرِ لَا لِلْمُكَلَّفِ [illegible]
[illegible] ... و قطع عمر [illegible] ...
[illegible] ... يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده
ام الكتاب فخر رازی در تفسير اين آيه شريفه [illegible] اول
[illegible] ... يمحو منها ما يشاء [illegible] ...
و ذكر [illegible] عمرو بن سعد [illegible] از رسول خدا صلى الله عليه و آله [illegible]
روايت [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] محو و اثبات نسخ حكم [illegible] ...
[illegible] ...

ثم بدل

[illegible] ... يمحو [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... محو و اثبات [illegible] ...
[illegible] ... يمحو الله ما يشاء [illegible] ...
[illegible] ...

بيان محو و اثبات

ومفید و شیخ در تفسیر و غیر از ایشان از اکابر علما منقول است بر مثل آن در باب بداء
اما اینکه چیزی را اکنون بغتةً ذکر شد که از اینها نیز الصواب اشکال مکرر است که تحریر کنند
خالی نکرده در قصور آگاه بودند و عجب این است که بداء را در اکثر موارد نسبت میدهند
به پروردگار و آنکه بداء است به آن نسبت داده‌اند و اینکه [illegible] بدا را در ادعا هم به
بالمره بیان در معرفت خدای تعالی و ربوبیت او [illegible] در ادله بداء [illegible]
نرسد و این نقص بر حسب عقاید خود ایشان بر اینکه داند به شأن این اتفاق [illegible]
فایده این جهت افراد در دو وجه دلیل کرده و بعضی از افراد ابطال خبر دادند
حاضر حاضر است که تعدد [illegible] فرض شده [illegible] از ظهور آنکه [illegible]
[illegible] این [illegible] شده است اما اینکه از جهت [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] را از روایات او داده‌اند [illegible] ائمه را [illegible] داده آنکه
در توجیه او از گفته شده است که صدوق علیه الرحمه است در کتاب توحید قول [illegible]
لیس البداء کما یظنه جهال الناس [illegible] در این فصل ذکر کرده و شیخ الطایفه
کلینی قدس سره در کتاب الغیبة [illegible] مشتمله بر بداء [illegible] قائم علیه السلام
[illegible] در این خبر [illegible] صحیح است این است که [illegible] در وقت دیگر
این وقت بود زمان قیام [illegible] تم [illegible] در بلاد داده [illegible] ذکر شده است
[illegible] گفته که [illegible] مصلحت سوء تغییر [illegible] و تقضی [illegible]
[illegible] در این نوع بود در باب آن دو وقت اول و در وقت [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] مصلحت تغییر [illegible] باید
[illegible] تغییر [illegible] آن [illegible] دا به وقت [illegible] در این وجه [illegible]
[illegible] است [illegible] از اقامه آن و [illegible] در آن
[illegible] و [illegible] و آنکه [illegible] تفصیل [illegible] از اوقات [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] و قطع [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] از آن [illegible] علم [illegible] در آن
در میان اهل عقول [illegible] در این وجه [illegible] نیز آنکه [illegible] است [illegible] از خبر
[illegible] است [illegible] در آن [illegible] [illegible] جمع [illegible]

العلم لله

العلم لله [illegible] آنکه نسخ در آن چیز است [illegible] که طریق آن [illegible]
[illegible] بداء در [illegible] ظهور است [illegible] و محو [illegible] را از [illegible]
[illegible] سوره [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] از احمد بن محمد بن عیسی از احمد [illegible]
ابی نصر از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده است [illegible]
از علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام [illegible] آیه
الآیة یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب [illegible]
این آیه [illegible] است [illegible] از اینه [illegible]
[illegible] آن [illegible] حکم [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] علم [illegible] در این [illegible]
ادلاء علوم [illegible] در این مسئله [illegible] گفته [illegible] آن چیز است [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] در اینجا [illegible]
نسخ است در تشریع [illegible] تعلق [illegible] در مقام [illegible]
و تکوینات زمانیه بداء است [illegible] تشریع است و بداء [illegible] است در
[illegible] بداء [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] اثبات [illegible]
عالم وجود است [illegible] بداء [illegible] موافق [illegible]
و تجدد و ظرف الدهر والسرمد [illegible] زمانیه [illegible]
و مکان و [illegible] هذا التحقیق [illegible]
تشریع و [illegible] آن [illegible] از [illegible] حال
و [illegible] حقیقته [illegible] اثبات [illegible]
و [illegible] آن [illegible] زمان [illegible] و تخصیص [illegible]
[illegible] المعلول [illegible] فی هذا [illegible]
[illegible] چیزی [illegible]

نفس است یا کم است و بسا از علمای معاصرین تا بحث او رفته که دادن این است از فضل
نوع و قوای طبیعیه فلکیه اطلاع بتفاصیل آنچه بشود در واقع حقیقت از امور دفعیه
نه امور جزئیه امور سموات و ارض و این قوا بحقیقت آن اطلاع کنند بلکه بقدر ادراک خود
عیان میزان دو درجه است که مواد شانیه شیء فشیئاً و حبه حبه مجتمع است یا بعضها
بر بعض منتشر و نظام مستقر در آن اتفاق نمی پذیرد و به تدریج آنچه حادث میشود در عالم
و فساد حادث از لوازم حرکات افلاک است و در عرض خدا متحیر و شاکی بر آن است
پس این علم سرا لوح مرتفع و وقت فانیست فی الحقیقه و اینها هر وقت برای آن علم اسباب
صورت ارباب فی هذا العالم است علم میکنند بوقوع آن در آن پس این علم در آن متعلق
معلق و لب نیز بعضی از آن بایده موجب وقوع حادث بر خلاف آنچه تغییر
اسباب موجبه آن است از این سبب منبعث خبر میدهد و علم برای آنها نمی تقوید
و نبود در آن موقوف شی از زمان وقت موجود بطرز عدم و جعل و هم و سبب این سبب و از آن
موقع دارد و آنچه بیرون میبرد آن مطلع میکند و بر وطن خلاف حکم اول
حکم مینماید و بیز علمه مقتضی حکم سابق از آن محو و حکم دیگر ثابت میگردد مثل آنکه
سند برادر علم بموت زید بفلان مرض در فلان شب است پس تقریر این حقیقت برادر
علم و هر نوع است بتصدق حال زید نبود در قبل از وقت طلب عدم اطلاع
برای آن باید هر از آن موجب تصدق بوده در شد از آن پس آن علم و هر که
دهان بود نه تملک الاسباب و شرط بنیه تصدق نبود لاجرم از تحت موت زید علم میکند
و نیا بوفیت و محقق الحکم فیه ولذا کانت الاسباب لوقوع ولا وقوعه تکشفا فیه و حاصل
شده برادر عمر بنیه هر از آن که از آن بوده مرجح است طلب عدم محو اول سبب
ایجاد هر از آن ظهر آمد لاجرم برادر در دفع این امر واقع شده آن تردد
حاصل میشود و علم خود در وقوع و دفع نیز لا وقوع مقتضی الحق لیکن اینها سبب در بداء و
محو و اثبات و تردد در شأن در امور عالم پس هر وقت تعلق شد بنیه قوت نفس قدسی
بنفس امام علیه السلام و در نفس او بآن امور قرار شد آن نفس بیقین در آن هم واقع
جایز است و خبر بآنچه بوده نظر طلب خود دیده بنور بصیرت میدهد و مع ذلک
ولی لشبه است و از نسبت حال تمام این امور بسو خداوند تعالی بواسطه این است که

جاری نبود

جاری نبود در عالم ملکوت بآن جاری میشود باراده خداوند تعالی بلکه خبر الهی بعینه خبر خداوند
مکان است چه الهی باشد بقدر بعضی فرو رفته در آنکه الهی باشد از بعد و بجای مراد او
آنکه بوده بآن مامور شده از جهت اینکه الهی باشد در حق بر خبر و قادر نیست بر اراده خداوند
حق و حق چه اسم الهی نسبت باینکه خداوند مستهلک است و نفس الهی در حق او
اشنا است هر وقت لیکن بر محوول فقه نیز هو ترا او آنکه قصد مکر است حال
و از حیث او را هنوز بر کونی که ثبت در این الواح و صحف مکتوب نبود آن نیز
مکتوب است بر خداوند عز و جل پس هر از آنکه از آن حکم و وقف خداوند برای آنکه
مکتوب نعم آدم الکبری حاضر شده است از این ارواح قدسیه سابق در علم او کل
خداوند باین صحت مرتبه بوده ذات خداوند و نفس الکل بنابر این توصیف بعضی
بر حسب این اعتبار مذکور در این امور شیء تغییر و نسخ نیز و خداوند کاملا از این
نسبت نمره است چه بر حسب و صف بعضی از این نزد در جمیع تملک از عالم ربوبیت
خداوند خارج نیست و چه گویم این است که نظر از تحقیق مذکور داشته و دیگر تحقیق قول
دیگر مراد این است که امور از عالم آن و فصل آن و تعلق آن و تقیید آن و تنویع
آن و نسخ آن و معقول آن و مرکبات و غیر آن و حال و اسم آن محیط است از آن حل
در آنکه نگردد در لوح منتقش باشد و بر علم و نفوس قدسیه علویه و نفوس سفلیه از آن
مستفیض میگردد و کل اینها از عالم مطلق بنسخ حال بر حسب آنکه افضل بود آن موالی حاصل
از نقوش در این وقت و تاخیر لکن بتقدیم آن تقریر و محکمت تقاضای فضل بعد آن
وقت دارد و از نفوس علویه در آنجا باشد آنکه است تغییر محقق از آن کتاب محو و اثبات
و در اعتبار آن هم تغییر در این کتاب است و چه حاکم آنکه بوده اشاره مرتضی علما الهی
در جواب سائل از این مذکور داشته و آن این است که در عهد لکن مراد بداء لفظ اوست و لله
نعم است که بداء طلوع از منارم خود و لا نیست حیث بنیاد این جمله مذکور از اقوال کلمات
مأخوذ در باب بداء مذکور نعم و سوال این وجه بیان گفته که ظاهر در اراده آن نیست
و هر نسبت ملزم که بدل از عمل بدل و بر بعض صور است و بیع و نسخ اعلام است و هر جا
آنها نه تعبیر امین است لکن آن و بیان از این وجه بر تقدیر این خبر است و از این بیان
نیست بلکه اجماع مسلمین موقوع خلاف آن است و کل آنکه حمل استعباد دلیل نقض نیست

هم ضرورتی دیگر آن است که اگر بخواهیم در هر یک از آنچه تفصیل تحقیق نمائیم مراد از
نسخه ناچار شویم و [illegible] آنچه را [illegible] ظاهر شده است از جمله آیات تحقیقی [illegible] هر که
بر آن دلالت کند و عقول [illegible] از آن انکار [illegible] مذکور [illegible] بود [illegible] التوفیق
ائمه اهل [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] این [illegible] ثابت [illegible] تقریر [illegible]
[illegible] خداوند تعالی تمام موجودات [illegible] که [illegible]
[illegible] از حیثیت معادن و نباتات و حیوانات [illegible] و خلقت آدم [illegible] خلقت
[illegible] آدم مقدم [illegible] و این تقدم [illegible] در نظر [illegible] که در ظهور آنها واقع [illegible]
و [illegible] آن و این عنوان [illegible] آنجا [illegible] خداوند تعالی [illegible]
خلقت [illegible] است [illegible] نظام [illegible] از جمعی [illegible] این [illegible]
[illegible] این مقام [illegible] از [illegible] و ظهور [illegible]
[illegible] عقول و نفوس فلکیه [illegible] خداوند تعالی [illegible] حقیقت [illegible] عقل اول
[illegible] و این جماعت [illegible]
عقول و نفوس منسوب [illegible] این [illegible]
که گفته خداوند تعالی جمیع [illegible]
صدور [illegible] در آن [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] ترتیب آن [illegible] فقط [illegible] ائمه معصومین صلوات الله
علیهم [illegible] این [illegible] خداوند تعالی [illegible]
از حیثیت [illegible]
ذلک [illegible]
و طاعت [illegible] و تقرب [illegible]
[illegible] کند [illegible]
و [illegible] و الذین [illegible]
[illegible] از طول عمر [illegible] و جزا آن [illegible]
[illegible] دلالت بر آن [illegible] خداوند تعالی لوح [illegible] در این [illegible] لوح [illegible]
[illegible] لوح محفوظ [illegible] در آن [illegible]

تغییر

عقاید بعضی از فلاسفه

تغییر [illegible] و در این [illegible] است [illegible] خداوند تعالی و دیگر لوح محو و اثبات است و در این لوح [illegible]
[illegible] آن [illegible] حکما [illegible] لوح [illegible]
لوح نوشته شده [illegible] عمر زید [illegible] آن است [illegible] از زید
[illegible] طول [illegible] عمر [illegible] طبیب
حاذق [illegible] مزاج [illegible] حکم [illegible] عمر این [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] واقع در این لوح [illegible] لا [illegible]
[illegible] علیه [illegible] و الاستمرار [illegible]
[illegible] عقول
و در تحقیق این [illegible] لوح [illegible] در این محو و اثبات [illegible]
[illegible] عقول [illegible]
[illegible] حکما [illegible]
[illegible] در لوح [illegible] آن [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] لاجرم این [illegible]
[illegible]
[illegible] لوح محو و اثبات [illegible] لوح محفوظ [illegible] این لوح
محو و اثبات [illegible] آن [illegible]
[illegible] لوح محفوظ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] لوح محفوظ
[illegible] در محو و اثبات [illegible] لوح محو و اثبات [illegible]

لوح محفوظ منقش نشود و از جمله آن حکم [illegible] این است که خبر انبیا و اوصیا علیهم السلام
با اراده [illegible] از کتاب محو و اثبات خبر داده‌اند و از آن پس بر خلاف [illegible]
بر خلق [illegible] اذعان به آن لازم [illegible] در این خبر و اذعان [illegible] تشدید [illegible]
بر ایشان [illegible] به سبب [illegible] در سایر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] تقریب [illegible] داود [illegible]
[illegible] از آن [illegible] به سبب [illegible] علت [illegible]
[illegible] یقین [illegible] شده [illegible] ضعیف العقیدة [illegible]
دین [illegible] از جمله این است [illegible] خبر [illegible]
[illegible] منتظر فرج [illegible] علیهم السلام [illegible]
قصه نوح علیه السلام [illegible] قوم او [illegible] شدند و از آن پس [illegible]
[illegible] شده [illegible] فرج [illegible] علیهم السلام [illegible] روایات
کثیره [illegible] اهل بیت صلوات الله علیهم [illegible] شیعیان [illegible] در [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] فرج [illegible]
[illegible] و از دین [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] فرج [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] فرج [illegible] دین [illegible]
[illegible] توقیت و [illegible] وقت [illegible] قطعی [illegible] علیه السلام
[illegible] فرحوا الشیعة تربّی بالأمانی منذ مائتی سنة [illegible]
[illegible] شیعه [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطعی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] که [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] این امر [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] داود [illegible]
[illegible] فرج [illegible] علامات [illegible]
در کتاب نبوت [illegible] در ابواب قصص نوح و موسی و شعیا علیهم السلام و در کتاب
الغیبة [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] حدوث [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] در [illegible]
در باب [illegible] علیهم السلام مذکور [illegible]
علیهم السلام [illegible] ما عُبِدَ اللهُ بمثلِ البَداء [illegible] از [illegible]
[illegible] دانا [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ما عَظُمَ اللهُ بمثلِ البَداء [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] بداء موقوف است [illegible] اعتقاد [illegible] در ازل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در ازل [illegible] آن [illegible] آن [illegible]

اکثر مردمان از آن غافل است پس ظاهر شد از این توضیح وجه [illegible] با وقوع [illegible] محو و اثبات
و اراده الهیه اصلح از هر چیزی که محتمل [illegible] در امثال [illegible] دارد است و آن این است که از
اکثر اخبار ظاهر شود [illegible] و واقع [illegible] پیدا است که علم آن با انبیاء و ائمه علیهم السلام است
و هم از اسباب [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] الهیه نیز مراد و واقع [illegible]
جمع [illegible] بعضی وجه [illegible] این است که مراد با خبار او [illegible] عدم وقوع [illegible] وارد آن [illegible]
[illegible] اخبار وائمه رسیده [illegible] طریق تبلیغ [illegible] شده [illegible] الهیه [illegible]
تبلیغ [illegible] در وقت [illegible] [illegible] وجه تبلیغ [illegible]
مراد با خبار او [illegible] [illegible] الهیه [illegible] از [illegible] و اطلاع [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این است [illegible] محمول بر [illegible]
پس [illegible] [illegible] [illegible] واقع [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است که مراد با خبار او [illegible] عدم و [illegible] [illegible] [illegible]
الهیه بر [illegible] است پس [illegible] اخبار الهیه [illegible] قسم است [illegible] آن [illegible] است و
شده است [illegible] و آن از امور محتوم است [illegible] انبیاء و اوصیا [illegible]
[illegible] در آن [illegible] است [illegible] بالطبع [illegible] [illegible] پس
آن [illegible] اینگونه خبر [illegible] و [illegible] [illegible] واقع شده [illegible] آن
[illegible] [illegible] احوال حضرت امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر
المؤمنین علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این است مراد با خبار او [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
بر خلق [illegible] [illegible] [illegible] مردمان [illegible] اقوال انبیاء و ائمه علیهم السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم [illegible] [illegible]
بر صدق [illegible] الهیه دلالت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] [illegible] [illegible] صدر الحکماء المتألهین [illegible]
[illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] قبول [illegible] [illegible] [illegible]
حصول [illegible] الهیه [illegible] آن است بر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در اذهان فرق [illegible] و [illegible] در [illegible] و توحید [illegible] وارد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مردمان در اصول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این عالم و [illegible] [illegible]
[illegible] اکثر این مطلب از علوم صعبه است [illegible] حضرت صادق علیه السلام در باب این گونه علوم [illegible]
علومنا صعب مستصعب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قول [illegible] است پس اگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] زرارة بن اعین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیهم [illegible]

ولولا البدا [illegible] لوحها ... ومالک [illegible] الله مذهب
ولولا البدا سمیته غیر [illegible] ... [illegible] [illegible] لمن تقلب
ولولا البدا ما کان ثم تصرف ... وکان کنار دهرها تتلهب
وکان کضوء [illegible] بطبعه ... [illegible] عن ذکر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این [illegible] مطلب آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صدر الحکماء المتألهین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مختلفه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] نسخ و لوح [illegible] محو و اثبات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نسخ و [illegible] محو و اثبات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و ارض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و عالم [illegible] عالم امر و عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان صدر [illegible] [illegible]

بلکه این نفوس ملکوتیه چند دارد که در وجه ایشان رفته و از دیگر بالتبع تو نمی است مراتب اراده
نیز عالی غالب محکوم باشند و تابع است انفس الهیه را فرمان کال است و نفوس خاصه [illegible]
گنه دخول بود در ارادات و افعال و خطرات احکام و خطرات اذهان و شهوات قلوب
و داعی نفوس خود شان مرکز همان نفوذ لیس جمیع ارادات و خطرات و افعال و شهوات
الهی است و فی الحق است و هر کس دارای این مقام و طیبه شد بخواهد حق و اراده او
اراده حق و حکم او تقیید اسم حق و حکم مجمل حق و تفصیل حق است و کل ارادات
مشمول بر محو و اثبات و نسخ و اثبات است که لوح علم حق و لوح قدر حق است پس
این کون مخلوق مستهلک شد در علم الهیه و در علم حق و حکم الهیه در حکم حق و فعل
الهیه در فعل حق و اگر اسم الهیه و حکم الهیه و فعل الهیه بجهت نفسانیه [illegible]
باشد بحسب ظهور الهیه در صفات و افعال و بر ذات باشد و اگر ذات نفس [illegible]
جمیع [illegible] متعلق بالذات و [illegible] از ذات صادر [illegible] نفس است و اگر ذات عقلیه
[illegible] متعلق بذات و صادر از ذات [illegible] عقلیه است و اگر الهیه [illegible] الهیه است
و [illegible] در مرتبه [illegible] و اوامر [illegible]
[illegible] هر نفس ناطقه عقلیه بود و آن [illegible] خلاف [illegible] بنفس بود در
اگر نفس [illegible] بود و در این نفس در [illegible] او نفس [illegible]
[illegible] نفس ناطقه [illegible]
[illegible] بود [illegible] و ادراک [illegible] نفس است در عالم
حواس [illegible] حواس و فعل آن و ادراک آن در عالم [illegible]
و ذات ناطقه عاقله و فعل آن و ادراک آن در عالم [illegible]
و [illegible] در [illegible]
[illegible]
و [illegible] خود شان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] افعال الهیه [illegible] حق [illegible]

افعال جوارح

افعال جوارح فهم نفس ناطقه است که در عالم بدن است پس این کون افعال و وجود [illegible]
[illegible] و تفسیر [illegible] و بحق است [illegible]
و بحق [illegible] از [illegible] الواح [illegible]
قدریه است آن نیز مکتوب حق است [illegible] مکتوب [illegible] در لوح محفوظ
[illegible] و [illegible] از [illegible] در [illegible] و الواح [illegible]
نیز قلوب ملائکه [illegible] و نفوس و ذوات علویه و در این [illegible]
و المدبرات امرا [illegible] و در این قول [illegible]
و عنده ام الکتاب [illegible] و این قرآن [illegible] الکتاب [illegible]
و [illegible] در آن [illegible] در قلوب ملائکه
[illegible] و در آن نیز [illegible] آن [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
و [illegible] در آن تغییر و تبدیل [illegible]
[illegible] عالم [illegible] و علم [illegible]
و [illegible] تغییر و تبدیل [illegible]
[illegible] و اقلام [illegible]
تردّدت فی شیء [illegible] فی [illegible]
[illegible] و [illegible]
این [illegible] الهیه [illegible]
و [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] و [illegible] نفوس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible]
و [illegible] در عالم [illegible]
[illegible]

بکتاب نورد و در قرب وقتی که بود ماه آلکریه بر نیزه فاسد المالکین مراد زمانه
بود و بجمله بود تکمیل عمود از کتب الهامیه باذان و انکار او اصول بر آنچه
و نصوص قرآنیه از کثرة اطلاع ابنا امر بوده و مجملا از منسیات آن امتناع دارد بوسیله ظاهر گردد
و آنکه در علوم و احوال و تنوع ارادات و بعض بار نزول از ملائکه عالم بالا
منافاتی ندارد عبارات از کرام الکاتبین با نسخ سایغ غیر ممتنع و وجه استجواب
می نیکوید مگر بقصد نفی بر مطلب نفس شریف علیهم السلم و قرارت بالجمله در آن کرارا
منافاتی ندارد و فی نفسه آن نیز بود الجن و کهانت به در قلوب الیاس بر آن
فقیه بار ادات و اگر هم خبر به بهم بخشم و قلب خود دیده با خود بر شرح
با همه کمی قلب که از صبر اقلام از کثرة کلام شنیده فانکر آنچه اسلوب دیده
شریف الجمیل علیهم السلم بود که تحمل بر وقت خبر به بر دمان را با آن اراده نیز
منافاتی ندارد بر حسب اتفاق را آن قول او حق و صدق و عده او در همه منافات
زیرا که این اقوال و عمر در از جهت نحو کشف به ره شده در بدل آن نیست نه
مگر قول منجم و کاهن به ره از روی تجربه نقص یا ظنی یا بشر آن نمودند و هر نفس
بر وحی آن اتفاق که دفع کرده در این دفعه در این الواح حرف به خبر از آنکه در
آن دفعه تحقیق دیده و خبر از آن هم بود به تقدیم بر نه نسبت بانه به عهد دیار نمایان
امر نسخ و بدا در تکمیل شبه نیزه بیان گفته میشود و ممکن نیست بار یک از نفوس
علویه و سفلیه و ملکیه و بشریه علم آن مگر از جهت منافات همه حقیقه آنکه بداند از
امری و هیجان قرار داده که امر اتفاقات خود بر آنچه به زیرا که در ارباب طبیعیه
خبر و موجب آن بر ونه در همه مراد اکثر علویه و نفوس قدریه خبر کرده آن بلا بعد
نه هیچ از آن نیست فانکر در اعاده ره در این باب رسیده ان الله علیکم علم
مکنونة مخزون لا یعلمه الا الله و فانکر در ذیل این کتب بار که اوراق آن کار
یا چه رجوع سطور به نوعی هر این مذکور آن است که ره هر در این عالم از حوادث
واقع میشود از هم بود و نوعی فارج نیست از آنجا که خبر به ره و هیچ آن از ماب
طبیعیه قابلیه مطابقه بار بر علویه و هیئات ملکوتیه فاعلیه متکثره الوجود و لالهی
مقتضیاتها مالیکون و هو جماعا سبب العلة له و منه از آن همه ره مستکبر دیده

از این عالم نحو دعا نحو دعا کننده در عالم مؤثر گردد و طبقه از ملکوت اعلی شوند
و با هم حصه آثار و انفعال در آن سخن و نتیجه بوده آن طبقه نفوس هستند
در طول افلاک تعلق در آنجا واقع شده و بود در واقع ظهور در این عالم از
حوادث عمر دارد و خفا نیز به از وجود و حادثه با از نیات سافلیه المنطبعة النفوس
المعلولة لها و این نیز در این عالم از مرکب تجدد نو و از آن نیز بود بر طرح تحریک
با تحصیل و آن هم بمکن افاضه صورت و انشاء بجوهر زیرا که این هر دو از
شانه که بوده بالکلیه از عالم اجسام مفارق به هر عبارت از عقول صرفه.
و گویا همه خالی است از بود و انفعال و اراده نیست و به حقیقه اثر دیده نه
واد بود تاثیر نیست و این از یک وجه موثر و از وجه دیگر متأثر است بحسب
آنچه مذکور در آنجا دعوات بود مندرج میشود خصوصا که تقسیم عموم بر نه
مثل استسقاء و طلب به فقره شامل همه عموم است مگر عقبا الله دعا در این
و ابتهال بحول زیاده دعوت به الوقوف با جابت میگرد و در شریعت نیز دارد
و هم خفیه در ظهر امور دیگر از مرکب و نادره الوجود است مثل بلاکت نمونه
قوم بود مثل خرق و نجوا الجمل بر نفرق شدن با خسف شده با دعا بر زلزله که وقوع
آن کرده داکر المعجزات پیغمبران از پاک نیز از آنکه دعوات پیغمبر که سبب
وقوع آنکه از این عالم بود عالم نفوس کلیه ره در حکمت کار مؤثر است به آنکه
تأثیر کرده به از دعای دعا کننده ره در نشان آن و از این راه بود حاجت نیست که
از ملائکه و سر در و توقع که هر فاسد خیر و فیض حق که نسبی با این نیز از حیث قبول
و جوابی عبارت از سنخ امری که توقع ظهور آن او غیبت شده هم بر راضیه
و مادیه آن بود مقدر نبود از نفوس عالیه سافله جز بکم قوت و قوه عمل
و اطلاع بر آن نیز وجود معلوم است در این اندازه علم و اطلاع بر طبقه از
ملکوتیین و از طبقه علیین نیست چه نظر سوی بطور دیده از عالم خفیه و صور
قضائیه آن و نیز از عالم اجسام طبیعیه و صور کونیه مادیه آن عالم تجلیات زیرا که
و مع ذلک جمیع این مراد بود فارج از آن قضای الهی و علم محیط ازلی
نمی باشد و نیز از این نفوس نحو ارادات هم بدانکه نه نحو بود که دعوت بقضا

و از این بیان [illegible] تصحیح [illegible] اجره و کسی که [illegible] صحیح [illegible]
البصیرة بعین و سمعت باذنی بکلمات عینی و سمعت [illegible]
اعتبار [illegible] صحیح است که [illegible] الله [illegible] و صحیح [illegible]
[illegible] از تغییر [illegible] از نسبت [illegible] و ظهور [illegible]
[illegible] محبت [illegible] و غضب [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] علیهم السلام وارد است و لکنه خلق اولیاء لنفسه
یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه و
سخطهم سخط نفسه الحدیث [illegible] است و این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اراده [illegible] بیانات [illegible] علامه مجلسی اعلی الله مقامه
در مرآة العقول شرح اصول کافی [illegible] و تکثیر [illegible]
[illegible] و تصدیق [illegible] و این [illegible]
[illegible] و اخبار و آیات [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] آن [illegible] و آیات [illegible]
[illegible] لوح محفوظ و لوح محو و اثبات [illegible]
[illegible] ظواهر اخبار و محکم آیات [illegible]
و این [illegible] آن [illegible] علامه [illegible]
ابو الفضائل در کتاب [illegible]
و صواب [illegible]
[illegible] و لا [illegible]
[illegible] علمای [illegible]
[illegible] ارباب [illegible]
[illegible] اعلی الله مقامه و صدر المتألهین [illegible]
[illegible] در کتب [illegible]

و [illegible]

و خلاصه این [illegible] قبول [illegible]
مذکور و آیات و اخبار [illegible] از آن [illegible] قبول [illegible]
[illegible] لوح محفوظ و محو و اثبات [illegible]
و از [illegible] کتاب [illegible]

بیان [illegible]
روزه ۱۵ رجب [illegible]

در ثواب روزه [illegible] رجب

در کتاب [illegible] صدوق علیه الرحمه از [illegible]
ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام من صام اول یوم من رجب
رغبة فی ثواب الله عز و جل وجبت له الجنة و من صام یوما
فی وسطه شفع فی مثل ربیعة و مضر و من صام یوما فی آخره
جعله الله عز و جل من ملوک الجنة و شفعه فی ابیه و امه
و ابنه و ابنته و اخیه و اخته و عمه و عمته و خاله و خالته و معارفه
و جیرانه و ان کان فیهم مستوجب للنار [illegible]
[illegible] روزه [illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible] روزه [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

فضیلت ماه [illegible]

گناهان او [illegible] و تحفه است [illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible] عوالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماه رجب [illegible] در ثواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — ثواب استغفار در ماه شعبان

[illegible]

امام رضا علیه السلام [illegible] و فرمود من استغفر الله تبارك وتعالى في شعبان

سبعين مرة غفر الله ذنوبه ولو كانت مثل عدد النجوم هر کس در ماه — در فضیلت شب نیمه شعبان

شعبان المعظم [illegible] استغفار [illegible]

[illegible]

[illegible] از حضرت [illegible] الرضا صلوات الله علیه [illegible] از فضیلت شب نیمه

شعبان [illegible] فرمود هي ليلة يعتق الله فيها الرقاب من النار ويغفر فيها

الذنوب

الذنوب الكبائر [illegible]

[illegible]

[illegible] فيها شيء [illegible]

ولكن ان احببت ان تتطوع فيها بشيء فعليك بصلاة جعفر بن ابي طالب

عليه السلام واكثر فيها من ذكر الله عز وجل ومن الاستغفار

والدعاء فان ابي عليه السلام كان يقول الدعاء فيها مستجاب

در این شب [illegible]

[illegible] نماز جعفر

[illegible]

عز وجل [illegible] استغفار [illegible] علیهم السلام

[illegible]

[illegible]

امام رضا علیه السلام فرمود تلك ليلة القدر في شهر رمضان [illegible] شب برات

[illegible] ماه رمضان [illegible]

از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام [illegible] من قال في كل

يوم من شعبان سبعين مرة استغفر الله واسأله التوبة كتب

الله له براءة من النار وجوازا على الصراط وادخله دار القرار

هر کس [illegible] ماه شعبان هفتاد دفعه بگوید استغفر الله واسأله التوبة [illegible]

[illegible]

[illegible] صراط [illegible] دار القرار [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ماه شعبان [illegible] استغفار [illegible]

[illegible]

پایان مطلب

۲۸۱

لذتی که در گذشت از صراط بود دید نه شاد شود بجا لوا لوکار اهندار آورند و در بعضی جاها نمی
در بهم آن بعض حسنه محقرا از خود کرده گذشته و آینده بود به [illegible] از اقطار نمی‌دید
لیکن گناه را در صغیره و کبیره التفات [illegible] و [illegible] داد [illegible] گناه نمی‌کند
[illegible] پس با تقی نظر دقیقه بیند که [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] جا اگر رفیق قدیر دیر گفت بعزیمه کرد [illegible] بر بغض [illegible] مشغول
سازند و [illegible] از [illegible] خوار با [illegible] با غایت لذت الرحمن [illegible]
دانسته [illegible] دیده بهشت را [illegible] سازند و در [illegible] برنگی اکنون
پس [illegible] عرف [illegible] در کتاب [illegible] از عباس بن هلال [illegible]
منقول است از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که فرمودند من
صام من شعبان يوماً واحداً ابتغاء ثواب الله دخل الجنة ومن
استغفر في كل يوم من شعبان سبعين مرة حشر يوم القيامة في زمرة
رسول الله صلى الله عليه وآله ووجبت له من الله الكرامة ومن
تصدق في شعبان بصدقة ولو بشق تمرة حرم الله جسده على النار
ومن صام ثلاثة أيام من شعبان ووصلها بصيام شهر رمضان
كتب الله له صوم شهرين متتابعين هر کس یک روز از ماه شعبان روزه
بدارد و [illegible] ثواب خدا [illegible] داخل بهشت [illegible] هر کس در هر روز از ماه شعبان
هفتاد مرتبه استغفار نماید روز قیامت در زمره رسول خدا صلی الله علیه و آله محشور شود
و [illegible] خدا [illegible] و هر کس تصدق بدهد در ماه شعبان اگر چه
یک [illegible] خرما [illegible] خدا [illegible] را بر آتش جهنم حرام کند و هر کس سه روز [illegible]
آخر ماه شعبان را روزه بدارد و روزه را [illegible] بماه رمضان المبارک [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] روزه [illegible] [illegible] [illegible] در این حدیث
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الائمه الاطهار [illegible]
صلوات الله علیهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هم بدینه

ثواب روزه و استغفار و تصدق در شعبان

هم بدینه دفعی [illegible] میشود تا کسی از جمله [illegible] [illegible] در روز [illegible] [illegible]
محفوظ [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] العزیز [illegible] و الغفار
و [illegible] در کتاب [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رمضان [illegible] [illegible] لا [illegible] رمضان [illegible] [illegible] شهر رمضان لا ينقص
عن ثلاثين يوماً ابداً [illegible] [illegible] ماه رمضان [illegible] روز کمتر نمی‌شود و در این حدیث [illegible]
[illegible] [illegible] در باب [illegible] [illegible] رمضان [illegible] صوموا للرؤية وافطروا للرؤية
[illegible] هلال رمضان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روزه [illegible] هلال شوال [illegible]
[illegible] [illegible] روزه [illegible] افطار [illegible] [illegible] روزه [illegible] [illegible]
حتم الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] كتب عليكم الصيام كما كتب
على الذين من قبلكم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
للناس [illegible] شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن [illegible] فمن شهد منكم الشهر فليصمه
[illegible] وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود من الفجر ثم أتموا
الصيام إلى الليل [illegible] إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في
كتاب الله يوم خلق السماوات والأرض [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رمضان [illegible] [illegible]

کتب ... تحفه ... دیگر در ایام ماه رمضان ... [illegible]

حسن بن علی بن فضال از مردی که ادراک نموده حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا از آبای بزرگوار خود
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند ان شهر رمضان شهر عظیم یضاعف
الله فیه الحسنات ویمحو فیه السیئات ویرفع فیه الدرجات من تصدق فی هذا
الشهر بصدقة غفر الله له ومن احسن فیه الی ما ملکت یمینه غفر الله له ومن
حسن فیه خلقه غفر الله له ومن کظم فیه غیظه غفر الله له ومن وصل فیه
رحمه غفر الله له ثم قال علیه السلام ان شهرکم هذا لیس کالشهور انه اذا اقبل
الیکم اقبل بالبرکة والرحمة واذا ادبر عنکم ادبر بغفران الذنوب هذا
شهر الحسنات فیه مضاعفة واعمال الخیر فیه مقبولة من صلی منکم
فی هذا الشهر لله عز وجل رکعتین یتطوع بهما غفر الله له ثم قال علیه السلام
ان الشقی حق الشقی من خرج منه هذا الشهر ولم تغفر ذنوبه فحینئذ
یخسر حین یفوز المحسنون بجوائز الرب الکریم یعنی بدرستیکه ماه رمضان ماه
بزرگیست و از فضل این ماه خداوند ثواب حسنات این ماه را مضاعف میگرداند و هر کسی
در این ماه حسنه بکند ثواب مضاعف دارد و سیئات را در این ماه محو میگرداند و [illegible]
درجات بلند در این ماه ... هر کسی در این ماه تصدقی کند خدا او را بیامرزد
و هر کسی در این ماه با ... و غلامان و کنیزان خود نیکی کند خدا او را بیامرزد و هر کسی
در این ماه خوی و خلق خود را نیکو گرداند خدا او را بیامرزد و هر کسی در این ماه خشم خود را
فرو برد خدا او را بیامرزد و هر کسی در این ماه صله رحم بجا آورد خدا او را بیامرزد [illegible]
... این ماه شما مانند ماههای دیگر نیست بدرستیکه این ماه [illegible]
... با برکت و رحمت ... و چون ... آمرزش گناهان ... [illegible]
... این ماه حسنات ... مضاعف ... [illegible]
... در این ماه ... مقبول ... هر کس ... در این ماه ... خداوند [illegible]
عز وجل ... دو رکعت ... خدا او را بیامرزد [illegible]
... حضرت امام رضا علیه السلام ... بدبخت کامل کسی است که این ماه [illegible]
... نیکوکاران بجوائز پروردگار کریم

برادر ...

بر خود ... [illegible] ... از ... بن فضال ... [illegible]
در حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود من تصدق وقت افطاره
علی مسکین برغیف غفر الله له ذنبه وکتب له ثواب عتق رقبة من ولد اسمعیل
یعنی هر کس در ... افطار ... [illegible] ... خداوند گناهانش را
بیامرزد و ... [illegible] ... از اولاد اسمعیل ...
و ... در آن کتاب ... صلوات الله علیه فرمود فطرك لاخيك المؤمن
افضل من صيامك ... [illegible]
روزه ... [illegible] ... و فرمود احسنوا فی شهر رمضان الی عیالکم ووسعوا
علیهم فقد روی عن ابی الحسن علیه السلام انه قال ان الله لا یحاسب الصائم
علی ما انفقه فی مطعم ولا مشرب وانه لا اسراف فی ذلک ... [illegible]
رمضان ... [illegible]
... علیه السلام روایت ... [illegible]
... [illegible]
... و نیز در آن کتاب ... از حضرت امام رضا ... [illegible]
... در خطبه ... ماه رمضان ... ایها الناس من فطر
منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبة
ومغفرة لما مضی من ذنوبه ... [illegible] ... در این ماه ... روزه دار ...
افطار ... ثواب ... [illegible]
... [illegible] ... افطار ... [illegible]
... [illegible]
... اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ...
... [illegible] ... یک جرعه آب ... [illegible]
... [illegible]
... اتقوا النار ولو بشق تمرة فانها
من الجائع موقعها من الشبعان ... [illegible]

موقع [illegible] که بیدار کند [illegible] فاخر [illegible] آن بود [illegible] او

[illegible] نیز [illegible] کفن [illegible] اگر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آن [illegible] بقیه [illegible]

آنکه [illegible] در [illegible]

[illegible] از آن [illegible] از [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از حسن بن فضال مرویست که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء

فرمود الحسنات في شهر رمضان مقبولة والسيئات فيه مغفورة من قرأ

في شهر رمضان آية من كتاب الله عز وجل كان كمن ختم القرآن في غيره

من الشهور ومن ضحك فيه في وجه أخيه المؤمن لم يلقه يوم القيامة إلا

ضحك في وجهه وبشره بالجنة ومن أعان فيه مؤمنا أعانه الله تعالى

على الجواز على الصراط يوم تزل فيه الأقدام ومن كف فيه غضبه كف الله

عنه غضبه

[illegible]

عنه غضبه يوم القيامة ومن أغاث فيه ملهوفا آمنه الله من الفزع الأكبر

يوم القيامة ومن نصر فيه مظلوما نصره الله على كل من عاداه في الدنيا و

نصره يوم القيامة عند الحساب والميزان شهر رمضان شهر البركة وشهر

الرحمة وشهر المغفرة وشهر التوبة وشهر الإنابة من لم يغفر له في شهر

رمضان ففي أي شهر يغفر له فسلوا الله أن يتقبل منكم فيه الصيام

ولا يجعله آخر العهد منكم وأن يوفقكم فيه لطاعته ويعصمكم من معصيته

إنه خير مسؤول [illegible] در ماه رمضان [illegible] در این ماه [illegible]

آمرزیده [illegible] هر کس در ماه رمضان [illegible] از کتاب خدای عز و جل [illegible]

[illegible] ختم قرآن [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] در روز قیامت [illegible]

[illegible] در روز قیامت [illegible]

[illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] ماه رمضان ماه برکت و ماه رحمت و ماه مغفرت و ماه توبت و ماه [illegible]

[illegible] ماه رمضان [illegible]

[illegible] توفیق [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] الرضا علیه السلام [illegible] عن [illegible] علیه السلام

أنه قال إن الله عز وجل [illegible] في أول ليلة من شهر رمضان [illegible]

ألف عتيق من النار فإذا كان العشر الأواخر [illegible] في كل ليلة [illegible]

عُتَقَ فِي الْعَشْرِ الْآخِرَةِ فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْفِطْرِ أُعْتِقَ مِنَ النَّارِ مِثْلَ مَا أُعْتِقَ
فِي سَائِرِ الشَّهْرِ و از عالم ... حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده ... و صد
هزار ... و ... آزاد می نموده در او ... از ... شبها ... از
آتش دوزخ و ... او ... به ... از آن ... ماه ... درآن ... و
گذشته ... و ... درسه ... از ... ماه
... در سایر شهور ... درآن کتاب ... خبر از ... مجمع
فضائل ... از حضرت ... از ... امیر المؤمنین صلوات
و سلامه علیه اجمعین روایت ... که ... ماه ... آن ... خطبه
و فرمود أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ
شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ
اللَّيَالِي وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ
اللهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ
وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَ
قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوَفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ
اللهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ وَاذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَعَطَشَهُ وَتَصَدَّقُوا عَلَى فُقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ وَوَقِّرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا
صِغَارَكُمْ وَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ
أَبْصَارَكُمْ وَعَمَّا لَا يَحِلُّ الِاسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ وَتَحَنَّنُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ يُتَحَنَّنْ
عَلَى أَيْتَامِكُمْ وَتُوبُوا إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ
صَلَوَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُجِيبُهُمْ
إِذَا نَادَوْهُ وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ ای مردمان بدانید که ماه خدا ... در ...
... این ماه در ... از ... شهور ... و ...
ایام و لیالی آن افضل لیالی و ساعات آن افضل ساعات است ... در این ماه ...
... خدا ... در این ماه از اهل ... خدا ... در نفس
در این ماه ... و ... در آن عبادت و ... در آن مقبول و دعا ...

بگذارید

شماست پس در حضرت خداوند پروردگار ... صدق و دلهای پاکیزه ... تا
بصیام این ماه و تلاوت قرآن در این ماه توفیق بخشد ... در این ماه بزرگ
از غفران ... محروم ... در این ... و تشنگی ... در صیام این ماه ...
گرسنگی و تشنگی روز قیامت ... و ... و تصدق ... فقرا ... و ...
و ... بر ... و ... و ... بر ... رحم ...
... و ... او ... و ...
و ... که ... بر ... که ...
... در ... خدا ... در ...
... و ... از ... در ... افضل
ساعات است در این ساعات خداوند ... بنظر رحمت ...
... از ... و ... او ...
فرمود يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفُكُّوهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ
وَظُهُورَكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفِّفُوا عَنْهَا بِطُولِ سُجُودِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ تَعَالَى
ذِكْرُهُ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّينَ وَالسَّاجِدِينَ وَأَنْ لَا يُرَوِّعَهُمْ
بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ فَطَّرَ مِنْكُمْ
صَائِمًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ
وَمَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ ای مردمان ... از ...
پس ... استغفار ... از ... و ...
و ... از ...
... و ...
...
... در ... که ...
... بنده ...
براین ... فرمود اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ

این کلمات دعوت باشد آن جماعت را با کلمات بسیار و در این حدیث مبارک که در امالی شیخ صدوق
مذکور است و بقیه این است ومن أدّى فيه فرضاً كان له ثواب من أدّى سبعين
فريضة فيما سواه من الشهور ومن أكثر فيه من الصلوة عليّ ثقّل الله ميزانه
يوم تخفّ الموازين ومن تلا فيه آية من القرآن كان له مثل أجر
من ختم القرآن في غيره من الشهور هر کس درین ماه فرایض خود بجا آورد
مر او راست [illegible] هفتاد فریضه در سایر شهور [illegible] و هر کس درین ماه
صلوات بر من فرستد [illegible] میزان حسنات او [illegible]
[illegible] و هر کس تلاوت کند درین ماه آیه از قرآن ثواب او [illegible] ختم
قرآن بوده در سایر شهور تلاوت کند أيها الناس إنّ أبواب الجنان في هذا
الشهر مفتّحة فاسألوا ربّكم أن لا يغلقها عليكم وأبواب النيران مغلّقة فاسألوا
ربّكم أن لا يفتحها عليكم والشياطين مغلولة فاسألوا ربّكم أن لا يسلّطها عليكم
ای مردمان [illegible] درهای بهشت درین ماه [illegible] از پروردگار خود [illegible]
نبندد و درهای دوزخ بسته است از پروردگار خود بخواهید [illegible]
[illegible] از پروردگار خود بخواهید [illegible] امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] عرض کردم یا رسول الله افضل اعمال درین ماه چیست فرمود یا
ابو الحسن افضل اعمال درین ماه [illegible] از محارم خداوند عز و جل [illegible]
پس از آن پیغمبر گریست عرض کردم یا رسول الله [illegible] فرمود یا علی أبكي
لما يستحلّ منك في هذا الشهر كأنّي بك وأنت تصلّي لربّك وقد
انبعث أشقى الأوّلين والآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة
على قرنك فخضب منها لحيتك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقلت يا رسول الله
وذلك في سلامة من ديني عرض کردم یا رسول خدا [illegible] فرمود
[illegible] في سلامة من دينك [illegible]

خبر [illegible] از [illegible] عن علی علیه السلام در ماه رمضان

پس از آن

پس از آن فرمود يا علي من قتلك فقد قتلني ومن أبغضك فقد أبغضني و
من سبّك فقد سبّني لأنّك منّي كنفسي روحك من روحي وطينتك
من طينتي إنّ الله تبارك وتعالى خلقني وإيّاك واصطفاني وإيّاك
واختارني للنبوّة واختارك للإمامة ومن أنكر إمامتك فقد أنكر
نبوّتي يا علي أنت وصيّي وأبو ولدي وزوج ابنتي وخليفتي على أمّتي
في حياتي وبعد موتي أمرك أمري ونهيك نهيي أقسم بالذي
بعثني بالنبوّة وجعلني خير البريّة إنّك لحجّة الله على خلقه وأمينه
على سرّه وخليفته على عباده [illegible]
و هر کس [illegible] و هر کس [illegible]
[illegible] روح تو از روح من و طینت
تو از طینت من است [illegible] خداوند تبارک و تعالی خلق کرد من و ترا و برگزید
من و ترا [illegible] پیغمبری [illegible] و هر کس
منکر امامت تو [illegible] ای علی تو وصی من و پدر فرزندان
من و شوهر دختر من و خلیفه من [illegible] در زمان زندگانی من و بعد از مرگ من
امر تو امر من [illegible] قسم [illegible] پیغمبری مبعوث
[illegible] خلق
[illegible] خدا و خلیفه خدا [illegible] خدا
[illegible] امیر المؤمنین
صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد و آل
محمد اللهم العن قتلة علی امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و لعنة الله علی
اعدائهم و غاصبی حقوقهم اجمعین [illegible]
علت [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] از علت صوم [illegible]
[illegible] الشیعه [illegible]
کتاب صوم مذکور [illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]

شیخ رحمه الله روایت نموده که نمی‌دانند که این روز از ماه رمضان است یا از ماه شعبان از حضرت صادق منقول است که شهر رمضان شهر من الشهور یصیبه ما یصیب الشهور من التمام والنقصان فصوموا للرؤیة وافطروا للرؤیة ولا یعجبنی ان یتقدمه احد بصیام یوم الشک و در فقه الرضا مسطور است که شهر رمضان ثلثون یوما او تسعة وعشرون یوما یصیبه ما یصیب الشهور من التمام والنقصان یعنی ماه رمضان سی روز است یا بیست و نه روز و شوال و حیثیت تمام بودن یا ناقص شدن در حکم سایر شهور است و در این ماه بیشتر فرض تمام است فاما روایت کرده‌اند که دو ماه کامل است در این ماه و حکم سی است اما تمام بودن و آن ماه تمام است خواه روز یا شب نه روز شب در فقه الکتاب مسطور است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از پدران بزرگوار خود علیهم السلام روایت نموده که من صام یوم الشک فرارا بدینه فکانما صام الف یوم من ایام الآخرة غرا زهرا لا تشاکل ایام الدنیا هر کس در روز شک از برای دین خود روزه بدارد بگیرد روزه برای او هزار روز از روزهای آخرت نوشته شود که روشن باشد و با روزهای دنیا شباهت نداشته باشد و فروغ کم باشد چندانکه روزه دار و از برکت آنها در موافقت تفضیل از شیعیان آن حضرت است و فقها در روز شک تمام در تمام شهور احتیاط یک روز از آخر شعبان برای تمامیت احتیاط دیگر شعبان سی روز تمام مقرر است از حضرت ابو جعفر منقول است که ثواب روزه ماه رمضان المبارک در ایام اول شب و تمام ماه مطابق است در ماه روز و روزه هجری است و باید که احادیث بسیار در فضیلت بیان لباب الانوار و امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است که سعید بن جبیر گفت از ابن عباس پرسیدم برای کسی که ماه رمضان روزه بدارد و حق آن را بشناسد چه ثواب است ابن عباس گفت ای پسر جبیر آماده شو تا برای تو حدیثی بکنم که گوش تو نشنیده و بر دل تو نگذشته باشد و فارغ شو برای آنچه از من پرسیدی که فارغ شده‌ام که از رسول خدا شنیدم که علم اولین و آخرین است پس سعید بن جبیر بیکبار از نزد ابن عباس بیرون رفتم و صبحگاه دیگر به خدمت رسیدم گفتم ...

درکرت ثواب صیام ماه شعبان مبارک

فجر بود و نماز صبح را گذاشته بودم و از آن پس تذکره آن حدیث نمودم ابن عباس رو به من آورد و گفت بشنو از من آنچه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر بدانید که ما لکم فی رمضان لزدتم لله تبارک وتعالی شکرا اذا کان اول لیلة غفر الله عز وجل لکم الذنوب کلها سرها وعلانیتها ورفع لکم الفی الف درجة وبنی لکم خمسین مدینة وکتب الله عز وجل لکم یوم الثانی بکل خطوة تخطونها فی ذلک الیوم عبادة سنة وثواب نبی وکتب لکم صوم سنة الحدیث یعنی حضرت فرمود که اگر بدانید که شما را در ماه رمضان چه ثواب است هر آینه زیاده کنید شکر خدا را و بعد از آن فرمود که خداوند در اول شب از ماه رمضان همه گناهان پنهان و آشکار شما را می‌آمرزد و هزار هزار درجه برای شما بلند گرداند و پنجاه شهر از برای شما بنا می‌کند و خداوند عز و جل در روز دوم ماه رمضان در هر قدمی که در آن روز گذارده عبادت یک سال ثواب نویسد ... و ثواب پیغمبری را برای شما بنویسد و ثواب یک ساله روزه برای شما نویسد واعطاکم الله عز وجل یوم الثالث بکل شعرة علی ابدانکم قبة فی الفردوس من درة بیضاء فی اعلاها اثنا عشر الف بیت من النور وفی اسفلها اثنا عشر الف بیت فی کل بیت الف سریر علی کل سریر حوراء یدخل علیکم کل یوم الف ملک مع کل ملک هدیة واعطاکم الله عز وجل یوم الرابع فی جنة الخلد سبعین الف قصر فی کل قصر سبعون الف بیت فی کل بیت خمسون الف سریر علی کل سریر حوراء بین یدی کل حوراء الف وصیفة خمار احداهن خیر من الدنیا وما فیها و خداوند عز و جل در روز سوم از ماه رمضان به عدد هر موئی که بر بدن شما است قبه در فردوس عطا فرماید که از یک دانه مروارید سفید است که در بالای آن دوازده هزار خانه از نور و در زیر آن دوازده هزار خانه است که در هر خانه هزار تخت و بر هر تختی حوری است و هر روز هزار فرشته برای شما هدیه می‌آورند

و خداى تعالى در روز چهارم رمضان هر كه بخورد هزار قصر در جنة الخلد و بوستانها
با عطا فرمايد در هر قصرى هفت هزار غرفه در هر غرفه هزار تخت و در هر تختى فرش
خواهد بود ... و در هر ... هزار ... فاديكار ... جامه
... واعطاكم الله يوم الخامس في جنة المأوى
ألف ألف مدينة في كل مدينة سبعون ألف بيت وفي كل
بيت سبعون ألف مائدة على كل مائدة سبعون ألف
صحفة وفي كل صحفة ستون ألف لون من الطعام لا يشبه بعضها
بعضا واعطاكم الله عز وجل يوم السادس في دار السلام مائة
ألف مدينة في كل مدينة مائة ألف دار في كل دار مائة ألف بيت
في كل بيت مائة ألف سرير من ذهب طول كل سرير ألف
ذراع على كل سرير زوجة من الحور العين عليها ثلاثون ألف
ذؤابة منسوجة بالدر والياقوت تحمل كل ذؤابة مائة جارية و
خداى در روز پنجم رمضان با عطا فرمايد در جنة الماوى هزار هزار
شهر و در هر شهرى هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار طعام و در
خانه هفتاد هزار ... در هر ... هفتاد هزار ... از طعام
هيچ ... ديگر ... و خداى عز وجل ... در روز ششم
رمضان صد هزار شهر در دار السلام و در هر شهر صد هزار ... و در هر خانه
صد هزار تخت و در هر تخت ... از طلا طول هر ... هزار
ذراع و بر هر سرير زوجه از حور العين ... سى هزار ... گيسو
از در و ياقوت ... و هر ... صد ... واعطاكم
الله عز وجل يوم السابع في جنة النعيم ثواب أربعين ألف
شهيد وأربعين ألف صديق واعطاكم الله عز وجل يوم الثامن
عمل ستين ألف عابد وستين ألف زاهد و خداى عز و
جل عطا فرمايد در روز هفتم در جنة نعيم ثواب چهل هزار شهيد و ثواب
چهل هزار صديق و ... خداى عز وجل در روز هشتم ماه رمضان با ...

عليهم

عمل شصت هزار عابد و شصت هزار زاهد ... نهم رمضان
با ثواب ... واعطاكم الله عز وجل يوم التاسع ما يعطي ألف عالم
وألف معتكف وألف مرابط واعطاكم الله عز وجل يوم العاشر قضاء
سبعين ألف حاجة ويستغفر لكم الشمس والقمر والنجوم والدواب
والطير والسباع وكل حجر ومدر وكل رطب ويابس والحيتان في البحار
والأوراق على الأشجار و خداى عز وجل عطا فرمايد در روز نهم ماه رمضان
... ثواب هزار عالم و هزار معتكف ... و در روز دهم
... و ماهيان در دريا و برگ درختان ...
... از عابد ...
... از ... و ...
... خداى عز وجل در روز ...
رمضان ... بخورد ...
... و ...
و ... و مرغان هوا و ... و ...
و ... وكتب الله عز وجل لكم يوم الحادي
عشر ثواب أربع حجات وعمرات كل حجة مع نبي من الأنبياء وكل
عمرة مع صديق أو شهيد وجعل الله عز وجل لكم يوم الثاني عشر
أن يبدل الله سيئاتكم حسنات ويجعل حسناتكم أضعافا ويكتب
لكم بكل حسنة ألف ألف حسنة و خداى عز وجل ... در روز
يازدهم ماه رمضان ثواب چهار حج و چهار عمره ... از ...
و هر عمره ... صديق يا شهيد ... و خداى عز وجل ...
در روز دوازدهم رمضان ...
... و ... هزار ... الله
عز وجل لكم يوم الثالث عشر مثل ما عبد أهل مكة والمدينة وأعطاكم
الله بكل حجر ومدر ما بين مكة والمدينة شفاعة ويوم الرابع عشر

فكأنّما لقيتم آدم ونوحاً وبعدهما إبراهيم وموسى وبعده داود و
سليمان وكأنّما عبدتم الله عزّ وجلّ مع كلّ نبيٍّ مائتي سنة و [illegible]
برابر خداوند عزّ وجلّ در روز [illegible] ماه رمضان المبارک مانند عبادت [illegible]
و مدینه و [illegible] خدا [illegible] ما بین مکه و مدینه [illegible]
[illegible] و در روز [illegible]
ماه رمضان [illegible] آدم و نوح و ابراهیم [illegible] موسی و
داود و سلیمان [illegible] خداوند عزّ وجلّ [illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible] يقضي لكم عزّ وجلّ يوم خمسة عشر حوائج من حوائج الدنيا
والآخرة وأعطاكم الله ما يعطي أيّوب واستغفر لكم حملة العرش و
أعطاكم الله عزّ وجلّ يوم القيامة أربعين نوراً عشرة عن يمينكم و
عشرة عن يساركم وعشرة أمامكم وعشرة خلفكم وأعطاكم الله عزّ وجلّ
يوم ستّة عشر إذا خرجتم من القبر ستّين حلّة تلبسونها وناقة تركبونها
وبعث الله إليكم غمامة تظلّكم من حرّ ذلك اليوم خداوند عزّ وجلّ
در روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سبعة عشر يقول الله عزّ وجلّ إنّي قد غفرت لهم ولآبائهم و[illegible]
عنهم شدائد يوم القيامة وإذا كان يوم ثامنة عشر أمر الله تبارك و
تعالى جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وحملة العرش والكروبيّين أن
تستغفروا لأمّة محمّد صلّى الله عليه وآله إلى السنة القابلة وأعطاكم الله

عزّ وجلّ

عزّ وجلّ يوم القيامة ثواب البدريّين و در روز [illegible] ماه مبارک خداوند عزّ وجلّ
[illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
عزّ وجلّ ثواب [illegible] فإذا كان يوم [illegible] عشرين
لم يبق ملك في السماوات والأرض إلّا استأذنوا ربّهم في
زيارة قبوركم كلّ يوم ومع كلّ واحدٍ هديّة وشراب فإذا تمّ لكم
عشرون يوماً بعث الله عزّ وجلّ إليكم سبعين ألف ملك يحفظونكم
من كلّ شيطان رجيم وكتب الله عزّ وجلّ لكم بكلّ يوم صمتم صوم
مائة سنة وجعل بينكم وبين النار خندقاً وأعطاكم الله ثواب
من قرأ التوراة والإنجيل والزبور والفرقان وكتب الله عزّ وجلّ
لكم بكلّ ريشة على جناح جبرئيل عبادة سنة وأعطاكم ثواب تسبيح
العرش والكرسيّ وزوّجكم بكلّ آية في القرآن ألف حوراء و در روز
[illegible] ماه رمضان المبارک [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible] ماه رمضان المبارک [illegible]
عزّ وجلّ [illegible]
[illegible] خداوند عزّ وجلّ [illegible]
[illegible] خداوند عزّ وجلّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
ونوّر الله عليكم القبر [illegible] الظلمة والوحشة ويجعل
قبوركم كقبور الشهداء ويجعل وجوهكم كوجه يوسف بن يعقوب
عليهما السلام ويوم اثنين وعشرين يبعث الله عزّ وجلّ إليكم ملك

الموت كما يبعث الى الانبياء ويدفع عنكم هول منكر ونكير ويدفع عنكم هم
الدنيا وعذاب الآخرة و در روز بيست و دويم ماه رمضان المبارك قبرها را بر ايشان
دارند ... نور فرستد و تنگی و وحشت قبر را از ايشان بر گيرد و گورهاء ايشان فراخ
شهيدان ... و در آن روز ... [illegible] عليها السلام ... بيست و سيوم
ماه رمضان درود ز بيست و سيم ... و مقام ... از اولاد
انبيا روزه ... هر وقت از ... [illegible]
... روزه ... از آن ثواب و درجات و مقامات
عاليه ... و صلوات ... روز بيست و ... ماه رمضان
روزه ... روز بيست و ... فرمان عز و جل ملك الموت را
بسوی ... جبرائيل ... از آن روز ... دنيا در
زمانی ... ملك الموت ...
... منكر و نكير ... و عذاب قبر ... از ايشان دفع
كنند ويوم الثالثة والعشرين يمرون على الصراط مع النبيين والصديقين
والشهداء وكانما اشبعتم كل يتيم من امتي وكسوتم كل عريان
من امتي ويوم اربعة وعشرين لا تخرجون من الدنيا حتى يرى
كل واحد منكم مكانه من الجنة ويعطى كل واحد ثواب الف مريض
والف غريب خرجوا في طاعة الله عز وجل واعطاكم ثواب عتق
الف رقبة من ولد اسمعيل و در روز بيست و ... رمضان ... بر
پل صراط ... همراه و صديقان و شهيدان ... [illegible]
گذرند ... [illegible]
... روز بيست و ... رمضان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
عز و جل ... [illegible]
... الله عز وجل

لكم تحت

لكم تحت العرش الف قبة خضراء على رأس كل قبة خيمة من نور يقول
الله تبارك وتعالى يا امة محمد انا ربكم وانتم عبيدي وامائي استظلوا بظل
عرشي في هذه القباب وكلوا واشربوا هنيئا فلا خوف عليكم ولا انتم تحزنون
يا امة محمد وعزتي وجلالي لابعثنكم الى الجنة يتعجب منكم الاولون
والآخرون ولاتوجن كل واحد منكم بالف تاج من نور ولاركبن كل
واحد منكم على ناقة خلقت من نور زمامها من نور وفي ذلك الزمام الف
حلقة من ذهب في كل حلقة ملك قائم عليها من الملائكة بيد كل ملك
عمود من نور حتى يدخل الجنة بغير حساب واذا كان يوم ستة وعشرين
ينظر الله اليكم بالرحمة فيغفر الله لكم الذنوب كلها الا الدماء والاموال
وقدس بيتكم كل يوم سبعين مرة من الغيبة والكذب والبهتان و در
روز بيست و ششم رمضان ... خداوند عز وجل ... [illegible]
... خداوند تبارك و تعالی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حلقه از طلا ... در هر حلقه يكی از ملائكه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
كانما ... كل مؤمن ومؤمنة ويكون سبعين الف ...
رابط وكانما قرأتم كل كتاب انزله الله عز وجل على انبيائه ويوم ثمانية
وعشرين جعل الله لكم في الجنة مائة الف مدينة من نور ...
الله عز وجل في الجنة ... مائة الف قصر من فضة ...

فی جنة الفردوس مائة الف مدینة فی کل مدینة الف حجرة واعطاکم الله
عز وجل فی جنة الجلال مائة الف قصر من [illegible] فی جوف کل قصر الف
بیت من زعفران فی کل بیت الف سریر من در و یاقوت علی کل
سریر زوجة من الحور العین. و در روز بیست و هشتم از رمضان ثواب داده شد
[illegible] ۷۰ [illegible] مؤمنه [illegible] که او [illegible]
[illegible] روز [illegible] دهد [illegible] صد هزار [illegible]
روز [illegible] فرشته [illegible] هر که [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] در روز [illegible] رمضان خداوند [illegible]
جنة [illegible] هزار [illegible] نور و عطا [illegible] در جنة العلا در [illegible] قصر از
[illegible] و عطا [illegible] در جنة الفردوس [illegible] هزار [illegible]
[illegible] خداوند عز وجل در جنة الجلال [illegible]
[illegible] از زعفران در [illegible] هزار [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] فلذا کان یوم تسعة وعشرین اعطاکم الله عز وجل الف الف
محلة فی جوف کل محلة قبة بیضاء فی کل قبة سریر من کافور ابیض
علی ذلک السریر الف فراش من السندس الاخضر فوق کل فراش
حوراء علیها سبعون الف حلة وعلی رأسها ثمانون الف ذوابة
کل ذوابة مکللة بالدر والیاقوت فاذا تم ثلاثون یوما کتب الله
عز وجل لکم بکل یوم مر علیکم ثواب الف شهید والف صدیق وکتب
الله عز وجل لکم عبادة خمسین سنة وکتب لکم بعدد ما
[illegible] درجات وکتب عز وجل لکم براءة من النار وجوازا
علی الصراط واما نا من العذاب وللجنة باب یقال له الریان
لا یفتح ذلک الی یوم القیمة ثم یفتح للصائمین والصائمات من
امة محمد صلی الله علیه وآله ثم ینادی رضوان خازن الجنة یا امة
محمد هلموا الی الریان فیدخل امتی فی ذلک الباب الی الجنة فمن لم
یغفر له فی رمضان ففی ای شهر یغفر له ولا حول ولا قوة الا بالله

وحسبنا الله

وحسبنا الله ونعم الوکیل. و چون روز بیست و نهم از رمضان می آید خداوند عز وجل
عطا فرماید [illegible] هزار [illegible] در میان هر [illegible] قبه سفید و در هر قبه سریر
از کافور سفید و بر آن سریر [illegible] فرش های سبز [illegible]
[illegible] داده [illegible] و بر سر [illegible]
[illegible] و چون روز [illegible] رمضان بود [illegible]
خداوند عز وجل [illegible] دارد [illegible] ثواب
[illegible] و [illegible] خداوند عز وجل [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
خداوند عز وجل [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] رضوان [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible]
در ثواب رمضان المبارک و روزه داران [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله [illegible] ونعم الوکیل
[illegible]
[illegible] در ثواب
[illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واین مجرد و سلطان و سیر فرا اندازه طبقات جان در زمین حکمه عالم ملکات است که ما اندازه
در این نوع گوییم در طرز این کتاب اگر در این گونه مطالب دقایق و حقایق [illegible]
اعمال و فواید و کیفیت بسیار حیات و کلمات [illegible] تحقیق این مطالب
سوال [illegible] و معقول [illegible] تعداد [illegible] و این تحقیق [illegible] و [illegible]
علم و نظر [illegible] در عالم [illegible]
روحانی [illegible] و مراد [illegible] جمله [illegible]
[illegible] شخص [illegible] قبر [illegible] سود [illegible]
[illegible] خدا [illegible] حیات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] برزخ [illegible]
[illegible] علم قبر [illegible] برزخ [illegible] قبر [illegible]
[illegible] برزخ [illegible] قبر [illegible]
[illegible] فراخ [illegible]
و استعداد و [illegible] عوالم و [illegible]
و [illegible] اندازه [illegible] درجه برزخ [illegible]
نسبت [illegible]
[illegible] در [illegible] کتاب [illegible] از [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] حدیث [illegible]
قال رسول الله صلى الله عليه وآله رجب شهر الله الأصم يصب
الله فيه الرحمة على عباده وشهر شعبان تنشعب فيه الخيرات وفي أول
ليلة من شهر رمضان تغل المردة من الشياطين ويغفر في كل ليلة سبعين
ألفاً فإذا كان في ليلة القدر غفر الله له بمثل ما غفر في رجب
وشعبان وشهر رمضان إلى ذلك اليوم إلا رجل بينه وبين أخيه
شحناء فيقول الله عز وجل أنظروا هؤلاء حتى يصطلحوا [illegible]

[illegible]

نقل حدیث شهور ثلثه

در بیان شهور

علیه وآله [illegible] ماه رجب [illegible] از این [illegible] این ماه [illegible] گفته [illegible]
نمی‌خوانند [illegible] حرکت [illegible] شنیده [illegible] این ماه [illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] این ماه [illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
و [illegible] رجب [illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب [illegible] رجب [illegible] رجب [illegible]
رجب [illegible] روزه [illegible] رجب [illegible] رجب [illegible] این ماه [illegible] رجب
الاصب گویند [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] تتشعب [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] شعبان [illegible] شهور [illegible]
تتشعب [illegible] این ماه [illegible]
[illegible] از [illegible] شعبان [illegible] آن شعبان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
رمضان [illegible] علما [illegible] رمضان [illegible] گفته [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] لا تقولوا رمضان فان رمضان من اسماء الله [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
از [illegible] احادیث صحیحه [illegible]
[illegible] اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة وغلقت ابواب النيران
وصفدت الشياطين [illegible]

حضرت کاظم علیه السلام وارد شده لا تقولوا رمضان فانکم لا تدرون ما رمضان
من قاله فلیتصدق و لیصم کفارة بگوئید رمضان چه نام خدا است [illegible] رمضان هست
هر کس رمضان بگوید پس صدقه بدهد و در کفاره یک روزه بدارد و لکن قولوا
کما قال الله شهر رمضان بگوئید چنانکه خدا گفته شهر رمضان از این تعبیر عرب
تمام شهور را مجرد از لفظ شهر [illegible] شهر [illegible] رمضان بود [illegible]
او لعله عرب [illegible] وضع شهور [illegible] موافق [illegible] وضع [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] بود [illegible] آن ماه [illegible]
پس گفته شهر رمضان [illegible] مجموع [illegible]
و شوال [illegible] ربیع [illegible] برهم [illegible] ذو القعده
القعده [illegible] الفقراء للاکرب [illegible] در این ماه [illegible]
ذو الحجه [illegible] در این ماه [illegible] محرم [illegible]
و [illegible] صفر [illegible] در این ماه [illegible]
[illegible] در این ماه [illegible]
[illegible] در این [illegible]
و رجب [illegible] در رحمت [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] رجب و ماه
شعبان [illegible] و شعبان [illegible] العود [illegible]
ماه مبارک رمضان [illegible]
در این [illegible] در ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان [illegible] روز [illegible]
داشته است [illegible]
پس خداوند [illegible]
از [illegible] در حدیث [illegible] فرموده
رجب و شعبان و شهر رمضان [illegible] در این حدیث [illegible]
رجب و شعبان [illegible] شهر رمضان [illegible]

اما [illegible]

اما حدیث [illegible] در ماه رمضان [illegible]
صحیح [illegible] شعبان [illegible] رمضان [illegible]
و در [illegible] الا ان رجب و شعبان شهر ای و شهر رمضان شهر امتی [illegible]
خبر رسول خدا وارد شده که رجب شهر الله الاصم است و شهر عظیم [illegible]
الاصم [illegible] لا یقاربه شهر من الشهور حرمة و فضلا عند الله [illegible]
مردم [illegible] تعظیم این ماه [illegible]
[illegible] تعظیم و [illegible] رسول خدا [illegible]
و ثواب [illegible] ماه رجب وارد شده [illegible] هر کس یک روز از ماه رجب روزه
بدارد [illegible] گناهان [illegible] است
خداوند [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] در [illegible]
و در [illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible] روزه دار رجب [illegible]
این اجر [illegible] ماه رجب روزه [illegible]
اگر کسی از صیام رجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible]
[illegible]

و الحرام اگر کسی قادر بر این صدقه ها نباشد هر یک تا آخر وصف ذی عشر
ربی ذی معمو فانه عزوجل ... از رجب تا تمام گردد هر روز صد مرتبه
این تسبیح سبحان الاله الجلیل سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان
الاعز الاکرم سبحان من لبس العز و هو له اهل و در فضیلت این ماه
و احادیث و اخبار بسیار در فضیلت این ماه وارد شده است که
اگر کسی جمع کند کتابی مفصل شود و کتاب فضائل الاشهر الثلاثة از کتب
و منقول عنه در بحار الانوار و هم در آن کتاب از ... صحیح
از حضرت ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه ... من صام من رجب ثلث
لیال ... من رجب ... ذلک الیوم کصوم مستقبلین عاما ...
کفارة اربعین ... و از ... روز از ایام رجب ... و بعثت ... روز ... ماه رجب
بعثت ... در روز مبعث روزه بدارد ... روزه ده سال ...
نیز ثواب ... ثواب ... روزه ... و این خبر ... حسن ...
نیز از آن ... روایت ... و ثلث ... کرده ... غلط ...
و لیکن یقین صحیح است و هم در خبر ... روزه ... رجب و
شعبان ... ماه رمضان شهر الله الاعظم ...
در روز ... رجب و شعبان و شهر رمضان ...
تعظیم ... یا رجب و یا شعبان و یا شهر رمضان ...
هذا العبد ... طاعة لله عزوجل ... رجب و شعبان و شهر رمضان
... رجب و شعبان ... شهر رمضان ...
... و ... دعا ... روزه ...
و نیز در ... بحار الانوار از کتاب فضائل الاشهر الثلاثة ...
... حضرت امام ... علیه السلام ... من صام اول یوم من رجب
رضی الله عنه یوم یلقاه و من صام یومین من رجب رضی الله عنه
یوم یلقاه و من صام ثلثة ایام من رجب رضی الله عنه و ارضاه و
ارضی عنه خصماءه یوم یلقاه و من صام سبعة ایام من رجب غلقت

ابواب

ابواب السموات لروحه اذا مات حتی تصل الی الملکوت الاعلی و من
صام ثمانیة ایام من رجب فتحت له ابواب الجنة الثمانیة و من صام
من رجب خمسة عشر یوما قضی الله عزوجل له کل حاجة ما لم یکن
مأثم او فی قطیعة رحم و من صام شهر رجب کله خرج من ذنوبه کیوم
ولدته امه و اعتق من النار و دخل الجنة مع المصطفین الاخیار
هر کس روز اول رجب را روزه بدارد ... روزه ... بدارد
روز از ماه رجب روزه بدارد ... روزه از ماه
رجب را روزه ... روزه ... بدارد ...
در ... روزه ... روز از ماه رجب را روزه بدارد ...
بهشت ... روز از ماه
رجب ... بهشت ... روز از ماه رجب روزه ...
خدا ... قطع رحم ...
و هر کس ... روزه ... ماه رجب ... روزه ...
... بحار الانوار
منقول است ... صلوات الله علیهم ...
... شعبان ... شهر رمضان ...
... روزه ...
صام ... العلم ... الذی ... الله تعالی
فی الجنة و هر کس روزه ... تمام ماه شعبان ... روز ...
این ... ثواب ... آن ... علم ...
علی ... و علی ... بر
... هر ...
... هر ... هر ...
و ... هر ... و ...
... روزه ... و ...

صدوق روایت کرده است که [illegible] خدا فرمود [illegible] برابر [illegible]
و برابر روزه داری ماه رمضان است و [illegible] و ما عند الله خیر و ابقی و آنکه در حضرت
خداوند [illegible] اجر و ثواب [illegible] در [illegible]
موجه است از این جمله [illegible] مذکوره [illegible] در باب این نوع چهارم
انواع دهم [illegible] این [illegible]
[illegible] از تقلید [illegible]
سابقا مسطور [illegible]
[illegible]
[illegible]
مذکور [illegible] از حضرت امام علیه السلام [illegible]
زبور مسطور است و من تصدق فی شعبان بصدقة و لو بشق تمرة حرم الله جسده
علی النار و هر کس در ماه شعبان تصدق بصدقه کند اگر چه [illegible] از خرما [illegible] خدا [illegible] — در ثواب روزه ماه شعبان
[illegible] کتاب الانوار [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام از [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] یصوم
ثلاثا فی اوله و ثلاثا فی وسطه و ثلاثا فی آخره فاذا دخل شهر رمضان یفطر قبله
بیومین ثم یصوم سه روز در اول ماه و سه روز در وسط آن ماه و سه روز در
[آخر] شعبان روزه میگرفت و چون ماه رمضان میرسید دو روز قبل از او [illegible]
آن روزه میگرفت [illegible] سه روز آخر شعبان [illegible]
[illegible] دو روز [illegible] روزه ماه رمضان [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] روزه [illegible] شعبان [illegible] رمضان
روزه شعبان [illegible] تعظیم [illegible] روزه رمضان [illegible] در آن
کتاب [illegible] از حضرت امام [illegible] علیه السلام
[illegible] من صام اول یوم من شعبان وجبت له الرحمة و من صام یومین
من شعبان وجبت له الرحمة و المغفرة و الکرامة من الله عز و جل یوم القیمة

ومن صام

و من صام شهر رمضان وجبت له الرحمة و من صام ثلاثة ایام من آخر شعبان
و وصلها بصیام شهر رمضان ایمانا و احتسابا خرج من ذنوبه کیوم ولدته
امه هر کس روز اول ماه شعبان روزه بدارد رحمت خدا برو واجب گردد
و هر کس دو روز از ماه شعبان روزه بدارد برو واجب میشود رحمت و مغفرت
و کرامت خداوند عز و جل در روز قیامت و هر کس ماه رمضان روزه بدارد [illegible]
میشود برای او رحمت و هر کس سه روز از آخر شعبان روزه بدارد و [illegible] ماه رمضان
بیرون میآید از گناهان خود [illegible]
[illegible]
از حضرت [illegible] علیهم السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من ادرک شهر رمضان
فلم یغفر له فابعده الله و من ادرک لیلة القدر فلم یغفر له فابعده
الله و من حضر الجمعة مع المسلمین فلم یغفر له فابعده الله و من ادرک والدیه
او احدهما فلم یغفر له فابعده الله و من ذکرت عنده فصلی علی فلم یغفر له فابعده
الله هر کس ماه رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان العبد اذا صلی علی و لم یصل علی آلی لفت تلک الصلوة فضرب
بها وجهه و اذا صلی علی و علی آلی [illegible]

صلوات نوشته است از صلوات درهم بچیده شود برجهت تیغ زنندۀ وغیر بر وی آن صلوات
لازم شد امر زیده که بهتر پیغمبر صلوات ایزدی الله آنحضرت را آن تو ان و آل او است هرچند بیان این کردی
شفقت عفو از آل ذریت پیغمبر است و سلام بیرونی کردی با خوف و جانب آن
برترجهانیان تعالی بیرون بعزت در آن نگرد از تیغ و تیزی بشکرانه اللهم صل
علی محمد و آل محمد و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و شدت اینها تعالی با دیگر صلوات
و تحیت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آن بزرگوارانی که هر قدر از آنها تحیت بود
بزرگ زیادتی ایشان دارد در عوض ثواب عقاب بخشد در حقیقت بنده آن که از
اخبار بسیار و خبر گفته است که دادیده و دو صحیح بلکه تواتر است و دیگر در آن کتاب
در سلیمان بن داود روایت است که حضرت امام رضا علیه السلام صلوات الله علیها فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزه در ماه شعبان بود بر رسول خدا گفته که زنان
إذا كانت عليهن صوم أخرنه إلى شعبان مخافة أن يمنعن رسول الله
حاجته وكان صلى الله عليه وآله يقول شعبان شهري وهو أفضل
الشهور بعد شهر رمضان فمن صام فيه يوما كنت شفيعه يوم
القيامة ومن صام شهر رمضان إيمانا واحتسابا غفرت له ذنوبه
ما تقدم منها وما تأخر وإن الصائم لا يجري عليه القلم حتى يفطر
ما لم يأت بشيء ينقض وإن الحاج لا يجري عليه القلم حتى يرجع ما لم
يبطل حجه وإن النائم لا يجري عليه القلم حتى ينتبه ما لم ينم
على حرام وإن الصبي لا يجري عليه القلم حتى يبلغ وإن المجاهد في
سبيل الله لا يجري عليه القلم حتى يعود إلى منزله ما لم يأت بشيء
يبطل جهاده وإن المجنون لا يجري عليه القلم حتى يفيق وإن المريض
لا يجري عليه القلم حتى يصح ثم قال عليه السلام إن متابعة الرخصة
فاشتروها قبل أن تغلو فان بعضی از روایات حضرت امام رضا علیه السلام روزه
بر گرده آن قضا شود به شعبان تا خیر افکنده از ایام که مبادا رسول خدا
را حاجت شود ممنوع دارند پس روزه خود را به شعبان رسول خدا نیز که در آن ماه
روزه دار بود و بسیار بر آن خبر است مبادا اگر در روز بیرون روزه بگیرند در رسول خدا قضا وجب

است که بود و این قول که آنها از اجماع داشته باشند و رسول خدا روزه گرفته بود در شعبان
و غیر از شهر رمضان و فطر نیست هیچ ماه استثنایی برکسی که در ماه شعبان یک روز روزه بدارد
خدا در روز قیامت شفیع او شد و هرکس ماه رمضان را از روی ایمان و احتساب روزه دارد
گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود و از لوح اعمال روزه دار قلم برداشته
و تکلیف نبوده است مگر تا افطار کند مادام که با عملی که روزه را باطل کند
نیز و شخص حاجی قلم بر او جاری نیست تا آنکه معظمه را اهل نماز به بلد خود
برگردد که باطل نکند حج را و آنکس که بخواب است قلم و صفحات او نگردد
تا بیدار شود مادام که خوابیده بر حرام نباشد و کودک قلم بر لوح عمل او نگردد
تا آنکه بالغ شود و کسی که جهاد در سبیل الله کند قلم بر نامه عمل او جاری نشود تا به منزل خود برگردد
مادام که جهاد خود را به امری باطل نکند و شخص دیوانه را قلم تکلیف
نیست تا آنکه از آن خوب افاقت یابد و شخص بیمار قلم بر لوح عمل او نگردد
تا صحت یابد پس از آن فرمود که [illegible] بخرید پیش از آنکه بهای آن گران شود
و نیز در آن کتاب از عمر بن حنظله از حضرت امام رضا روایت است که صفوان از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه روایت نموده که سؤال کردم فضیلت روزه شعبان را فرمود والله
الوقاب من النار و یغفر فیها الذنوب الكبار ایضا فرمود که وقتی ابو
سوان از آن حضرت نقل کند و دراز شکایت کند نزد یک نفر از اهل بیت
را سبب نفاق رسانید و نیز در آن کتاب از سعد بن سعد روایت است که حضرت امام رضا
فرمود فان هم در کتاب المؤمنین صلوات الله علیها [illegible] بسیار
نوم رمضان و شب فطر و شب نیمه شعبان و فيها تقسم الأرزاق والآجال
وما يكون في السنة و در این شب قسمت میشود ارزاق و آجال و آنچه در سال
میشود از اسحاق بن عباس روایت است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود روزه
سه روز در هر ماه و ابن حسن سه روز در هر ماه از آنکه تصدیق کند روایت شده
صوم الدهر یعنی هر که سه روز روزه بدارد مثل آن است که همه روز روزه باشد
و در حضرت آنحضرت علیه السلام بدارید و در هر ماهی سه روز روزه
در هر ده روز یک روز چهارشنبه و در روز پنجشنبه و نیز در مسجد کار اللفلاء آن

که از حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء پرسیدم از روزه در ماه چگونه است فرمود
ثلاثة ایام فی الشهر فی کل عشرة ایام یوم ان الله عز وجل یقول
فی کتابه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ثلاثة ایام فی الشهر صوم الدهر
سه روز است در ماه در هر ده روز یک روز زیرا که حق تعالی عز و جل در کتاب مجید
میفرماید هر کس یک حسنه بیاورد برای او ده برابر آنست پس سه روز روزه داشتن در ماه
روزه تمام روزگار است بیشتر در هر ماه بعضی این ترتیب سه روز روزه ادای ثواب
روزه تمام روزگار است و هم در آن روایت است که آنحضرت فرمود ما یلزم
من صوم السنة فضل الفریضة وهو ثلاثة ایام فی کل شهر اربعاء
بین الخمیسین وصوم شعبان لیتمم به نقص الفریضة آنچه لازم است روزه
داشتن [illegible] افضل بر آنکه فرض است سه روز در هر ماه است چهارشنبه در
میان دو پنجشنبه [illegible] سه روز روزه [illegible] دیگر روزه ماه شعبان
تا اکمال و اتمام نقص فریضه [illegible] ماه رمضان [illegible] روز تمام [illegible]
بعد از [illegible] ماه شعبان [illegible] روزه و [illegible] شعبان [illegible] ماه رمضان [illegible]
سه روز تمام [illegible] و هم در آن [illegible] در [illegible] از حضرت
امام رضا علیه السلام از روزه پرسیدم فرمود روزه [illegible] در ماه چهارشنبه
[illegible] جاییکه روزه میان دو پنجشنبه فرمود لا بأس
بذلک ولا تجیء بین اثنین [illegible] روزه [illegible] پنجشنبه
[illegible] دو روز [illegible] و هم در آن [illegible] از [illegible] علیه السلام
در کتاب مصباح الزائر [illegible] فیاض بن محمد طوسی [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] در روز غدیر [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام
[illegible] حضرت
[illegible]
طعام [illegible]
[illegible] از آن روز
[illegible] روز [illegible]

در فضل روزه [illegible]

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر

این بود حدثنی الهادی ابی قال حدثنی جدی الصادق علیه السلام قال حدثنی
الباقر قال حدثنی سید العابدین قال حدثنی ابی الحسین علیهم السلام قال اتفق
فی بعض سنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه الجمعة والغدیر فصعد المنبر
علی خمس ساعات من نهار ذلک الیوم فحمد الله واثنی علیه حمدا لم
یسمع بمثله واثنی علیه ثناء لم یتوجه الیه غیره فکان مما حفظ من ذلک
حدیث کرد مرا پدرم و فرمود حدیث کرد مرا جدم امام جعفر صادق
علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا باقر علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا سید العابدین
و فرمود حدیث کرد مرا پدرم حسین صلوات الله علیهم و فرمود در بعضی سالهای امارت امیر المؤمنین علیه السلام
جمع شد روز جمعه و روز غدیر متفق شد پس آنحضرت بر منبر در ساعت پنجم روز
بر آمد [illegible] حمد و ثنائی [illegible]
حضرت [illegible] الحمد
لله الذی جعل الحمد من غیر حاجة منه الی حامدیه طریقا من طرق
الاعتراف بلاهوتیته وصمدانیته وربانیته وفردانیته
وسببا الی المزید من رحمته ومحجة للطالب من فضله وکمن فی ابطان
اللفظ حقیقة الاعتراف له بانه المنعم علی کل حمد باللفظ وان عظم و
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة نزعت عن
اخلاص الطوی ونطق اللسان بها عبارة عن صدق خفی انه الخالق
البارئ المصور له الاسماء الحسنی لیس کمثله شیء اذ کان الشیء
من مشیئته وکان لا یشبهه مکونه واشهد ان محمدا عبده ورسوله
استخلصه فی القدم علی سائر الامم علی علم منه به انفرد عن
التشاکل والتماثل من ابناء الجنس وائتمنه آمرا وناهیا عنه اقامه
فی سائر عالمه فی الاداء مقامه اذ کان لا تدرکه الابصار ولا
تحویه خواطر الافکار ولا تمثله غوامض الظنن فی الاسرار لا اله
الا هو الملک الجبار قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوتیته
واختصه من تکرمته بما لم یلحقه فیه احد من بریته فهو اهل ذلک

بخاصته وخلته اذ لا يختص من يشوبه التغيير ولا يخالل من يلحقه التظنين
وأمر بالصلوة عليه مزيداً في تكرمته وتطريقاً للداعي الى اجابته فصلى الله
عليه وكرم وشرف وعظم مزيداً لا يلحقه التنفيد ولا ينقطع على التابيد
وان الله تعالى اختص لنفسه بعد نبيه صلى الله عليه من بريته خاصة
علاهم بتعليته وسما بهم الى رتبته وجعلهم الدعاة بالحق اليه والادلاء
بالارشاد عليه لقرن قرن وزمن زمن انشأهم في القدم قبل كل مذروء
ومبروء انواراً انطقها بتحميده والهمها شكره وتمجيده وجعلها الحجج له
على كل معترف له بملكة الربوبية وسلطان العبودية واستنطق بها
الخرسات بانواع اللغات بخوعاً له بانه فاطر الارضين والسموات
واشهدهم خلقه وولاهم ما شاء من امره جعلهم تراجم مشيته والسن
ارادته عبيداً لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم
وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون
يحكمون باحكامه ويستنون بسنته ويعتمدون حدوده ويؤدون فرضه
ولم يدع الخلق في بهم صماً ولا في عمياء بكماً بل جعل لهم عقولاً مازجت
شواهدهم وتفرقت في هياكلهم حققها في نفوسهم واستعبد لها حواسهم
فقرر بها على اسماع ونواظر وافكار وخواطر الزمهم بها حجته واراهم
بها محجته وانطقهم عما شهده بالسن ذرية بما قام فيها من قدرته وحكمته وبين
عندهم بها ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة
وان الله لسميع عليم بصير شاهد خبير وان الله تعالى جمع لكم معشر
المؤمنين في هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين لا يقوم احدهما الا
بصاحبه ليكمل عندكم صنعه ويقفكم على طريق رشده ويقفو
بكم آثار المستضيئين بنور هدايته ويسلك بكم منهاج قصده
ويوفر عليكم هنيء رفده فجعل الجمعة مجمعاً ندب اليه لتطهير ما كان قبله و
غسل ما اوقعته مكاسب السوء من مثله الى مثله وذكرى للمؤمنين و
تبيان خشية المتقين ووهب لاهل طاعته في الايام قبله وجعله لا

يتم الا

يتم الا بالائتمار لما امر به والانتهاء عما نهى عنه والبخوع بطاعته فيما حث عليه وندب
اليه ولا يقبل توحيده الا بالاعتراف لنبيه صلى الله عليه وآله بالنبوة ولا
يقبل ديناً الا بولاية من امر بولايته ولا تنتظم اسباب طاعته الا بالتمسك
بعصمه وعصم اهل ولايته فانزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله في يوم
الدوح ما بين به عن ارادته في خلصائه وذوي اجتبائه وامره بالبلاغ
وترك الحفل باهل الزيغ والنفاق وضمن له عصمته منهم وكشف من
خبايا اهل الريب وضمائر اهل الارتداد ما رمز فيه فعقله المؤمن والمنافق
فاعن معن وثبت على الحق ثابت وازدادت جهلة المنافق وحمية المارق
ووقع العض على النواجذ والغمز على السواعد ونطق ناطق ونشق ناشق واستمر
على مارقيته مارق ووقع الاذعان من طائفة باللسان دون حقائق الايمان
ومن طائفة باللسان وصدق الايمان فكمل الله دينه واقر عين نبيه والمؤمنين
والتابعين وكان ما قد شهده بعضكم وبلغ بعضكم وتمت كلمة الله الحسنى
على الصابرين ودمر الله ما صنع فرعون وهامان وقارون وجنودهما وما
كانوا يعرشون وبقيت حثالة من الضلال لا يألون الناس خبالاً يقصدهم
في ديارهم ويمحو آثارهم ويبيد معالمهم ويعقبهم عن قرب الحسرات ويلحقهم
بمن بسط اكفهم ومد اعناقهم ومكنهم من دين الله حتى بدلوه ومن حكمه
حتى غيروه وسيأتي نصر الله على عدوه لحينه والله لطيف خبير وفي دون
ما سمعتم كفاية وبلاغ فتأملوا رحمكم الله ما ندبكم الله اليه وحثكم عليه
واقصدوا شرعه واسلكوا نهجه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله
ان هذا يوم عظيم الشأن فيه وقع الفرج ورفعت الدرج ووضحت الحجج
وهو يوم الايضاح والافصاح عن المقام الصراح ويوم كمال الدين ويوم
العهد المعهود ويوم الشاهد والمشهود ويوم تبيان العقود عن النفاق والجحود ويوم
البيان عن حقائق الايمان ويوم دحر الشيطان ويوم البرهان هذا يوم الفصل
الذي كنتم توعدون هذا يوم الملأ الاعلى الذي انتم عنه معرضون
هذا يوم الارشاد ويوم محنة العباد ويوم الدليل على الرواد هذا يوم

ابتداء خفايا الصدور ومضمرات الامور هذا يوم النصوص على اهل الخصوص هذا
يوم شيث هذا يوم ادريس هذا يوم يوشع هذا يوم شمعون هذا يوم الامن
والامان هذا يوم اظهار المصون من المكنون هذا يوم ابلاء السرائر حتى يقول
عليه السلام يقول هذا يوم هذا يوم فاتقوا الله واتقوه واسمعوا له واطيعوه
واحذروا المكر ولا تخادعوه وفتشوا ضمائركم ولا تواربوه وتقربوا الى الله
بتوحيده وطاعة من امركم ان تطيعوه ولا تمسكوا بعصم الكوافر ولا يجنح
بكم الغي فتضلوا عن سبيل الله باتباع اولئك الذين ضلوا واضلوا قال الله
عز وجل في طائفة ذكرهم بالذم في كتابه انا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا
السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كبيرا وقال تعالى واذ يتحاجون
في النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعا فهل انتم مغنون
عنا من عذاب الله من شيء قالوا لو هدانا الله لهديناكم افتدرون
الاستكبار ما هو هو ترك الطاعة لمن امروا بطاعته والترفع على من
ندبوا الى متابعته والقرآن ينطق من هذا عن كثير ان تدبره متدبر
زجره ووعظه واعلموا ايها المؤمنون ان الله عز وجل قال ان الله يحب
الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص اتدرون ما سبيل الله
ومن سبيله ومن صراط الله ومن طريقه انا صراط الله الذي من لم يسلكه
بطاعة الله فيه هوى به الى النار وانا سبيله الذي نصبني للاتباع بعد نبيه
صلى الله عليه وآله انا قسيم الجنة والنار انا حجة الله على الفجار انا نور الانوار
فانتبهوا من رقدة الغفلة وبادروا بالعمل قبل حلول الاجل وسابقوا الى
مغفرة من ربكم قبل ان يضرب بالسور بباطن الرحمة وظاهر العذاب فتنادون
فلا يسمع نداؤكم وتضجون فلا يحفل بضجيجكم وقبل ان تستغيثوا فلا تغاثوا
وسارعوا الى الطاعات قبل فوت الاوقات فكأن قد جاءكم هادم اللذات
فلا مناص نجاء ولا محيص تخليص عودوا رحمكم الله بعد انقضاء مجمعكم بالتوسعة
على عيالكم والبر باخوانكم والشكر لله عز وجل على ما منحكم واجمعوا يجمع الله
شملكم وتباروا يصل الله الفتكم وتهانوا نعمة الله كما هناكم الله بالثواب فيه

على اضعاف

على اضعاف الاعياد قبله وبعده الا في مثله والبر فيه يثمر المال ويزيد في
العمر والتعاطف فيه يقتضي رحمة الله وعطفه وهيئوا لاخوانكم وعيالكم عن
فضله بالجهد من جودكم وبما تناله القدرة من استطاعتكم واظهروا البشر فيما
بينكم والسرور في ملاقاتكم والحمد لله على ما منحكم وعودوا بالمزيد من الخير
على اهل التأميل لكم وساووا بكم ضعفاءكم في مأكلكم وما تناله القدرة
من استطاعتكم على حسب امكانكم فالدرهم فيه بمائة الف درهم والمزيد
من الله عز وجل وصوم هذا اليوم مما ندب الله اليه وجعل الجزاء العظيم
كفالة عنه حتى لو تعبد له عبد من العبيد في الشبيبة من ابتداء الدنيا
الى انقضائها صائما نهارها قائما ليلها اذا اخلص المخلص في صومه لقصرت
اليه ايام الدنيا عن كفايته ومن اسعف اخاه مبتدئا وبره راغبا
فله كاجر من صام هذا اليوم وقام ليلته ومن فطر مؤمنا في ليلته
فكانما فطر فئاما وفئاما يعدها عشرة فنهض ناهض فقال يا امير المؤمنين
ما الفئام قال مائة الف نبي وصديق وشهيد فكيف بمن تكفل عددا
من المؤمنين والمؤمنات فانا ضمينه على الله تعالى الامان من الكفر
والفقر ومن مات في يومه او ليلته او بعده الى مثله من غير ارتكاب
كبيرة فاجره على الله ومن استدان لاخوانه واعانهم فانا الضامن على الله
ان بقاه قضاه وان قبضه حمله عنه واذا تلاقيتم فتصافحوا بالتسليم وتهادوا
النعمة في هذا اليوم وليبلغ الحاضر الغائب والشاهد البائن وليعد
الغني على الفقير والقوي على الضعيف امرني رسول الله صلى الله عليه
وآله بذلك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تکلم در دلهای عارفین قبل حروف مانیکنند و من ربنا و لکن لا تفقهون تسبیحهم و مراد
مقرر گردید این است که طریقی از طرق عرفان [illegible] هویت وحدت در [illegible]
و فردانیت [illegible] رحمت [illegible] و محبت [illegible] طالب [illegible]
[illegible] در باطنها لفظ حقیقت عرفان [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] عظیم [illegible] خداوند [illegible]
آنگونه [illegible] از [illegible] اثر [illegible] گوینده [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] فالق [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] خدا [illegible]
تکوین [illegible] تحت [illegible]
او بود [illegible] امام [illegible] از [illegible] خداوند
[illegible] خود [illegible] از [illegible]
و در امر [illegible] خداوند [illegible] در سایر [illegible]
در تبلیغ [illegible] خداوند [illegible]
افکار [illegible] در علم [illegible]
[illegible] لا اله الا الله هو [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] مطلب
عالی [illegible] در مقام [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] بود در هر عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] صانع [illegible] در سایر عالم
خدا [illegible] تمام انبیاء عظام علیهم السلام [illegible]
[illegible] حضرت خاتم الانبیاء [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] اول [illegible] تمام [illegible]
و توحید [illegible] امر [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] تحقیق این مطلب [illegible] این مقام [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ترکیب [illegible]

تحقیق در علو مقام پیغمبر

از الطاف

از الطاف ظاهریه و الطاف باطنیه [illegible] کسی [illegible] علم [illegible]
و اگر فالق [illegible] مرکب [illegible] جسم [illegible]
وجسم [illegible] واجب الوجود [illegible] فالق [illegible] واجب الوجود [illegible]
و [illegible] لا اله الا [illegible]
در [illegible] او [illegible] و [illegible]
از [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] کتب [illegible] انوار [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] حقیقت انوار [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] دعوت [illegible]
این [illegible]
[illegible] و اتصال [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] عرفان [illegible] هویت [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] بخشید

[illegible] صلوات [illegible] والله [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

کاگر گفته شود که این رسالت در سلم دو شر نمود خداوند کجاست آفریننده زمین و آسمان که او را
از مخلوق خود دور داشته و آنچه بوده ... از ازل خود در ولایت الهیه تقرر یافته
و الهیه بود ترا چه ... و ... رسالت خود ... انوار ... و ارادهٔ لازم
[illegible] مطلع ... بنده ... حضرت کبریا ... و لازم
ایزد منان ... که ... کرده ... از ذیل الهیه ... نیز
رجال ... آگاه ... وجود حق ... خداوند ... خلق نگنه
و الهیه ... خیبت ... و ... الا اثم ... ازین ... سبقته
... و دوزخ ... و ... یوم الجزاء صلوات الله علیهم اجمعین خود را
حق ... خدا ... الهیه ... نکته ... حیرت ... و
... فلاسفه ... از ... حکمت ... در حق ... و ...
... حقیقت ... از ... آنکه ...
... حقیقت ... مناسبات ...
این انوار ... باطل ... علم ... و سنت ... الهیه ...
محکم و استوار ... و ... اند ... در ... حالت ... و ...
... بود ... الهیه ... در ... تفرق
گشته در نفوس الهیه محقق ... باطن ... در ...
انکار ... الهیه ... و حجت ... الهیه ...
و ... الهیه ... علی ... قیام ...
... الهیه ... رسانیده ...
و ... حقیقت ... راه کفر و ضلال ... انکار ... و ...
... از طریق ... توحید ... هنگام ... خداوند ... و ...
و ... و ... خداوند ... این ... روز
عید بزرگ ... قیام ... دعوت ... (
... راجع به نبوت و ... قبول ... انکار
... انکار ولایت انکار نبوت و انکار نبوت انکار الله ... (...)

[illegible]

... به سید ابرار ... و اهل بیت ... علیهم ...
... و ... ولایت ... از ...
... و ... آنکه ... و ... بی ...
... زوال ... روز ...
... حقیقت ... در ایام ...
در ... شده است لا اله الا الله ... انجمن ...
... در آنچه ... آمد ... تمام ... و توحید او
... بولایت ... مطلق
بولایت اوامر ... عشق الا ...
... خداوند ...
... یوم ...
... آن امر ...
... خداوند ...
از ... محفوظ ... و این ... آیه شریفه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک ... ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم
... سیعصوا ... علی ...
... این ... و ...
... اهل ... و ...
... ولایت ... و ...
... توحید و نبوت ... و ...
... خداوند تعالی اعتراف به نبوت
... بنبوت خاتم الانبیاء ... و ولایت ... و ...
و ... بر ... ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و
... یوم الغدیر ... انکار نبوت ... نبوت و ولایت ...
ولایت ... و ... و علم است

بجمله بنوع این طرق حیلی که مؤمن داین باب بنشریعت بر باز حق تعالی را یادر
در دور طهارت باطن باز و بعضی بطریقت حق ثابت کرده و در این امتحان از خواب
ولایت مطلقه نایل گرده بر اطلاق ناموس و حقیقت ارق و برخی نشان از دین
بیرون فتاده و از کمال نیفتی و حیرت لب جنبان گردید و سوا عود خود بوقف اوکند بعض
در مقام اثبات و نفی طبقه دهشته نطق نفقه و بعضی چرخ در ثبات و پرتیان دقیق
دقیق بیاد نقد و یکی با حق بخیر سرشته باد در گذشته اند غیر از عقال شریعت
برخی با خبر نقد بهاء بر صفی نفاق و شقاق خود برآیند و از حقیقت و عقیدت خلاف
برشته اند و کوهر صدر نفاق دست بر ظهار اتفاق کفر اند از حقایق باه
بر کنار نقد و بعضی صدق لسان و صدق ایمان بود و در ظاهر رد انکار ادعاء
آورده اند پس خداوند دین حق ظاهر و حشم بصیرتی بود مؤمنین و مثالش
روشن حق و این آیه را بعرض وحدت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و از آن معلوم که بعض قبول ولایت
و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دین اسلام رتبت کمال و نعمت بدرجه تمام
تمام و بعضی آن دین اسلام برضی حضرت خداوند کمال رتبت پس هرکس که بدین حق
با انکار باشد از طریقه اسلام خارج است و اگر در ظاهر بدر دارای دین ظاهر و نعمت
تام و اسلام برضای حق محمود و وجه خفی نیز از نهج شریعت و مصلحت قرار و حکمت و
قدرت و نهایت معرفت و حقیقت و اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام کمال محبت
امر ولایت و اطمینان او کند خدا تعالی و رسول خدا و رفع فعل از تردید و تنزل
و ظهر آنحضرت در حضور غائبان صحبت بی موضوع در تقریر و تصحیح این امور تاکا
موافق و نکو ریکای ناموس و صفی نفاق تصریح و تلویح بنمود و قرار آن در دل ایمان بنده
تا خود را آنحضرت را دست بجز بعض ظاهر و حجه و بعضی بعضی بر اطوار شد تبلیغ بعد
و تمت کلمة الله بالحق بعلی القادرین و خداوند خود را و حکام و قادر و لشکریان
امر بود آنچه بود بنیان نمایند و بر آنچه خشید و قار کفر و ضلال بود نهان بعضی برباد
و هلاکت باهر باد و از نهی بسته و از این گروه کلاه هر کس بادانش تر در
فساد و تباهی را در فتنه پیچ و بالا آنان که دراز و خداوند مونه قرار بی کم است شو

دردیار

دردیار ضلالت آثار خویش دو بدت در شیراه بدعت و حالات و آثار و معالم عهد شکن
الاهیه و بنیانهای دین بر انداختند و دفن کردند از آتش حسرت آباشته و قلوب ایشان
از تخم حب و شعله شر آلوده یاغر کرده و بسط ظلم بهدیر شد از آنرو دردمان بجد و بکند
ظلم و فریب و دعوت سو به هالک برآ و از روی کشته کم لوکان دردینی خداوند حق
فین آنچه در دودمان از بر خداوند دین خدا بود را بکم و جاهلی بود بر کسان
سازند و تمهید مقدمه و ارتفاع در بکار رود به وقت آید و دوش دین خدا را بکو
دور باید و خداوند لطف و خبرت و دانا کمتر از آنچه گذشته بدلقات است و علایم
بالغ است پس و این دین و انهار رو خدا رحم بود برابر آن حوضه و آنم شاهد
دشمن و شرح که گمانه رفتار آورده و این نهج قویم و طریق مستقیم بود ایام
و دیگر را بها اندر شوند تا بر آن شوه از طریق خدا تعالی برگشته گردید
بر نتیجه این روز عظیم است که است فتح و کمال دین در این روز عید غدیر خم
فتح و تفرقه لیس ای که خیر دنیا و عقبی بود هالی است این روز و کیفیت وقایع
و تفرقات در بعضی از این روز است که پس بر طلب حقیقت آنچه مطلوب و مقصود
و مقام کاملیت و تمامیت و رفتار خدا بود تنصیص بعنوان این روز است در این عید و فتح
و اتمام حجت درجات عالیه برتفع گشته و بمحبت خداوند و طرق بکام بدوش اهل
و این روز ایضاح و افصاح از مقام مراتب کمال دین و یوم اکمال شعف
و یوم سرور و شعور و یوم تبیان و اظهار انداد عقود است از نفاق و جحود و یوم
بیان و روشن کلمه و حقایق ایمان و یوم ذخیره و ذخیره سلطان و یوم برای هم
و یوم الفصل الذی کنتم به توعدون است روز حکم در میان حق و باطل و اظهار اعلام
علی و این است روز ظهور اللائح از انوار و اعراض دیگر است این است روز نار الکفار
روز محنت و از ایشان و این است روز که دلالت بر رشاد و عنوان این است روز
انکار و کسان پوشیده در بینها و مضمرات امور این است روز نصوص بر اهل
خصوص این است روز ثبت و این است روز دین این است روز بوقوع بنیان
این است روز شعف این است روز ازدیاد و این است روز انکار پوشیده و آنچه
شده از مکنون این است روز که ... انکار و ظاهر نمود از آنکه دوید امیرالمؤمنین علیه السلام

در بیان ... [illegible]

رمضان هذا الیوم هذا الیوم یوم سعد هذا الیوم یوم نحس هذا الیوم فلان را اگر خود فکر کند اگر
به تدقیق و تحقیق این کلام نظر کنی تمام احوال و اهوال و امورات قیامت و این روز
معلوم است چه هیچ چیزی نیست و هیچ نعمتی نیست که در روز [illegible] و علامات قیامت
و امورات جزئیه در دنیا در نعمت که بعضی از علوم الهیه داخل تمام امور
دنیا و آخرت و علم و [illegible] است و جمع بیان شده [illegible] عالم [illegible]
و اخبار ائمه علیهم السلام [illegible] این [illegible] و [illegible] ایمان و کفر
و توحید و اقرار به نبوت و امامت و ولایت و حقایق [illegible] علم و کشف
[illegible] و سایر [illegible] و ضمایر و دفاین [illegible] و عواید [illegible] و اسرار قلوب
و مضرات امور و دقایق [illegible] و غیر [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] علم و حکم و عارف و زاهد [illegible]
[illegible]
و لطف عمیم و [illegible] عظیم و توضیح و افصاح [illegible]
[illegible]
حقایق [illegible] حدیث و این عنوان [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] علما [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] توفیق [illegible]
این حدیث [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] عالم [illegible]
توضیح [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
و [illegible] این [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]

میر [illegible]

میر [illegible] خدا [illegible] و از [illegible] [illegible]
و طاعت [illegible] و از [illegible] [illegible]
از [illegible] نفاق و تفریق [illegible]
و [illegible] و توحید خدا و طاعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گمراه
[illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] از ضلال [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فقال ... [illegible] ... صراط ... طریق او
منهم آن صراط خدا است که هر کس بطاعت خدا در سلوک ... او شود ... در افکند
و منهم ... خدا ... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ...
او ... در ... [illegible] ... خدا ... [illegible]
... [illegible] ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... غفلت و ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رحمت و ظاهر
عذاب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
و این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام اشارت است باین آیه که یوم یقول المنافقون
والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم
فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره
من قبله العذاب ینادونهم ألم نکن معکم قالوا بلى ولکنکم فتنتم
أنفسکم وتربصتم وارتبتم وغرتکم الأمانی حتى جاء أمر الله و
غرکم بالله الغرور ... منافقان و منافقات ... مؤمنان ...
... [illegible] ... نور ... [illegible] ...
... [illegible] ... نور ... [illegible] ...
... [illegible] ... نور ... [illegible] ...
این نور ... منافقان ... [illegible] ...
... [illegible] ... میان منافقان و مؤمنان ... [illegible] ...
... مؤمنان ... [illegible] ... رحمت ... [illegible] ...
آن منافقان ... عذاب ... [illegible] ... منافقان ... [illegible]

مؤمنان

مؤمنان ... خدا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و ... مؤمنان ... [illegible] ...
... [illegible] ... خدا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... الله ... [illegible] ...
نور ... [illegible] ... رحمت ... [illegible]
... [illegible] ... رحمت ... [illegible] ... خداوند ... نور
... [illegible] ... خداوند ... [illegible] ...
... [illegible] ... خدا ... [illegible] ...
... [illegible] ... خدا ... [illegible] ...
... [illegible] ... عید ... [illegible] ...
... [illegible] ... عید ... [illegible] ...
... [illegible] ... رحمت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... خدا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
در ... [illegible] ... روز ... [illegible] ... و خداوند ... [illegible] ...
... [illegible] ... روز ... خدا ... [illegible] ...
عظیم ... [illegible] ...
از آغاز دنیا تا پایان دنیا ... [illegible] ...
هر آینه ... دنیا ... [illegible] ...
و هر کسی ... [illegible] ...

[illegible]

وبدین نفس خود با دیگران بخورد چه آنکس بود او بود در این روز روزه دار بود بنده
سبب زنده بکند از و هر کس در شب این روز مومنی بود روزه بر کسی بر جان بسی
فاطمی بود ده فاطمی بود بر از آن فطار ده بود در اینجای کفر [illegible] و بعضی لکو
با امیر المومنین قائم حجت و عوض [illegible] و صدق و [illegible] بی مکون
[illegible] شکفته هر کرا مومنین و مومنات [illegible] اند [illegible]
[illegible] او سوال از عبد کفر و فقرا ان بخشد و هر کس در این روز [illegible] آن و برادر
[illegible] غدیر مرد در [illegible] که [illegible] بکند چه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بود در آن [illegible] لواعظ [illegible] او [illegible]
و در حق او [illegible] که اگر [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] کند و [illegible] دین [illegible]
[illegible] و [illegible] در این روز [illegible]
و [illegible] بر بابا ده الملاع [illegible] از [illegible]
از ما و [illegible] ضعیف [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
پس از آن امیر المومنین علیه السلام در خطبه [illegible]
[illegible] حسن بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible] الجمعه [illegible]
آنحضرت [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] در آن [illegible] از یوم الغدیر [illegible] از [illegible]
حضرت امام رضا [illegible] علیه السلام [illegible]
في السماء السابعة في الارض ان لله في الفردوس الاعلى قصرا لبنة
من فضة ولبنة من ذهب فيه مائة الف قبة من ياقوتة حمراء ومائة
الف خيمة من ياقوت اخضر ترابها المسك والعنبر فيه اربعة انهار
نهر من خمر ونهر من ماء ونهر من لبن ونهر من عسل حواليه اشجار جميع
الفواكه عليه طيور ابدانها من لؤلؤ واجنحتها من ياقوت تصوت بالوان

الاصوات

[illegible]

الاصوات اذا كان يوم الغدير ورد الى ذلك القصر اهل السماوات يسبحون
الله ويقدسونه ويهللونه فتطاير تلك الطيور فتقع في ذلك الماء وتتمرغ
على ذلك المسك والعنبر فاذا اجتمعت الملائكة طارت فتنفض ذلك
عليهم وانهم في ذلك اليوم ليتهادون نثار فاطمة عليها السلام فاذا كان
آخر اليوم نودوا انصرفوا الى مراتبكم فقد امنتم من الخطاء والزلل الى
قابل في مثل هذا اليوم تكرمة لمحمد وعلي صلوات الله عليهما وعلى آلهما
[illegible] از غدیر در [illegible] مشهور تر از [illegible]
[illegible] از [illegible] از طلا [illegible]
[illegible] از یاقوت سرخ و [illegible] از یعقوت [illegible]
[illegible] در آن [illegible] از [illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible] حروف [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] در آن [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] آواز [illegible]
و [illegible] روز غدیر [illegible] و فضائل [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
غدیر [illegible] حضرت فاطمه علیها السلام
[illegible] روز [illegible]
[illegible] روز غدیر [illegible] صلوات الله علیهما و آلهما [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام در شب بیست و پنجم ذی القعده [illegible]
[illegible] من ذي القعدة فلد فيها ابراهيم
عليه السلام وولد فيها عيسى بن مريم عليهما السلام وفيها دحيت الارض
من تحت الكعبة وانها حظه لم يذكرها احد حتى صام ذلك
اليوم كمن صام ستين شهرا و در شب بیست و پنجم ذی القعده حضرت ابراهیم

[illegible]

و هم در این شب حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام متولد شده و در این شب گسترده
و منبسط گشته زمین در زیر کعبه معظمه و هم فضیلت و ثواب بزرگ وارد شده در احیای این
شب بسیار که هر کس این روز را روزه بدارد ثواب روزه ...
روزه بگیرد و هم در کتاب ... از حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه مرویست
از آبای عظام خود علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
من صام یوم الجمعة صبراً و احتساباً اعطی ثواب صیام عشرة ایام غر
زهر لا تشاکل ایام الدنیا هر کس روز جمعه روزه بدارد از روی صبر و حساب
بیرون ... آن ... بعد ... فرمود ... ثواب ده روز
روزه ... روز ... دنیا ... و هم در آن
کتاب ... حضرت امام رضا از ...
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
لا تفردوا الجمعة بصوم روز جمعه را تنها روزه مدارید ...
و نیز در آن کتاب ... از حضرت امام رضا از آبای عظام خود علیهم السلام
مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود لا اعتکاف الا بصوم یعنی
... در مسجد ... اعتکاف ... و هم در آن
کتاب ... از حضرت رضا علیه السلام مرویست ... اعتکاف
... که فرمود لا یصح الاعتکاف الا فی المسجد الحرام
و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد جامع و لا ... و لا
ینبغی للمعتکف ان یخرج من المسجد الا لحاجة لا بد منها ثم لا یجلس حتی یرجع ... و یشیع الجنازة
و یعود المریض و لا یجلس حتی یرجع من ساعته و اعتکاف المرأة
مثل اعتکاف الرجل قال کانت بدر فی رمضان فلم یعتکف النبی
صلی الله علیه و آله فلما ان کان من قابل اعتکف عشرین عشرة من رمضان عشرة
لعامه و عشرة قضاء لما فاته ... اعتکاف ... در مسجد الحرام
و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسجد جامع ... معتکف ... روزه
داشته باشد ... معتکف ... از مسجد بیرون ...

در روزه روز جمعه

در باب جمعه در اعتکاف

از آن چهار مسجد و در تهذیب ... در بعضی ... عبادت کند ...
و به رجعت باز کرده و اعتکاف ... اعتکاف ...
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتکاف نموده
و جمعی از اکثر علما گفته اند ... روز از ماه رمضان ... اعتکاف ... ده روز
... ده روز ... در کتاب ...
از حضرت ... لا یجوز الاعتکاف الا فی المسجد الحرام و مسجد رسول
الله و مسجد الکوفة و مسجد المدائن و العلة فی ذلک انه لا یعتکف
الا فی مسجد جمع فیه امام عدل و جمع رسول الله صلی الله علیه و آله
و امیر المؤمنین فی هذه الثلاثة المساجد و قد روی فی مسجد البصرة
اعتکاف ...
... اعتکاف ... در مسجد ... مسجد کوفه
مسجد ... اعتکاف ... امام عادل نماز
جمعه ... رسول خدا ... امیر المؤمنین صلوات الله علیهما ...
نماز ... و در مسجد بصره ...
... الفقیه ...
روایت ... حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما
... روز ...
... روز عید ... عید قربان و عید
جمعه ... روز ...
و آن روز ... حضرت ... علیه السلام ...
روز ... روزه ...
...
...
...
...

تعیین روز عید غدیر و روز دیگر

برشود در شقیقه‌ای سوا آنکه محبت دارد تا گوارا آید و از فضایل و کرامات حضرت فخر کاینات صلی الله علیه
و آله بود بر این سوا آنکه [illegible] در شقیقه‌ای بر پسر بر این شیعیان ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین استغفار [illegible] در حق دوستان [illegible] آدم [illegible] و انوار
در خواندن کتاب نوشته‌اند که [illegible] روز هم بود [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] حضرت ختم الانبیا دانسته‌اند که [illegible] نوشته‌اند و این روز
که بر دوستان کتاب این روز بود [illegible] از بر محمد و آل او صلوات الله علیهم [illegible] و این روز
[illegible] خوشی [illegible] و این روز عیدیست که [illegible] و
[illegible] و این روز [illegible] آزاد [illegible] و این روز [illegible]
[illegible] شیعیان ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] مشکور و مقبول [illegible]
مغفور [illegible] و این روز [illegible] و [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] و این روز [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] و واقف [illegible]
روز [illegible] و این عید [illegible] و این روز [illegible]
و این روز موقف عظیم است [illegible] و این روز [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] علیه السلام
و آله [illegible] امیر المومنین [illegible] صلوات الله علیهم
[illegible] و این روز [illegible] و این روز [illegible]
شیعیان [illegible] و این روز [illegible] صلوات بر محمد و آل اطهار او
علیهم السلام [illegible] و این روز [illegible] خدا [illegible] و [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] و این روز [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] از حضرت [illegible]
و این روز [illegible] و این روز [illegible] و این روز [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] و این روز [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] و این روز [illegible]
و این روز [illegible] افطار [illegible] هر کس [illegible]

افطار بود

[illegible] بشارت ده [illegible] طعام [illegible] حمزه [illegible] علیهم السلام
[illegible] و این روز [illegible]
[illegible] مومنان [illegible]
[illegible] و دست [illegible]
حضرت امیر المومنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّکِیْنَ بِوِلَایَةِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْاَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ و این
روز [illegible] مومنان [illegible] هر کس در این روز
[illegible] روز قیامت [illegible] و رحمت
[illegible] و [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] و این روز [illegible] هر کس [illegible] روز غدیر زینت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] فرشته [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] مومن [illegible]
[illegible] هر کس در این روز مومن [illegible]
[illegible] فرشته [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] روز غدیر و ولایت [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] بیت المعمور
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] امیر المومنین و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم [illegible] امیر المومنین علیه السلام
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] و این [illegible]

فضیلت روز عید غدیر

افضل آنکه این [illegible] قبول کند [illegible] [illegible]
[illegible] و هر که [illegible] [illegible] از آن [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] قبول [illegible]
[illegible] قبول [illegible] و [illegible] قبول [illegible] روز [illegible]
[illegible] [illegible] آواز [illegible] و [illegible] قبول [illegible] دلال [illegible]
[illegible] در قبول ولایت [illegible] فرشتگان [illegible] در کعبه آدم علیه السلام [illegible] قبول [illegible]
[illegible] و [illegible] قبول [illegible] و هم [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] و [illegible] و کافر [illegible] در [illegible] روز [illegible]
[illegible] آیه [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
[illegible] [illegible] روز غدیر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین
و هم در [illegible] [illegible] امام رضا صلوات الله علیه [illegible]
در روز اول محرم [illegible] روزه [illegible] [illegible] دعا [illegible]
قبول [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دعا [illegible] [illegible] دعا [illegible] مستجاب [illegible] و فرشتگان [illegible]
[illegible] [illegible] در محراب نماز [illegible] [illegible]
[illegible] روز [illegible] روزه [illegible] [illegible] دعا [illegible]
[illegible] دعا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
علی صلوات الله علیهما [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible] در روی زمین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

ثواب روزه محرم

و نیز از [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] در
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از جمله [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] حسین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] [illegible] حسین علیه السلام [illegible]
آب از دیده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] اگر خواهی [illegible]
[illegible] [illegible] اگر خواهی ثواب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
از غم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible] از عبد العظیم
عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
الصوم للرؤیة والفطر للرؤیة ولیس منا من صام قبل الرؤیة
للرؤیة وافطر قبل الرؤیة للرؤیة [illegible] [illegible]

در تعداد روزهای ماه

افطار کرده در [illegible] روایت [illegible] از [illegible] کرده [illegible]
[illegible] روزه [illegible] سی [illegible]
[illegible] افطار [illegible] روزه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] روایت [illegible] و [illegible]
و [illegible] صواب [illegible] العلم [illegible] روزه
یوم الشک [illegible] از [illegible] صلوات الله
علیهم امیر المؤمنین علیه السلام نیز [illegible] لان اصوم یوما من شعبان احب الی
من ان افطر یوما من شهر رمضان [illegible] از ماه شعبان [illegible] روزه
[illegible] افطار [illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] این حدیث [illegible] نقل کرده
[illegible] در این باب [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
روایت [illegible] از عبد العظیم [illegible] علیه التحیة روایت کرده
و عبد العظیم [illegible] صلوات الله
علیهم [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] علیه [illegible] زیارت عبد العظیم ثواب زیارت [illegible]
امام حسین صلوات الله علیه [illegible] روزه
رمضان [illegible]
[illegible] روز [illegible]
از [illegible] روزه [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] روز [illegible] از [illegible]
امام رضا علیه السلام [illegible] ماه رمضان [illegible] رمضان

لا [illegible]

در معرفت حضرت عبد العظیم علیه السلام

نقص در بعضی از [illegible] ماه رمضان

تحقیقات ابن بابویه علیه الرحمه

لا ینقص عن ثلثین یوما ابدا [illegible] ماه رمضان [illegible] ابن بابویه
علیه الرحمه [illegible]
که این اخبار [illegible] اخبار متواتره [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] تقیه [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible] تقیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و از آن طرف [illegible]
[illegible] احادیث [illegible]
صلوات الله علیهم [illegible] این اخبار [illegible]
[illegible] تقیه [illegible]
اخبار [illegible] مذهب [illegible]
زمان [illegible] اخبار [illegible] تقیه
[illegible] صدوق [illegible]
[illegible] روز [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible] صدوق [illegible] روز [illegible] شعبان [illegible] ماه رمضان
[illegible] صدوق [illegible]
[illegible] روز [illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]

رفع خواهم و بنا براین نیز جمعی از جابر اولی به علم بنا بر کثرت آن اخبار [illegible]
متواتر آنها با لفظ و معنی اکثر اصحاب اولی‌اند حیث اجماع الرسول [illegible]
در کلام صدوق امثال [illegible] علیه بوده چنانکه در فروع فقه [illegible] احادیث
در نظر ندارم [illegible] صحیح [illegible] و کلام [illegible] وارد شده [illegible]
طول [illegible] از [illegible] نوشتم و [illegible] در [illegible] حرف
[illegible] از [illegible] امام رضا علیه السلام در باب [illegible] و مسائل مختلفه [illegible] احادیث متعدده
وارد است و اگر خواهی [illegible] در [illegible] مسطور [illegible] هم اکنون در این مقام قصر
[illegible] و [illegible] مبارک رمضان [illegible] از خلافت [illegible] هارون [illegible]

بیان خلافت ابی العباس عبدالله

ابن هارون الملقب بالمأمون و ولایت حسن بن سهل

خلافت مأمون ۱۹۸

[illegible] مأمون [illegible] ضعف [illegible] و [illegible] اول [illegible]
[illegible] ولایت حسن بن سهل در عراق
[illegible] امیر المؤمنین و خلیفه [illegible] و [illegible] بیعت [illegible] و [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] ما [illegible] در این [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] زمین [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] و [illegible] بصره و کوفه [illegible] بود
[illegible] در [illegible] ملکوت [illegible] حسن
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible] در [illegible]
وقت در بغداد [illegible] در [illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
و [illegible] موصل و بلاد جزیره و مملکت شام [illegible]
[illegible] حسن بن سهل
خلافت [illegible] خروج [illegible] الوقعه [illegible]
[illegible] عراق [illegible] بسعید [illegible]

رواتی

جعفر بن [illegible] برمکی
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]

و در این [illegible] بیعت [illegible] هارون نوشته [illegible] اخبار الخلفاء [illegible]
[illegible] عباس بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی [illegible] علیهم [illegible]

بیان وقعهٔ ربض در زمین
قرطبه در زمان حکم بن هشام

وقعهٔ ربض ۲۰۱

در این [illegible] در قرطبه [illegible] ربض معروف گشته [illegible]
[illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
حکومت [illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] مردم قرطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] مردمان [illegible] عوام [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible] مردمان [illegible]
[illegible]
و [illegible] حکم بن هشام [illegible] عوام [illegible]
[illegible] قرطبه و [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] و غلامان [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم قرطبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن ملوک بر شقنه و تیغ نوازد و در برج و خندق [illegible] تا او بکشد
و این داستان در ماه رمضان این سال بود که [illegible] بنوشت و انقلاب از هر سو
و نخستین حجره [illegible] بر او بود اهل ربض جمع شدند و اهل ربض بجنگ با حاجب
خبر بر فرستاد [illegible] و از آن طرف لشکریان و جماعت انبوهی و غلامان در قصر
قصر فرو هم شدند حکم بن هشام [illegible] بود [illegible] سلاح برای [illegible]
و بسوی کنیسه [illegible] و این وقت در میان [illegible] کار دشوار شد
آتش بزد و شعله برکشید و [illegible] بر صفها برکشید آخر الامر اهل ربض
بر مردم حکم چیره شدند و بر [illegible] قصر او برآمدند حکم [illegible] العقد از
فوز قصر بر [illegible] آمد و [illegible] برکشید و [illegible] کشتند و [illegible]
بجنگ و بیشتر [illegible] غوغا [illegible] حال [illegible] شکست کشته شدند
باز یافته و از آن پس حکم [illegible] و [illegible] عبد الله [illegible]
پوشیده [illegible] گاه [illegible] بیرون [illegible] اهل ربض
واقف [illegible] از [illegible] ماه [illegible] و ترا [illegible]
کرد [illegible] در اهل ربض [illegible] در دست [illegible] فاتله [illegible]
فتح [illegible] عظیم [illegible] عظیم در میان [illegible] و هر کس [illegible]
اگر چه [illegible] از ایران [illegible] و [illegible] لشکر [illegible]
حکم [illegible] تا [illegible] روز [illegible] قتل [illegible]
در [illegible] دار [illegible] قرطبه [illegible] از آن حکم بن هشام عبد الکریم بن عبد
الواحد بن عبد المغیث [illegible] در [illegible] حکم بود در کار
ایشان [illegible] عبد الکریم [illegible] و از [illegible]
و از جمیع [illegible] قتل [illegible] حکم را عبد الکریم
[illegible] مشروط [illegible]
[illegible] اهل ربض [illegible] مقتول و مصلوب [illegible] لاجرم اهل ربض [illegible]
[illegible] و از قرطبه [illegible] زنان و فرزندان و اموال خویش [illegible]
و [illegible] راه [illegible] و [illegible]
[illegible]

انها را بغارت بردند و هر کس [illegible] شدند [illegible] بکشتند
و [illegible] سه روز [illegible] حکم بن هشام [illegible] از زنان و مردان [illegible]
[illegible] و نسوان [illegible] الغرض [illegible]
و [illegible] بود [illegible] عبد الرحمن بن معاویه [illegible]
[illegible] در قرطبه [illegible] در آن [illegible]
کرده [illegible] قرطبه [illegible] لشکریان غلبه [illegible]
شده [illegible]
با دو [illegible]
او را [illegible]
در مردم [illegible] الغرض [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم [illegible]
و این جنگ و قتال و فتنه [illegible]
و هم در این سال [illegible] موصل [illegible]
[illegible] عثمان بن نعیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موصل [illegible] علی بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن حسن [illegible]
[illegible] عثمان بن نعیم [illegible] موصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن حسن [illegible]
بیان پاره‌ای سوانح سال صد و نود و هشتم هجری

وقعه ربض

سوانح ۱۹۸

۳۱۵

حسن بن حسین خروج ۱۹۹

در این سال حسن بن حسین بن علی [illegible] و سفله خروج نمود و جمعی کثیر از عوام با وی
الزام داشته و در موسم حج این سال مردمان را به رضا از آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت
نمود و [illegible] اموال [illegible] بسیار [illegible]
داشت و [illegible] و [illegible] غارت [illegible] و در این سال
برادر فضل بن [illegible] امین [illegible] مأمون [illegible]

وفات فضل [illegible]

و [illegible] و در این سال عبد العزیز بن [illegible]
[illegible] و در این سال [illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible] بن [illegible]
[illegible] در این سال
سفیان بن عیینه [illegible] در مکه معظمه [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible] از [illegible] اول [illegible]
[illegible] مشکوة الادب [illegible] او [illegible]
[illegible] روز [illegible]
روز اول [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] آمده [illegible]

باب وقایع [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم

وقایع سنه ۱۹۹

در این سال حسن بن [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] و [illegible]
[illegible] و در این سال طاهر بن حسین [illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible]

و هو حسن بن [illegible] بغداد
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible]

و نیز در این سال

[illegible]

و نیز در این سال ازهر بن زهیر بن مسیب [illegible] حسن [illegible] و او [illegible]

باب ظهور ابی عبد الله محمد بن
ابراهیم بن طباطبا علوی

ظهور ابن طباطبا علوی ۱۹۹

در این سال ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام روز پنجشنبه دهم از جمادی الاخری [illegible] در کوفه
ظهور نمود و مردمان را به رضا از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عمل به کتاب و سنت
دعوت فرمود [illegible] ابن طباطبا [illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] منصور [illegible] از
[illegible] و سبب خروج او [illegible]
[illegible] طاهر بن حسین [illegible] از [illegible]
[illegible] و حسن بن سهل [illegible]
[illegible] در عراق در میان [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در کوفه خروج نمود ابن طباطبا [illegible]
سبب خروج ابن طباطبا [illegible] ابو السرایا [illegible]
او [illegible] از [illegible]
ابو السرایا [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ابراهیم در [illegible] از [illegible]

باشند و در طرفی انجمن گشت ابن اثیر بلکه بعضی گفته که سبب اقدام ابن طباطبا با ابو
السرایا این بود که ابو السرایا خراج جزیره بغداد و از آن پس ملتفت [illegible]
و ترجمه بود که گفته انجمن گشت و مردی از بنی تمیم بود در جزیره [illegible] با او بود
[illegible] بسر او بود [illegible] نهان [illegible] از آنجا [illegible] بطرف شام آمد
و در آن [illegible] راه [illegible] طریق [illegible] از آنجا [illegible] در
ارمنیه بود [illegible] غلام [illegible] داد و ابو السرایا
در [illegible] گرده [illegible] وقت [illegible]
در آنجا [illegible] و ابو السرایا [illegible] از آنجا [illegible] بعد از
امارت [illegible] ابو السرایا [illegible] و احمد او بود
در [illegible] در [illegible] بر [illegible] و در
وقت [illegible] ابو السرایا در [illegible] مشهور شده بود
از [illegible] و او بود [illegible] ابو السرایا [illegible]
و [illegible] جماعت عرب از جزیره [illegible]
و [illegible] و در [illegible]
[illegible] او موافق [illegible] و او بود [illegible] این
[illegible] و از رزق و وظیفه او
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible]
[illegible] و ابو السرایا آن در [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] ابو السرایا آن
[illegible] او بود
[illegible] از آنجا [illegible]
و او [illegible]
و در اینجا [illegible] از دنبال او [illegible]

[illegible]

[illegible] و در [illegible] و آن اموال بود در میان [illegible] تقسیم کرد و [illegible]
بطرف [illegible] از [illegible]
[illegible] و در این وقت [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] ابو السرایا
[illegible] ابو السرایا او [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
و [illegible] بطرف انبار [illegible] و در این [illegible] انبار
[illegible] ابو السرایا [illegible] در انبار [illegible] و از آنجا [illegible]
[illegible] بر انبار [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در این وقت [illegible]
و او بود [illegible] و [illegible]
[illegible] طوق بن مالک [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] و ابو السرایا از آنجا [illegible]
[illegible] ابن طباطبا [illegible] و ابو السرایا [illegible]
و ابو السرایا [illegible] در [illegible]
[illegible] و ابو السرایا در [illegible]
[illegible] و [illegible] در آنجا [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
و ابن طباطبا [illegible] و مردم [illegible]
[illegible] زهیر بن مسیب [illegible]
از [illegible] بن [illegible] ابن طباطبا
در این [illegible] زهیر بن مسیب [illegible]

و عامل کوفه در آن هنگام که ابن طباطبا خروج کرد از قبل سلیمان بن ابی جعفر منصور بود [illegible]
حسن بن سهل حکومت کوفه داشت و عامل وی محمد بن جعفر از جانب سلیمان بن ابی جعفر
در کوفه خلیفتی داشت و چون خبر ابن طباطبا بحسن بن سهل رسید او را [illegible]
وضعف موصوف داشت و زهیر بن مسیب را با ده هزار سوار [illegible]
بفرستاد و چون سواران [illegible] و خبر [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible] قوة [illegible] و [illegible] با زهیر
زهیر [illegible] رسید و [illegible] زهیر [illegible]
[illegible] آمد و [illegible] جمله [illegible] زهیر [illegible] افتاد
و [illegible] از [illegible] و [illegible] لشکرگاه [illegible]
و [illegible] و سلاح و [illegible] دو [illegible] چهار [illegible]
[illegible] و چون [illegible] آن [illegible] از روز
[illegible] و [illegible] محمد بن ابراهیم بن
طباطبا [illegible] ابو السرایا او [illegible]
[illegible] ابن طباطبا [illegible] لشکرگاه زهیر [illegible] و سلاح و
چهارپایان و [illegible] ابو السرایا [illegible] اموال
[illegible] و [illegible] اموال [illegible] ابو السرایا
[illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]
[illegible] ابن طباطبا [illegible] ابو السرایا [illegible]
محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] ابن طباطبا
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن طرف [illegible]
[illegible] ابن هبیره [illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible] زهیر [illegible]
حسن بن سهل [illegible] کوفه [illegible] جامع کوفه [illegible]

زهیر [illegible]

زهیر در قصر [illegible] ابو السرایا [illegible] عبدوس [illegible] عبدوس [illegible]
[illegible] ابو السرایا در جامع کوفه [illegible] و این واقعه در [illegible]
[illegible] و عبدوس [illegible] داده [illegible]
[illegible] عبدوس [illegible]
[illegible] ابو السرایا در کوفه [illegible]
[illegible] انه یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص و چون خبر قتل عبدوس و [illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] قصر ابن هبیره [illegible] از آن طرف ابو السرایا [illegible]
[illegible] قصر ابن هبیره [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن سعید [illegible] از جانب حسن بن سهل [illegible]
[illegible] آن حکومت داشت لشکر ابو السرایا [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible] ابو السرایا و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت داشت حسن بن سهل [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible] حسن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و حسن بن سهل [illegible] بن ابی سعید [illegible]

در بسیار دو ولایت مشغول تهیه و تدارک مقصود گشت و این خبر که نزد ابو السرایا در ولایت
و همه در قصر ابن هبیره منزل داشت که هرثمه بطرف او این بخوار و حساب او
در ماه رمضان بود این رسید و ابو السرایا بنفس خود با کسان خود ملازمت هرثمه شد
داشته با تاد ابن صرصر از آنجا بسیار طریق گرفته است در ماه رمضان ورود گشت
و چنان بود که هرثمه نتوانست در بغداد بماند چون منصور بن مهدی با حسن بن
تا در این رتبه لشکر را بامر منصور قدم هرثمه بن منصور از بغداد بیرون آمد و در آنجا
و هرثمه در رسید بر فتح آمد و در نغشیت در همی ابن منصور لشکرها بر خود و از آن
بسیار از آن لشکر تغیر بکار ها در آن صرصر دو بار ابو السرایا لشکرها را آنجا
و تا صرصر رسید و آنچه قصد بود و چنان بود که هرثمه ابو سعید بود در کوفه از شهر بود
پس روز سه شنبه از یکروز از عید فطر گذشته از آنجا بر آمد و مقدمه لشکر او
و این بغداد و در آنجا از بغداد روز پنجشنبه تا لشکرهای ابو السرایا جنگ کرد و
قتال بسیار کرد و در بغداد دیر بود و جماعتی بسیار کشته و شکست داد
ابو السرایا بیک اندازه بر آنکه هرثمه فردا بی شبه بود و این خبر که نزد
ابو السرایا رسید و در شب پنجشنبه بکوفه در آمد ابو السرایا از صرصر بقصر ابن هبیره
باز رسید و در آنجا منزل کرد و هرثمه در صبح برسید و طلب کرد
و بیامد و جنگ کرد بی تعداد که شکستش بود و از حسن بن ... ان لشکر بطرف
قصر ابن هبیره بکار آمد و در آنجا در میان هرثمه و ابو السرایا جنگ عظیم روی داد
و جمعی از مردم ابو السرایا کشته شد و ابو السرایا بطرف کوفه باز گشت
در این ایام محمد بن محمد و آنانکه از جماعت طالبیین بکوفه بودند و هم بر خانهای بنی
عباس و موالی و کسان و خانهای ایشان در کوفه نهب کردند و آتش زدند
و خوردند و آنچه ... بود و ... بودند در ... ولایت
از کوفه بیرون کردند و در این کار ... تا ... ابواب ... نوار شکسته و دیوار
و اموال ... از ... کسی ... بیرون آوردند و در این هنگام ... در هر شهر
و افواه ... بود ... از ... هر کس از مردم ... شکست
و جزیره و حاج فرزاد و جزایر ... آنچه ... داشتند ... نهانی باز داشت و ... کشتی ...

داخل شود

هرثمه ... بفرمود ... کوفه بود و در آن طرف ابو السرایا از کسان خود
بکاتب مدینه و مکه ... تا ... معظم ... و مردمان ... نزد و در آن
مکه ... داود بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس والی مکه و مدینه بود و کسی
را ابو السرایا ... با ... آن در حرم معظم ... حسین بن حسن افطس بن علی بن
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم بود و ... حسین بن حسن افطس
در ... اولاد ... صلوات الرحمن علیهم اجمعین ... داد
و آنکس ... ابو السرایا ... مدینه بود محمد بن سلیمان بن داود بن
حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود ... و در آنجا
کسی ... از ... حسین بن حسن افطس ... معظم ... آمد
... که توقف نمود ... مردم ...
و چنان بود داود بن عیسی ... ابو السرایا حسین بن حسن ...
روان ... سوی ... علی ...
والله ... و در این ... ابو السرایا ... از ...
بود ... هر کس ... ابو ... داده
از جماعت طالبیین ... داود بن عیسی ...
... از ... تو ...
... در حرم محترم ... از این ... داد ...
ردم ... و ... از ... خود ...
در ... از ... و در حرم ... از ...
... داود ... کدام ... از آنکه ... کند ... این خلف ...
... در ... هرثمه ... و ...
از ... و ضعف ... از ... از زمین ...
... نخود ... از ... که از ... ملک ...
... تو ... اگر ... داود بن
عیسی از مکه معظمه ... جعفر ... در ...

در عرفات حاضر و به مکه معظمه مرسوم واقف شد و حسین بن حسن افطس از جانب ابو السرایا بیست و طریق عراق را نمانده
و کتابی از هارون بن ابی ... عارا به او که محمد بن داود در صلاة موسم متولی است و از جانب او ...
محمد بن داود و مسرور خادم ... شود و مردمان نماز ظهر و عصر در منی بگزاردند و چون نماز مغرب
و عشا نزدیک شد در آنجا حاضر شدن و در منی بود و مردمان نماز صبح بگزاردند و آنجا بسیار
بسیار از آن بر حاضر بایستادند و بر تلبیه و طریق عرفه اندر آمدند و در شعب عمرو از جانب
... در بیرون شد طریق ... اندر آمد و در بستان ابن عامر ... بودند که
محمد بن داود و غلامان ... لکو و آن جماعت از موالی بنی عباس و عبد ... که
در مکه معظمه با داود بن عیسی ... شد و ... کار با ... و ...
با ... مسرور خادم بود ... شکسته و ...
بسیار مردمان بود ... که ... لاجرم ... داود ...
نماز بگزاردند و مردمان در عرفه ... و ... آمد ... نوبت ...
و به هنگام نماز ... مردم ... احمد بن
محمد بن ابی الولید ... مؤذن و قاضی جماعت و امام مکه ...
... بر ... محمد بن ... که ... و مردمان ... خطبه ...
نماز بود ... مردمان ...
... خطبه ... امام
... احمد از قبول ...
... نماز ...
... و مردمان ... نماز ... جماعه ... نماز ظهر
و عصر خطبه ... از آن ... رفتند و در موقف عرفه ...
و مردمان ... نماز ... رفتند و در ...
... نماز ... و ... حسین بن حسن در سرف متوقف و ... بود ...
در ... و از ... و ... رفته ... توقف
... از ... حسین بن حسن ...
... و در ... آمده ... از ...

و آنها ...

و آنها به طرف عراق رفتند ... سلطانی ... از ... در ... و ...
عرفه بود ... بادیه ... بسی ... در ...
... و صفا و مروه ... آورده ... بر ...
... توقف ... حسین بن حسن ... و ... مردمان نماز
... به ... و بر ... توقف ... سرف ... دیگر ...
در مکه معظمه از طریق ... قریه ... نماز ...
عبارت از قریه ... در ... امام ... بر ...
در آن ... مردم ... در ... توقف ...
... در ایام حج ...
و محمد بن سلیمان بن داود ... مدینه ... جماعه
... در مکه معظمه و موسم ... علاوه ...
از عرفه ... امام ... حسین ...
فوت ... در ... ابو السرایا ...
در ... بود ...
... ابو السرایا ...
... در ...
و دیگران ...
و ... ابو سعید ...
... در ...
... بصره ...
... ابو السرایا ... بصره و ...
... و عباس بن محمد بن عیسی بن محمد ...
... علی بن عبدالله بن عباس ...
... ابراهیم بن موسی بن جعفر ...
در ... اسمعیل بن موسی بن جعفر ... و زید بن موسی بن جعفر ...

پس از آن بجانب بصره رفت و غلبه کرد و علی بن محمد بن جعفر بود [illegible]
و با او زید بود که معروف به زید النار است و ابو السرایا محمد بن سلیمان بن داود بن
حسن بن حسن بن علی علیهم السلام [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] بغداد اندر [illegible] و در [illegible]
[illegible] فرستاد و در این وقت عبد الله بن سعید [illegible] از جانب حسن بن سهل والی
[illegible] و از اصحاب ابو السرایا انهزام یافت [illegible]

باب ذکر [illegible] و [illegible] نصر بن
شبث عقیلی و محاصره کردن او

در این سال نصر بن شبث عقیلی در جزیره جانب [illegible]
محاصره نمود و از [illegible] طالبیان [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر در این [illegible]
[illegible]
[illegible] علی علیهم السلام [illegible] اولاد بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب سوانح این سنه و [illegible]
نهم محرم [illegible] علیه السلام

در این سال حسین بن مصعب بن رزیق ابو طاهر بن حسین در خراسان وفات [illegible]
[illegible] در این وقت طاهر در [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
نزد طاهر فرستاده بود [illegible] ابو طاهر [illegible] در این سال [illegible]

وفات ابو طاهر
وفات [illegible]
سوانح ۱۹۹
۱۹۹
[illegible] نصر بن شبث عقیلی

[illegible]

عون معاویه بن احمد [illegible] از آل جعفر بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
و هم در این سال ابو هاشم عبد الله بن [illegible]
[illegible] و از ابو هاشم [illegible] محمد بن عبد الله بن [illegible]

باب وقایع سنه دویستم هجری
[illegible] ابو السرایا [illegible]

در این سال ابو السرایا از کوفه [illegible] ابو السرایا
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] ماه محرم [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن زید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابی الفرج [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو السرایا و محمد بن محمد [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]

وفات ابراهیم
وفات ابو هاشم
وقایع سنه ۲۰۰
[illegible] ابو السرایا

پس آنچه بود برگرفت و از آنجا راه برگرفت تا بشهر سوس رسید و با اصحاب خود تا فرود آمد و چهار
روز در آنجا اقامت کرد و ابو السرایا بیرون آمد و به جانب اهواز رفت و در آنجا هم تقسیم نمود اموال
چهارم فرار رسید حسن بن علی با جمعی از لشکریان آمد و این حسن معروف بود به مأمونی و حسن
پیام فرستاد که هر کجا که خواهید راه برگیرید و من با شما جنگ نمی‌کنم و اگر از زمین ما
بیرون نروید از دنبال شما خواهم آمد ابو السرایا قبول نکرد و جنگ آغاز کردند حسن
از دست ایشان برفت و ابو السرایا و اصحاب او بر اسب سوار بودند و ابو السرایا منهزم گشت و لشکر او متفرق شد
و راه گم کرد و نیز در آن جماعت زخم خورده بود و ابو السرایا رسید و در کوه طاهریان
پناه گرفته بود و به جهت خون ریختن ابو الشوک در آنجا با ایشان بود و بعضی برادران
آنجا بودند و در منزل ابو السرایا در راه جلولا در ناحیه طریق جزیره اقامت
کرده بود و برادر او محمد گرفتار شدند و حسن بن سهل ایشان را در آن وقت در
نهروان حاضر داشت و جماعت همراه او بودند و همه گرفته شدند ابو السرایا
کشته شد و آن در روز پنجشنبه دهم ربیع الاول گذشته گردن او را زدند و کشته
او را به جهت آنکه در جنگ ابو السرایا در دست نیامده بود اعلان کردند
و بر سر جسر بغداد بیاویختند و سر ابو السرایا و محمد را
به شهرها فرستادند و از آن جایی از آنجا به جانب خراسان بفرستاد و عظیم بزرگ بود
ظاهر و آشکار تا کسی خلاف نکند و او همان اضطراب بود در بغداد و جمعی
از زمانی که او کشته شد از وقت خروج او تا آن که کشته شد حسن بن سهل
بر دار کرد و حسن بن سهل گفت جعفر از آن که در این جنگ بود نیز او را بر دار کنند
تا عبرت دیگران باشد و از زمانی که از کوفه خروج نمود تا قتل رسیده ده ماه طول
کشید و حکایت ابو سعید از زمانی که ابو السرایا خروج کرد
تا کشته شدن ابو السرایا از میان برخاست و بصره و واسط و مدائن بر کشید
و در این وقت از جماعت طالبیین زید بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم در بصره حاکم بود و جماعتی از اهل بصره با او بیعت کردند و این
زید را که او بود زید النار گویند و این نام از آن یافته که او خانه‌های بسیار از بنی عباس
و اتباع ایشان را در بصره بسوزانید و خانه‌ها عادت داشت و چون مردی از سیاه جامگان را می‌گرفت

قسمت ابو السرایا

حکایت زید النار

جامه سیاه

جامه سیاه بر تن داشت بگرفت و در آتش انداخت و عقوبت او بود و ترکی و زنان و موالی و کسانی که ایشان را
دادند بسوزانید و در بصره اموال بنو عباس را غارت کرد و بعد از آن ابو سعید او را به طور
محاربت برگرفت و بقول زید النار از علی بن الحسین و این خبر از علی بن ابی سعید
از جمله سرهنگان بود که داشت عیسی بن یزید جلودی و ورقاء بن جمیل و حمدویه
ابن علی بن عیسی بن ماهان و داود بن بسیت بود که او را بشکست و مدینه و یمن و بنور
حجاز و یمن تقویت کرد و جماعت طالبیین را در آن بلاد بیشتر قتل بکرد

و عمری این شعر بود در قتل ابو السرایا به حسن بن سهل

أَلَمْ تَرَ ضَرْبَةَ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ بِسَيْفِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَا
أَدَارَتْ مَرْوَ رَأْسَ أَبِي السَّرَايَا وَأَبْقَتْ عِبْرَةً لِلْعَابِرِينَا

و حسن بن سهل بعد از قتل ابو السرایا محمد بن محمد بن محمد را که اسیر بود نزد مأمون به خراسان فرستاد

بیان ظهور ابراهیم بن موسی بن
جعفر بن محمد و حرکت یکتاب یمن

در این وقت ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام ظهور کرد و ابراهیم در مکه حبس
داشت چون حکایت ابو السرایا و خروج او بود اهل بیت یکتاب یمن رفت و در آن وقت
اسحق بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از جانب مأمون والی یمن
بود چون شنید ابراهیم بن موسی العلوی بر یمن متوجه گشت از او ترسید و بیمناک
شد و از طریق نجد با اهل و مردمان و حشم و آنچه در لشکرگاه داشت از یمن
بیرون گشت و یمن بدست ابراهیم خالی گذاشت و ایشان بر او بیشتر مردم و اهل یمن
عم او داود بن عیسی در مکه و مدینه بکار آورده بود و جمعی از اهل یمن را انکه آنکه بودند
و مکه را بگرفت و بیرون شد و در آن لشکرگاه جمعی و مردم آنجا
مکه معظمه بسوی او از جماعت علویین الا که ... داشته و او بسوی شد و حکایت
آن اسحق بن موسی که از یمن علوی در مکه و اهل از ایشان بود و او را
طلب میکرد از اول از آنجا لشکر گفتند و اسحق بن موسی برگشت و در مکه لشکر
داشت جمعی از مردم که از ایشان علویین بود و با ایشان جنگ و قتال کردند و ایشان بکشند
پیش از آنکه بمرام اسحق بشود اسحق بن در آنجا بشکستند و در مکه و مدینه بود

بعبد الله الحق بغداد بود او مخفی شد و پنهان بود پیش بیشتر بسیار از مردم یمن بود بسبب او از
تن در رحمت و انگه داعوال حجی بود اراج نمود او اجزاء او تصب کرد جمعی بسیار از زیدیه

رسیدن حسین بن حسن افطس [illegible]

بیان افعال از حسین بن حسن افطس در
مکه معظمه و بیعت برای محمد بن جعفر او در مکه

در این سال اول روز از محرم بعد از پراکنده شدن مردم حاج از مکه معظمه
حسین بن حسن افطس در خلف مقام بنشست و بر فرقه بالای در زیر [illegible] و امر کرد تا
کعبه معظمه بود برداشتند و آنچه از جامها بود برهنه بگذاشتند و از پوششهای کعبه چیزی بر جای
نگذاشتند و کعبه معظمه یک تخته سنگ برهنه نه چیز از آن پوشش از قز و حریر
بر آن پوشیدند که ابو السرایا اجامه بود فرستاده بود و بر آن مکتوب بود امر به الاصفر
الوصف ابو السرایا داعیة آل محمد صلی الله علیه و آله لکسوة بیت الله الحرام وان
یطرح عنه کسوة الظلمة من ولد العباس لیطهر من کسوتهم وکتب فی سنة تسع
و تسعین و مائة [illegible] جعفر ابو السرایا هم دعوت آل
محمد صلی الله علیه و آله و فقهاء [illegible] کعبه معظمه بود پوشش کرد و نگهداری آن
پوشش سابق بود که [illegible] بنی عباس بر آن برکشیده بودند و پراکنده این [illegible]
[illegible] آن پوشش [illegible] و [illegible] دادند در [illegible] و [illegible]
[illegible] حسین بن حسن بن [illegible] پوشش سابق [illegible]
[illegible] از جماعت علویین [illegible]
[illegible] و اموال [illegible] در [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] از فرزندان عباس [illegible] در [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] و عذاب [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] محمد بن مسلمه [illegible]
[illegible] در دار [illegible] نزول [illegible]

و مردمان [illegible] از [illegible] بسیار از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] دست [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
باز آمد [illegible] محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
اجتماع کردند و این محمد [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] جعفر محمد علیهم السلام [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر و حسین بن حسن افطس [illegible]
[illegible] و رسول [illegible]
[illegible] از [illegible]
و مردم [illegible] و [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
و از [illegible] حسین بن حسن افطس [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] حسین افطس [illegible]
از [illegible] و از [illegible]

تا بعد آنکه آن زن به رفتار نشد لیکن هر روز بدو ترش شد و در طلبش [illegible]
نهان کرد شب بنگاه چون از صاحب خود بود [illegible] رفته بود در [illegible]
و آنگاه بر وی [illegible] ظاهر کرد و آن زن [illegible] بروی [illegible]
چیزی از مکر رسید اینوقت آن زن فرار کرد و به [illegible] اهل [illegible] گشته و [illegible]
در آن هنگام در مکه مشغول [illegible] بعضی و عاقبت محمد بن جعفر از قریش [illegible]
قاضی مکه [illegible] اسحق بن محمد [illegible] بود [illegible] در عین روز
[illegible] در صفا و مروه [illegible] بود [illegible] در اسب [illegible]
و [illegible] محمد نیز [illegible] اسب از دنبال آن [illegible] و در [illegible]
[illegible] بازار [illegible] و [illegible] مقصود [illegible]
رسید و عیسی بن محمد در [illegible] عیسی در [illegible]
و آنچه در آن [illegible]
مسجد [illegible] در [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر بن محمد آمد و [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
محمد [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
اسحق بن موسی [illegible]

ا [illegible]

[illegible] در اعلان [illegible] و [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] جواب [illegible] رزق [illegible]
و [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق از [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
طرف جماعت [illegible] محمد بن جعفر [illegible]
و از [illegible] ارزاق [illegible] محمد
[illegible] اسحق بن موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن حکیم [illegible]
[illegible] جعفر بن سلیمان [illegible]
[illegible]
محمد بن جعفر [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]

كه شتر خرد با خود صلح كه تعويت تا ميت تا راج نمود او بسوختان برهنه جمله بحر لولاس
برهنه نكذاشت و خانه او بسوخت و برهنه ساخت آنگاه پس از آن اندیشه كرد كه
و برای آنكه دعا همی کرد و در هر حقه هزار درم برداد و او را بدو راه خوب نمودی
محمد بن جعفر رسید چون بهرام رجیه و بر سه عفر جود رسید و در آنکه در جزیره
اقامت داشت تا موسم متفرق شدند و محمد بن جعفر اندرین میان مردمان بدو گرد آمد
انجمن بسی همی دو دهان او را دو دن بن شبیب والی مدینه در ركن زنجیره و غیره
فقها رجوع داشتن تا آنگه الفقه اند هم و دو را فرزند تعویت او را بوبكر نزد
محمد علی دیر با سخنان در فرستاد خلافت شد بعضی مردم او را كوفت بنجره رسید
و دوی نیز بحرب او بر صفت خلود با او قیام محمد بن جعفر زعیت شد
و بسیج شم او بو هفول نیز بدماه بود و از جهاز حج حجر گشت تعویت رسید
پس بهمان ملکاه صبر داشت باز گشت و در انتظار موسم بنشست
رسیدن ماه او وعده داد که بعضی یاننه یا نزد حج از اینجا برسد و موسم تعویض
کفیه و با بو بکر از جلودی در قافله گر عم فضل بن سهل ایشان صوب رجاء از
طرف مامون و فضل بن سهل او را بسان اوهد ان گرد هم بیان فتنه نکند محمد بن جعفر
بند بر صح داد بسوی نفود جمعه و رجاء او بسو مکه در اد نمود و روز اواز
ذی الحجه ده روز از ذو الحجه کابرانه الفاق اند را این وقت عیسی بن یزید
جلودی و رجاء بن ابی الضحاک پسر عم فضل بن سهل ایشان کوفت نیز در
میان رکن و مقام بر داشتان ملکاه محمد بن جعفر سبب گفته بر ... مردمان
از جماعت قریشیان و غیرهم انجمن گشت پس جلودی بر فراز منبر صح و محمد بن
جعفر بیگ رجه و فرقه ... بالیزه قبای سیاه و قلنسوه سیاه در ... بود
بود ... داشت که تمیز نخورد شاه و هر که به خود از خلافت فتح
نه آنگاه گفت ای مردمان هر کس بو شناخت مرا بشناسد و هر کس بو شناخت نشناسد
من محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستم ... بنده بخطای
عبدالله مامون امیر المؤمنین دا ... معترف ... السمع و الطاعة ...
الکوه بعد و من ... از ... بعد ... در کعبه ... هر ... بیعت را ...

الآتية

الآتية ... ولایت ... محمد ... عبدالله امیر المؤمنین دانسته باشد ...
و ... آمده مردمان در زمین بود ... و ... ایشان ... و ... و ...
خبر ... امیر المؤمنین ... چون ... که ... و این خبر بود تبول دعوت ...
داد ... و ... دیده ... دعوت ... و ... دعوت ... و مردمان ...
... داد ... گفته ... چون ... بود ... و سلام ...
... دعوت ... بر ... نمود ... استغفار ... و ...
آن ... خلع ... و ... از ... ولایت ... و ...
و ... از ... و ... از ... بیکس ... نطق ... بود
از این ... و ... حق ... خلیفه ... بنده خدا عبدالله بود
امیر المؤمنین باز گردید و ... رب العالمین ... فاتم النبیین ...
علیهم اجمعین ... چون این سخنان بو گفت عیسی بن یزید جلودی او را ...
عراق ... جلودی ... جیم و ضم لام و و داو و دال المهمله ... در ... و ...
اسم قریه ایست در ... و ... محمد بن عیسی ... بن ... است ... در ...
... ایست ... محمد بن جعفر ... در ... و ...
تا ... محمد بن جعفر ... بن سهل ... و حسن بن سهل او بود در صحبت رجاء بن ...
ابی الضحاک ... تا ... وقت ... در ...

باب ... ابراهیم بن موسی
و ... از ... بو ...

و ... ابو ... بن ... مردمان ...
حجة الاسلام ... و ... در ... و ... و ...
... بن ... بن عیسی بن ... و از ... حسن بن سهل ...
... و ... ابو ... و ... شد ...
... از طرف ابراهیم بن موسی بن جعفر ...
... عقیل بن ابی طالب بود ...
... عقیل ... ابن ... ابو ... الآتية

... بن ... بن ... جعفر ...

داد ارمینیه کرده است و خدای سپاه و سرداران کینه خواه در راه ابو السرایا بود
تیز، بد دید لاجرم در لشکر ابن ابی عاره است که در آن آنجا قافله از حاج و
تجار بر وی بگذشتند و کسوه و طیب کعبه معظم بخود خواستند عقیب احوال تجار و کسوه
و طیب ایشان بود با همه و جماعه حاج و تجار با تن برهنه و مسلوب الالبسه
بمکه در آمدند و این حکایت ابو الحسن ابن داود فقیه ابو الحسن در مکه معظم
در دار الندوه تنزیل جهه نمود بر سر ایشان و عطاریه بود انجمن جهت ایشان
سوات سی و دو که داود فقیه در آن روز پس روز قبل از آن رد به بود حلوه در
مکه اصلح الله امر فرمان داد ایشان را که از تو کفایت کنم، بنیاد تو از جهت حاجیان
همه و بنیاد تن دیگر از سایر قواد اتفاق تمام کرد از آنجا جهه برخی بیوم
بحران اندر آن اقلیم که وقوع دیر بعضی تن اکبر اه نهاد، عقیب آن جمله
در لشکر ابن ابی عاره با مراد که در آن زمان بر حاجیان خبر باطله حلوه در جهه ایشان بود بر سر لشکر
ایشان او طرد کرد و شتر آن آن بود جهه دیر کسی تو انستند فرار و بایم بر گشت و کسوه
کعبه بود با جهه تن بعضی جهه ایشان او دیگر که از ایشان بر کشیده بود و طیب و اموال
تجار بود و ذخیره و در آن اموال ها جمع کرده تحفه حاجیان جهه حجت بود بمکه معظم باز
آورد و کفاه بود بیعت امین از ملوک و بمراد از آن جهات عقیب این خبر تحفه ها آورده بود و بر بیت بودند
بود اهل آن که اول اشراف حکام حجیم بود که با قرار در قرب تا جمله او در آن
جای رسیده و جمله بود او که در آن کفاه بلند بود با نسب بزرگ شده و در طی سال ای برکه
در طلب خود نه بر آمدند چنانکه شتر آن آن بود از کسی و تسلیم در طی سال ایلاک بر عهد
و هم در آن ایام ابن ابی سعید با حسن بن سهل از اعلا مامون فرمود تا جمله باز خود بشد
مراج خادم بود و بر فرزند او کشته پیداشد این ابی سعید و بر بود تا در دست بود جمع
بر لشکر ایشان بر ما یار داد و اگر حکم بود در جهت بر گردید سوزن داند ابن ابی سعید
، هرثمه بن اعین او را بر اه خود بر بیابان برد بر سر ایشان نشست و در آن مقام خورشید سلطان اعلی

باب جنگ هرثمه بن اعین
برود و قتل او بعقب بغداد نفس

در این باب هرثمه تو برد و بیعت و جهه است او هرثمه بن اعین از کار ابو السرایا و محمد بن

خروج ابن ابی سعید جهت جلب رعیت

رفتن هرثمه ۲۰

کشته شدن ابن ابی داود و ... قرب آن در ... حرم و جمعی

محمد علوی پیر و دخت دیگر در اندر شیر در لشکر پادشاه خود با ابوالسرایا الاول تا بید و چون آن
بآن روی از لشکر تا بر نوشته با جهه سر و سیاه و از ابن بعق و فوت و از
فوق فوق سقاء کر فوج بر ترکان و از برد ایشان بر خود شد و از اندرون دزد
تا بخورسان رسید و در طی این تعاقب تا نمی اسم بود بر سپاه باز لشکر و نمک و
شام و حجاز سواد اراده نمود و بر شهرها و اتباع خود جمع با نگفتن نمیکرد تا کار امیر
المؤمنین بواسطه نیام و در شهر قصد علا ابن بود با جهه ابو علاقه کرده و مطیع
مخوف بود و هر شهر بود بالله بالجمله در و جهه بر ابن عم ایشان و در شهر بخواهد
آن عرات و حقیقت بد بود با جهه و مخوف بود و خوار ما بعد از مامون
بنیاد تو دهشت رسید بر و قصه داود و هرون سو ما کجا بود با برادر الخلافه بغداد
در کجاها جمله مردم دار الملک سلطنت و ملکت است و ابو نصر قبا تمام جمله
خواه طرید و فضل بن سهل بود که کار ابو نصر ربیع و با نخس نگاه بر شهر
امین بلاد و عجز بود و تو بود که سلیم و دشمنی بود و تو بود حجه با تدبیر
دشمن در آنها و ابو السرایا بود و محمد برد با همراه ایشان در سو حجاز گرفته بود
که اگر تو باشد لشکر و اگر هرثمه بن حبیب و ابوالسرایا آن جماعه بکشند ترک و هر
المؤمنین کار را جمع بود نوشته بود با مکتوب و ما رسیدم تا حجاز سواد او با بیعت
شود و هنگ، و ملک عمال و تا این حد در آن امیرالمؤمنین، اقوال عظیم دهد
و حجت با ترکیه و اگر راه بغداد بعد که با زحمت عزم او است جمله حیران بگشت، هم
و حیف بود بر گشته و از اطراف هر شهر در آمدن در بند بر و از برق، با جمعی القضا
دا بو قدامه کشته و حیف برد رسیده قوم بود مبادا و در ما ورای او سوار با مامون
بو رسید و دل ازین لاجرم تا با مومن خطبه تو از او آورد تا با جهه نتوانستند و خبر او در ابله
و با جهه نسبت و جمع این چه است که فقه آنکه هر شهر است که در کار او در عهد دیگر و
بنشست نفس نمیکند و از آنطرف هر شهر تمام هر بود قول و شرارت او هم
بر بدست که آزاد قصه تصرف جمیع نمود، و جمع تفرقه، او بود اندر آوازه و دل هم
بنای بر روی عظیمی نموده، بخبر او بود با جهه تقدم نمک ملازمت اهل الکوفه
والعلویین و ذاهبت و دعوت الی ابی السرایا حتی خرج و قتل

«بحق دل کان رجلاً من اصحابک ولو اردت ان تأخذهم جميعاً لفعلت ولكنك
ارتهنت فانتم واجرت لهم [illegible]» قلوب بردم گفته دعوتيين بود که
و [illegible] فتنه شد ابو السرايا [illegible] در راه جهت [illegible]
بار [illegible] که [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اندر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] در [illegible] و در حضور [illegible] [illegible] دار [illegible]
اعوان بود و [illegible] عامه [illegible] بود در غلظت [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] او [illegible] [illegible] حبیب السیر [illegible] از کار
ابو السرايا [illegible] حسن بن [illegible] [illegible] و
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حسن بن [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حروف [illegible]
[illegible] [illegible] علم [illegible] [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
برخلاف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

ملاحم دنیا ز

طلوع دنیا بر [illegible] [illegible] [illegible] در میان [illegible] [illegible]
فرق [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین و [illegible] [illegible]
و خلیفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ینطق عن الهوی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
راه حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از هر طبقه [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان بعضی از جماعت علویین
که در زمان مامون خروج کرده‌اند

در این مقام مناسب چنان است که از جماعت علویین که در زمان مامون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین [illegible]
[illegible] محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود [illegible]
[illegible] [illegible] بن جعفر [illegible] اسحاق بن [illegible] عبد الله بن جعفر بن ابی طالب [illegible]
خروج کرد [illegible] [illegible] ابو السرایا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حسن بن [illegible] زید بن علی [illegible]
ابی طالب [illegible] [illegible] ابو السرایا [illegible]
و [illegible] [illegible] اسحاق بن [illegible] زید بن علی بن [illegible]
ابی طالب علیهم السلام [illegible] [illegible] اسحاق بن [illegible] [illegible]
ابی طالب [illegible] [illegible] ابو السرایا [illegible] از کوفه
[illegible] [illegible] [illegible] عبد الله بن محمد بن علی بن [illegible]
جعفر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] جعفر بن ابی طالب [illegible]

خروج [illegible]

خروج [illegible]

خروج [illegible]

خروج [illegible]

۳۲۷

و در سبب خروج ابی السرایا اختلاف کرده‌اند علی بن احمد بن ... روایت کرده از یحیی
و گفت یحیی بن علی الرحمن ... حدیث کرد بعد از آنکه نصر بن نوح ...
لکن بود و ... نزد نزاد ... کرده‌اند و گفته‌اند سبب خروج محمد بن ابراهیم بن اسمعیل
ابن طباطبا بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ...
این بود که نصر بن شبث از ... و در جزیره منزل داشت چون بدین بنا ...
از تقیه اهل البیت صلوات الله علیهم بر سیده امروز ...
عبد الرحمن حسن بن علی بن ابی طالب ... عبد الرحمن بن جعفر بن حسن و محمد بن
ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن علیهم السلام بود و ...
عبد الرحمن ... مشغول ... بود و ... عبد الرحمن بن ...
و طلب ... و نهان بود و ... او بود ... و محمد بن ابراهیم
... الفتنه و ... در خروج ...
... که ... بود ...
... در باب ...
... در میان ... محمد بن ابراهیم ...
... در جزیره ... محمد بن ابراهیم ... جزیره
... نصر بن شبث ...
...
...
...
... از عم زاده ...
...
...
...
... محمد بن ابراهیم ...
...

... آل ابی طالب ... اجابت ...
...
...
وانّ ذا لابن الیتیم تصحّ ... اذا الاب ...
فان ... قلبت له ...
...
ابراهیم ...
...
...
...
سنفنی بحمد الله عنک ... للذی ...
طلبت لک الحق ... فاصحت ...
...
...
... ابراهیم ... ابو السرایا ...
...
...
...
... ابو السرایا ...
... ابو السرایا ...
...
... محمد بن ابراهیم ...
...
... ابی السرایا ...
ابراهیم ...

به بیابان رفت و هرچه از بار و بنه داشت بر مرکب نهاد و در رهانه گفت جمع شوند
این خبر چون بگفت زن بی‌پرده هستم و دختر که چند دارم استعداد کفایت او ندارم
از منزل او در این کوی‌ها از عقب ایشان طلب بردم و لشکر بخواستم تا از زنان حفظ
نموده لا بود که بگذارم که ابن ابی الهیثم لب انگشت ... تو که با خواهرانت تو و
اشباه تو ... اندر خواسته ... برادران ... تا ... ریخته شود واز آن طرف
ابو السرایا بر حسب ... از طریق ... بر ... نوشته تا با سواران
چند ... بعضی ... یعنی ... تمر و ابو ... و از ... تا بزمین ... فرود
رسید و به قبر مطهر حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام با دو آن شب با احد ... و
دیدار ... از ... و سواران ... و ... بقبره مطهره در آنجا ... علیه السلام
بودند و ابو السرایا ... از زیارت ... این اشعار را ... بخواند

نفسی فداء الحسین یوم غدا ... الی المنایا غدوّ لا قافل
ذلک یوم انحی بشفرته ... علی سنام الاسلام والکاهل
کأنما انت تعجبین الا ... ینزل بالقوم نقمة العاجل
لا یعجل الله ان عجلت وما ... ربک عما ترین بالغافل
مظلومة والنبی والدها ... تدیر ارجاء مقلة حافل
الا مساعیر یغضبون لها ... بسلة البیض والقنا الذابل

یکی از اهل ... این ... حضرت ... ابو السرایا ... بکوفه در ...
آورد و ... از ... مردم ... از ... از اهل ... کوفه ...
... و ... که ... این ...
... در ... شهر ... بازار ... از آن بر حسب
و ... در آنجا ... زیدیه ... کتاب ... جا ... بود
بر ... و ... ابو السرایا خطبه طولانی ... بخواند و از فضایل و مناقب
اهل بیت علیهم السلام و ... و ظلم ... و از ظلم ... از ...
و ... از ... ابن علی علیهم السلام ... آن ... از آن
که ... امیر المؤمنین علیه السلام ... او ... کوفه چنین

ثانو

آمدن ابو السرایا بزیارت قبر حسین علیه السلام

خطبه ابو السرایا در کوفه

شد ... از ... حضرت ... داد ... با ... و ... و ...
خروج ... حضرت ... و ... بر ... و دین خدا ... بار ... می‌دارد با
می‌دارد و ... از ... و ... از ... از این راه و
در ... دارم ... تا ... خدا ... دارم ... و ... دین ... تمام
و ... حضرت ... اکنون ... بر ... علیه ... مسلک ...
... آگاه ... از ... یکو ... او ... بود ... روز
بود ابو السرایا با محمد بن ... در کوفه با هم ... پس ... کوفه
... و ... در ... کوفه ... امیر المؤمنین علی بن عبد الله ...
ابن علی بن حسین علیهم السلام با او بود ... تا ...
... و ... علیه ... از ... عصا ... و چرا ...
... در ... ابو السرایا ... و ...
... از ... و بر ... و بر ...
... ابو ... به ... از او ... و ... از ... او ... دیگر
و ... در این ... از ... که ...
... و ... را ... از ... خود در ... منزل ...
در آنجا بود و از ... علیهم ... دو ...
... مردمان ... و ...
ابو السرایا ... ابو السرایا محمد بن ابراهیم ... از
... و ... با ... و ... او ... و ... بن ... الرحیم ...
این ... آنکه ... پس ... کوفه ...
... مردمان ... خطبه ... و ... از آل محمد صلی الله علیه
و آله ... و ... مصطفی ... معروف و ... از ... کلمه
... مردمان ... در ... و ... ابو ...
... و ... و این ... خدا ... و
... بن ... از زید بن علی علیهم السلام ... بود ...

ورود ... ابو السرایا

خطبه ابو السرایا

بمردم از بیعت خواستن که محمد قصر الفرات تین در راه میکرد و بود و نهم [illegible] از
جمادی الاولی ... خطبه [illegible] بر ملا گفت ... حسن بن حسین ... این خبر را
از سعید بن خیثم شنیده بود بگوید این حکایت را ... [illegible] بازگفتم داود [illegible]
ابو الفرج از جابر جعفی روایت میکند از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام
شنیدم یَخْطُبُ عَلَى اَعْوَادِكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ سَنَةَ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ
وَمِائَةٍ فِي جَمَادِي الْاُولَى رَجُلٌ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ يُبَاهِي اللّٰهُ بِهِ
الْمَلَائِكَةَ ... مردم گفتند مردی از اهل بیت در راه ... [illegible] ماه جمادی
الاولی بر منبر ... خطبه خواند ... فراهم ... [illegible] تا
... از عمر بن شبیب ... نحو حدیث ... [illegible] ابو السرایا
بازگویم بگوید محمد بن ابراهیم رسولی بفضل بن عباس بن عیسی ... [illegible]
بیعت خود دعوت ... رسول محمد ... [illegible]
عباس ... [illegible]
... رسول ... محمد بن ابراهیم ... ابو السرایا
بجانب ... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... دعوت ... [illegible]
و از عقب ... [illegible]
ابو السرایا ... محمد بن ابراهیم ... [illegible] ابو السرایا
با مردم ... [illegible]
و ... ابو السرایا ... [illegible]
و ... [illegible]
بن عباس ... کوفه ... ابو السرایا ... [illegible]
و نهب و غارت ... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

خبر ... [illegible]

تا لانت اخادع ... الزاجرة ... حتى انتقضنا ... نائرة
حتى علونا في القصور الفاخرة ... ثم انقلبنا الى ... الآخرة

در این شعر از ... [illegible] در غارت ... [illegible] میکند و از آن طرف فضل بن
عباس ... [illegible] حسن بن ... [illegible]
... [illegible] حسن ... [illegible]
پس ... زهیر بن مسیب ... [illegible]
ابو السرایا ... زهیر ... [illegible]
... محمد بن ابراهیم ... علی ... [illegible]
علم نجوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
راه ... زهیر ... [illegible]
ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... حسن بن ... [illegible]
... زهیر ... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

سواران بجنبید جنگگاه از لمعان دروع و سنان نیزه و تیر و جوشن چشم مردمان خیره گشته
و ... بر پشت ... آواز طبلها و بوقها [illegible] رعد عاصف
و صرصر صف بصف بود و ابو السرایا ... و ... در آن جنگ ... [illegible]
و همی از مردم لشکر نیات ... خود ... و از ... [illegible]
قادر بر دشمنان ... و قوت ... [illegible]
را نخوانده و هر کس ... شعر عنتره عبسی ... مقصود ابو السرایا
قصیده معلقه عنتره ... است که از معلقات سبع است و مطلعش این است

هل غادر الشعراء من متردم ام هل عرفت الدار بعد توهم

... در این ... بر ... و مردمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو ... [illegible]
... [illegible]

من لم یمت عبطة یمت هرما الموت کأس والمرء ذائقها

... [illegible]
... ابو الفرج ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

نسب ابو السرایا
با ... [illegible]

آب ... ابو ... سپاه لشکر ... [illegible]
... ابو ... از فرزندان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... ابو السرایا ... [illegible]
... [illegible]

مسوده چنین گویند آن که دیده فرا بوده شد و ابوالسرایا چنین شنید که او دیده ملازم دنبال
از دنبال ایشان بشتافت و بهر جا در لشکر زهیر رسیدی و لشکر زهیر آن جا بر کنار ماندند سپاه
زهیر از دو سو با جماعه حاضر شدند و اصحاب ابوالسرایا بر آن مرکب سوار گشتند و از
دنبال ایشان بشتافتند تا ایشان را از شاهراه بگردانیدند و از آن پس زهیر سوی ابوالسرایا
آمد و کمین دیگر تا از پس زهیر بیرون آمد و او را به دنبال نکرد ابوالسرایا
چون این بدید او نیز بگذشته و باز گشته و بر دم گوید بود خدای تعالی لعنت الله
در مجلس بود آن مقدار کسان حاضر بودند که هرثمه زهیر را با فرمان داده بود
و دیگر روز هم بیامد و شد و زهیر قسم بر لشکر بود و جز در سپه گوید تعذر نیز تا بگذرد
و لشکر آن جا نهاده و شده گردند و اسپه و الآن کارزار بود و غارت کنند آنکه
این جماعت بودند و کوشش شدید پدید شده بود در جنگ تا ایشان در رفتند
و ابوالسرایا باب کشیده و از آن طرف زهیر با گروه جمع تا پوشیده و پنهان بنهاد
اندر شده و طلب پیاده و چنین به این بود و به فرمان داد که لشکر زهیر بود بدیدند و ...
الجملة از جایی اندر شده بر اقلیم دادند که از آن جمع بود و به لشکر تا جمع شد
کسان بودند و لشکر ایشان هر یک روی در برفی برد و گرد آمد و از آن جهان در
حضرت شهر نشسته بود و بواسطه لشکر از قتل ایشان دل کند از آن سوی ابوالسرایا جمع
لشکر امیر و سرای بریز و برادر و حشم و دار و در صحرا و رهگذر به بست و امیر گفته بود
نخست بگوید دار آمد و ایشان پریشان و سوار و سواره و اسپه کارزار بر حق و بر حالی
فوج و حشم و به شتر بیستم بفرمود صاحبه و دو تن بگذرد و اندوه و خراب خشن بهار
و آنچه از ایشان بیاد گفته از آن گونه شنید سپاه از پس رفته و از آن جایگاه
در آن امر سلطان گشت بنی حسن بن ابی عبدوس بن عبد الله ولایت را و جمله تن
سوار و سپاه بود بنی هاشم بود و محمد و ابوالسرایا رحلت نمود و بعد عبدوس آمد پس گفت ما هم
نام بر بلند گویانیم هم اکنون نیز تا چگونه خواهی بشود و ابوالسرایا گفت لازم است دانست و گفت
نماز و حمله در آن بگرد عبدوس ... به تاکید گفت از آن دیو و شنود گشته جمع بود و حشم
و مال و مردم گوید بود و در آن سو به خلیج با ایشان فتنه و در آن روز با ایشان روی کرد
سه روز برد و گوید تعلق ... ابوالسرایا ... و بیست و پنج هزار درم تمام

تا کلیم

که با جمع رسیده چون حسن بن سهل او بود از تخت و بر لشکر بود تا بگو به لشکر زهیر بعد
طرقی بزد نیت و چه را به بازار و سوق سعدا سپاه او بر لشکر گرفت سپاه و
سایق زهیر تصرف کرد و دیگر گفت و از ... کلیات با عبرت گیرند لاجرم
عبدوس بر طریق جامع کوفه بگوید و زمین در نوشته و چنین تا رسید ابوالسرایا
خبر او بود تا ز ظفر بود و لوا را برکشید و بر اله از میان جمع بسیار بر کرد و پیش
جانبان در جمعه در شهر رسیده روز جمعه جامع ... بر فرق تاج حمله کرد
بر سپاه بر ظفر منصور بود آنگاه از راه بازار بر جای رسید جامع رسید
و با ابوالسرایا جمع ... جامع بود تا راه بسیار رفت از آنجا سوی نعمت سپاه بیرون از
آن جمع و از جانب لشکر سپاه عبدوس حمله آورد به جامع و حیان لشکر رفت و دو قال
آنجا بیاند و بدو با وی ... در ... که آمده چون لشکر سپاه از هر جا
و طلب کارانه بر ... که بعد از آن فرق ... و دانستند
سرور حاضر با لشکر و تن ... و فرماند ... نبود ابوالسرایا در سپاه جامع عبدوس
به جمله گفت از ... ابوالسرایا ...
بر سپاه و چنین با ایشان ... عبدوس حمله بر عبدوس
بر سر ابوالسرایا ... عبدوس ... و در سپه از سپاه زاد
در لشکر ... ابوالسرایا ... ضعیف
... عبدوس ... و در لشکر ... از آن
و اصحاب ابوالسرایا مردان بودند و او جامع لشکر عبدوس بود و در آن جمع
در آن جا و عجیب ... در ... تا در تن ... و اقع
نظر و در ... و ابوالسرایا ... محمد ... به داد از ...
گفت بار دیگر گرد ... ابوالسرایا ... تا لشکر
بود ... ایشان از ... تا ... بر در نهاد ...
... نیکو ... ابوالسرایا ...
... از آن حرب ...
و ابوالسرایا گفت ... از حرب ... و ...

[illegible] ابو السرایا در خفیه [illegible] بدست خود
[illegible] العراق [illegible] مرده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] و ابو السرایا
[illegible] ابو السرایا [illegible] علی [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] اختلاف
[illegible] بن عبد [illegible] برادر [illegible] در [illegible]
و دیده [illegible] ابو السرایا [illegible]
و اوباش [illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible] شب [illegible]
[illegible]
[illegible] قبر علی علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible] خطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو السرایا [illegible] ابو عبد الله [illegible]
[illegible] ابو الحسن علی [illegible]
[illegible] رضا [illegible]
[illegible]
[illegible] دعبل [illegible] الهالک [illegible]
إن [illegible] بالقتل [illegible] هذا [illegible]
القتیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
رضا [illegible] علی بن عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] در نفس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
مشغول [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو السرایا
[illegible] رضا [illegible] ابو السرایا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابراهیم بن موسی بن جعفر [illegible] زید بن موسی بن جعفر [illegible]
محمد بن [illegible] جعفر بن ابی طالب [illegible]
[illegible] محمد بن زید بن علی و حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن موسی [illegible]
[illegible] جعفر بن محمد و حسن بن ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر و حسن [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] علی بن جعفر بن محمد [illegible]
[illegible] زید بن موسی [illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
[illegible]

دیگر از مردمی بود که از آنجا به بغداد زید بن موسی فاندار بن علی بن موسی بن جعفر که ملقب بزید النار است و در
در بصره بود جمعی از زید النار نام ایشان در تاریخ ثبت در بلاد بصره که پس از بن بن جعفر علیهم السلام
متواتر گشته و بعضی نوشته اند از اطراف و هر که جهت و دیگر مردم شام و جزیره بدو
رو آوردند و جمعی بغداد را نیز و اسباط او را چون بفرستاد با تمام امر به طاعت او
و این هنگام ابو السرایا و حسن بن هذیل بود و دو نفر از اطراف وی نقش بسته و یا
حسین بن موجب فرزند کرده و از طرف حسن بن هذیل بطرف ابو السرایا رفت
نفوذ ی در واسطه رفتند که شده از نسب و در آن هم نوشته است

قالی لنا بکتیبة الفتن — وافضل کیدک الرای الحصین
تحت ذیل نقد منک ابی — هیچ لیره داء دفین
اتدوب ما بر الفتال قوم — بنفرهم فقطاعهم یدین
سیطلها علیک مقلات — نقر تحدد ها فیک زبون
دیعث لما بیان الصدر منه — ولا یخفی اذا ما الحصون
فانک ذا الفتن بعد کانت — تعاظم ذی طلب الظنون
و دونک لا تؤیدنه بعزم ای — عنبره دیع ما الا یکون

پس از آن ابو السرایا و بعد از گشته و به شهر بن حسن شعبه و اینکه بر بصره در عیار کرد
و شهر بن جعفر بود که با بصره رفت و از کسانی شد که در بصره بود و در بیابان حسن بن
ابی الحسن و بر شهر گیرد و بیرون آمد و از این جماعت با ده با سه هزار و در آن
شهر سفر بود و بعد بسیار که شهر را در رحلت دولت و نامه حسن بن هذیل
بود که بر شهر بخواند و در کرده با هر احد که در ظفر او و قوم دو کار
و طرف شهر این گروه ممتد که آن گروه بر کسب خلافت بر گشته و در نام
بلکه این بود که در آن و امور را در رد و پر و مردمان بصره که با هم در بر قبضه
رفت که کار که به وسط بود تا بدان دور هم گشت و امور که صلح بود و هم بر اطراف
بر دیگر صلح کنیم ولا و اتیه ولا کرامة بر کار این عرضه بر دو مساله ایشان بر باره مراد بر کار
ابن کار بر هم بود و از واقع آن را در آن وقت و در شب ها که در امر مؤمنین نمود که شهر بیلکه
بر شهر چنان شکافته از کار بگذشت و بدون تاریخی که با شهر در آن بماند زیرا که

و بعد از آن بر از تعیین نمود بر شهر در شهر که بخواند و در آن کار ایشان را در به بنی الرز
آن که خواند جزای حسن بن هذیل بود بار که او با او از این دولت و در مرض دیدار او
و به آن که صلح بودند صد گذشته و آن در آن کوی در جمع شده و بیابان بغداد
بغداد چون بر او و مردم بغداد و از لشکر و بر شهر در عیار گشود و جمع او را
بیکار و صد دو بود بالقاسم بن حسن تا غفه و به عار اد رطب الفقه ترده دو و ادر بود
بدینه یار هر کس که بود بجنگ مایل شده و بر شهر بالکوفه عظیم بغداد در آن تا پزرگ جاوز
شد و حسن بن هذیل بغیر بود و آورد لشکر را بود چه شد که در بیان آنها بزرگ
و مردمان آن را از آن گشته کار بود تحقیق و حذر نمود در بیت ابو السرایا چار او را
تا به بیه خود کرد و به نظر رفت و هوا بستگار آن بیند در شهر شده بر بن العلاء بن
خوارزم و دیگر بود سیاست و بغداد بسیار است و بیا بر شهر بر رفت و در دو بار لشکر در آن
نمود همین عیش گشته بر شهر تا رفتم و علم بر آمدم و به ضد نزاع نیم دو او را
در تور تن بر دو لشکر را زبور اده و بیام در بر ابو السرایا بعد براتکاه تخم ابو السرایا هم
اگر بود بود که خواسته بر دیگر بود بیت بر آن دانی و ضبط بود با گفت که به بر شهر بخند بر رد
آن را که از آن دو ملحق به آن که بر جز آن را دو بن بود در حفظ بر گم و آن کرده مرد کوفه ابو السرایا
پیدا شد با خطاب چه بیازد بر از آن خواب گشت بر بالکوفه که بود چند بر لشکر او هر که بار
تا بر کوفه دانی هنگام ابو السرایا دانه بر گشته در آن بکند بر جمع و علی بن محمد بن
جعفر الأفطس بن علی بن الحسین رات مکوس و ابو السرایا شد و عباس بن
محمد و جعفر و بن جعفر عظیم بغداد تا آن که بعد آنجا ما بن علی بن محمد و
بالسرایا بوقعه در بصره و این با آن فرقه ایشان را در مکان خود و دو بار
عظیم و عمر بن الحسین بر آمد و ابو السرایا بن زید که و محمد بن علی عبد الله بن محمد بن المنصور
بیکار و شود کرد طلب و تخریب و تضعیف ایشان بود و دیگر در خطیب کرد

بیان ظهور محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

ابو الفرج در مقاتل الطالبیین گوید در آن سال محمد بن جعفر بن محمد علیهم السلام در مدینه
ظهور نمود و مردمان را به بیعت خویش خواند که و امیر المؤمنین بخواند او را با دو

محب گفته و خبر از حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما با ملکی که محمد بن جعفر که
سلام الله علیهم [illegible] شهر بغداد در محمد بن جعفر ام ولد است و کنیت محمد ابو جعفر است و در
[illegible] در [illegible] آل ابی طالب بود [illegible] در [illegible]
خبر از در آل ابی طالب سوار شوند [illegible] بغداد و خبر داد سوار شدند [illegible]
[illegible] و ابو جعفر [illegible] بود [illegible] از پدر بزرگوار خود جعفر بن
محمد علیهم السلام نقل و جماعت محدثین مانند محمد بن ابی عمیر و موسی بن سعد و یحیی بن [illegible]
و جز ایشان از وجوه محدثین از او نقل [illegible] محمد بن [illegible] در [illegible] احمد بن
عیسی از محمد بن جعفر علیه السلام [illegible] ابو طاهر [illegible] عابد [illegible]
[illegible] احمد بن محمد بن سعید [illegible]
محمد بن جعفر بود دیدم [illegible]
[illegible] و خبر از احمد بن محمد بن سعید [illegible]
[illegible] دختر عبد الرحمن [illegible] علیهم السلام محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن سعد [illegible] فاطمه دختر [illegible]
[illegible] و محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]

لم اکن من جناتها علم الله و انی بحرها الیوم صالی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در ذیل

[illegible] محمد بن جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از محمد بن جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
اللذین استضعفوا فی الارض [illegible] ابو الفرج [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]

تحقیق [illegible]

بجان دیگر رفته نیز موضعی بود که یک جیره دنانیر و ادرار بدو یک سنه و نیز بعین
از نوع خرید ادیه آن آب را تعمیه دیدیم اسم موضعی که در زمین نمارسیم بجمه اردن
محمد بن جعفر بن محمد بیام قرار داده بود در بیضه الی حضرموت بن موسی الکاظم علیه السلام
علیها مرده برانگیخت تا گرما رجاع و خفا بگذارد محمد بن جعفر بن قرار نشد و دیگر
درونیز اردن بن شبیب جبر سوار بیعه قرار داد و انجان برفته و محمد بن جعفر بود در آن
موضع بعد مصره کرد تا آن موضع سوار بعد و دست زدن نرسید بحر را وز
تمام محاصره طول انجامید و نوشتند دو بیرون بجاه پایان رسید ایران همه تفرق
کرده بودند بسیار رفتند و محمد بن جعفر را نیز حضرت بو عهد رد داد که ترتیب برادر داد
و نفع بوشته و مجموع امه اردن بن شبیب رفته و برده بود و در احجار الحجاز انبار
بجواب اردن بیند رفته امام محمد بن علی بن حمزه بگمه اینه دوستان دو بیان محمد بن
جعفر و عیسی جلودی اتفاق افتاد اردن بود و خفا تر نمود فاز آن اولی را یت
جماعت طالبیین بود تعیقد که انچه در مجالس بعضی ولات حکم نمود تا بجز نهان برشد
جز الیه بود و ان تا نه طاهر بن سیاه بر جماعت برفت و بعد بر جماعه
عاضر بود و اردو ابو مسکن و تشدید برفت که طالبیین نکو امر از حجاز به کوفه
و صعب از خیش آنها برفت او گفت و حسن بن سهل بعد و حسن انجان بود کتاب
حرس ان بخر سه اعز قرار داد و محمد بن جعفر در جا برد و جمع جنازه ای او برفت
او رده و جر لشکر مهتر اموی بابر دو دو ماه که محمد بن بر داد و در برده او نمود
برادر کرده طاهر را در بعد الحارث و گفتا هذا ما حکم محفوظ منه تا کی سنه
کاتب از هیر زر شته و او امر و لیست بالمه و محمد بن جعفر بو سر بوزده یار دام
رکن و جو آن بیغ بو نیز ما بود بن اردو اشنه الکیه تا او داد نمود

حال بقیه اخبار ابی السرایا
و محاربات او و کشته شدن او

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین مبارز اخبار ذکر کرده که چون سپاه هرثمة بن
اعین در شرق صرصر و سپاه ابوالسرایا در غرب صرصر برخی شدند و حسن بن سهل
علی بن ابی سعید و جماعتی ترک سوار جمعی برای روانه داشته و با محمد بن ابی العباس قائد همراه

غزوات ابی السرایا

داود بن زیاد

و او را بزرگ بگذاشت و علی بن ابی سعید بر مداین تهدید کرد و ابوالسرایا در آن حال بعسکر
بمحاصره کرده و هرثمه که بر شرقی بود اکثر جسر صرصر در میان انجان بیابان بود و ابوالسرایا
آنکه بر مداین داشته بجز او نمود و پیوسته یاران خود نوشت که او را از آن جای فرار کرده و تعقیب
برد این سوگند که از دو در میان مردم او رساندند قال امر کم و خلیفه ابی السرایا ابو
الهیجا کشته شده چون از عقده عبور رسیده و بیکی از شب او ابوالسرایا او سود در مکان
که و بطرف قصر ابن هبیره و جز بر رجب رسیده همه که بنزاجه و در آنجا هم روز ماند
و جنگ جلیل شد و در میان انجان بگذشت ابوالسرایا منهزم و برادران کشته شد فتوایی سیاه
که تصحیح شد تا بکار برسید و هر شهر از جهال او به علت و اندیشه و در آن برابر او از آنجا بود
بر مردم کوفه بر مید و انجان سوار بود و جنون بود و کلمات او بود آب را داد و در زوی
آن بود به منها و معانی کرده و در شب کوفه است بجرد لذت انچه بود و فقه مردمان نمود
از فراست بیرون و اینچه مردم کوفه لب ظلم افتاده و در پیش بود و کار لشکر او وضع بود
و جنگ و جنگ در آمده و هر سه آن جنگ بعضه او بهره از در حال بیابان جنگ و مناز له
امور بود در این حال و در اندیشه این او بعضه آن از هراس بود و مردم بر شهر بر آن اله بود
که و است ایشان را و تعقیب و کمال و جهد و ماند مردم کوفه بعد و خود از بود بر آن سپاه
بند و جمع لشکر دست یابی و گفت و کشته مردم و رسیده و از آن پس هرثمه بطرف مردم کوفه
بر قاسیه و از طرف حجاز لشکر آمد و ابوالسرایا از که بر سپاه و سر برخی شد و دو
نمود او را بجهه و صفا را که نمود و حسن بن سهل بود بر سپاه و جریر بن حجاج بر سر
لشکر و قرار در قلب لشکر بنام کرد و از آن طرف هرثمه بن اعین لشکر را ترتیب داد یا بان عقبه نمود
ابوالسرایا نیز چون بود بفرات در دار الجامعه کوفه لشکر نه سپاه گرفتند در کار زار نه همراه از
آن ابوالسرایا یک لشکر بود کتاب و حرقه حمله او بود و سپاه هرثمه و نیز به نظر بطرف کرده
برادران روی رکاب خود بگریز برفتند ابوالسرایا با سپاه خود تا شب بر گشتند و از
دنبال ایشان سپاه بزرگ شده تا از به داخل شود انجان از لشکر دور فرب ات
انجان و سپاه با بر آنها و از همه سپاه هرثمه تا خدق و ابوالسرایا از عقب انجان برفت
و با رفته و از پس باز گشت و ابوالسرایا بود چنانکه امته و د شد کسانه همراه او بود
در سر راه و از آن وقت مردمان در خدمت ابوالسرایا بکوفه باز شدند که گفتند و از آن پس

ابوالسرایا روز چهارشنبه نه روز از ذی‌قعده گذشته برفت آمد مردمان نیز به بیرون شدن
پرداختند که گفته بود جاسوسی وی او به حرم بود و هرثمه بر خلاف دلایل روز
به در شهر بیامد پس سپاه بیامد تمام الجلودی حاضر بود و حرم جای جامع دقیق دلایل
قنطره رفتند و از در بخشیده سوار از هرثمه تا پایان شدند این هنگام ابوالسرایا مانند
شتری که دیگر خفقان بازگشت و حیدان حماد کشته بود برادرش شعبه خفج
در فرار زخمی یافت مردمان ابوالسرایا را بالیس لشکر نخواهند صفوف فرو گشود
کینه دار خود بودند هم به سواره دار آن طرف هرثمه سپاه صفها را بشکست و سپاه
بر خالیسه مردان دلیر گرفته شد و دیر او نان لوکشی نغیر بجنگید طلب کردند غبار
میدان او بود از کسی که بود بر تجرد بی نیزه سر دار کرد سپاه و هرثمه میدان چرخ
سپاه و زمین جنگ سپاه در سپاه افتاد نفیر جنگ از کس خرخنگ و فتح گوی از
ره آبنوس بر گشته و هم از وی از فرق از دیله کشید او از آن زرد تیر از سر و دس
کرده بود زخم بر او در نیزه و به تغذیه سپر افراز که مشهر جان قتالی در بیان
الحق برهم از پیچ ظفر به موی بیچ کوتی بشد در نقوان نزد نظر ابوالسرایا باز
گشت روح بن حجاج افتاد کشته بود که ناه فرار کرد از عصا از نوره به لوازم
شوری گفت به شم و جار بود عجب که رفتح و حیدان نزد کشته گشته خود و نیز آن
روز حسن بن حسین بن زید بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عز الدوله با مهر و عمو کینه
غلام ابوالسرایا به قول او هی آتش حرب تیز و زمین کف نمونه تنچر لکن ابوالسرایا
خود از سر بر گشت و با سر بر هنه به نعلش و پیاده بر کشت صفوف در اندک ساعت
قدم به کوکبه با فرار از سپاه شست و او بدون شده وجه بر عقب آن ماجری بیچ
مانده او این عجب و حیوان مدت داد دار دسته حمله ورشد و این تاج از
ریختگان هرثمه به ترک زده و بر آن خود دود لشکر و دو بار و لقاء خدمت برون
آمد با ابوالسرایا خبر یافته برو جای مردانگی داده هرتیز از ابوالسرایا فان به خود
داد و جای خود بر تمام حیث و دارد قبول زمینی سنزل جمع کرده سوده به
بر رکاب شد خونه و جان با بر عقب نمانده او و جای بر تیغ و قبیح و فضور و شستر را دوم
گوید از دنیا آن بیشتر آن نه ده از آنها هنگام خفتن تا بصفا رسیده او خرقه

نوبت محاربت ابوالسرایا و هرثمه

ابوالسرایا هزار کس از مردم گوید کشت پس هرثمه دو روز از آنکه بر عقبت افتاد بماند
تا عقبه شد هم مردم عجم از کوهی دلاو عقل وراوی که کشته مردم گوید بخارا ابوالسرایا
کوفی شبی برده دوازده با سپاه هرثمه با خود اتفاق هرثمه جوانمرد جهت او بر شتغلی ساخته
ایر کرده و ابوالسرایا خبر یافت که عبود در فیث سدر ایراد کرده و از آن شب بیرون
بود رها و نور رها وی با راد بعد در میان لشکرگاه و خود کرده راه که به بود اگر لشکر او را دید
لگرد و درنگ عبدالرحمن وضاح سوی ایشان بر آمد و نخواهد و تخیم ایشان به خلاف ایشان مردم او
آمرها و ابوالسرایا هزار کشته او مردم گفته از جانب لشکر هرثمه شبانه دار آن سوی عبدالله
و جمالی هرثمه تو نزدیکی کسان کشتی بعضی و بعضی بر پیشه لکن بر خلاف ولی را دفعه ها دیر
کشته شد و الحق هزار کسی از مردم فقدان کارکرد کشته شد و جنگ هرثمه دز
برادر عبدالرحمن و وضاح خود گفت و صلح ولد کار کشته و در راه حرب و دفع دشمنان
بهشتی بود که به فرار از مردم گفته هر اراده دو غوغاء و مرد برده او به نزد حجر خود راه
بیابان یک بیست از هر دو این جفت‌ها ماه این بخیل بود نشسته که دیگر در آن راه
عبدالله بن ثابت گرفت و بردند گوید حمله کشت بر اوشه و حسن ایشان از نمیرکان را به نزد دهقان
آنان بود بیک لشکر تا از صفای عبدالرحمن و امیر خود هرثمه بود و بسته سپاه ایشان دید آن
سپاه بود که شیده و به ایشان بود نسبت داد و بر او لکن حسن تا میان شاه از آن دفعه و حسن
و قند در میان در کرده بعلاء حسنه تا بر دیدم گوید غلبه داشتند و کسان ابوالسرایا فرو شده
دار آن لیلی ابوالسرایا عبد بن محمد بن جعفر بود و رفته به اهل بصره و جنگ در صحرا و در فضا رفیق به جمع
عسکر و به دیر خراج قریه لیت از اول ابزار دیر برده در بدیع غالب و حلقه دار به آن آن
وار کار کردی خانه داد و بیامد تا کوه و با سواران خود از پیش هرثمه سر برافراشته
غلام هرثمه در فتح و هرثمه بر جنگ آماده شد تا را هرچه بود و بجهت بیاورد آن طرف ابو
السرایا خبر آمد و بیلابا با سپاه هرثمه حمله آورد گشت هرثمه عزم برگشته از مردم گوید
از جا در رفت و جمع کسان لو بر نیزه و ایشان در شب و شر انگیزی که او جند اگر این جوان
دهان بود با او امیر او به دار ایشان که آن با سوی سرکرده سپاه ایشان نمودند همه رکاب
و در حق او با او رسیدند با او حسبت تکمیل دار که دست سپاه و امر خلافت او از
کسان بر عقل بر فشنگی لیلی آن ام خود بر تصویب داد و در او روز دهم بر او اتفاق جمعه

تا در این امر بیندیشیم ولیکن [illegible] نظر دقیق بکردیم [illegible]

[illegible] گفت مردم کوفه این سخن [illegible] ابو

السرایا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو السرایا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو السرایا بر مردم کوفه خطبه [illegible]

[illegible] یا اهل الکوفة یا قتلة علی یا خذلة الحسین ان

المغتر بکم لمغرور وان المعتمد علی نصرکم لمخذول وان الذلیل لمن اعززتموه

والله ما حمد علی امرکم فنحمده ولا رضی مذهبکم فنرضاه ولقد

حکّمکم فحکمتم علیه وائتمنکم فخنتم امانته ووثق بکم فحلتم عن ثقته

ثم لم تنفکوا علیه مختلفین ولطاعته ناکثین ان قام قعدتم وان قعد

قمتم وان تقدم تأخرتم وان تأخر تقدمتم خلافاً علیه وعصیاناً لامره

حتی سبقت فیکم دعوته وخذلکم الله بخذلانکم ایاه ای عذر لکم فی الهرب

عن عدوکم والنکول عمن لقیتم وقد عبروا خندقکم وعلوا [illegible] ینتهبون

اموالکم ویستباحون حریمکم هیهات لا عذر لکم الا العجز والمهانة

والرضا بالصغار والذلة انما انتم کفیء الظل تهزمکم الطبول باصواتها

ویملأ قلوبکم الخرق بسوادها اما والله لأستبدلن بکم قوماً یعرفون

الله حق معرفته ویحفظون محمداً صلی الله علیه وآله فی عترته

[illegible]

خطبه ابو السرایا بر مردم کوفه

عاقل و بی‌جهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فما [illegible] الملك فلم اهتد | لکم [illegible] من الارض

فلانا وجهلا واغترارا بمن یری | [illegible] فی التراب [illegible]

لقد سبقت فیکم الی الحشر دعوة | فلا فیکم راض ولا فیکم مرضی

سابعد داری عن قلی من دیارکم | فذوقوا اذا ولیت عاقبة البغض

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما نوبتی که هرثمه حکم کرد آن وقت ابو السرایا بعد از آن بار که هرثمه و مردمان سوی او رفته
بودند کندن خندق فرمود تا خلق گرفتار برفتند و آمدند و بگفته که دست برآوردند ابو
السرایا نیز با ایشان تمام آن روز به کار مشغول بود تا که بر اسب نشست برای
امان گرفتن از آن پس به کار خویش تمام شد و بر مردمان نیز [illegible] و فرمود در مجلس
کوفه محمد بن زید و نفری چند از علویان و جماعتی که از مردم کوفه بودند و نیز [illegible]
در آن شب شبیخون زدند لشکر محمد که محاصره آن دو آن قوم شکسته ای اشت نمود که
خبر ایشان برآمد و جماعتی در خواب بودند آنگاه از کناره و باب قراره [illegible]
تا بجا بیابان در آمد و از آن طرف یعنی هرثمه بن اعین الطائی گفته تا جمعی از مردمان
سوی هرثمه شتافتند و از آنکه بر ایشان پیروز شد از آن انبار شده [illegible]
ایشان بود و جنب نشستن در دشت مردمان بسیاری ماند و دو [illegible] سوی آن
بخت و منصور بن المهدی که در آنجا و هر شهر و هر طرف گفته بود در آن تاریخ بود و جواب
خندق آنچه برآمد و در روز آن تاریخ [illegible] ایشان از حیله ابو السرایا و دیگران نیز بود
و منصور بن المهدی و مردمان سوی خطبه بلند و ایشان به نماز بگذاشت و [illegible] الفتح بود
که لوایت کوفه بگذاشت و خروج روز چند در نظاره کوفه بنشست تا مردمان در شهر آمدند
بازار مدینه و دیار ایشان را از وحشت و اضطراب حرب با سعود که آن وقت طرف بغداد
کوچیدن و سعود از آنکه ابو السرایا بر طلب مقام ناحیه و با بجهت بصره رفت

باب سفر کردن ابو السرایا با یاران

و ملاقات با حوادث در ایام روز قادسیه

چون ابو السرایا و اصحاب او نزدیک بصره گرد آمد و در روز حرب از اهل بصره بودند و از خبر
بصره رسید اعراب از غلبه سلطان و حکام برآمد و رفتند که حال ابو السرایا
از بصره و دفع ایشان شدن خبر آنکه از شهر در بازار ابو السرایا بود و سلطان تقدم است
به ایشان رسید باز شد ابو السرایا چون این خبر شنید [illegible] و فرمود که [illegible]
لشکر آن را در حوالی بود باز نمود صورت حال و سلطان بصره مسافر [illegible]
در روز آن با ایشان حوالی کسی که در وقت [illegible] توقف نمود [illegible]
صلح در آن [illegible] از دجله بگذارد و در میان خوف و جنب [illegible] [illegible]

خبر اعراب داده از [illegible]

محمد کرده

محمد بن زید را شکست و هزیمت از جماعت و لشکر و جماعت الکندی آن بود که ابو السرایا
از جمله الکوفه و اعراب بعد از آن بود و با ایشان جماعت نوبت [illegible] حکم دادن و [illegible]
الصعالیک و طبایع هر کس مسلک و مذهب که داشت [illegible] ابو السرایا که
مرد اعرابی بیابانی بود قریش و در میان راه اندر آمد و بیرون شد و با ایشان [illegible]
و خود نمود و غلامان و [illegible] و از آن پس آنگاه ابو السرایا از آن [illegible]
لشکر را بر ایشان به دروازه ها لا بر در پیشه ابو السرایا [illegible] در [illegible]
بجز دو ماه و گفته در حیله لشکر و ابو قاسم علی بن جعفر آنگاه و والی اهواز بود به [illegible]
[illegible] نمود و قتل ابو السرایا بود و گرده بود و باز گشت او را از آنجا [illegible]
از خود نوشت و او نوشت که ابو السرایا این سخن گفت بود [illegible]
و چهار [illegible] نمود [illegible] که او [illegible] و [illegible]
جماعت زیدیه در کتب را [illegible] محمد بن محمد بن زید و جماعت علویان نیز با او [illegible]
و در آن باب [illegible] ابو السرایا چون لشکر شکسته و مردم [illegible] بود نیز از [illegible]
بر حکم گفته ابو السرایا به اشارت ایشان بر در آن که سپاه او [illegible]
بر دست لاجرم [illegible] شده و [illegible] [illegible] تا [illegible] شکست.
که برادر او آن وقت از طرف برانگیخته [illegible] [illegible] [illegible]
و ابو السرایا بر حمله تا [illegible] سوی خانه [illegible] [illegible]
و [illegible] شد [illegible] و [illegible] آرام [illegible]
[illegible] و [illegible] تمام قریه از آن [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] به آن [illegible]
برادر [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و [illegible] سوی [illegible] و از آن پس [illegible] [illegible]
و ایشان سوی [illegible] حسن بن [illegible] محمد بن محمد [illegible]
نام حسن بن [illegible] و از [illegible] محمد بن جعفر و [illegible]
به حسن بن [illegible] گفت [illegible] حسن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ابو السرایا

حجره ... آن است که او از بنی فاطمه بود و علی بن حسن بن حسن بن عباس بن علی
ابی طالب علیهما السلام ... [illegible] ... به سبب ... در ایشان ...
از ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... ابوالسرایا ... [illegible] ... ابوالسرایا
... [illegible] ... حسن ... [illegible]
بازداشته ... ابوالسرایا ... [illegible] ... قتل ابوالسرایا
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابوالسرایا ... [illegible] ... حسن ... [illegible]
... [illegible]
ابوالسرایا ... [illegible] ... ابوالسرایا ... [illegible]
و محمد بن محمد ... [illegible]
... [illegible] ... قتل محمد بن محمد بن زید
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ما گرفته ... ابوالسرایا
حفظ ... محمد بن محمد ... [illegible] ... ابوالفرج ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابوالسرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حسن ... [illegible]
رضا علیه السلام ... [illegible]
اطراف ... [illegible]
الحکم ... سکه دینار ... نام مبارک حضرت امام رضا علیه السلام ... [illegible]

محمد ...

صاحب روضة الصفا و دیگر مورخین به جای ابوالسرایا ... [illegible]

باب احوال کسی که ... ابوالسرایا

خروج کرده ... [illegible]

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می‌گوید ... [illegible]
ابوالسرایا خروج ... [illegible]
... احمد بن عبدالرحمن ... عبدالحمید ... [illegible]
... ابوالسرایا خروج ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... محمد بن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
قرآن ... اتقوا الله ما استطعتم
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابوالسرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ابوالسرایا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

داد و قیه ... بیت ها ... و به ...ها و ... ده ... و ... ده ...
ودرم ... و ... قراطیس ... و ... طومار ...
و ... درم ... از ... و از ... و ... درم ...
و جمع ... و ... و ... و ...
و ... نوشته ... و ... و در جمع ... که ...
... جمع ... و ... ابو ...
و در ... جلالت ... و ... ولایت ... ابو ...
... و ... و ... در ... ابو ... القرائة ...
الملک ... صواع ... که ... بود ... ابو ...
مردان ... و ... و ... مردم ... بود ... رجب
... در ... ابو ...
علیه ... نوشته ... که ...
... و ... و ... و ... و ...
... محمد بن ... ابراهیم بن سلیمان ... بود
... ابو السرایا ... محمد ... بود ... و ...
... نوشته ... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیه جامه ... بود ... مسوده ...
... در ... ابو السرایا
... جامه مسوده از ... طرف ... محمد ... بود ...
... ابو السرایا از ... ابو السرایا ...
... بود ... و ... ابو
السرایا از آن ... محمد ... بود ...
و از آن ... ابو السرایا در آن ... محمد ... از ... خبر ...
خطبه ... و ... از ... و ... در ... کتاب ...
... مردم ... و ... از ... آن ...

... و ...

... و ... منسوب شده بود. ابو السرایا ... ابو السرایا ... مسوده حمله ... کوفه
... جنگ ... و ... دعا ... محمد ... نصرت ... ابن ... ابو ...
باز گردانید ... مردم ... و ... جامه مسوده ... در ...
... ابو السرایا گفت یا ... مسوده ... خواب ... بود
ابو السرایا در ... محمد ... و ... در از آنکه ... از آن ...
... و ... ... در ... ابو ...
... و ... آن قوم بود ...
... بود ... ابو ... محمد ... بود ...
... ابو السرایا ...
محمد بن منصور ... ابو ... بن ... بود ...
... محمد بن ... و ...
... و ... و آن ... قصه ...
... ... از آن قصه
از ... در آن ... که ... و آن قصه این است

یا دار ... دفاء لها ... حیث الحوادث ...
... اهلک ... ... التصدیر والرفق
فان یکن ذلک للاذان مستمع ...
فانی ... الا وهو منتقل ... وای ... الا وهو ...
من ... الدنیا ... ... الخلق ...
فلیات دار ... الا ... ما هو ... والحرق

الی آخره ... محمد بن منصور ... ابراهیم ...
... اللهم انی اسئلک بالاسم الذی دعاک به
سلیمان ... السؤال ...
داود ...
... و ...

... از ... علی ...

اللهم اني اسئلك بالاسم الذي من دعاك به اجبته بارفع الصوت
تمام از تو بركت و ملامت آن ابراهيم تو آن نام بخواند اجابت بودی او بود برد
در اين معنی در طمعت فرح آن خانه بود خدا الغفور آنکه از نور روشنی بریزد از این کلیم
و از آن مرد خوش بود الله کشید و جان بود آن قاسم بن امام بهم آنکس خروج نمود
و امرای از ایشان فتح درين مورد [illegible] آواز طنبور [illegible] قاسم کشته
ابرار این قوم [illegible] و از ابی [illegible] و اصحاب [illegible]
ابو الفرج [illegible] در صحیح [illegible] احمد فی بن [illegible]
[illegible] بوی بن [illegible] ابراهیم بن عبد الله [illegible] در مرثیه ابی
السرایا [illegible] و ابن عمار [illegible]

سل عن الظاعنين ما فعلوا — واين بعد ارتحالهم نزلوا
ليت شعري والليت عصمة من — يأمل ما قال دونه الاجل
اين استقرت نوى الاحبة ام — هل يرتجى للاحبة القفل
ركب الحتف بالزمان على — ازعاجهم في البلاد فانتقلوا
بني البشر الذين والملاك لهم — ومن اتيت بفضله الرسل
خانهم الدهر بعد عزهم — وكان للناس بالدهر فاني قبل
بانوا فطالت عيون شيعتهم — عليهم لا تزال تنهمل
واستبدلوا بعدهم عددهم — بئس لعمري بالمنزل البدل
يا عسكرا ما اقل ناصره — لم يثنه عن عدوه الدول
كانهم بالدماء اذ قتلوا — صبغ فما ان ثنيهم الوجل
لا تبك من بعدهم على جدث — فكل خطب من بعدهم جلل
في فلق تلك الفضاء به — كانها شعار من دمه بلل
تناهم الشيخ من كتائبه — والشيخ لا عاجز ولا نكل
بالخيل تردع عن ساحتهم — محجب رجال كانها ابل
والسابقات الجياد فوقهم — والبيض والسمر القنا الذبل
والرجل يمشون في ظلالها — كما تمشي المصاعب البزل

والمنيات

والخيل بالات في اعنتها — كانها في رؤوسها الشعل
حتى اذا ما التقوا على قدر — والقوم في هفوة لهم وهل
شدوا على عترة الرسول ولم — يثنهم رهبة ولا وجلوا
فارعوا اخفة وقد نهته — وما انثنى ابو الفضل من هتكوا
والله الحي لهم والملائكة — والله في امره لهم يهل
بل ايها الراكب المجد والناجي ابن لي لا امنك الهبل
ما فعل الفارس المحامي اذا — ما الحرب دارت رحاها الثقل
عانت الضربة على نزف — لله عينيك ايها الرجل
من فوق جذع ايان ثائلة — تفري بلحيها المفصل
ان كنت الضربة كذلك دعا — اشد ضعفه ولا الفشل
ولو تراه عليه شكته — والموت دان والحرب تشتعل
في موطن والخوف مشرعه — فيها قنى المنون تنفصل
والقوم منهم مضطجع بدم — ومومق اسره ومنجدل
وما يقض نفسه ودو زرنق — يطمع ثنه الضباع والحجل
في صدره لا كوفار من يده — يعيث فيها الشبان والشبل
تحمل منها الموت مخبرة — كما بمثل المدرج الثمل
في كفه عصبة مضاربها — وذابل كالرشاء معتدل
كانما ربة القضاء في يده — وللمنايا من كفه رسل
يا دب حمى لنا واربه — وهو لا مرهق ولا عجل
لما تراه منه — في الروع لما تناجز الاسل
في موطن لا يقال عاثره — تعصرنه بريقه البطل
ايا الترابا نفسي مفجعة — عليك والعين دمعها هطل
من كان تبطي عليك مصطبرا — فان صبري عليك مختزل
هل وقع الرزء للجبان اذا — ضاقت عليه بنفسه الحيل
ام كيف لم يحبك المنون ولم — يرهبك اذ جاء يومك الاجل

فانهب جميعاً فكل ذي أجل يموت يوماً إذا انقضى الأجل
والموت مستوطئ جماعتكم والناس ناج منهم ومختبل
من تسلمه نفسك به أبداً ومن نجا يومه فلا يئل

بیان احوال عبدالله بن جعفر بن ابراهیم
ابن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

ابوالفرج در مقاتل الطالبین گوید در علی بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام امه [illegible] عبدالله بن حسین بن علی بود در زمان [illegible] کتاب [illegible] پوشیده [illegible] کرد [illegible] او [illegible]

بیان حال محمد بن عبدالله بن حسن بن
علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و شهادت او

در کتاب مقاتل الطالبین مسطور است احمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم کنیتش ابوجعفر است و [illegible] او جعفر [illegible] او در زمان رشید مذکور است و در [illegible] موسی بن جعفر بن علی بن حسین علیهم السلام و علی بن حسن بن علی بن حمزه علوی [illegible] محمد بن علی [illegible] ابراهیم بن ابی محمد [illegible] معتصم [illegible] و [illegible] معتصم [illegible] در زمان [illegible] معتصم [illegible] [illegible] آنکه [illegible] بن علی [illegible] او [illegible] [illegible] معتصم [illegible] محمد بن علی [illegible] ابوجعفر [illegible] [illegible] [illegible] معتصم [illegible] [illegible] [illegible] معتصم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در همان وقت [illegible] راقم حروف گوید [illegible] [illegible] خداوند مجیب الدعوات و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اولاد [illegible] بن ابی طالب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه [illegible] [illegible] [illegible] روایت طبری [illegible] اولاد [illegible] [illegible] خداوند [illegible] [illegible] [illegible] در میان خلفای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] ابوالفرج در کتاب مقاتل [illegible] [illegible] آل ابی طالب [illegible] خلفای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آل ابی طالب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان [illegible] و [illegible]
[illegible] و منازعه با حسن بن سهل

طبری [illegible] حسن بن سهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن سهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن سهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از قفای ... بمصر و بغداد ... در ذی قعده ... امر ... در مصر ... محمد حسن ... از [illegible]
... دولت ... دهان ... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... اسحق بن ... [illegible]
... و او ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
و حسن بن ... علی بن ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
پسر ... محمد بن ابی خالد ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
در ایام ... جعفر بن محمد ... [illegible] ... از ... [illegible]
بود ... [illegible] ... بود ... [illegible]
و علی بن ... [illegible] ... آن ... [illegible]
... [illegible] ... در شب ... [illegible]
و علی بن ... [illegible] ... در شب ... سه روز ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... زید بن ... جعفر بن محمد بن علی
حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در بصره خروج کرد ... [illegible]
... از زندان ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... در ذی القعده ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... محمد بن ابی خالد ... [illegible]
... [illegible] ... بغداد ... محمد بن ابی خالد ... [illegible]

ابو خالد

ابو خالد و ... [illegible] ... یوسف ... [illegible] ... نزد ... از ...
... [illegible] ... فی ذی القعده ... [illegible] ... روایت ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... عبدالرحمن ... [illegible] ... [illegible]

بیان ذکر ... [illegible]

بیان جنگ ... و بنی تغلبه در ناحیه موصل

در این سال در ناحیه موصل فتنه عظیم ... [illegible] ... در میان ... و بنی تغلبه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
از بنی تغلب ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... احمد بن عمر بن خطاب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

بیان لشکر کشیدن حکم بن ... امیر
اندلس سوی بلاد مردم فرنگ

در این سال حکم بن ... [illegible] ... عبدالکریم بن مغیث ... [illegible]
آن گاه از اندلس ... [illegible] ... فرنگ ... [illegible]
... [illegible] ... در میان بلاد ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... ۳۰

... [illegible] ... مردم ... [illegible]

جمیع ترکان این گونه گفتار و رفتار سلطان نسبت بهادر خویش [illegible] همو که در فکر تدارک
تمام آن نوع مصلحت نمودند و تا روز دیگر گشت جمعیت نفرات ایشان از هر طرف زیاده گر
دید و هر روز [illegible] شدند و آن جماعت با آن گروه سپاه در برابر یکدیگر [illegible]
[illegible] و در میان ایشان لشکر ناصر بود و [illegible] چند در میان [illegible] شد
و قتال بس صعب ما بین سلطان و ترکان [illegible] پیش از آن [illegible] و لشکریان [illegible]
جمیع سلطان این [illegible] ترکان [illegible] از [illegible] مجبور شده و جمع ترکان
ایشان [illegible] بر جراحت [illegible] نمودند [illegible]
حرب در میان [illegible] ترکان [illegible] شدند [illegible]
سلطان [illegible] از [illegible] جمع [illegible]
فرد [illegible] از [illegible] جان [illegible] از [illegible]
و [illegible] مردم [illegible] در [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] از [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] حرب [illegible]
[illegible] از [illegible]

بیان خروج بربر در ناحیه بودور
از [illegible] در دفتر اول بحکم ملک

و هم در این سال [illegible] از مردم بربر در ناحیه بودور [illegible] خروج لشکر [illegible]
موافقت [illegible] و [illegible] داد [illegible]
[illegible] در میان عرب [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] اول [illegible]
[illegible] عامل بودور در خروج [illegible] بن هشام [illegible]
حکم [illegible] از [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible]

تا بزازما

تا بزازها قائد [illegible] بجانب فارس [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] دفتر [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] حکم بن هشام [illegible] در عوض [illegible]
[illegible] در [illegible] طرف [illegible]
و [illegible] آمد [illegible] در [illegible]
[illegible] حکم [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] حکم [illegible]

بیان احوال دولة سلطنت مصر
از ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible] فخر الدوله [illegible] این وصف [illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس
[illegible] از [illegible]
روان [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] در آمد [illegible]
دینار [illegible] طرف [illegible]
و [illegible] از [illegible] غلامان [illegible] از آن
[illegible] در [illegible]
مصر [illegible] بلاد نوبه [illegible] زمین [illegible]
و [illegible] آن [illegible] آمد [illegible] غلامان
[illegible] آن قصر [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از غلامان [illegible] در [illegible]
[illegible] نوبه [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] نوبه [illegible] قصر [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] امیر
[illegible] از طرف [illegible] و [illegible] از آن [illegible] و [illegible]

دولة مصر از نقاب
خلفاء بنی عباس

خروج بربر بودور
۲۰

توبناه ادکو القصه با آن جواب برهنه و نیز از مصر باز گشته و کمی بیرون ماه در همین تاریخ
تعدد مرکه و اذن بعلی ابن یحیی در مقام خود [illegible] تا آخر سطور شرح و جز الله در
امیر عبدالله ابراز نوحبته مصر بیست محرم منصور خلیفه عباسی در کار گردیده و او را نوحاد
حصر که در زندان منصور باشد با دیر کاه عالی کشته و تا آخر در زمان خلفای بنی
عباس در مصر امارت یافته ابوالعباس فضل [illegible] و خلفای بنو عباس برکاه
واگذار نموده هر کس بودند [illegible] در ربط [illegible] اظهار [illegible] و جهار دیگر
و [illegible] و طرازه صحبت [illegible] نفیس [illegible] و جهار [illegible] و الحسن [illegible]
و دراز [illegible] در [illegible] و اول [illegible] در زمان خلفای عباسی در ولایت
مصر امیر صالح بن علی بن عبدالله عباسی بوده در ایام [illegible] و [illegible] امارت مصر
یافته و نوبت این امارت [illegible] ولی از او امیر ابو عون [illegible] آن
[illegible] و نام او عبد الملک [illegible] و امارت او [illegible] و نیز از او [illegible]
[illegible] ولایت یافته امیر [illegible] و [illegible] امارت [illegible]
[illegible] از او امیر محمد بن اشعث خزاعی با امارت مصر کامیاب شده در زمان امارت در [illegible]
[illegible] نقض گشته و معزول گشته حمید بن قحطبه بولایت آن [illegible]
امارت او نیز [illegible] و معزول کشته پس از عزل او امیر یزید بن حاتم [illegible]
[illegible] بر مسند حکومت مصر [illegible] در زمان او [illegible] و غلا [illegible]
مصر [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] آب [illegible] گشته
و [illegible] [illegible] هیچکس [illegible] در نظر [illegible] مردمان
[illegible] و [illegible] و [illegible] بزرگ و [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] گشته و [illegible] قحط [illegible] و از آن پس [illegible] امیر [illegible]
[illegible] و امیر عبدالله [illegible] حکومت [illegible] که [illegible] امارت [illegible]
[illegible] پس از او امیر [illegible] عبد الرحمن [illegible] امیر مصر [illegible]
[illegible] معزول شده و بعد از او امیر موسی بن علی در مملکت مصر والی گشته و در [illegible]
[illegible] پس از او [illegible] در زمان خلافت [illegible] و پس از او [illegible]
روزگار [illegible] و [illegible] معزول [illegible] بتقاضای [illegible] و پس از او

امیر عیسی

امیر عیسی بن لقمان والی آخر زمان گشت روزگار دراز نشست و امیر واضح مولی
[illegible] و بعد طول زمان امیر منصور بن یزید امارت یافته بعد او نیز بطول
حکومت برخوردار نگشته و امیر یحیی بن داود در زمان حکومت [illegible] امارات
مصر یافته [illegible] طول نکشیده و بعد از او امیر سالم بن سواده نیز در ایام رشید عالم [illegible]
و بعد از طول زمان [illegible] و بعد از او امیر ابراهیم بن صالح عباسی [illegible] مصر
ولایت یافته و آغاز حکومت [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] امیر جعفر بن یحیی برمکی در [illegible]
[illegible] عبدالله بن صالح [illegible] عیسی بن [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] امارت [illegible]
[illegible] جعفر بن یحیی [illegible] امارت مصر را
[illegible] عبدالله بن صالح [illegible]
[illegible] بولایت مصر [illegible] و [illegible]
[illegible] امیر موسی بن مصعب [illegible] و [illegible]
[illegible] مصر [illegible] و پس از او امیر [illegible] بن [illegible] و [illegible]
[illegible] مصر [illegible] ولایت او طولانی نگشت و پس از او [illegible]
[illegible] امارت مصر [illegible] و پس از او امیر [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] و پس از او امیر موسی بن عیسی عباسی [illegible]
[illegible] و [illegible] او امیر [illegible]
[illegible] و [illegible] رشید [illegible]
و در روزگار [illegible] امارت [illegible] و پس از او امیر [illegible] امیر [illegible] مملکت
مصر [illegible] بر [illegible] و پس از او داود [illegible] امارت مصر
[illegible] و [illegible] و [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] امارت [illegible] و پس از او امیر [illegible] صالح عباسی [illegible]
[illegible] در زمان امارت او [illegible] بن [illegible]
و در [illegible] در روز [illegible] و [illegible] در

در نوبت دوم امارت ابراهیم بن صالح عباسی در ماه ... در مصر بگذشت تا در ماه ربیع ... و هشتاد و
ششم هجری بود و در مصر ... و پس از او امیر عبدالله بن مسیب ضبی ... گلوبند (?) ...
گذشت و بعد از او ... معزول گشت پس از او امیر اسحق بن سلیمان عباسی در ماه
رجب سنه یکصد و هشتاد و هفتم ... بر مصر والی گشت ... با ... عباسی ...
... در ماه ... ملکوت ... از ... ماه ... بود در ماه ... عزل ...
... ماه ... از طرف ... ر نحست و از بعد ... و در ... گفت
... بود ... پس از او امیر عبدالله بن ... عباسی در ماه
... و هشتاد و ... والی ... و والی کشته ... و ... از ... ماه
گشت و بعد ... پس از او امیر ... بن عیسی عباسی ... در ماه
گشت و در ... والی ... و ... امارت ... بود پس از او امیر
عبدالله بن ... در دفعه ... والی شد امارت ... و در این ... در ماه
ملکوت ... و عزل ... پس از معزول شدن او امیر حسین بن صالح عباسی
امارت ... ماه ... پس از او امیر حسن بن عیسی در ماه ... و ...
والی ... پس از او ربیع بن ... در ماه ... و ...
در مصر ... گشت و معزول شد پس از امیر احمد بن اسمعیل عباسی در ماه ...
... و هم ... پس از او امیر عبدالله بن احمد عباسی ... ابن ...
... در ماه ... امیر مصر گشت و پس از او ... معزول ...
و بعد از عزل او امیر مالک بن دلهم ... در ماه ... و ... هجری در آن ولایت
... و در ... بار ... گشت و معزول شد و پس از او امیر حاتم
حسن بن بجباج در ماه ... والی ... گشت و ...
... گشت و معزول ... پس از او امیر حاتم بن هرثمة اعین ... ملک ...
امیر ... در ماه ... معزول گشت و پس از او امیر جابر بن ...
در ماه ... والی ... مصر ... نا ... او ... گشت
بعد از انفصال او امیر عباد بن محمد در ماه ... و شم ولایت ...
بهمان طول ... گشت بعد از او مطلب بن عبدالله ... در ماه ... و

واللّه

والی مصر ... مصر ... امارت او ... بنجی ... خلیفه ...
در ماه ... نوشته ... بقیه ... ارشاد ...
مصر ... داد ... قبول ... در ماه ... فارق ...
بود نوشته ... در ماه ... و ... رفت ... باب ...
... صاحب ... در ماه ... مشکوة الادب رقم ...
... در ماه ... و ... در مصر ...
او ... بن ... و ... بن ... بود ...
صاحب ... در ... اثر ... و ... صاحب ... از ...
بجمله پس از ... مطلب معزول ... بن ... والی ...
... در ماه ... معزول شد ... مطلب بن ...
بر مصر ... و ... معزول ... پس از او ... در ماه ...
... مصر ... و ... طول ... عزل ... بعد از عزل او ...
عبدالله بن طاهر ... مصر ... عبدالله ... و ...
... و ... مصر بود ... از ...
... مصر ... از ... در مصر بود ... در ...
در ماه ... عبدالله بن طاهر ... ابن ...
... عبدالله ... عبدالله ... و ...
... در حکومت مصر ... معزول ...
... مشکوة الادب رقم ... ولایت ... عبدالله بن طاهر ...
در مصر ... در ماه ... و ... از ...
... در ... آن ... مصر ... گشت ...
... و ... امارت مصر معزول ... بن ...
... بن ... عبدالله ...
طاهر ... عبدالله بن ... در ماه ... و ...
در مصر ... عبدالله بن طاهر ... و ...

ابن ... عبدالله ...

بکاتب عراق برفت و در آنجا بتکلف بگذرانید تا معتصم والی گردید و در ذی قعده
سنه دویست و ششم نیز معزول شد و فدائی ... بطلب ... برهه و نیز در آن کثرت جهود
بی گذار ... شد پس از عبد الرحمن بن طاهر ابن عبد الحکم در سنه دویست
اعادت یافته و این حکایت در سنه دویست و یازده واقع شد و در آن حکومت
زیست و ... در مصر ... بعد از وفات او ... محمد بن ... مصر را
شتافت و در زمان او محمد بن ادریس شافعی رحمة الله علیه بمصر آمد که ...
در ... و در آن ... سوانح سنه دویست ... صاحب ... کبیر از آن
برادر عبد الله بن ... در سنه دویست و ششم بجای والی ولایت مصر شد در زمان
او ... در شهر رمضان سنه دویست و هشتم و ... در
... در ... المذهب ... زاهده عابده
جلیله ... عبد الله بن طاهر در ... از عبد الله بن ... و
... دویست و ... پس معزول گشت پس از وی امیر عیسی بن یزید جلودی
در سنه دویست و سیزده بولایت مصر ... حکومت ...
و معزول گشته و امیر عمیر ... در سنه دویست و ... ولایت مصر
بنشست و پس از ... معزول گشته و دیگر بار امیر عیسی بن یزید بولایت
دیار مصر ... گشته ... معزول شد عبدویه بن جبله ... امارت
در سنه دویست و ... روز ... معزول شد
پس از وی امیر عیسی بن منصور ... در زمان او ...
از جماعت ... و از آن فوج ... و ...
... فتنه عظیم ...
در ... بزرگ ... خلیفه ... آن ...
... و ...
... از ... امیر ... طولون
و معزول گشته و ... مظفر بولایت مصر ... طولون
... معزول و امیر عیسی بن منصور ... بولایت ...

و در سنه

و در سنه دویست و نوزده هم معزول گردید امیر ... والی ... شد
... در مصر ... روز ... معزول شد و پس از ... کردید
ولایت مصر ... مدت ... و پس از ... معزول شد
و ... در سنه دویست و ... امیر ... و بعد ...
... معزول گشت و ... بن ... و پس از وی ...
... مصر ... اسحق بن یحیی ... و ...
اسحق ... عبد الواحد ... ولایت ... در سنه دویست و
... در ... و در آن ... امور ... داد
... و پس از وی عنبسة بن اسحق در سنه دویست و
... بمصر ... در زمان ... در ...
و ... اوراد ... و ...
... و ... در ...
... عنبسة بن اسحق ...
...
... و ...
... دویست و ... در ...
امیر یزید بن عبد الله ترکی والی ... مصر گشت در ... بود ... در
در مصر در ایام خلافت متوکل علی الله ... در ... یزید ...
... فسطاط ... و ... در ایام ...
...
...
...
و ... در زمان ... در سنه ...
پس از یزید بن عبد الله ... خاقان ترکی ... مصر گردید ...
... و ... احمد بن طولون ... مصر ...

دو مقیاس مصر

بخشی از ...

پس از او از خود ترک که از غلامان متوکل خلیفه در ایام متوکل به نیابت او ملک مصر گشت
و در ایام او نیز در مصر قحطی ... در ایام نزدیک و جا بسیار گشت که دلیل از دو
امیر محفوظ بن سلیمان نیز در ایام غلامی متوکل با بود مصر متعلق داد و ملک مصر بود
زمین مصر تا که ایام و رفتن متعلق مانده ام ... ارتفاع آب نیل به قدر ذراع
فتح مصر بود و واقع شد و اکثر پس از آن انداختند که ذراع آب نیل از ... قدر
بیکی بود معیار از فتح مصر که شنیده ام پس از فرا رسید آن حالت به تجربه در آن
و رو جمله بود معیار مراقبه دارد آب نیل با تمام ذراع بر کمال آن کمی رفته
گشته بود و مردمان مصر بتوانی شامل در بازار و مردمان مصر بسبب قحط
به نصف بر آمده دلالی نداشت که دیگر از اطراف مصر تجارت از جمله بلاد فتح تمام
علم بود با بیرون واقع بود محفوظ بن سلیمان مذکور که جانشین او در اوقات حکومت
مصر در زمان متوکل خلیفه بیست هزار دینار به کوه فرستاد به متوکل نفرستاد و با
زکات این بود که ای شیخ هر که نجیب بغداد در آمد کمبود متوکل پس از آنکه از بازار
بغداد فرصت یافته بود در آمدم و از سر آن اندیشه در هم هیچ خبر بود نعمت
و دیدم قسمت ... مبادا ... عطا بر آن ... رحمة الله
همه تو کیستی گفتم بنده تو محفوظ بن سلیمان گفت دیگر درهم ... زر ... تو را
گفتم در عشر ... امیر المؤمنین ... تو مبارکی در این درهم و بنده ... خود
گفتم لا والله یا ... که پس از ... بر داشتن ... از ل ... شنیده
... عندنا ... بلوه ... بیتی تو ... تکوه
رجائی ... فلیطمع الطامعون ... و ... فی ... تکوی
و فوج ... و ... نزول ... در ... غلامان مرگ بود که باید ... فقر ...
مارغفار ... بهر طمع دارای طمع ... الله متوکل قسمت ... محفوظ
بود و ... بعد از آن ... بود بخشید و متولی مصر ... باشد ... که مصر از
پس از آن بسی ... از غم ... و ... در ... ماندند
و در این معنی گفته اند

ما خاب عبد علی الله الکریم له توکل صادق فی السر والعلن

حاشاه

حاشاه ان یحرم الراجی اجابته اذا دعاه لکشف الهم والحزن

و امیر محفوظ بن سلیمان در امارت مصر که به نیابت کار کرده در ایام ... لیث و ماه و
ایام در همان حال امارت بمرد و در فتنه مصر که ... گشت و پس از او در امیر
احمد بن محمد بن ... والی مصر گشت و جمعی به ولایت ... انواع ... بود در مصر
اموات ... در جهات ... که از آنجمله این بود ... پس از آنکه ... بود
باقی بود قحط ... ایشان ... بر جهان ... حوائج در بازار ... بود
بی ... و ... مقدار ... بدو ... که بر ... بود
... مقدار ... لیکن ... جواب ... انبوه و ... اول
... پس از ... در این ایام فتح مصر ...
... پس از آنکه در زمان خلیفه ...
... دیگر ... از بیت ... بود ...
... فاسد ... روز ... و ... کرده
... احمد بن طولون والی ملک مصر ... و در امارت مصر مستقل گشت و در آن
امارت ... مردمان ... بود ... و این قصه در ایام
... جعفر متوکل عباسی ... در ... شهر آید
و در ... تواریخ مصر ... بدایع الزهور فی وقایع الدهور ابن ایاس
مسطور است ... و در تاریخ ... نوشته است ...
... بن ... مروان حمار ... سلاطین بنی امیه ...
... والی مصر ... و در جبل ... و ... وفات یافت
و ... مروان بن موسی ... از طرف
مروان حمار والی ... و ... ولایت مصر
... در ... بر ...
امارت مصر ... خطبا ... خطبه ...
... در ... و ... خطبا ... و مردمان بود
... خطبه ... آن ... والیان مصر ... خطبه ...

تمکین او نکرد و در بیروت خطبه را از وی گرفت و [illegible] عبد الله امیر مصر [illegible]
قطع او بود و رفت [illegible] او نکرد عبد الله نیز با بنی مروان [illegible] آنها
نمود و قتال کند [illegible]
[illegible] عبد العزیز بن مروان [illegible]
[illegible] و آنجا [illegible] از مردم قیس [illegible] تا آخر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و در دیگر سپاه عمرو بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و در این اثنا صالح بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو عون [illegible]
روز [illegible] ذی الحجه [illegible] مروان [illegible]
و صالح بن علی [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
مروان [illegible] صالح بن علی [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible]
صالح بن علی بن عبد الله بن عباس [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible]
[illegible] فلسطین [illegible] معجم البلدان [illegible]
[illegible]
[illegible] فلسطین [illegible]
[illegible]
[illegible] فلسطین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دار بود و نخی والف ولیله موضع در مصر بود که نام کوه ایست در صعید از قصبهٔ
آن ابناس بسیه دو قریه است و شهر آن خراب بوده و بعد از بنیه واقع بود و از
فسطاط او انتقال بقوبنه تغیر یافت که حیرت و حضرت مسیح علیه السلام در این مکان
متوکد شده است و حضرت مریم سلام الله علیها هنگامی که در آنجا آمدند فرمود مسیح علیه السلام
با ایشان و یسوع علیه السلام در آنجا ایشان صورت قریه نزدیک است دو کوه اینست
بجمله میر از حرکت کرده صالح بن علی است در مصر در عسکر منزل کرده و اول
کسیکه در آنجا کنج ساکن کرد ابو عون بود و عسکر نام خود موضع جا نامد
در دو نیز محله ایست که مشکوه الادب دار ابو الاب و جعفر حسن بن ... نزدیک او با
بعضی در عسکر کرم ... رحمه و عسکر مصر خطط ... در ... شود
بعسکر صالح بن علی در آنجا که ... موضع عسکر ... معروف
بحمرا القصوی بود و حمرا القصوی خطه از بنی الازرق و بنی روبیل و بنی یشکر بن
حو بنه است و از آنجا ... از خطط میر است ... بود ... آبادی بود
بود ... خبر ... از ... بن محمد ...
مقبرهای بنی ... در ... از بنی العباس عسکر آمد ... صالح بن علی و
ابو عون عبد الملک بن یزید در اینجا در آنجا نقل کرد ... بود آمد
و آن ... بود ... ابو عون ... فتح کرد
در آن صحرا امر نمود ... بنا ... در ... و
امر ... صالح بن علی از ... بنا ... زمان ...
... در ... و در آنجا ... خلفا ... و
... داشت و از آن ... بنا ... و از آن ...
... در ... هر کس بخواهد بنا عمارت ...
مردم بعمارت ... و آن زمین ... ملوک ... کرده و بنا آن
... فسطاط ... و ... دار الامارة و مسجد جامع
معروف بجامع عسکر در آنجا ... و ... از ... مسجد
بجامع ... و نیز ... در ... بود ...

دفا کمزاداه

وفا کمزاداه مصر ... مصر ... در عسکر منزل ... میر از مرکز ...
ابو عون ... بود و از آن زمان ... عسکر نامیده و مردمان از آن روز ... عسکر
... عسکر ... عسکر ... دار ... دار ... و ...
و احمد بن طولون ... بنا ... و ... بود ...
و ... آن ... رحمه ... بود ... باغستان ...
و اطراف آن ... و نیز ... در آنجا ... بود ... آن ...
بست و ... هجری ... در ... از ...
... از ... آن ... در ... از ... در عسکر ...
... احمد بن طولون از ... و در
دار الامارة ... دار الامارة ... در مسجد جامع عسکر ... در آنجا
... میدان ... قطایع ... و از عسکر ... بجمله میر از ...
ابو عون عبد الملک بن یزید ... از ... صالح بن علی در ... و
... و ... در ... و ابو عون ...
... عبد الرحمن بن عمرو بن ... صاحب شرطه ...
... در ... طرف ... بن ...
و ... در ... ابو العباس سفاح در ... ولایت مصر و
... صالح بن علی ... از طرف ...
... صالح بن علی در ... و ...
... از ... هجری ... و ابو ... و عسکر ...
فسطاط ... شرطه عسکر ... و ابو عون ...
... مردم افریقیه ...
... و ابو عون ... جمادی الاخره ... و از ...
... ابو جعفر ... خلیفه ... ابو جعفر ...
بن محمد منصور ... صالح بن علی ... ولایت و
... ابو عون ... و ...

و از کرد لزد و این وقت دعوای تا رسید [illegible] و لشکر را [illegible] و
تا [illegible] فوقانی تا رسید بر دریای روم میان [illegible] و ابو عون [illegible] رسید
و [illegible] در آنجا [illegible] و از آنجا بیرون [illegible] لشکر بمصر باز آمد و این صالح بجنگ [illegible] بود و
و بطرف فلسطین برای حرب مردم [illegible] داد و [illegible] دست [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] صالح بجانب فلسطین [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] به بلبیس بود و باز گشته دیگر بار [illegible] ماه رمضان
سنه [illegible] برفت و ابو عون [illegible] بود و ابو عون [illegible] بر صلات و خراج
مصر [illegible] و ابو عون [illegible] روز [illegible] از [illegible] خراج فلسطین
و در [illegible] از جانب [illegible] والی مصر [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] او بود
در ولایت [illegible] مصر [illegible] بیت المقدس آمد [illegible]
ابو عون [illegible] مصر [illegible] ابی جعفر [illegible] ابو عون
رجب [illegible] والی [illegible] صلات و [illegible] فوج [illegible]
[illegible] از مصر [illegible] ابی جعفر آمد
ابو جعفر موسی بن کعب بود [illegible] مصر [illegible] ابی جعفر [illegible]
[illegible] در مصر [illegible] ابو جعفر موسی بن کعب [illegible]
[illegible] از جانب ابو جعفر منصور خلیفه [illegible] بن عباس [illegible] بر مصر
[illegible] ربیع الآخر [illegible] مصر [illegible] والی صلات
و خراج مصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نبود و [illegible]
در [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] موسی بن کعب بود
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در فوله

و در [illegible] از [illegible] و ابو جعفر منصور [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] مصر [illegible] و [illegible]
[illegible] و این جعفر منصور [illegible] از [illegible]
[illegible] موسی بن [illegible] در [illegible] خلیفه [illegible] ولایت موسی بن کعب
در مملکت مصر [illegible] و در [illegible] القعده از [illegible]
خالد بن حبیب [illegible] و نوفل بن فرات [illegible] والی [illegible] در [illegible]
القعده از مصر [illegible] محمد بن [illegible] عقبة الخراج از جانب ابی جعفر [illegible] صلات
صلات و خراج مصر [illegible] او [illegible] و ابو جعفر
منصور [illegible] نوفل بن [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] خراج مصر [illegible] نوفل
و از [illegible] خراج [illegible] ابی جعفر
[illegible] منصور [illegible] خراج مصر [illegible] نوفل [illegible] نوفل [illegible]
[illegible] ابن [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] بسبب [illegible]
خراج [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و محمد بن [illegible] بن [illegible]
[illegible] مصر [illegible] و [illegible]
[illegible] خالد بن [illegible] از جانب ابی جعفر منصور والی صلات و خراج مصر
[illegible] مصر [illegible] از [illegible] رمضان [illegible] مصر [illegible]
[illegible] ابن [illegible] بن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ابی جعفر منصور [illegible] از [illegible] مصر [illegible]
و [illegible] از [illegible] مصر [illegible]

و یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب بن ابی صفره از جانب ابی جعفر منصور بجا آورد صلات
و خراج مصر منصوب و بدین سال رکب یزید در نیمهٔ ذی القعده بمصر رسید و معویة بن مروان
موالی بنی نصر بود از شیعیان بنو امیه از خروج جمع در [illegible] مکتوبه ادعوت
بنی حسن بن علی در مصر آشکار شد و مردمان در آن امر حرب در میان آوردند و حرب کردند
با علی بن محمد بن عبدالله بیعت کرده و در دیوان نوال [illegible] نام او را سکه و بر اسبهٔ
و از آن پس بیعت خطاب ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهم السلام در ماه
ذی الحجه ماند و آن زمان یزید بود و سعد ضبیط و نامه ابی جعفر از رکه بود و [illegible]
از عسکر ... [illegible] و در دیوان بود آنکه بس قهر کرد از وصول جمع
و این قضیه در سال یکصد و چهل و نهم از خود و اینها رجب ... پس [illegible] بود و [illegible]
یزید بن حاتم مردمان بنو ازد را در سال یکصد و چهل و نهم بنی [illegible]
از مردم مصر در شام آمدند خروج بن الحسن موجب [illegible] یزید
یزید در سال یکصد و چهل و هشتم مردمان سوی [illegible] و عبدالله بن عبدالرحمن بن معویة بن
خدیج بود در حال [illegible] عبدالله [illegible] یزید بود و بنیز لشکر بنزد [illegible]
و در حبشه خروج [illegible] در آن سال [illegible]
حجر [illegible] بجانب [illegible] و در آن مکتوب [illegible]
مصر مخصوص و به یزید [illegible] مکتوب [illegible]
بنود از [illegible] در سال یکصد و چهل و نهم از لشکر و در این اده [illegible]
سنه در سال یکصد و پنجاه خروج [illegible] سال [illegible] بنام
در مصر و قضیهٔ مصر [illegible] یزید و این [illegible] لشکر [illegible]
قبط در آن لشکر بر [illegible] و خود داری و [illegible] آن سال [illegible]
انهزام [illegible] ابو جعفر منصور در آن سال [illegible] یزید بن حاتم بود در
سال یکصد و پنجاه و دوم [illegible] از امارت مصر [illegible] در ملک
مصر [illegible] ماه [illegible] از وی عبدالله بن عبدالرحمن بن معویة بن خدیج
را [illegible] روز [illegible] ربیع الاخر [illegible] از جانب ابی جعفر منصور [illegible]
[illegible] در آن [illegible] خطبه بود [illegible] ماه رمضان [illegible] یکصد و پنجاه و دو

جادی [illegible] ماند یکصد و پنجاه و چهار از سال ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] در آن ماه [illegible] و در [illegible] یکصد و پنجاه و نهم برد و [illegible]
امارت مصر [illegible] ولایت عبدالله [illegible] ماه بود و ابو جعفر منصور [illegible]
مصر [illegible] جمع داده و اصلاحات [illegible] و در امارت در [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] ماه [illegible] بود و موسی بن علی بن رباح بود
و ولایت مصر [illegible] منصور [illegible] امارت [illegible] و در زمان [illegible]
قبط در [illegible] بفتح موحده و سکون لام و [illegible] تحتانی [illegible]
از [illegible] در سال یکصد و پنجاه و ششم بجهت خروج [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] او [illegible] بود [illegible]
و [illegible] او [illegible] در [illegible] اقامت
[illegible] بآن [illegible] در [illegible] ایها الامیر
مردمان [illegible] اصلاح [illegible] بود [illegible]
[illegible] مردمان از وی [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] از
[illegible] در سال یکصد و پنجاه و نهم بمردمان [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] یکصد و [illegible] امارت مصر
[illegible] سال یکصد و [illegible] ماه [illegible] منصور [illegible]
امارت [illegible] از [illegible] بن [illegible] امارت
صلات و خراج مصر [illegible] از [illegible] یکصد و [illegible]
در آمد و [illegible] از [illegible] یکصد و [illegible]
[illegible] ماه [illegible] علی [illegible] صلات و خراج مصر
[illegible] و در ماه رمضان [illegible]
[illegible] یزید بن منصور [illegible]
[illegible] در سال یکصد و [illegible]
مصر در آمد و در [illegible] ذی القعده [illegible] ماه [illegible]
و [illegible] در [illegible] ابو صالح [illegible] صلات

یزید بن منصور

و خلاص بصره که مدت ... ایلچی ... بصره ... ترک ... هیبت و عقوبت و
علامت ... عظیم ... ایلچی ... انواع ... از ... و سطوت و ...
... دارالامارت ... در ... بصره ایلچی ...
... و باز ...
... بصره ... ایلچی ...
... ایلچی ...
... ایلچی ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

اذ در

ازورد ... سلطان ... مصعب ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

در باب ظلم ...

نیز بود و تمام مردم نفاق [illegible] بود در حالیکه [illegible] علی رشید دار الامارة
مخلوق آفریدگار رسول خاتم دانست خداوند عادل که [illegible] بود [illegible] ستم و ظلم
نیت و ظلم [illegible] بدیع السموات والارض اللهم احفظنا من شرور
انفسنا [illegible] مصعب [illegible] مصعب [illegible] عامة بن عمر از جانب خلیفه
بود ولایت مصر [illegible] بلکار بن عمرو [illegible] مصعب
[illegible] یوسف بن نصیر [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] در ماه ذی الحجه [illegible]
ذی الحجه [illegible] فضل بن صالح [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] فضل بن صالح [illegible]
[illegible] فضل بن صالح بن علی بن عبد الله بن عباس در سلخ محرم [illegible]
خلیفه [illegible] محرم [illegible]
صالح بود [illegible]
[illegible] فضل بن صالح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضل بن صالح
[illegible]
[illegible] علی بن سلیمان بن علی بن عبد الله [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] مصر [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] علی بن سلیمان [illegible]

[illegible]

تتمه [illegible]

ایام امارت [illegible] معروف و نهی از منکر [illegible] از ملاهی و خمور و فجور [illegible]
[illegible] تقام [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] موسی بن عیسی [illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس [illegible] صلات مصر [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رشید [illegible] صلات مصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذی الحجه [illegible]
[illegible] ابراهیم بن صالح بن علی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible] تاریخ مصر [illegible]
والله اعلم [illegible] موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از جانب
رشید [illegible] صلات و خراج [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابراهیم بن صالح بن علی بن عبد الله بن عباس [illegible] از جانب رشید [illegible] مصر

[illegible]

و عباس بن عمر مکتوب کرده بود از جانب خود خلیفه ساخت و از آن پس نصر بن کلثوم
از جانب او خلیفه فلوج بن ... در اول ربیع الاول با امر وعی ... هم جماد از ماه
ربیع الآخر ... دیگر داود بن ... بن ... از جانب ابراهیم والی صلات
و فلوج بن ... از آن ابراهیم ... صالح اللهی مصر آمد در صلات ...
در سوم شعبان ... و دسته اقامت او در ... مصر ... ماه ... لوز
بود ... صالح بن ... ابراهیم بن ... خالد بن یزید ... او ... بود ...
نمود ... بن ... عمرو ... نه روز از ... رمضان ...
... و ... از جانب ... والی صلات ... در ... مصر ...
... بن ... بن سلیمان بن علی بن ... عباس از طرف رشید صلات
و خراج مصر ... در اول ... رجب ... فلوج ...
... و ... آمد ... که ... بود ...
... بر ... غالب ... بلاد ... نمود ... از ... گشته
... بود ... رشید ... و ... بن ... بود ...
بسیار ... رجب ... در ... روز ...
مقاومت ... از ... و ... بن ... از ... و خراج
بود ... خراج ... در ... مصر ... هشتم ... گشته
و ... بن ... از ... رشید ... از شعبان گذشته ... صلات و خراج
... از آن پس ... از ... گذشته ... افریقیه ...
و دسته اقامت او در مصر ... بود ... بن صالح بن علی
بن عباس از طرف رشید ... صلات و خراج ... مصر ... و ...
... بن ... از جانب خود نایب ... در ... مصر ...
هشتم ... و عبدالله ... بن علی بن عبدالله بن عباس ... رشید
روز ... از ماه ربیع الاول گذشته ... صلات و خراج ... در ...
... گذشته ... از ... بود ... گذشته از مصر ...
... رشید ... بود ... در ... او بود ...

صلات خرج

صلات ... و ... بن یحیی بن ... بود ... روز از ماه رمضان ... گذشته از
جانب خود ... بن ... در ... مصر آمد ... الکوف
... و هشتم ... معزول ... عبدالله ... در ... رمضان ...
... داد ... در ... الکف از جانب خود ... در
چهارم شعبان ... مصر آمد ... رمضان ... از ...
مصر ... بن صالح بن علی بن عبدالله بن ... رمضان ...
صلات ... بن ... از طرف خود نیابت ... بود
پنج روز از ... رمضان ... مصر آمد ... بن ... بن
... خطیب ... بن صالح ... در ... الکف ...
... بن ... بن علی بن عبدالله بن عباس
از جانب ... رشید ... صلات ... روز ... جانب
الکف ... مصر ... رمضان از ... انصراف ... از
... بن ... بود ... صلات ... مصر شد
و ... شوال مصر ... حمزه ...
... داد ... و ... در ... بن ... و ...
... حمزه ... بود ...
روز ... رمضان ... و ... بود ...
... بود ... بن ... مصر ... بود ...
مصر ... ماه ... بود ... بن
عبدالله بن عبدالرحمن بن ... بن ... نیابت ... بن ...
روز ... هشتم ... بود ...
بود ... خراج مصر ... بود ...
... رشید ... و ... داد ... از آن ...
... بن ... فقط ... بن ...
... در روز ... هشتم ... و ... بود ...

و عبد الرحمن بن موسی بن علی بن رباح بر سر لشکر شاپان و فقیع بر کارشان و با مردم حوف
حرب در افکند لشکر با فقیع از در کار در آمدند و در بلبیس [illegible] تا باز [illegible] جمع
لیث [illegible] فقیع حمله کرد و ابن عبد الملک بن یزید [illegible] بر سقط
فرستاد و کار فقیع از [illegible] مردم حوف باز گشتند و از بعد فتح فقیع مانع شد [illegible] لیث
بدرگاه رسید [illegible] لشکر [illegible] ادهم [illegible] آگاهانید
[illegible] از مردم احواف فقیع [illegible] لشکر [illegible] در
این وقت محفوظ بن سلیمان در فرمان رشید عرضه داشت [illegible]
[illegible] تا ۱۵۰ [illegible] مصر بود [illegible]
از صلات فقیع بود [illegible] ولید بن [illegible] صلات و فقیع
[illegible] و احمد بن اسحق بود [illegible] صلات [illegible] محفوظ [illegible] مصر
روان داشت [illegible] امارت لیث در مصر [illegible]
لیس از [illegible] احمد بن [illegible] علی بن عبد الله بن [illegible] رشید [illegible] صلات مصر
شد و [illegible] جمادی الآخره [illegible] اتفاق [illegible]
شعبان المعظم [illegible]
هم از [illegible] عبد الملک بن محمد [illegible] علی بن [illegible] امارت صلات
[illegible] بن عیسی بن [illegible] داد [illegible]
[illegible] مصر آمد [illegible]
شد و از مصر [illegible] آمد [illegible] بن عبد الرحمن [illegible]
[illegible] رشید [illegible] صلات مصر [illegible] مصر [illegible]
[illegible] فقیع مصر [illegible] صلات و امارت [illegible]
[illegible] اهل حوف [illegible] از [illegible] فقیع [illegible]
و از [illegible] ابو الولید [illegible] طریق [illegible]
[illegible] شام [illegible] از طایفه [illegible]
و بسیار [illegible] عظیم بود [illegible]
در [illegible] رسید لشکر [illegible] مصر [illegible]

لشکر

لشکر [illegible] عبد العزیز بن [illegible] و عبد العزیز [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بلبیس [illegible]
[illegible] صلات و فقیع [illegible] روز از ماه ربیع الآخر [illegible]
مصر آمد و [illegible] لشکر رشید از [illegible] حوف [illegible]
از جمادی الآخره [illegible] در آمد و [illegible] مردم حوف [illegible]
[illegible]
[illegible] بیست و [illegible]
[illegible] حجاج بن [illegible]
صلات و فقیع [illegible] علاء بن [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
رشید [illegible] مردم لشکر
[illegible] عظیم [illegible]
مصر [illegible] فقیع [illegible]
[illegible] شام [illegible] از طریق شام [illegible] روز از ماه
ربیع الاول [illegible]
و محمد بن [illegible] فقیع [illegible]
[illegible] امین [illegible] صلات و خراج مصر [illegible]
[illegible] بلبیس [illegible] احواف [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
و امیر [illegible] سقط [illegible]
و [illegible] سال [illegible] در [illegible]
از [illegible] مصر [illegible] امین [illegible]
صلات و حرب [illegible] جمادی الآخره [illegible]
[illegible] امین [illegible]

سری بن حکم تعقب نمود و مردمان را به خلع امین بخواند و بیعت مأمون
گفته در هفته دوم از ماه جمادی الاخره سال [illegible] و خود نیز در بیعت با مأمون
مبادرت ورزید و جابر بن اشعث را از مصر بیرون کرد و [illegible] امارت [illegible]
و ابو نصر عباد بن محمد بن حیان از جانب مأمون امیر صلوات و خراج مصر در سال [illegible]
شد و [illegible] بسیار و مکتوب هرثمة بن اعین [illegible] ضیاع او در مصر بود و [illegible]
مرضی امین رسید و ربیعة بن قیس برادر [illegible] قیس [illegible] نامه بفرستاد
امیر مصر داد و نیز بجماعتی از اعیان مصر [illegible] مکتوب [illegible] آن [illegible]
به امین بود قیام کردند و [illegible] بشمار رفتند و [illegible]
را [illegible] برآوردند و جنگها در میانه ایشان در ایستاد اما امین کشته شد و [illegible]
در مصر [illegible] و نفوذ یافت و از امارت منفصل شد و [illegible] سال [illegible]
امارت او مطلب بن عبد الله بن مالک [illegible] از جانب مأمون
امیر صلوات و خراج شد و [illegible] در نیمه ربیع الاول داخل مصر شد و در [illegible]
امارت او جنگها [illegible] در ماه شوال [illegible] عزل شد [illegible] عباس بن
موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از طرف مأمون امیر صلوات
و خراج مصر [illegible] و از آن پس پسر خود عبد الله و یحیی بن [illegible]
[illegible] در آخر شوال [illegible] و مطلب [illegible]
[illegible] انصار [illegible]
[illegible]
[illegible] و مردمان [illegible] کشتند و [illegible] از [illegible]
و مطلب [illegible] از زندان [illegible] در ماه محرم سال [illegible] و خود [illegible]
قیام [illegible] عباس [illegible] در [illegible] و جماعتی [illegible]
طلب [illegible] و [illegible] آن پس [illegible] از جمادی الاخری
[illegible] مطلب [illegible]
[illegible] از [illegible] عباس [illegible]
پس از [illegible] سری بن حکم [illegible] از [illegible]

بلکه قیام او

بلکه قیام او در [illegible] مطلب [illegible] در ماه رمضان سال [illegible]
مصر [illegible] و [illegible] شده [illegible] در [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] بر [illegible] از
پس سلیمان بن غالب بن جبریل [illegible] در جمادی [illegible] ربیع الاول سال [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] سری بن حکم [illegible]
[illegible] امارت [illegible] و [illegible] امارت [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
[illegible] محمد بن سری ابو نصر در اول جمادی الآخره [illegible] امارت صلوات و خراج
مصر [illegible] و [illegible] از [illegible]
در میان [illegible] و محمد بن سری [illegible] از [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ماه [illegible] عبید بن سری بن حکم در [illegible] شعبان [illegible]
با امارت صلوات و خراج امارت [illegible] در میان او و جروی [illegible]
عبید الله بن طاهر [illegible] و عبید الله بن طاهر [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] امارت صلوات و خراج مصر [illegible]
[illegible] ربیع الاول سال [illegible] و [illegible] مصر [illegible]
[illegible] عبید الله بن سری در [illegible] جمادی الاولی [illegible] عبید الله
در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] نمود [illegible] از [illegible]
[illegible] عبور [illegible] و [illegible] امارت [illegible]

بعد از او عیسی بن یزید جلودی بخلافت ابن طاهر در امارت صلات مصر با خراج [illegible]
[illegible] ابن طاهر معزول شد و برادر ابو اسحق بن
[illegible] از رشید که خلیفه [illegible] عیسی بود امارت صلات فقط بر [illegible]
و صالح بن شیرزاد بود والی خراج [illegible] زاد دست ستم برآورد و بر خراج مردمان
بر افزود خلق از جور [illegible] مصر [illegible] و لشکر [illegible] عیسی [illegible]
واقعه بود [illegible] محمد بود [illegible] لشکر [illegible] کرده [illegible]
جنگ [illegible] داد و [illegible] شکست [illegible] و [illegible]
لاجرم عمیر بن ولید تمیمی از جانب ابو اسحق بن رشید [illegible]
[illegible] و والی صلات شد و [illegible] عیسی جلودی [illegible] حوف [illegible]
الآخر [illegible] بن [illegible] الاول [illegible]
[illegible] از [illegible] ربیع الآخر [illegible]
کشته شد [illegible] عمیر [illegible] بعد از آن عیسی جلودی [illegible]
[illegible] از جانب ابو اسحق والی امارت صلات شد [illegible] حوف [illegible] در ماه
رجب [illegible] شد و ابو اسحق [illegible] مصر [illegible]
[illegible] حوف [illegible] از ماه رجب [illegible]
اهل حوف [illegible] و در [illegible] محرم [illegible]
اتراک [illegible] در ماه [illegible] بطرف [illegible]
و عبدویه بن جبله متولی امارت صلات مصر شد و در ماه شعبان [illegible] حوف
خروج [illegible] عبدویه [illegible] لشکر [illegible] جنگ
[illegible] اخشین حیدر بن کاوس [illegible]
باتفاق علی بن عبد العزیز [illegible] مصر [illegible]
[illegible] و عبد الله [illegible] مصر [illegible] بطرف [illegible] شد
و عیسی بن منصور بن موسی بن عیسی [illegible] از جانب ابو اسحق در آغاز سال
[illegible] برصلات مصر [illegible] مردم [illegible] مصر از عرب
و قبط در ماه جمادی الاولی [illegible] در آمدند [illegible] سبب [illegible]

رل [illegible]

[illegible] کفر [illegible] از طاعت برگشتند [illegible] افشین در
[illegible] الکفر [illegible] عیسی بن منصور [illegible] بسیار کشته
[illegible] قوم [illegible] و کرد [illegible] افشین [illegible]
و عیسی [illegible] افشین [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] ده روز از محرم گذشته [illegible]
[illegible] بود [illegible]
از [illegible] اعمال [illegible] آنگاه [illegible]
و [illegible] بود [illegible]
پس [illegible] روز در [illegible] صفر [illegible] الاول [illegible]
[illegible] از [illegible] افشین [illegible]
[illegible] امور [illegible] نظام [illegible] است [illegible]

بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] بیان [illegible]
[illegible] در جلد اول کتاب مشکوة الادب در ذیل ترجمه احوال [illegible]
ربیع بن سلیمان [illegible] است [illegible] که [illegible] از [illegible]
عظیم [illegible] است [illegible]
[illegible] علم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
روزگار [illegible] اول [illegible] عقل [illegible]
بوده [illegible] است [illegible] در آغاز [illegible]
و [illegible] از [illegible] علم [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] از [illegible] شافعی [illegible] از [illegible]

[illegible]

آنها دیده شده از آثار ستاره شناسی علم که بعضی از زمان حضرت ادریس که طوفان عظیم صحیح بود
در سابق بود در آن زمان هرگونه جای که طب و طلسم را می‌نمود در مصر اهرام کبیره
و اهرام جمع هرم اشکالها است جمع به سبب دو برهان تیشه هرم است و محبث البرهن و نقص
منتقص شد مصر آنچه از جمله آثار مصر آنکه دیده شد در کتاب تاریخ ابوالفدا گفته
هرمان محکم که عمارتی از آن اعظم است در مصر نیز می‌گویند که بنا نهند و تمام ابنیه
مصر قدیم بود در اهرام با جمیع اختلاف اقوال است از ادریس علیه السلام
پیدا شد بعضی گفته که هرمس اکبر است مثلث بالحکمة است و حاجیه عبرانیین
اونوا خنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام
حضرت ادریس علیه السلام است گویند پیش از طوفان از علم نجوم معلوم نمود که
طوفان خواهد شد لاجرم اینها را بنا نهاد تا صحایف علوم و ذخایر
اموال از آفت طوفان محفوظ گردد و مطالب و دروس و ذخایر نفیسه
دفن و جواهر و ظروف نیز در آنها نهاد و در دل زمین اینها هرم بزرگ
را ساخت و بر در آن شکل به کتیبه خاتمه تحریر در این شعر گفته
ولا کتابین المشکل عندنا ببحر بنیامش جمیعها لا انها
راقم حروف گوید حضرت ادریس علیه السلام مثلث بالحکمه گویند و عبارت
از سه حکمه نبوت و سلطنت و حکمت است و المثلث بالحکمه را او اهرام عنوان
بانی و مشکل اینها از شکل هم بوده در کلام کتاب تصحیف شده
رحمه الله تعالی اعلم بجمله عجب آنکه در کتیبه اینها هرم از بناهای ادریس است
گفته که نوح و اولاد نوح و قوم نوح بن لمک ... و بر دیگر نوح
بعلوق جمیع از عالم طوفان با خبر بوده و دو به طوفان در زمین بنا نهاده
و حیوانات غرق خواهد شد و این علم از هیئت نجوم معلوم نمودند
چه نجوم دلالت میکرد این حادثه هنگام نزول قلب الاسد در اول دقیقه
از برج سرطان خواهد بود و کواکب در هنگام این نزول در این مواضع
از فلک بوده شمس و قمر در اول دقیقه از راس الحمل و زحل در درجه
بیست و هشتم دقیقه از حمل و مشتری در حوت در بیست و نهم دقیقه و مریخ در

در حوت در بیست و نهم درجه و سه دقیقه و زهره در حوت در بیست و هشتم درجه و چند
دقیقه و عطارد در برج حوت در بیست و هشتم درجه و دو دقیقه و چند و جوزهر در برج
و اوج قمر در برج اسد در پنج درجه و چند دقیقه و در نجوم برهان است و اوج حوت
و نه هزار سال که در این گنبد عظیم به گونه طب و سحر و طلسم است و علم هندسه و ارتماطیقی
النجوم و علم آنکه در این علم غالب است و نفع و نقص و ضرر است و تمام این علوم را که
در زبان قدیم در دیوارها اینها کنده و اعراف گنبد منقش شده و بر آنکه اعاده فن نقلیم
مکتوب شده است و از طول و عرض آن از هر تو حیف در این هرمان نهاده
و در آن مردم اهرام صغار کثیرات از آن جمله مقوم است که مشهور است و از آنجمله
دو دیوار نیز هرمس است و دیگری هرم است که معروف به هرم مشهور و آن هرم را که
بهیمه دوم است ابو الهول گویند که کدام چیز را از معبود است و در طول نمایان شده
جبل غربی تراشیده است از خزانه بنا جمیع از آن بنا کرده که قاهره
محروطا الشکل ارتفاع عمود آن سیصد ذراع و نهصد ذراع هر یک از اضلاع است
با آنکه چهار سطح مثلثات متساویات الاضلاع و طول هر ضلعی چهارصد و نود و هفت
ذراع و مربع با جمیع فطرت هیچ اثری از جمله ... و القاب انوار و حسن تعبیر که عبور
بعد به سنه در دهه در دو هزار و از سنه و امثال سه گزیده اند از این نکته
و بالاها رشته و قطعه که در آن گور پرداخته از آنچه ارده او نشسته بر دو درانی
طول هر یک از آن ضلع اهرام در زمین چهار صد ذراع و چهار صد ذراع و هشتاد ذراع
در ارتفاع هر یک از آن اهرام چهار صد ذراع است و در یکی از آن اهرام قبر هرمس است
و حضرت ادریس علیه السلام و در دیگری قبر آن گرد آنکه بنا نهاد است
و گرده جای دیگر آن است که در این گنبد عظیم از تخته‌ها از دیوار
بود که دیده شد و بعضی گفته‌اند که در هرم بزرگ قبر ملک سویید دو و دیگری قبر برادر او
در جنب دو در سو دو در هرم که در آن طلسم است و گردش را از این خلاق کرده در هرم
و دیگر این هرمس است قبر قبر آن است که سودا از ملاد و اطراف بنور سود ملکه
شده و از آنجا بنور نور از آن دو در شهر جمله به زمین یافته و جمع کرده
بر ماه و مهر و حیات ملک بدر جمع گفته او سوار در این هرمس مشغول باشد

[illegible]

وانیز هرم بوده و جایی بر لحد در کتب التواریخ مسطور است از جمله در قم خصوص قوامه
موجود است و اقوال شعرا در این باب و اوقات بر آن گفته‌اند و این شعر گفته‌اند

بعيشك هل أبصرت أحسن منظرٍ ... على طول ما أبصرت من هرمي مصر
أنافا بأعنان السماء وأشرفا ... على الجو إشراف السماك أو النسر
وقد وافيا نشزاً من الأرض عالياً ... كأنهما ثديان قاما على صدر

ومتنبی این شعر را گفته است

أين الذي الهرمان من بنيانه ... ما قومه ما يومه ما المصرع

و بعضی از شعرا در صفت اهرام بلیغ در این شعر گفته‌اند

حسرت عقول ذوي النهى الأهرام ... واستصغرت لعظيمها الأعلام
ملسٌ منبقة البناء شواهقٌ ... قصرت لعالي دونهن سهام
لم أدر حين كبا التفكر دونها ... واستوهمت لعجيبها الأوهام
أقبور أملاك الأعاجم هن أم ... طلسم رمل كنّ أم أعلام

اهرام مصر بلند و جاه ... علم بوده و بعضی ... در این شرح مذکور نموده این است
که ... بنا شده ... و طوفان ... بوده
و علم و دقایق ... ساختن ... این سلاطین ... مردمان
از دو ... که ... بیم از طوفان ... بود شده ... مکان
... از آن که ... حضرت ادریس علیه السلام ... از حضرت نوح علیه السلام
... هرمس ... بوده و ... آغاز ...
ادریس علیه السلام ... علوم ... از طوفان ... در این ... محفوظ ... در آن ...
اهرام ... جمیع ... در ... و ... البرهان والشرف ...
... کتب ... مسطور است ... از تمام علامات ...
مصر ... تاریخ ... این ...
... شده ... ساخته ...
... در حقیقه ... بر ...
مصر ... نقش ... این ... ساخته ...

کرده نقش

کرده نقش در دیوار ... اهرام مصر ... حضرت ... تمام بنا
... مشغول ... بنا ... در ... بنا
... دیوار ... نقوش ... بجهت ... بزرگترین اهرام
مصر ... که ... طول هر ضلعی از سطح زمین ... و ...
سطح ... نقطه مخروط ... بطریق ... و ...
و ... از طرف ... مربع ...
... از ... نقطه ... مخروط ... از ...
... طول هر ضلعی ... هرم ...
... نوع ... در تمام ... نقطه ...
... احمد بن طولون ... مصر ... در ...
... در ... مصر ... صعید ... از ...
... کار ... بوده است ... از ... آغاز ...
... بنا ... این ... بوده است و ...
و احوال مصر ... از ... و ملوک مصر ... بوده ...
... دیوار ... و طبقه‌ها ... و ...
... نجوم ... آن از ...
... طولون ... آن ...
و ... از ... بنا ...
... مصر ... بنا ... احمد بن طولون
... احمد بن طولون ... بوده ...
... دیوار ...
... احمد بن طولون
... از ...
... و ...

... بکوه ... احمد بن ...

و بر فرش و مسند ریخته با غذای بخور و عنبر [illegible] است از کعک
و غیره است کعک [illegible] است و [illegible] خشک [illegible]
و بچه [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] مرد [illegible]
خشک و [illegible] خشک [illegible]
[illegible] داده [illegible]
خوانند [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] القصه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] سالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] هوا [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] عجیب [illegible]
و آب از [illegible]
آن [illegible] دریا [illegible]
[illegible]
مردم [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] جزیره [illegible]
[illegible]
و آب [illegible] از [illegible]
از [illegible] و آب دریا [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و آب دریا [illegible]
این آب [illegible]
[illegible]

از کیفیت آن مستفسر شده که آب خانه [illegible] یکصد و [illegible] بوده [illegible]
[illegible] و در بیر [illegible] عجیبه [illegible] در میان اندلس و ما بین [illegible] واقع [illegible]
در آن موضع نوشته [illegible] در زیر آب [illegible] چشمه [illegible]
[illegible] و طول این [illegible] بنادر [illegible]
سلطنت [illegible] دولت [illegible] آید [illegible]
[illegible] روز [illegible] طغیان [illegible]
هجوم [illegible]
منقطع شود غرق شده [illegible] واقع شود از [illegible] غرق محفوظ [illegible]
[illegible]
و مردم [illegible] در این دریا [illegible]
[illegible] دفن [illegible] ابو القوم [illegible]
[illegible] این زمین [illegible] سلطنت [illegible]
فتح مصر [illegible] از ملوک [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] احمد بن طولون [illegible]
زمین [illegible]
در [illegible] از این ملوک [illegible]
[illegible]
مردم [illegible]
شدت حرارت و فرط یبوست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در اقصی [illegible]

زیر [illegible]

[illegible] روز و شب [illegible]
[illegible] و این زمین [illegible] واقع است [illegible] فلک [illegible]
[illegible] احمد بن طولون [illegible]
[illegible]
از سلاطین مصر [illegible] حوض [illegible]
حوض [illegible]
[illegible] آن حوض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در زمین [illegible] و طول [illegible] در این زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible] در زمین مصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در نظر و معمور شده هستند از بنای اهرام چنانکه در [illegible] نخستین گشته در [illegible] سالی که [illegible] بود
که از اول کسی که در این زمین فرود آمد مصر بن مصرایم بن حام بن نوح بود گفته معین گشت
مصر بود در مصر بسیار نقشها آن در طرف شرقی از صعید که هرمان عظیم از هرم و در آغاز
از آن کوه شده بنا و حجرها بر ترتیب و از زمین یکی از [illegible] آورده اند و از آن ستون‌ها و [illegible]
که روی‌های ستون نهاده و بر دو [illegible] ابو [illegible] خزانه عجیبه معمور [illegible]
[illegible] این طول و این برد [illegible] در سنگ گفته [illegible] طول اهرام عظیم بالا
آن عجیب است و بعضی از امم سالفه [illegible] که [illegible] است [illegible]
چیست و مراد بانی چه بوده و کسی که علم بمقدار [illegible] آن دارد گفته که مقدار ارتفاع
این گنبد از روی زمین در هوا چهارصد ذراع بلکه بیشتر است و چون این بنا بود بر [illegible]
هر قدر بالا رفته باریک گشته و از عرض [illegible] بلند گردیده و [illegible] را اندازه
و نقش شده انواع علوم و خواص [illegible] و اسرار طب است و از جمله کتیبه‌ها که بر آن
رفته این است انا بنیناها فی بدو [illegible] فی الملک ولو کنا فی
القدرة وانتهائنا من السلطان فلیهدمها ولیزل رسمها فان الهدم ایسر
من البناء والتفریق ایسر من التألیف این بنیان هستند و در [illegible]
[illegible] از [illegible] بوده هر دو [illegible] بادر [illegible]
و [illegible] درجه سلطنت [illegible] و هم [illegible] این بنیان بود [illegible]
[illegible] این امم عالیه [illegible] بود [illegible] در بیان [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] است [illegible] از [illegible] هم [illegible]
این بنیان [illegible] ملوک [illegible] این بنیان‌ها
[illegible] از [illegible] در کتاب جام جم [illegible]
[illegible] گیزه یا جیزه است و در [illegible]
[illegible] است و اهرام [illegible] اتفاق [illegible] است و در این [illegible]
قدیم [illegible] از [illegible] بنیاد معمور [illegible] الکسندریه قدیم [illegible]
داشته و در کتب مقدسه هم [illegible] مذکور است و این اهرام از [illegible]
[illegible] نظیر [illegible] که [illegible] و [illegible] این [illegible] علم [illegible] این اهرام از

بنای

بنای غریب و عجیب و عظیم بنا است بلینس می‌نویسد که بزرگترین این اهرام [illegible]
[illegible] رسید [illegible] و [illegible] نوشته است
[illegible] مشغول [illegible] و [illegible] عوض [illegible] بقلوب
[illegible] ستون [illegible] در [illegible] مصر از اقلیم [illegible]
[illegible] ادریس پیغمبر علیه السلام [illegible] در [illegible] احجار آن [illegible]
[illegible] اکثر صفحها منقوش [illegible] هر جای [illegible] طوفان
[illegible] منقطع [illegible] پوشیده [illegible] آن [illegible]
[illegible] اندر [illegible] آن [illegible] و نقوش [illegible] دستور آن صفحه‌ها
[illegible] فراعنه [illegible] و مقبره [illegible] و این [illegible]
آن [illegible] از [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] پوشیده [illegible] سبب [illegible]
[illegible] علم [illegible] زیرا آن [illegible] نقوش [illegible] بخط [illegible]
[illegible] سبب حقیقت آن [illegible] علم [illegible] و در [illegible]
[illegible] بنیان عظیم [illegible] مشهور است [illegible]
الطایر [illegible] در آخر [illegible]
[illegible] از [illegible] نقص [illegible] از [illegible]
[illegible] عند الله [illegible] بزرگترین آن [illegible]
[illegible] چهارصد ذراع در چهارصد ذراع طول و عرض دارد و مقدار [illegible]
و در بعضی [illegible] از آن [illegible] هر ضلع آن [illegible]
و بلندی آن [illegible] و مقدار [illegible]
[illegible] و [illegible] گنبدی [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] از [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] و عظام [illegible] و این از [illegible]
دشوار آن هرم [illegible] آنکه است و غیر از آن هم گنبدی در آن [illegible] نبود در

بدیوار نیست و این بنا را از سنگ تراشیده ساخته‌اند که جابجا [illegible] که در [illegible]
و از سنگ [illegible] منقط بسواد ساخته‌اند و بهم [illegible]
[illegible] که در مصر [illegible] اهرام بزرگتر است [illegible]
[illegible] هرم که درون آن [illegible] تمام شده است و دیگران [illegible]
[illegible] که از جمله عجایب ابنیه مصر اهرام است و آن عمارت
از گنبدهای بزرگ است [illegible] سلف بنا کرده‌اند و بعضی حضرت ادریس علیه السلام
ساخته و [illegible] آن ابنیه از بزرگترین عمارات
[illegible] در آن زمان [illegible] حضرت یوسف علیه السلام عزیز مصر
[illegible] مصر بود در آن گنبدها [illegible] و از آن جمله سه گنبد بزرگ است
[illegible] و آن گنبد بزرگ [illegible] گویند و هر یک از [illegible]
[illegible] که در چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز [illegible] مقدار است و آن گنبد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن گنبد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در بلاد مصر [illegible] از جمله اهرام [illegible] مصر است
و آن بنیان [illegible] و چهار [illegible]
آن چهار صد ذراع و ارتفاع آن چهار صد ذراع و اعلای آن [illegible]
[illegible] ادریس علیه السلام است
[illegible]
[illegible] بر آن زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حضرت

حضرت ادریس علیه السلام [illegible] در [illegible]
چگونه بتوان [illegible]
[illegible] در کتاب نخبة الدهر [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] عجایب بسیار است از جمله [illegible]
ادریس علیه السلام بنیان [illegible] مکشوف شده [illegible]
[illegible] و این قبه‌ها [illegible]
[illegible] از آسیب طوفان [illegible]
[illegible] این بنیان [illegible]
[illegible] صفت آن عمارت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ابو طاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از جمله آن اهرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادریس علیه السلام [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] این اهرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصر [illegible]
یکی از این اهرام [illegible]
[illegible]

[illegible]

قبه سنگ دیده بر [illegible] و در آن سنگ سوراخ کرده [illegible] کرده از میان
سنگ [illegible] از زیر [illegible] و [illegible] بالای او [illegible]
سرخ [illegible] که [illegible] ده ساعت [illegible]
در [illegible] کرده [illegible]
مرغ [illegible] از طلسم [illegible] در آن [illegible] از عجایب [illegible]
در چشم دیده بود این [illegible] مصر [illegible] دیده [illegible]
[illegible] از [illegible] روز [illegible]
و [illegible] دارم [illegible] نقل [illegible]
البرهان [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب چاه [illegible] چندان زر [illegible]
[illegible] آب چاه [illegible]
[illegible] زر از آن [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
و [illegible] روز [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] هر چند [illegible]
[illegible] علیه السلام
[illegible] از [illegible]
و این قول [illegible] نوشته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در [illegible] آن [illegible] الجنبه
البرهان و النشر الطاهر فی [illegible] عمران [illegible]
[illegible]
[illegible] طوفان [illegible] مردم عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] مصر [illegible]
[illegible] هرمان [illegible] روز

چند ورق

چند ورق دیگر در آن نوشته بود از قبه [illegible] از طرف [illegible] که
به پایین [illegible] صندوق [illegible] آمد قفلی بر آن بود [illegible] قفل بود [illegible]
از طلا ساخته در میان بود صندوق [illegible]
طلا بود [illegible] آمده طلا [illegible]
[illegible]
دیگر در نسخه این حکایت [illegible] طلسمات لاجرم [illegible]
اما آن کاسه [illegible] حقیقت [illegible] آب [illegible]
مصر [illegible]
[illegible] مردم مصر [illegible]
و از آن کاسه [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] از آب [illegible]
کاسه [illegible] عزیز مصر [illegible]
[illegible] آب [illegible] عزیز [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا [illegible] عزیز [illegible]
و عرض [illegible] عزیز [illegible] طلا [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible] صندوق [illegible]
هرمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

یک تو است اما مرئی نبود بقول کتبه هرمان بمصر که کنند بنی برگونه منار محیط بلند است
راقم حروف فقیر خطایی از غایب این حیبی نایب الکوته [illegible] رضوی عظیم الم علیه تر
مرحوم حاجی سعد کلید دارم از طرف [illegible] در بنای آن قلم ملکان فتح [illegible] چهار میرسد
در چند سال قبل از این شنیدم که گفتند از دهقان که یک روز در دار الخلافه طهران
در حضور جمعی طلاب ذکر شده در وضع گنبد هرمان شد از این شخص [illegible] تا یک بلوغ شدم
گنبد [illegible] آن گنبد بنا به سی ذرع ارتفاع نزد آن شده و مجموع سر بر سره در میان آن
برادر بعضه و از خیال [illegible] در افتادند سنگها یک [illegible] جایی می نمود از یک
تخته آن گنبد بود برادر [illegible] و از آثار صانع و [illegible] ملکان [illegible] بود و نیز
قرده مرتولیه نسخ ادریسی در خطوط [illegible] از معجم البلدان در باب هرمان مخان
عجب مرتولیه از الحجم [illegible] در مصر فلقم است طول آن چهار صد ذراع [illegible]
چهار صد ذراع در بالای [illegible] و مردم [illegible] و قرب [illegible] در تشییم بر هم زنجیر
شده است هر سنگ از آن ده ذراع است [illegible] یک تخت کوه است و بر هر
سنگ نقوش بسیار از علوم غریب مثل سحر و شعبده و جز آن و بر هر سنگ [illegible] است
عقاب [illegible] بر [illegible] انکه در [illegible] سنگ مثلث [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] هر گز [illegible] و گنبد [illegible] از [illegible] بالای [illegible] مردم شو
از [illegible] در [illegible] کوه شده آن گنبد نوشته [illegible] پادشاه [illegible] در
زمین [illegible] گنبد از [illegible] نوعی [illegible] از [illegible]
[illegible] از آن گنبد [illegible] گویند دیوان [illegible] بر آن [illegible]
استیلاد [illegible] که در [illegible] یک از آن [illegible]
روز [illegible] کشور [illegible] از [illegible]
گویند گنبد هرمان از طوفان [illegible] آب طوفان [illegible]
مقصد [illegible] نبود [illegible] طوفان [illegible] گفته اند که
ارسطاطالیس [illegible] از [illegible] در [illegible] و در [illegible]
و صور [illegible] از [illegible] در [illegible]
گفته بود [illegible] در [illegible] بیج است [illegible] از [illegible]

دیرینه

و این شنیدن نادر قرابت [illegible] برنان این که به [illegible] از [illegible] و در زمان [illegible]
طولون [illegible] دقیقه [illegible] که هرمان [illegible] از آنچه [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible] و [illegible] از [illegible]
بر افروختن [illegible] شده [illegible] این [illegible] طولون [illegible] مردم [illegible]
در [illegible] شده [illegible] کتبه [illegible] از [illegible] خط [illegible]
از [illegible] مواضع هرمان [illegible] از [illegible] هرمان [illegible]
محمد صالح [illegible] از [illegible] هرمان
[illegible] و آن [illegible] از [illegible] سنگها [illegible]
[illegible] ارتفاع [illegible] و محیط [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و [illegible] از [illegible] طول [illegible]
[illegible] طول آن [illegible]
[illegible] راقم حروف [illegible] طول [illegible] هرمان [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] از [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] از [illegible] ذرع [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible] کوه [illegible]
[illegible] از [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] در مصر [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] از [illegible] در [illegible]
و در آن [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] و از زمین [illegible] در آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]

بوجیب

برادر [illegible] بنیان که در دیوار آن نوشته‌اند که آن آفت بخطاء عالم [illegible] واقع
می‌شود در اول نزول قلب الاسد و اول دقیقه از برج سرطان بود و شرح کواکب
سیاره در برجها و در اوقات هر یک در چه درجه بوده است [illegible] اهرام
هر یک در ارتفاع [illegible] از زمین و نیز [illegible] در [illegible] طلسم کرده‌اند [illegible] از بالا
[illegible] کرده‌اند که [illegible] هر که نظر در آن کند [illegible]
[illegible] در نظر [illegible] طلسم [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] از جهان [illegible] از آن راه [illegible] بشیب
گنبد بزرگ [illegible] هر صفه [illegible] بر هر صفه [illegible] از [illegible]
زر سرخ [illegible] از جواهر [illegible] از طلا [illegible] از آن [illegible]
[illegible] بود [illegible] بر هر صفه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] بود از [illegible] عقب [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] آن [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و دیوار
آن گنبد [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] از [illegible] گنبد [illegible]
[illegible] از زر سرخ [illegible]
[illegible] موافق [illegible]
لاجرم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
[illegible] و مواظبت [illegible] ادریس [illegible] المثلث [illegible]
[illegible] هرمس [illegible] هرمس الاکبر و هرمس [illegible] در ارض [illegible]

از دیار [illegible]

از دیار [illegible] مقصود آنست [illegible] از تولد حضرت نوح علیه السلام [illegible]
[illegible] و نقشه و نجابت [illegible] سوات [illegible] قبل از
واقعه طوفان [illegible] طغیان طوفان نوح [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] آثار
[illegible] در طرف غربی مصر بنیان [illegible] علم [illegible]
[illegible] در آن [illegible] از طغیان طوفان [illegible] علم [illegible]
الکهف [illegible]
و ارتفاع [illegible] مصر [illegible]
[illegible] فی [illegible]
[illegible] اشهد [illegible] البنیان [illegible]
الدیباج [illegible] الحصیر [illegible] الدیباج [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
بنیان [illegible] از
[illegible] و [illegible] از واقعه طوفان [illegible] و مقبره [illegible]
[illegible] اهرام [illegible] در زمین مصر بنیان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] اهرام [illegible] ارتفاع [illegible]
[illegible] ادریس [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] اهرام [illegible]
[illegible] علیه [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] الا [illegible]
اعظم [illegible] در [illegible] اهرام [illegible] این بنده حقیر [illegible]

دو دروازه به امورات فارس مشغول هستند و بعضی از اطاقها در پشت و بعضی [illegible] مقبوره
[illegible] شبیه به خانه‌های [illegible] حرکت از [illegible] [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] آنها [illegible] در [illegible]
در [illegible] بر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گنبد [illegible]
[illegible] گنبدها [illegible] گنبد [illegible]
و معروف [illegible] [illegible] گنبد [illegible]
از [illegible] دارد [illegible] گنبد از [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible]
از [illegible] ذرع [illegible] طرف
آن [illegible] [illegible] ذرع [illegible]
[illegible] دار ارتفاع آن از زمین [illegible] گنبد [illegible] ذرع [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مسافت [illegible]
[illegible] اندازه [illegible] از یک ذرع [illegible]
عرض [illegible] گنبد و طول آن [illegible] ذرع [illegible] از [illegible]
[illegible] عرض و طول [illegible]
در میان گنبدها [illegible] بسیار بزرگ و کوچک [illegible] در [illegible] مقدار سه ذرع
[illegible] و در وسط گنبد [illegible]
سایر گنبدها [illegible] کوچک [illegible]
[illegible] بسیار بزرگ از سنگ ساخته‌اند [illegible]
[illegible] طول آن [illegible] ذرع
دارد ارتفاع [illegible] ذرع [illegible] از [illegible]

بعضی دیگرا

[illegible] گنبد [illegible] گنبد [illegible]
[illegible] از [illegible] مصر [illegible] [illegible]
و [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و طول هر ضلع از اضلاع آن گنبد [illegible] ارتفاع [illegible]
[illegible] ذرع [illegible] از سطح زمین [illegible] زمین [illegible]
[illegible] [illegible] قطر [illegible] از یک ذرع [illegible]
[illegible] از یک ذرع [illegible] [illegible]
[illegible] ذرع [illegible] ذرع [illegible] وضع [illegible]
[illegible] ضلع [illegible] جنوب و خط مشرق و مغرب [illegible]
[illegible] مشرق و مغرب [illegible] کل [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] نقطه [illegible] از [illegible] در وسط گنبد [illegible]
[illegible] قدم [illegible] از سنگ بزرگ [illegible]
[illegible] و طول [illegible] از آن [illegible]
[illegible] قدم [illegible]
[illegible] نقف [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] قدم [illegible] از [illegible]
این گنبد [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] قدم [illegible] قدم [illegible]
[illegible] از [illegible] و طول آن
[illegible] قدم و عرض آن [illegible] قدم [illegible] در [illegible]
[illegible] طاق [illegible] و طول آن چهار قدم [illegible] قدم دارد ارتفاع [illegible]
و [illegible] و هر قدم عبارت از طول [illegible] و [illegible]

مصر را احیا و معمور در میان کنند به ۵ تا این او همی شکلات و معلوم نیست بنای هرم
و تاریخ این بناها تا این عصر علی التحقیق نوشته اند و در این تاریخ که در مقابر
دانا که این است معلوم نیست کشیده و جبیثه و خطوط آن نیز خزانه را بعض
را آن خطوطه به ترکیب مرغ و طیور است بیرون آدم در تحقیق فانه لم
کرده نشده لذا از این طور کند این بعد از محله جیزه امکان مصر عتیق
در کنار رود در جنت محل صعید قریب سر عود منفیه مصر از سنگ
مصر از حجر است از هر دو اکثر این کند بنده در مقابل جیزه واقع
شده بود کلا از آنها نیز بزرگتر است دارای علم عجایب غرایب ادن
زمین کرده بغیر و چنین که بزرگ بهر مشیر و در قبه نیز نوع زمان ۵
دلیل ادریس بود حجر بزرگ است چون که این کند بنده که خم سنگ است
بر بزرگ و مدور صورت نیز تیر آن حجاز ریگ لذا آن سنگ
را ابوالهول می نامند از ابوالهول که بی ذهیبه بجلاب که مصر را
نگاه میدارد به صورت فرعونیه و برف بود عجم تصور آن است
از این طلسم بود یعنی مغرا ریگ شهر مصر فرو نیرد صاحب تاریخ
روایت میکند ابوالحسن خمارویه بن احمد بن طولون که ملک مصر
بود که تا کنند ... در آن نقبه بود که در حجه
شد و عمر برای آن امر بود ... از سعی نزد آن امر تحت
سنگ از زر ... در آن نقبه دخل بود ... توانست ... که
گفتند گشت در جبل است ... روزگار بر هر که شد
بتوان خطوط ... از قلم ... این رد بتوان
جمع ... سنگ ... عربی ترجمه ... این بعد
... نموده ... حضرت یوسف ... علیه
و السلام ... و در ... هزار ... و دیع
... ترجمه ... ذیل ... بجهت
از مصر ... خود ... محیط ... ذیل مصر ...

نصف ابوالهول

قطع میکند

قطع میکند از نقاب است در مصر شهر حوز ابدا از کوه هم و این هرم را سوب خشم کنها در
آن دفن کردم و بر در در هر را ابن باد و آن تحواهر نیز و این قصیده در آن
سنگ بود عربی ترجمه کرده

وتبقی آثاری و تبقی عجائبی ‌ ‌ وفی لوتی اعز الدهر یخیم
با آن فتحت الله یتخذ امورنا ‌ ‌ ولابد ان نعلو و نعلو الانجم

از این شوخان ... از جانب اهرام ... و ظهور تمام آن ... المرعیه و الم
تا ... بر شبه نوشته است ... جیزه فاتم الاسناد طول ...
عربی ابعه ... المحاضرات ... الم ... در کتاب
بدایع الزهور ... مصر آن ... ملک
برابر است ... جیزه ... الهول ... بغیر
... طلسم ... جیزه ... ضمیر از ...
که ... ابن ... در دنیا ... طولون بود
در ... جیزه ... داد ... خدا ...
شتم بود ... در مصر ... قصر الشمع ... از صورت
... بودن شداد نوع از سنگ است گفته اند از ضمیر ... طلسم ... آب
نیز طغیان آب ... مصر ... بود و ... ضیم ... شرق ... ضیم
قصر الشمع ... بود ... ناصر محمد بن قلاوون
آن بود ... سنگ ... در مسجد ... در کنار ...
... ابوالهول ... اسلام ...
و تو اسلام ... جیزه ... آن کند صورت
... ابوالهول ... آن ... چهار
... در آن ... از این ... عجیب و بزرگ
... در ... حجر ...
... ابوالهول ... خوب ... در آن ... آن
... بود ... دهام در آن وقت و

صورت این هیکل عجیب بیست فوت بوده و این مره مخلها که ذکر باید معهود است
زیرا که هیاکل دیگر و آثار او مثل حیوان است که بر زمین گسترده شده است
ارجلها و دستها و بدن او بر زمین [illegible] شده است [illegible] فوت است و از معهود
عجیب از یک پارچه سنگ است و نیز مینویسد از آثار نادر [illegible] و در دعوی یک هیکل که
بالای این دو هرم است و از یک پارچه سنگ است و آثار و هیاکل بسیار
نیز سوای اینها هیکلها که در آن دو ستون خطوط و رموز قدیم اهل مصر محکوک است
دیگر ستونی که ستون پامپی است که [illegible] و دیگر هیچ فرق نیست هیکل [illegible]
[illegible] شصت فوت ارتفاع دارد و هر یک یک پارچه سنگ است و قاعده
هر کدام هم [illegible] فوت مربع است راقم حروف گوید این خبر از یک [illegible]
در این مقام رقم [illegible] با عقل و نقل مخالف است و نیز مینویسد منارهٔ با بنیان که
در جزیرهٔ فروس بود [illegible] ملاحان را به اسکندریه میرسید [illegible] از
بناهای عجیب [illegible] چهار صد فوت ارتفاع [illegible]
[illegible] در آن برج [illegible] اللیل [illegible] آن برج
در چهار صد فوت ارتفاع [illegible] به اسکندریه [illegible] راقم حروف گوید
[illegible] چهار صد فوت [illegible]
[illegible] و این [illegible] ارتفاع [illegible] فوت [illegible]
و نیز [illegible] مینویسد [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] از بناهای عجیب [illegible] از عجایب [illegible]
[illegible] و بالصلابت [illegible]
[illegible] جزیره [illegible] چهار صد [illegible]
و در [illegible] از هر طرف [illegible] فوت بود [illegible]
از هر طرف [illegible] فوت است [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] عقل و [illegible] جزیره [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آن [illegible] است و در ابتدای اسلام [illegible]
و در این کتب [illegible] و [illegible] اسوار [illegible] آد [illegible]

[illegible] فروس
منارهٔ بابان

[illegible]

نوشته و [illegible] الیه [illegible] از قبل [illegible] در میان آنها درازی
[illegible] گنبد [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] از زمان آن [illegible] رفته است و در تمام این سالهای دراز هیچ تغییر در آن
راه نکرده است منه لکن حقیقت آن بر کسی درست معلوم نیست در حقیقت
[illegible] است در بالای صعید مصر [illegible] جزیره [illegible] بود در آنجا [illegible]
و اموات [illegible] از نوع [illegible] است از آن [illegible]
[illegible] اعلام آن [illegible]
تغییر [illegible]
[illegible] از آن مصر شود و نیز مینویسد در مصر [illegible]
[illegible] در ازمنهٔ سابقه [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] آن مجسمه بدروازه است که آن را ابوالهول خوانند این
[illegible] مصر [illegible]
مشکوة الادب [illegible] جزیره [illegible] مصر [illegible]
[illegible] مصر [illegible] و ازاینه مجسمه
[illegible] زمین [illegible]
روز و شب [illegible]
[illegible] حوادث [illegible]
[illegible]
[illegible] حوادث [illegible]
[illegible]
روز و شب [illegible] روز و شب [illegible]
دایره [illegible] بروایة الطیب
[illegible]
این الکتب [illegible] ما [illegible]

تخلّف الآثار عن اصحابها ... حيناً ويدركها الفناء فتتبع

راقم حروف این شعر از جمله قصیده‌ایست که ابو الطیب احمد بن حسین کندی کوفی معروف بمتنبی ... در مرثیه ابی شجاع فاتک ... [illegible]

[illegible]

الحزن يقلق والتجمّل يردع ... والدمع بينهما عصيّ طيّع

يتنازعان دموع عين مسهّد ... هذا يجيء بها وهذا يرجع

[illegible]

[illegible]

کیفیت اهرام مصر

چهار هرم مصر نوشته‌اند سورید پادشاه مصر قبل از طوفان بنا کرده [illegible]
خود [illegible] ادریس [illegible] و سبب این بنا آن بود که سورید [illegible] از
قصه طوفان در خواب دید که زمین با اهلش [illegible] منقلب شد و مردمان بر
روی [illegible] افتادند و [illegible] فرود [illegible] با [illegible] بود [illegible]
تصادم [illegible] از این خواب [illegible] و با هیچکس در میان ننهاد و [illegible]
[illegible] ستارگان
[illegible] در صورت [illegible] بر زمین فرود آمدند [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] و مکسوف [illegible]
سورید از این خواب [illegible] اهرام [illegible]
و [illegible] از تخت [illegible] [illegible] اهرام [illegible] از زمین
مغرب و [illegible] سنگهای بزرگ [illegible] اهرام
[illegible] شرقی و غربی [illegible] سنگ [illegible] عظیم
[illegible] بزرگ [illegible] بر زمین [illegible] سوراخ [illegible]
و در میان آنها [illegible] سوراخ [illegible] آنگاه سنگ [illegible]
[illegible] سوراخ [illegible] سوراخ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] آن [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] بهم [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] که [illegible]
[illegible] بنیان [illegible] قطعه سنگ
و ارتفاع هر یک [illegible] سیصد ذراع [illegible] ذراع
[illegible] ذراع [illegible] راقم حروف [illegible] مردم آن زمان
[illegible] از عجم مردم [illegible] عظیم [illegible] طول هر یک از آن اهرام
[illegible] ذراع [illegible] ذراع [illegible] از [illegible]
آن [illegible]

بعینیک هل ابصرت [illegible] علی طولها الاهرام [illegible] مصر
اناقا [illegible] السماء واشرفا علی الجو اشراف السماک علی الثری

[illegible]

[illegible] در کتب [illegible] نوشته [illegible] السلام [illegible] یونانی منقول است [illegible]
[illegible] عرب [illegible] سورید پادشاه [illegible] این بنا بود در [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] خواب [illegible] بنیان [illegible]
[illegible] از [illegible] این بنا [illegible]
[illegible] ابنطلقاف [illegible]
[illegible] مصر [illegible] از [illegible] گفته [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] طول [illegible] از [illegible]
و در میان [illegible] از [illegible] الطلق [illegible]
[illegible] سوراخ [illegible]
[illegible] سوراخ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] طوفان [illegible]
[illegible] از [illegible] اول [illegible]
در میان [illegible] مردم [illegible]
از مردم مشرق زمین [illegible] از [illegible]
طوفان [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] در زمان سلطنت [illegible] در [illegible]
[illegible] لوط [illegible] از [illegible]
[illegible] مشرق [illegible] مغرب زمین
[illegible] طوفان [illegible] مردم [illegible] اهرام [illegible]

طلسمات [illegible]

[illegible]

انجاست از هم طوفان و وقوفشان بنا بر علم او [illegible] برین [illegible] بگفته
و گفتند که [illegible] در فتح اینها نوح [illegible] آب از زمین جوشیده
گردید و بعد از آن صعود کرده [illegible] هفتاد [illegible] طوفان [illegible]
امواج از [illegible] این برین [illegible] گویند حضرت یوسف علیه السلام
این بنای عظیم بود و در آن [illegible] سالهای قحط غله [illegible] خزینه [illegible] و نیز
حکایت [illegible] خبر [illegible] طوفان بظهور [illegible] و این وقت [illegible]
و [illegible] این [illegible] دریا [illegible] در ملک [illegible] زمین
خواب [illegible] جمیع [illegible] از [illegible]
[illegible] علم [illegible] در [illegible] موضع [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] طوفان
[illegible] در قرآن مجید [illegible] علیهم السلام مذکور است [illegible]
معتقد [illegible] طوفان [illegible] اتفاق [illegible]
طوفان نوح علیه السلام [illegible] سلطنت [illegible]
احوال خمارویه [illegible] طولون [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible]
در [illegible] در [illegible] او [illegible]
این [illegible]
[illegible] از [illegible] روز [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] خمارویه [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] این بنا

حکایت خمارویه

و نیز [illegible]

و نیز [illegible] از [illegible] برادر [illegible] از [illegible]
در [illegible] از [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و نیز [illegible] خمارویه [illegible]
در [illegible] از [illegible]
او [illegible] و این [illegible]
[illegible] علم [illegible] از [illegible] آن [illegible]
و [illegible] خمارویه [illegible]
[illegible] این مرد در [illegible] از [illegible]
و نیز [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible] آب [illegible]
در [illegible] از [illegible]
[illegible] خمارویه [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ترجمه [illegible]
[illegible] ابوعبدالله [illegible]
و در زمان حضرت یوسف علیه السلام سلطنت [illegible]
[illegible] نیل [illegible] آب [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] دریای محیط [illegible]
[illegible] محیط [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بنا [illegible] و [illegible]

[illegible]

وأدركتُ علمي بعض ما هو كائنٌ ... ولا علم لي بالغيب والله عالمُ

وأيقنتُ ما حاولتُ إتقان صنعه ... وأحكمته والله أقوى وأحكمُ

وحاولتُ علم النيل من بدء فيضه ... فأعجزني والمرء بالعجز مُلجَمُ

ثمانين [illegible] ... وحولي بنو حجرٍ [illegible]

إلى أن قطعتُ الجنّ والإنس كلّهم ... [illegible]

فأيقنتُ أن لا [illegible] ... [illegible]

فأبتُ إلى ملكي وأرسيتُ ثاويا ... [illegible]

أنا صاحب الأهرام بالمصر كلّها ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

أسائلُ الأهرامَ عن حظّ صانعٍ ... [illegible]

أذكرتَ قوماً تقادم عهده ... أين الذي الهرمان من بنيانه

هنّ الجبال الشامخات تكاد أن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ثبتت على مرّ الزمان [illegible] ... [illegible]

والشمس في [illegible] ... [illegible]

هل غاية [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] الكنوز [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

أو أنها رصدت بيوت كواكب ... أحكام [illegible]

أو أنهم نقشوا على حيطانها ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

در کتاب بحار و عالم لطایف عادویه بن احمد طولون [illegible] دکر [illegible]
حیوة الحیوان نوشته شده ابو الهول از عجایب ابنیه دنیا است دکتور [illegible]
بزرگ است این عمارت [illegible] بعضی برآنند [illegible] دیوان [illegible] بوده [illegible]
فتح بلاد عالم [illegible] آنوقت که در [illegible] این [illegible]
در زمان [illegible] موسی علیه السلام [illegible] ذرات [illegible]
بعد از [illegible] دلیل [illegible] بوده [illegible]
[illegible] لا محاله [illegible]
لاجرم [illegible] از [illegible] و از میان [illegible]
بهرت [illegible] و تجربت [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
[illegible] و فتنه [illegible]
کسه و بلاد [illegible] بوده در [illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] ازین [illegible]
[illegible] این دیوار [illegible]
[illegible] و جود [illegible] صاحب [illegible]
مصر [illegible] ازین [illegible] این دیوار
تا [illegible] بلاد صعید [illegible] این دیوار
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و غیره [illegible]
[illegible] بوده [illegible]

ابو کبیر

ابو کبیر از جای [illegible] بسیار [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] از [illegible] حیوان [illegible] و سط [illegible]
[illegible] مراصد الاطلاع [illegible]
[illegible] از الف [illegible] جمع [illegible] قبطیه [illegible]
از قرای [illegible] از صعید مصر [illegible]
از انواع حیوانات [illegible] در [illegible]
[illegible] مختلف است [illegible]
[illegible] از الف [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] جمع [illegible]
[illegible] عقول و نفوس علویه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از طرف حجاز [illegible]
[illegible] از حیوان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن از [illegible] دریای
روم [illegible] از [illegible]

سلاطین اطراف دائم کف از خیال در بیم و هیبت شده و هیچ برای سر زمین ایران از
آسیب بلا بکلی محفوظ و بحال امن و فارغ بود و بسیار صف و حصار ضد وا[illegible] عباد
و استیلا بر بلاد وسیعه ارزاق و سختی فلات و سخو آفاق نمود و دست سلطنت دلوکه را
مصر را سیر و تقویت نکرد بل بحریه بود و ملک مصر بود آنکه هیچ برای این عجوز از اثر
دشمنان ایمنی داشته تا بلا [illegible] رسید و این زمان هم برای ازهلاک عجوز دلوکه [illegible]
و آن عجوز در جهان وضع نکرد بود بار بود و هر وقت در یک از آن صور [illegible] راه
نقص جز [illegible] از ذریه آن عجوز بود [illegible] نتوانست [illegible] آن عجوز
منقطع شد این بنا خوب [illegible] الا آن [illegible] ملوک آن [illegible] و ازان
[illegible] بن [illegible] از اولاد [illegible] قبط بود مالک مصر شد و دولت
[illegible] بود و آخر [illegible] است و جمیع [illegible] بنا [illegible]
و [illegible] خاتم الانبیاء و [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] و [illegible] در این خصوص [illegible] طبیعت و در بلاد مصر
دانیال [illegible] عجوز است بسیار [illegible] این عجوز در [illegible] مردم مصر [illegible]
[illegible] رسیده و هیچ [illegible] در آن نداند و برابی و در صعید مصر در آن [illegible]
تا این زمان [illegible] هنوز آنجا انواع صورتها است [illegible] آن صور [illegible]
در [illegible] مصور [illegible] شکسته [illegible] در آن [illegible]
[illegible] در طرح [illegible] و افعال [illegible]
[illegible] سعود [illegible] بسیار [illegible] از بلاد [illegible]
صعید بود از ابو الفیض ذو النون بن ابراهیم مصری [illegible] حکیم
[illegible] و [illegible] از جمله [illegible] این
برابی [illegible] در تمام آن [illegible] بر [illegible] آن [illegible]
[illegible] بود [illegible] بر شکل [illegible] بیتی
نوشته بود اَلْعَقْدُ الْمُتَّقِیْنَ وَالْاَقْدَامُ الْمُتَقَرِّبِیْنَ وَالْخَدُ
الْمُتَعَبِّدِیْنَ وَالْنَّظَرُ الْمُتَرَقِّبِیْنَ [illegible] از [illegible] و [illegible]
در درگاه سلاطین [illegible] زمان [illegible] و غرور دارند و از [illegible]

بر ده [illegible]

بر ده [illegible] برای [illegible]
و برای خصوصیت [illegible] و از [illegible] عرب [illegible]
و [illegible] بنویسد از [illegible] دیدیم [illegible]
نوشته بود بتقدیر المقدور والقضاء [illegible] مردمان تقدیر مقدور [illegible]
و [illegible] نقش [illegible] در حکم [illegible]
و [illegible] ذو النون [illegible] دلالت [illegible]

آنچه این شعر نوشته شده

تدبّر بالنجوم ولست تدری ورب النجم یفعل ما یرید

و از [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] احوال [illegible] و [illegible]
و [illegible] بطرلاب [illegible] این شعر [illegible]
و اصطرلاب [illegible] علم نجوم [illegible] نجوم [illegible]
[illegible] مسعودی [illegible] وضع [illegible] در [illegible] نجوم
[illegible] و [illegible] طبیعت [illegible] در [illegible]
بسبب آن [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] و این طوفان [illegible] زمین [illegible] زمین است
[illegible] آب [illegible] زمین [illegible] طوفان [illegible]
بر آن [illegible] مردم زمین [illegible] و [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] علم [illegible] لاجرم این برابی [illegible] و علم [illegible]
زمان [illegible] در [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و [illegible] این [illegible] قطع و ختم
[illegible] بود عجوز [illegible] این طوفان [illegible] از [illegible]
[illegible] نجوم و [illegible] و این علم محفوظ [illegible] این طوفان
[illegible] آب [illegible] از [illegible] زائل [illegible]
[illegible] و اگر طوفان [illegible] آباد [illegible]
این بنا قبل از طوفان [illegible] علم است و [illegible] طوفان

اهرام هم است و طوفان را دیده جز از آن ساخته و موقت بود که [illegible] اهرام [illegible]
و طوفان آتشی یا آبی به [illegible] رسیده باشد [illegible] بوده تمام مردم مصر [illegible]
فرو گرفته و مردم [illegible] سوی [illegible] جهت [illegible] گفته که از این طوفان رهایی نبوده تمام
مصر بوده [illegible] و مصداق این امر آن است که در [illegible] جهانی [illegible] سوی آن از
[illegible] مردمان از کوه کنده بزرگ [illegible] مانند کوه های بزرگ [illegible]
[illegible] از زمین مصر [illegible] ذوات الملوک [illegible] و [illegible] در بلاد مصر و صعید مصر
[illegible] از مردم در غارها و [illegible] سنگ [illegible] بزرگ در مواضع [illegible]
آن [illegible] که هیچ [illegible] از کدام مردم [illegible]
[illegible] از [illegible] اهل [illegible] مصر [illegible]
[illegible] گرد [illegible] و نه مسلمانان [illegible]
[illegible] ازمنه [illegible] اهرام [illegible]
و [illegible] الان [illegible] و [illegible] بلاد
مصر [illegible] عجیب [illegible] از صعید مصر [illegible]
مذکوره موصوف است [illegible] الف [illegible]
و [illegible] الف مقصوره [illegible] در صعید مصر [illegible]
[illegible] در بلاد [illegible] در بلاد [illegible]
[illegible] و [illegible] مصر از طرف [illegible]
[illegible] در [illegible] حکایة در [illegible] عجب [illegible]
مذکور [illegible] و [illegible] اصح اقوال قول [illegible]
این [illegible] این بنیان [illegible] کجا [illegible]
[illegible] این بنیان [illegible] دیده [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] دیگر اقالیم [illegible] از [illegible]
و این [illegible] دیده و از [illegible] ادات و [illegible]
[illegible] جهان [illegible] و [illegible] غرایب

والله اعلم

والله اعلم و [illegible] است [illegible] روز [illegible] در [illegible] گفته [illegible]
[illegible] و این [illegible] الف [illegible] از [illegible]
[illegible] الاف [illegible] جز از اهرام [illegible]
[illegible] بنیان [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] العلم [illegible]
و در [illegible] خالص [illegible] غیر ترکیب [illegible]
[illegible] اهرام [illegible] بود [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
طوفان و [illegible] خود [illegible] بنیان [illegible] از [illegible] آدم
علیه السلام [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] آثار [illegible]
[illegible] اهرام [illegible] مصر [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] و عظمت و [illegible]
[illegible] و [illegible] اهرام [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] جهان [illegible] از [illegible]
و [illegible] اهرام [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] در این زمین [illegible] عظیم
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] جهان [illegible] اهرام [illegible]
[illegible] اهرام [illegible] و این بنیان
[illegible] جهان [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]

صنعه [illegible] زرابی و هرم و قصر منقوشه سوخته بقایر [illegible] دال که ثمان و الملک
نام این است دو فلک باید دو فراق هر بالا و بر [illegible] و قوام [illegible] فوالله حق
قیوم [illegible] ذوات دیوم تبدل الارض غیر الارض [illegible]
[illegible] از آن تیز از [illegible] دنیا ار [illegible]
والمرقالی هوا [illegible] الفانی این [illegible] مکشوف [illegible]
انبیه عظیمه از [illegible] ازین ابرها دهمی توجه [illegible] آثار [illegible]
[illegible] از آثار عجیب است هنوز از [illegible] آن الهام [illegible]
این [illegible] مکشوف [illegible] در این [illegible]
[illegible] مجوف [illegible] نوشته [illegible] علیه السلام
در [illegible] مصر [illegible] در [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
آن [illegible] در میان این [illegible] مقابر و قصور [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] اعلم است [illegible]
مصر [illegible] وال [illegible] در [illegible] علامه [illegible]
[illegible] بلاد صعید [illegible]
[illegible] صعید [illegible] نوح علیه السلام
در زمان [illegible] از طوفان است و در ایام [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] در بلاد [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] و در علم [illegible]
[illegible] از زمین [illegible]
هر [illegible] از [illegible] او [illegible]
[illegible] شاعر این شعر گفته

الست تری الاهرام دام بناؤها ویفنی لدیها العالم الانس والجن

کانت رحا

کانت رحا الافلاک اکوارها علی قواعدها الاهرام ونجائم [illegible]

ونیز در [illegible] گفته اند

لله ای عزیمة وعجیبة فی صنعة الاهرام للالباب
تخفی الخیام [illegible] نضها من غیر [illegible] ولا [illegible]

[illegible] از [illegible] برده [illegible] بزرگ [illegible] قوم
و [illegible] عظیم [illegible] آن [illegible]
[illegible] بر آن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] الفیوم [illegible]
[illegible] در [illegible] صعید [illegible] آن [illegible]
[illegible]
و در این [illegible] عجیب بسیار است از [illegible]
[illegible]
فقط [illegible] در صعید [illegible]
[illegible] از [illegible]
از [illegible] بردن [illegible]
ابو [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] و در آن زمان [illegible]
[illegible] مصر [illegible]
[illegible] قرآن مخلوق است [illegible] مخلوق [illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] عنوان [illegible]
[illegible]

در اینوقت بیهم ربیع الآخر مرد و هرثمة بن النضر جبلی متولی امر صلوة و در ثمان عشر رجب بلد رسید و — از جانب ایتاخ
سر و سیوم محرم داود بن ... و بیست و دو از ذو الحجه ... عازم ...
و ... مستنصر ... نامه متوکل ... رسید ... عبد الله ... قرآن ...
... در ماه ... جمادی الآخرة ... لیله ... سنه ... مرد و ...
پسر جانب ... هرثمة بن النضر ...
رجب ... اختلاف از جانب ... امر صلوات ... متوکل ... و در ... رمضان ...
معزول و ... ابن ... از جانب ایتاخ در ... شعبان ... متولی امر صلوة
... و ایتاخ در ... لیله ... معزول ... و ... مطلقه ...
... مصر از ... دعوت ... عالله ...
نیز در ذی الحجه ... اسحق بن یحیی بن معاذ بن مسلم ... از جانب مستنصر ...
... المتوکل علی الله ... صلوات و خراج مصر ... ولایت ... ذی ...
ذی الحجه مصر آمده ... نامه متوکل و منتصر ... رسید ... طالبین ...
... ربیع الآخر ...
... عبد الواحد بن یحیی بن منصور بن طلحة بن زریق از
جانب منتصر در امر صلوات و خراج مصر ... و ... لیله ...
... مصر آمده ... ابراهیم ... امر خراج ...
... امر صلوات ... لیله ... و ... مصر ...
... امر صلوة ... در اول او ... عنبسه ...
ابن اسحق بن شمر بن عیسی ... از جانب منتصر در امر صلوات ...
... احمد بن خالد الصریفینی ... ربیع الآخر ... لیله ...
... مصر آمد ... و ...
... عنبسه ... جامع ...
... ماه رمضان ...
... ولایت ... مردم ...
... ساخته ... اصفهان ...

... از جانب معتصم در اول رمضان ... لیله ... سنه ...
و ... عبد الله بن ... از طرف معتصم ...
... معتصم ... کلاهی ... بصر ...
لیله ... ولایت ... منصور ... از جانب ...
... مصر ... متوکل ... کلاهی ...
در ... ربیع الاول ... لیله ... ولایت ...
... مصر ... ابن ... از مردم ... دیوان
مصر ... دیوان ... قطع ...
... فلان ... یحیی ... جعفر ...
... ربیع الآخر لیله ... وفات ...
... یحیی ... و ...
الاخیره ... شعبان ... انصراف ...
از جانب ابن جعفر ... اول رمضان ... لیله ...
امر صلوات ... ربیع الآخر لیله ... و ...
... عبد الله ... صفر ...
صلوة ... ربیع الآخر ...
ربیع الآخر لیله ... منصور ... لیله ...
... شعبان لیله ... یحیی ...
... امر صلوات ... ربیع الآخر لیله ...
... معتصم ... ربیع الاول لیله ... مرد ...
... یحیی ... لیله ...
... لیله ... عیسی ...
منصور ... از جانب ... لیله ... امارت ...
... مرد ... ربیع الاول لیله ...
... عیسی ... النضر ...

... (۱۱) توسع

[illegible]

امیر گشت عنبسه ابن اسحق در روز پنجشنبه ... از ماه ربیع الاول و داد
امارت خراج و صلوة منفرد شد و از آن پس در ماه جمادی الآخره سنه دویست و سی و هشت حرب
را با خراج خارج و امارت صلوة تنها بر او ماند و متوکل مرد دیگر را بنام فتح ابن خاقان
ظهیر امارت بخاتمه وا [illegible] در ماه ربیع الاول سنه دویست و چهل و دو امر مصر
لاجرم بنام او دعا خواندند و عنبسه آخر امیری است که از عرب در مصر امارت یافت
و آخر امیری است که مردم او در مسجد جامع نماز گذاشته و در اول رجب از امارت معزول گشت
و قبالی ابن عبد الله ابن دینار خلیفه یزید ابن عبد الله والی مصر بود مدت ولایت
عنبسه چهار سال و چهار ماه بود و در ماه رمضان سنه دویست و چهل و دو عازم جانب
عراق رحلت کرد و ابو خالد یزید ابن عبد الله از جمله موالی بود و او را منتصر والی صلوة
مصر گردانید و ده روز از ماه رجب گذشته بود که بمصر آمد و شخصی بود از مصر
که [illegible] مغرور گشت و [illegible] و از زنان [illegible] منع نمود و بقیه [illegible]
و در محرم سنه دویست و چهل و دو مر ایشان را بجانب دمیاط بیرون شد و در ربیع الاول باز گشت
و بعد خبر آمد که مردم روم بفرمان [illegible] قلعه ایست در ناحیه مصر فرود آمده لاجرم
ایشان متوجه آنها شد تا بملاقات ننمود و بار [illegible] و [illegible]
و آن [illegible] سلطان [illegible] برسید و از آن پس سنه [illegible]
آن کار [illegible] و [illegible] و آن [illegible] عراق [illegible]
و در سنه دویست و چهل و هشت [illegible] و در زمان [illegible]
علویین [illegible] شدند و [illegible] و [illegible] بود [illegible]
منتصر در ربیع الاول سنه دویست و چهل و هشت بیعت کرد و فتح ابن خاقان نیز [illegible]
نمود و منتصر یزید را بر امارت مصر [illegible] و منتصر در ربیع الآخر سنه دویست و چهل
و هشت [illegible] بیعت کرد و [illegible] مستعین [illegible]
[illegible] در [illegible] بمقام [illegible] در آینه [illegible] ذی القعده [illegible]
[illegible] آفاق [illegible] افاق [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible] مصر [illegible]
[illegible] مستعین [illegible] سنه [illegible] از [illegible] معتز بیعت کردند

در این وقت جابر ابن ولید در زمین اسکندریه خروج کرد و این قضیه در ده روز از ماه رجب
سنه دویست و پنجاه و دو اتفاق افتاد و از احوال ربیع الآخر در آن سال جنگها شد تا پایان
و مزاحم ابن خاقان از عراق بلشکری گران نیز ده روز از ماه رجب گذشته [illegible]
یزید ابن عبد الله پایید و با جماعت خود حرب نمود و بر آنها فیروزی یافت پس از آن
یزید از امارت معزول گشت و امارتش در مصر ده سال و پنج ماه و ده روز بود
پس از وی ابو الفوارس مزاحم ابن خاقان ابن عرطوج ترکی سه روز از ربیع الاول
سنه دویست و پنجاه و سه هجری گذشته از جانب معتز خلیفه والی امر صلوات مصر گشت
و لطف [illegible] جمعی [illegible] و [illegible] و [illegible] داد و [illegible]
موضعی [illegible] حوف [illegible] دیگری حوف مصر و [illegible] حوف [illegible]
شام و [illegible] در طرف غربی [illegible] شمال [illegible] بسیار حوف
[illegible] موضعی [illegible] در مصر بجهة مزاحم بردم [illegible] و [illegible]
که [illegible] بطرف جیره [illegible] و مردم [illegible] و [illegible]
[illegible] و از مردم آن بلاد [illegible] و [illegible]
[illegible] قوم [illegible] و در آن اطراف [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و زنان [illegible]
و [illegible] زنان [illegible] و نیز در ماه رجب سنه دویست و پنجاه و سوم هجری مردم
[illegible] در مسجد جامع [illegible] بجمیع مردم مصر [illegible] آن زمان
مسجد جامع [illegible] و [illegible] و نیز [illegible] مردم [illegible]
[illegible] صفوف [illegible] و مردم را [illegible]
[illegible] از نماز جمعه تا [illegible] و [illegible]
[illegible] نماز [illegible] و از [illegible] در مساجد [illegible]
و [illegible] در مسجد جامع [illegible] در ماه رمضان نماز تراویح
رواج [illegible] و [illegible] نماز [illegible] و مردم [illegible]
دویست و پنجاه و سوم و از [illegible] و [illegible]
حی علی الصلوة رحمکم الله الصلوة و نیز [illegible] در نماز و [illegible] نماز [illegible]

بگونه‌ای مکتوب شد از باب تعظیم [illegible] بگذارند [illegible] و لقب [illegible] بود و نیز
امر کرد که در روز جمعه در نماز جمعه [illegible] بگویند و در [illegible] بر [illegible] جمع [illegible]
نیز نمودند [illegible] حالت [illegible] سیاه ساختند [illegible]
[illegible] و [illegible] عزیزی [illegible] یکی از [illegible] شد
[illegible] نوح [illegible] لیث [illegible] و [illegible] ماه [illegible] احمد بن
نوح [illegible] خلیفه [illegible] و احمد [illegible] خلیفه [illegible] از جانب [illegible] صلات
[illegible] باز [illegible] ربیع الاول [illegible] و مدت امارتش [illegible] ماه و [illegible]
و از جانب [illegible] بن طرخان ترکی [illegible] امر صلات مصر
[illegible] در بیست و [illegible] و در اول [illegible] القصی [illegible]
و این [illegible] از آن [illegible] احمد بن طولون در شهر رمضان سال دویست و پنجاه و
چهارم [illegible] گشته و [illegible] امر [illegible] از زمان منوچهر [illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] در تاریخ [illegible] الدول [illegible] الدول [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] متوکل [illegible] منصور [illegible] منصور بن متوکل
از جانب [illegible] ممالک [illegible] و مشرق و مغرب [illegible]
[illegible] و [illegible] و مدت امارت منصور بن متوکل [illegible] سال [illegible]
عبدالله از جانب متوکل [illegible] در سال دویست و [illegible]
[illegible] الاول [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] و [illegible]
[illegible] مستقر [illegible] در سال دویست و پنجاه و [illegible] مدت امارتش [illegible]
[illegible] احمد بن منوچهر [illegible] سال دویست و پنجاه و چهارم
[illegible] طولونیه [illegible] در [illegible] تاریخ [illegible]
مطالب [illegible] ولایت [illegible] اختلاف است لذا [illegible]

بیان ولادت [illegible] بجری
[illegible] علیه والسلام [illegible]

در این سال [illegible] ابن ابی [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] امام [illegible] علیه السلام [illegible] ۲۰

ولادت شریف امام الائمه علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیهما [illegible]
[illegible] علیه آلاف التحیة والثناء در [illegible] اوایل [illegible] شده [illegible]
و نیز در این سال [illegible] فرزندان عباس [illegible] سرور [illegible]
مردم [illegible] در [illegible] در این سال [illegible] ادم [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطنه او در [illegible]
[illegible] ماه [illegible] از [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] در این سال [illegible] ابی سعید [illegible]
[illegible] در [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] و [illegible] سلطنت [illegible] در [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] ابی سعید [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] در اتفاق [illegible]
[illegible] اربعین [illegible] آن [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] و [illegible] و در [illegible]
[illegible] و در این سال ابو اسحق [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] در این سال ابو البختری وهب بن وهب [illegible] القضاء [illegible]
[illegible] ابو البختری وهب بن وهب [illegible] بن عبدالله [illegible]
علی المطلب [illegible] بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب قریشی [illegible] عبدالله بن
[illegible] و هشام بن عروة [illegible] جعفر صادق علیه السلام و دیگران
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] ابو البختری [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] در زمان خلافت [illegible] الرشید [illegible] بن عبد [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
در [illegible] اکفاء [illegible] ابو البختری

سال مرگ عباس

[illegible]

خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو اسحق [illegible]

وفات ابو البختری [illegible]

بغداد آمد هارون الرشید او را بعد در عسکر المهدی در شرقی بغداد قضاوت داد و از آن پس
او را عزل از قضاوت مدینهٔ رسول صلی الله علیه و آله بود بعد [illegible] و نیز ولایت
حرب آنجا با قضاوت [illegible] مقرر [illegible] او را معزول فرمود ابوالبختری
بغداد آمده در آنجا بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اوا [illegible] ابوالبختری [illegible]
[illegible] بن عبد مناف [illegible]
طالب بود در حالهٔ نکاح [illegible] ابوالبختری [illegible]

اذا [illegible] ذهب [illegible] تسعق في الارض [illegible]
وما ضر [illegible]
لكل اناس من ابيهم ذخيرة * وذخري [illegible]

چون ابوالبختری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی در ترجمهٔ ابو دلف [illegible]
[illegible] احمد بن عبدالله بن عمار [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالبختری [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو دلف [illegible] ابوالبختری [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیفزاید [illegible]
عيرتني في [illegible] * بالآثار [illegible] على مفتقر
فلو كان [illegible] في الطعام * لزمت [illegible]
ولو كنت تطلب شأو الكرام * صنعت صنيع ابي البختري
تتبع اخوانه في البلاد * فاغنى المقل عن المكثر

چون این ابیات به ابوالبختری رسید [illegible] دینار برای آن ادیب [illegible] ابن عمار
[illegible] ابو دلف [illegible] ابوالبختری
[illegible]
ابو دلف [illegible]
[illegible] ابو دلف [illegible] ابوالبختری
[illegible] ابوالبختری [illegible] ابو عبدالرحمن
محمد بن عبدالرحمن [illegible] خطیب در تاریخ بغداد [illegible] ابو
البختری [illegible] لان اكون في قوم اعلم مني احب الي من ان
اكون في قوم انا اعلم منهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible] ابوالبختری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ویل وعول لأبی البختری | إذا توافی الناس للمحشر
من قوله الزور وإعلانه | بالکذب فی الناس علی جعفر
والله ما جالسه ساعة | للفقه فی بدو ولا محضر
ولا رآه الناس فی دهره | یمر بین القبر والمنبر
یا قاتل الله ابن وهب لقد | أعلن بالزور وبالمنکر
یزعم أن المصطفی أحمدا | أتاه جبریل التقی البری
علیه خف وقباء أسود | مخنجرا فی الحقو بالخنجر

[illegible] از آنجمله [illegible] ابو البختری [illegible] و کار
[illegible] ابو البختری [illegible]
[illegible]
[illegible] یحیی بن معین [illegible] ابو البختری
[illegible] و ابو البختری [illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible]
ابو البختری [illegible] جبرئیل بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] گفته بود که
[illegible] احمد بن حنبل [illegible]
[illegible] ابو البختری [illegible]
[illegible] ابو البختری [illegible]
[illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible]
البختری الا [illegible] ابو البختری
[illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام

بانه ذوی

بانه ذوی [illegible] ثلاث یذهبن فی قوة
النظر النظر الی الخضرة والی الماء الجاری والی الوجه الحسن [illegible]
[illegible] ثلاثة یجلین عن البصر الماء والخضراء
والوجه الحسن [illegible]
[illegible] صفوان بن یحیی فقیه [illegible]
[illegible] عابد و فاضل [illegible]
[illegible] معروف
[illegible]
حضرت سلطان الاولیاء [illegible] علی بن موسی الرضا صلوات الله
و سلامه علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] معروف [illegible] تسلیم کرده
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible] معروف گفته [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] مستجاب [illegible]
معروف [illegible] شاگرد معروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن السماک [illegible] ابن السماک
[illegible] معروف [illegible] الله [illegible] الله [illegible]

وفات صفوان بن یحیی
وفات [illegible]
وفات معروف کرخی [illegible]

من اقبل على الله تعالى بقلبه اقبل الله تعالى برحمته عليه واقبل بوجوه
الخلق اليه ومن كان مرة ومرة فالله تعالى يرحمه وقتاً ما يعنی
همه [illegible] از رضای او [illegible] خدای تعالی نظر عنایت از وی [illegible] و هر کس از دو
جهان و نظر حق تعالی [illegible] خدای تعالی نظر رحمت [illegible] و در مردمان
[illegible] که [illegible] صاحب [illegible] از رضای [illegible] خدای تعالی
نیز [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] علیهما السلام
و این موعظه بود [illegible] مولانا مرتضی [illegible] و نعم ما یکفیک هذه الموعظة ان
اتعظت [illegible] این موعظه را [illegible] در آن [illegible] معروف
را [illegible] در [illegible] گفته و [illegible] سرا [illegible] تصدق [illegible]
[illegible] از دنیا [illegible] مردم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible]
معروف [illegible]
و [illegible] از کلمات اوست اذا اراد الله تعالى بعبد
خيرا فتح عليه باب العمل واغلق عليه باب الجدل واذا اراد الله تعالى بعبد
شرا اغلق عليه باب العمل وفتح له باب الجدل [illegible] قال [illegible]
خیر [illegible] باب عمل و عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
عمل [illegible]
در [illegible] معروف [illegible]
[illegible]
ما اكثر الصالحين وما اقل الصادقين [illegible] صالح و نیکوکار [illegible]
صدق [illegible] مقام صدق ارفع از مقام صلاح است [illegible]

از القاب

از القاب حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب صدیق اکبر است و صدق [illegible] صلاح
[illegible] صالح [illegible] نیکوکار [illegible] صدق [illegible] و در قرآن کریم آمده
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و [illegible] صدق ممتاز شد [illegible]
[illegible] لا یزال [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] صدیق خوانده [illegible]
[illegible] صادق الوعد لقب [illegible] در آیات قرآنی [illegible] انه کان صادقا
نبیا صدق محبوب [illegible] معروف [illegible] صدق در میان
[illegible] در میان [illegible] صدق [illegible]
[illegible] لولا انه خرج حب الدنيا من قلوب العارفين ما قدروا على فعل
الطاعات ولو كان من حب الدنيا ذرة في قلوبهم لما صحت لهم سجدة
واحدة [illegible] دنیا از قلوب عارفان [illegible]
[illegible] ذره از حب دنیا در دل [illegible]
[illegible]
العارف يرجع الى الدنيا اضطرارا والمفتون يرجع اليها اختيارا [illegible] عارف
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] اذا عمل العالم بالعلم
اشتاقت له قلوب المؤمنين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذا اراد الله بعبد خيرا [illegible]
الفقراء الصادقين واذا اراد الله بعبد شرا اعطاه من الاحباب الظلمة حتى
تلوث [illegible] قلبه من الحال واسكنه بين الاغنياء [illegible]
[illegible] درباره [illegible]

از دریا بدو بگذرد لذا داد تو بود ولیکن چون حجت و علامت تقوا و صالحان ...ند و خوار
دید و جهی ببره مستحق خذلان و لعنت است اولیا از ادراک اعمال صالح مطلوب اند
بنور عنایت عمل صالح میکنند از عمل ناصح تعبیر بنیاد آن کار کرد و داد و نوبه
نعمت و حضور حق است با خفاء زیان کار باز در نیز عطار علیه الرحمة در تذکرة الاولیاء
مذکور است کرامات در یافته عارف وقته معروف کرخی بسیار در تقوی و تقوی آن
عظیم بود و در مقام انس و شوق حالتی بزرگ داشت محمد بن منصور طوسی گوید در بغداد نزدیک
معروف بودم اثری در روی دیدم گفتم دی روز با تو بودم این نشان نبود و نبود این چیست
گفت چیزی که ترا از آن چه کار چیزی پرس که ترا بکار آید گفتم بحق معبود
باز گفت دوش نماز میکردم خواستم که بمکه روم و طواف کنم بزمزم شدم تا آب خورم
پایم بلغزید روی من بر آمد این نشان آنست نقلست که معروف طهارت برای نماز
میکرد مصحف و مصلی در مسجد بنهاد پیرزنی در آمد و برگرفت و برفت
معروف از پی او برفت تا بدو رسید و با او سخن گفت اگرچه سر در پیش افکنده بود
او را گفت هیچ پسری که قرآن خواند داری گفت نه گفت مصحف باز ده مصلا
ترا نماز از آن تو آن زن از کرم او متعجب ماند و چیزی بود که معروف را نقلست
که روزی روزه داشت و بازار میگذشت سقایی میگفت رحم الله من شرب معروف بستد و بخورد
گفتند روزه داشتی گفت آری ولیکن بدعاش رغبت کردم و حروف کرامات معروف بسیار
است و علامت معروف جهان را اتفاق ترغیب حقیقت و تقوی آن
زنی بود که معروف را عادت نکرد و جاری شدید ترغیب و محبت میکرد
نقلست که روزی معروف کرخی با جمعی یاران میرفت جمعی جوانان در کنار دجله
جمع آمده بودند و فسق میکردند و شراب میخوردند یاران گفتند یا شیخ دعا کن تا خدای
این جمله را غرق کند تا شومی ایشان منقطع شود و از فساد ایشان هیچ اثری نماند
معروف دست برداشت و گفت الهی چنانکه درین جهان ایشان را خوش دلی دادی
در آن جهان نیز خوش دلی ده یاران متعجب شدند و گفتند ما سر این دعا
نمیدانیم گفت توقف کنید تا پیدا آید آن جمع چون شیخ را بدیدند رباب بشکستند
و خمر بریختند و از دیده آب روان کردند و در پای شیخ افتادند و توبه کردند شیخ گفت

دیدی

دیدی که مراد همه بی غرق و رنجی که اهل جهان بر آمد نقلست که سری سقطی گفت که روز
عید معروف را دیدم که دانه خرما برمیچید گفتم این چیست گفت این کودک را دیدم
میگریست گفتم چرا میگریی گفت یتیمم نه پدر دارم و نه مادر کودکان را جامه نو است و ایشان را جوز است
این دانها برمیچینم تا بفروشم و جوز خرم تا بازی کند و از گریستن باز ایستد
سری گفت این کار بمن بگذار تا دل فارغ داری آن کودک را ببردم و جامه نو
پوشانیدم و جوز خریدم و دل او خوش کردم در حال نوری در دلم پیدا آمد و حالم دیگر گونه گشت
حکایت نقلست که روزی معروف را مهمانی رسید و در خانقاه قوت نبود گفت بدر سرای باز
روید و چیزی بیاورید قرص چند آوردند و معروف چیزی نخورد شیخ گفت در دل من
و در دل شما نیست که آن را بر من خوانده اند و آنچه بخوانند صفت سوال کرده اند
که خوانم در حین بلا ای عوام راه خالی و جمله ... دیگر در دستان ... نقلست که معروف
را خالی بود که والی شهر بود روزی بخرابه ای میگذشت معروف را دید نشسته و نان میخورد و سگی در
پیش او و معروف یک لقمه در دهان خود مینهاد و یک لقمه در دهان سگ خالش گفت شرم نداری
که با سگ نان میخوری گفت از شرم است که نان میدهم آنگاه سر بر آورد و مرغی را از هوا بخواند
مرغی بیامد و بر دست او نشست و بال بر چشم خود نهاد و از شرم روی بپوشید معروف گفت هر کی
از خدای شرم دارد همه چیز از وی شرم دارد خالش خجل شد از آن سخن نقلست که روزی معروف
طهارت بشکست فی الفور تیمم کرد گفتند اینک دجله تیمم
چیست گفت تواند بود که تا آنجا رسم نمانم و آب نزدیک بود طهارت بیاید کرد و
غالب حال معروف شوق و رضا بود و اکثر اوقات در غلبات شوق بودی
و سخن اوست که گفت معروف ... هر که در دنیا خیری بیند یکی از خلاف
... علامت ... اولیای خدا
فکرتشان در خدای بود و قرارشان با خدای و شغلشان در راه خدای بود و گفت
علامت اولیای خدای سه چیز است فکرت ایشان در خدای
و قرار ایشان با خدای و شغل ایشان در راه خدای بود و گفت چون حق تعالی به بنده
خیری خواهد در عمل خیر بر او بگشاید و در سخن بر او ببندد و چون بنده
را در چیزی بکار نباید علامت خذلان است و گفت علامت آن است

معنی تصوف

در کوی حقیقت دف به جهت آمدن از خواب غفلت و زحمت اندیشه از فضول و آفت آن
و تکلیف طلب سلوک بسته بود و فرح گاه است و انتظار شفاعت بی نظیر است
نوعی از غرور است و اینجا از بهار رحمت در نافرمانی و معصیت میل هلاک و خام
و در معنی تصوف گفت حقایق و گفتن دقایق و نومید راز آنکه در دست
خلایق است و گفت هر که عاشق ریاست است هرگز رستگاری نیابد و گفت نیز جواهر
نثار رقایق عمر کمتر از آن خواهم و از کسی چیزی نخواهم و نیز تا هیچ چیز نباشد تا کسی از تو خواهم
و اکثر حروف به سیره آنها و در زبان ادیه داشتن و اهل دل از آنها خیر حلال الحمد لله
و کمال یافتن و کمالیت عطا و سعی و جهت بخواه توبه یافتن و فرح غفلت
از خداوند عالمیان است و آنچه نیافتن بخشیدن بود و زینه و تکلیف حکم
و دو خواهید آنگه به از زر با آنجه و حقیقت تا به سوال و هیچ نگاه دار جا نخواهی
این نیز معلوم شد که به سبب لسند بود نیست بلکه به وقت گفتن گاه و به وقت سکوت
خاموشی و ادای اخبار داده و از تربیت اخلاق اطعام و زراعت و نظام آن مراد است
نیست آن در گفتن و نا گفتن رعایت مقام و تامل در هر یک از آن و عقل و نفس
وقت از سر و صرف برید از هر چیز که طبیعت دل بستن بدان میل تمام بدانکه به محبت دنیا از دل
بر فرو کند چه اگر اندک چیزی از دنیا در دل آن اندک نیز کمیت و نه تا هر چیز را بگذرد
از عز محبت او سود صرف برید و در محبت نه از تعلیم خلق است بلکه محبت از
موهبت و فضل حق است و دیگر تکلیف اگر عارف به هیچ خیر نتواند از خواهی کار بیشه
نیکو و بعد در معنی حقیقت صورت شکر لازم است و روز طلبی تا هیچ نخورد بود گفته
چه بخورد که از بهانه اگر دهند بخورم با اینهمه که روزی نفس خود خطاب گفته بودند
از نفس خلاص ده بود و تو خود نیز خلاص باید دیگر که انکار ما باید کرد از آنجا
آن وجه در دل ما در هر زه او است و او هیچ کیسه بلا در از هر چه یا بلا که با فاقه
فرح یافتن دیده ما و داشتن به مرد از دین و حقیقت خود است که فرح به هیچ رو حرفت خوار
چند در روز سالکین بازگشت مرد و صرف و فنا به اللّٰه الله ادیان عرف دادن دعوی لکن
همواره رسانیدن تو ساخت خادم در جمع و حقیقت شیخ جنید است و وفات بغداد
دارالزین در بغداد از بیم همواره خواهند بود از تو خواسته رسانیدن تیر تو نوشته مسلمانان

باید مردان دامن است به بار شکی بود سبب که تو شنیده در اینجا ن در جا نشان در خاک
بکشند و بسپردند

در تذکرة الاولیا و نفحات کتب و تواریخ نوشته‌اند که آن تفصیل که شیخ معروف کرخی به خواب
اندر و در [illegible] دید [illegible] و از حضرت علی [illegible] اسرار [illegible]
این [illegible] در قرآن [illegible] معروف [illegible] و از [illegible] آنکه
و جز بیدار [illegible] باز نیاید و جز [illegible] در مجلس امیرالمؤمنین صلوات
و معروف کرخی [illegible] حضرت علی بن موسی الرضا فرق [illegible]
سموات [illegible] و از [illegible] سلاطین [illegible] و معلم ظاهر و باطنه
از حضرت [illegible] نوشته [illegible] در [illegible] معروف
معروف [illegible] معروف کرخی [illegible]
[illegible] آمد [illegible] نفس [illegible] از [illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] معروف
[illegible] نوشته [illegible]
[illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible] معروف کرخی [illegible] علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیها [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] معروف [illegible]

دعاگوی

و هم بر عادت بازگشتن نمودم و دیگر حکایت کنم که [illegible] سبب دیدار
این [illegible] که [illegible] آمدم [illegible]
[illegible] از [illegible] معروف کرخی [illegible]
[illegible] شدم و نماز [illegible] بغداد باز شدم [illegible] از
[illegible] بغداد [illegible] گذرم و [illegible] نماز [illegible] شدم [illegible]
[illegible] گفتم که [illegible]
[illegible] دادم [illegible] آب و [illegible]
[illegible] از [illegible]
این [illegible] کوزه [illegible] گویان [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] مردم [illegible] در این [illegible]
[illegible] از [illegible] کوزه [illegible]
[illegible] شدم [illegible]
[illegible] از [illegible] نزد [illegible] گفتم
از [illegible] مردم [illegible] آنقدر [illegible]
[illegible] از علامات [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
حکایت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] ولکن [illegible]
[illegible] نوشتم و از آن [illegible]
[illegible] معروف کرخی
[illegible] یا مسکین [illegible] فاقض [illegible]
[illegible] ولیس [illegible]
[illegible] ابو [illegible] گفت [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] در میان [illegible] معروف کرخی [illegible]

یا کبیکج

[illegible] فرمود [illegible]
موت التقی حیاة لا انفاد لها قدمات قوم وهم فی الناس احیاء
[illegible] مردم [illegible] مردم در [illegible]
[illegible] از آب [illegible]
[illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون [illegible] نفس [illegible] نفس اماره [illegible]

وقایع سال ۲۰۱

بیان وقایع سال دویست و یکم هجری نبوی
و ولایت منصور بن مهدی عباسی در بغداد

امارت منصور در بغداد

در این سال مردم بغداد [illegible] منصور بن مهدی [illegible]
از قبول [illegible] مردم بغداد [illegible] او [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] منصور بن مهدی [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] سال دویست و یکم هجری [illegible]
[illegible] مردم بغداد [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
بغداد [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]

معتاد در اموال و در میان مردم جنگ و رها کرد. حسن و دراز آن پس عسکر بنام بن زعیم که [illegible] حسن بن
سهل بن [illegible] مربوط به انهزام او منهزم گشته و به بطیحه رفت محمد بن ابی خالد بن هندوان [illegible]
[illegible] زان گشته به جنگ متوجه گشت یا مر [illegible] بود و سعید بن حسن بن قحطبه و
غربی و هم بن حمزه بن مالک بود و [illegible] و دولت [illegible] و [illegible] مشهور [illegible]
و حزیمه بن خازم و فضل بن ربیع و [illegible] مشغول [illegible] و [illegible] که بن ابی خالد
در این [illegible] و [illegible] و [illegible] بن [illegible] بن اسد [illegible] و [illegible] حسن اجتماع کرد
بن ابی خالد و هیثم [illegible] [illegible] و [illegible] برادر [illegible] و قرئی
و [illegible] راه [illegible] [illegible] و [illegible] و درهم [illegible] از حسن بن
سهل [illegible] حسن [illegible] بن عیسی [illegible] محمد بن ابی خالد [illegible]
رسید [illegible] و در [illegible] قول [illegible] [illegible] و [illegible] دجله [illegible]
بود و از آن [illegible] دجله [illegible] [illegible] [illegible] بن عامر
و [illegible] بن هندوان [illegible] دجله واقع [illegible] [illegible]
در این هنگام در اطراف بن حمید از جانب حسن بن سهل [illegible] و در [illegible] بود
[illegible] [illegible] بن ابی [illegible] [illegible] داد [illegible]
[illegible] هندوان رسید و محمد بن ابی خالد [illegible] محمد بن ابی خالد [illegible] داد
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] داد [illegible]
و [illegible] [illegible] محمد بن [illegible] و [illegible] رسید [illegible]
برادر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حسن بن سهل [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن ابی
خالد [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] که دراز آن طرف
محمد بن ابی خالد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible]
موضع [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] بن زید و از [illegible] نهر
عظیم [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible]
و [illegible] [illegible] عظیم [illegible] [illegible] سعید بن ساجور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] شد

و گفته شد

[illegible]

و گفته شد که [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] عیسی بن محمد [illegible] و محمد بن
جعفر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید [illegible]
[illegible] محمد بن ابی خالد را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در طریق صعید واقع است [illegible] در این هنگام حسن بن سهل [illegible] [illegible] جنبر
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و اطراف [illegible] و فضل بن ربیع [illegible]
در آن زمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و تا این زمان در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] محمد بن ابی خالد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و فضل بن ربیع [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] عیسی [illegible] [illegible] [illegible] حسن بن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بن زعیم [illegible]
محمد بن ابی خالد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
زخم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ربیع الاول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در بصره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو زنبیل حمله کرد تا بغداد در آمد و این حادثه در شب دوشنبه ششم ربیع الآخر در آمد و در
همان شب محمد بن ابی خالد از جهت آن زخمها کار گر بود و نیز در همان شب او بمرد و او را
خویشان بطور پوشیده در خانه پوشیده بخفتند و در این هنگام زهیر بن مسیب از زندان محمد بن
محمد بن ابی خالد جانشین نقیب ... ابو زنبیل روز دوشنبه
خزیمة بن خازم رفته بود و از کردار آگاه ... خزیمه ... خبر ... بیت
بجماعت بنی هاشم و سرهنگان سپاه نوشته و از مرگ محمد بن ابی خالد خبر داد و مکتوب
عیسی بن محمد بن ابی خالد بود ... از عیسی دریافت مکتوب با تحقیقت اطلاع یافتند
و منصور ... بود از حادثه وقت ... آنروز نیز ... از رضا ... عیسی
... محمد بود ... ابو زنبیل ... خزیمة الاطراف
... تا ... بود از زندان ... آدم کردن ... بود و بقولی
... عبد الله ... عیسی ... بود ... حسن
بود برگشته ... در لشکر ... بغداد ...
حتی ... ابو زنبیل
حلقه ... طواف ... و از ... در
و ... عیسی ... در
ششم ربیع الآخر ... ابو زنبیل ... عیسی ... ابو بغم
الصلاة ... محمد بن ابی خالد یحیی بن ... حسن ... از ... بر ...
آمد ... مبارک آمد و در ... ماه ... الآخر ... حمید بن عبد
الحمید طوسی بود ... عیسی ... سعید بن ساجور و ابو البط و محمد بن ابراهیم
افریقی و ... الحسن ... سرهنگان و ... سپاه ... هرثمة
... ابو زنبیل بود در ... القراط ... در ... ابو
... ابو زنبیل ... بود ... عیسی ...
... ابو زنبیل ... هزیمت ...
... ربیع ... و اقدم ... روز
پنجم جمادی الآخره ... و حمید ... ابو زنبیل ... از آنجا ...

و غارت بسیار ...

و غارت بسیار دند و اموال الحسن ... بود ... بر ... بود ... کنند و نیز ... الحسن ... بود
جا ... و ... در آن هنگام محمد بن ابی خالد بر جماعت بنی هاشم و سرهنگان لشکر
... گرفتند و در آن ... با هم ... از میان خود یکی را خلیفه ... و ما ...
... خود ... برگزینیم ... که ... باشد ... بر ... جز ... اول
و ابو زنبیل و هزیمت ... بوقیه ... گشتند ... اندیشه داشتند ...
... منصور بن مهدی ... تقبت ...
و منصور بن ... ابرهیم ... خواست ... ابو ... منصور
... از جانب ... امیر بغداد و عراق ... کنند ... رضا ...
محمد ... حسن بن سهل ... نام ... را بخرج ... جعفر
گفته ... عیسی بن محمد بن ابی خالد ... مردم بغداد ... بغداد ... غارت
حسن بن سهل ... حسن ... عیسی ...
لاجرم ... سعید ... بود ... و ...
... بود ... بغداد ...
... بغداد ... عیسی ... گذارد عیسی
... حسن بن ...
... سعید بود ... ماه ... بر ... القتلی
و ... در میان ... و ... غرق شد و عیسی ... بغداد ... گرفتن
... بود ... ولایت ... منصور بن
... منصور در کلواذی لشکرگاه ... و ...
او بود ... قبول ... خلیفه امیر المؤمنین ... بود
... ولایت ... سپاه ... رضا ...
ابن خزیمة بن خازم ... منصور ... حمید طوسی ...
... محمد بن ابی خالد ... بغداد ...
... منصور ... آمد و در کلواذی لشکرگاه ...
... عیسی ... منصور بن مهدی ...

عباس بن محمد هاشمی بود از جانب [illegible] تا به صرصر لشکرگاه نمود و غسان بن عباد بن
ابی الفرج ابو ابراهیم بن غسان را از جانب حسن بن سهل [illegible] ناحیه کوفه بود
کرد تا به قصر ابن هبیره رسید و در آنجا اقامت کرد و چون این خبر [illegible]
[illegible] حمید [illegible] بود در آن قصر [illegible] غسان [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] منقول [illegible] و این قضیه [illegible] رجب
[illegible] و از آن [illegible] مقیم [illegible] بن قحطبه بن
[illegible] حسن بن [illegible] بود [illegible] ابو جعفر
منصور [illegible] منصور [illegible] بن قحطبه ناحیه حمید [illegible] و در این وقت
حمید در [illegible] از [illegible] بود و این
قحطبه [illegible] سخنان از بغداد [illegible] تا به کوفه رسید و این خبر
محمد بن یوسف ابن قحطبه از [illegible] حمید [illegible] کوفه [illegible]
[illegible] در [illegible] داد [illegible] حمید [illegible]
[illegible] حمید [illegible]
[illegible] و
[illegible] بر [illegible] و این
قحطبه [illegible] صرصر [illegible] ابو الشوک این شعر بود که
[illegible] انشاء کرده است

هَوی خِلُّ الأَبناء [illegible] وَأَصبَحَ فیها [illegible]
فَلا تَشمَتوا یا آلَ سَهلٍ بِموتِهِ فَإِنَّ لَکُم یَوماً مِنَ الدَّهرِ مَصرَعا

عیسی بن محمد بن ابی خالد [illegible] لشکرگاه [illegible] داد و
[illegible] و [illegible] و [illegible] دو هزار و [illegible]
درهم [illegible] این دراهم [illegible] انواع [illegible]

ظهور مطوعه
سنه ۲۰۱

[illegible] مطوعه [illegible]
[illegible]
سبب [illegible] فساق [illegible] در بغداد و کرخ [illegible]

ادبار بود

مردمان [illegible] و [illegible] در راه زنی [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] طریق [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] واز
[illegible] و [illegible] آن مردمان [illegible] و [illegible]
خویشتن [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] فساق [illegible] دراز [illegible]
[illegible] از اموال [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] فسق [illegible] قطاع الطریق [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] قطربل [illegible]
[illegible] و [illegible] قریه [illegible]
بغداد و عکبرا [illegible] بغداد [illegible] قطربل [illegible]
[illegible] قریه [illegible] و علانیه [illegible] از [illegible]
و غیر ذلک [illegible] و [illegible] بغداد [illegible] علانیه [illegible]
قطربل [illegible] بغداد [illegible] بغداد [illegible]
سلطان [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] بغداد و [illegible] ماه شعبان [illegible]
[illegible] و قطع طریق [illegible] اموال [illegible]
سلطان [illegible] و [illegible] گرفتند و [illegible]
گرفتند و گفتند [illegible] این جماعت [illegible] فرزند [illegible]

دیگر وی هیبت و شکوه خلیفه و تفرقهٔ اتفاق کنند به شکست هیبت ایشان [illegible]
از صفحهٔ روزگار برافکند و خلیفه را [illegible] شد و ندیم [illegible] از پس آن کار را
که در گذشته [illegible] و جای خود جهاد به [illegible] بزرگان که لازم است خود را نزدیک
و این چاره در آن [illegible] طریق انجام او بود و از درویش [illegible] بار زندگی
و ابن [illegible] و امیر [illegible] خواهند او بود و امیر بر دفع [illegible] سعادت [illegible]
و [illegible] شود [illegible] قبول کرده و دفع و طرد آن جماعت [illegible]
بجهت او [illegible] آن مردم [illegible] بکار بردند از آب [illegible]
و [illegible] بود [illegible] و در فتح [illegible] و در قتل و قتال در
[illegible] سلطان [illegible] آن [illegible] قوت [illegible] و آورد [illegible]
[illegible] و جمع [illegible] نزد [illegible] و حکایت آن مردم
[illegible] سلطان [illegible] سلطان بود از آن کار [illegible] بر آمد
پس از [illegible] در [illegible] از [illegible] ادامه سلطان [illegible] و از مردم
[illegible] که [illegible] مردمان بود [illegible] از [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] علیه [illegible] کرده [illegible]
از [illegible] و از تخت [illegible] مردم [illegible] بر [illegible]
و آن [illegible] که [illegible] در [illegible] آن
مردم [illegible] و [illegible] و وضع [illegible] و [illegible] بود [illegible]
و دیوان [illegible] و بر [illegible] و [illegible] کردند [illegible]
[illegible] بر [illegible] و [illegible] کرد [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] دار با [illegible] و [illegible]
بغداد [illegible] و [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] الله [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] کرد [illegible]
و [illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible] مردمان
[illegible] بود [illegible] در [illegible] و [illegible] سلطان

[illegible]

[illegible] کرم [illegible] و تغییر و تعبیر [illegible] بغداد [illegible] و از
[illegible] سلام [illegible] هر [illegible] خلیفه [illegible]
با [illegible] سلطان [illegible] و [illegible] برادر [illegible]
که [illegible] و هر [illegible] خلیفه [illegible] از آن [illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مسترشد [illegible] این امر [illegible]
در [illegible] بغداد [illegible] دروازه
بغداد [illegible] و احمد بن حنبل [illegible] از [illegible]
[illegible] در آن [illegible] و آغاز [illegible] بود و در [illegible] منصور [illegible]

[illegible] در [illegible] سلام [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] جماعت [illegible]
و [illegible] آن گروه [illegible] منصور [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] حسن بن [illegible] در [illegible] و [illegible]
بغداد و [illegible] و ضعف [illegible] آن [illegible] و از حسن بن [illegible]
[illegible] و [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم بغداد [illegible] و [illegible]
[illegible] حسن بن [illegible] از [illegible] و [illegible]
و [illegible] بغداد [illegible] بغداد
[illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] از آن [illegible] حسن [illegible]
[illegible] و [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] بغداد [illegible] و [illegible]
در [illegible] منصور [illegible] بن [illegible] بن [illegible]
[illegible] و [illegible] حسن [illegible] و [illegible]
سلام [illegible] و [illegible] و [illegible] منصور بن

... و خزیمة بن ثابت [illegible] ... با سهل بن سلام [illegible] گفت
[illegible]
... سهل بن سلام [illegible]
[illegible]
... سهل بن سلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... حمید بن عبد الحمید
طوسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... سهل بن سلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان پارهٔ علامات امام و
عدد ائمه علیهم السلام [illegible]

در کتاب عیون اخبار از تمیم بن بهلول مرویست که گفت از علی بن موسی [illegible]
از امامت در حق [illegible] ... علامت [illegible] ... امامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم و موصوف بقول خدای تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و [illegible] ولایت [illegible]
و امامت برای او ثابت [illegible] ... روز غدیر خم [illegible] ... از جانب خدا

عز و جل

عز و جل الست اولی بکم منکم بانفسکم [illegible]
[illegible] ... من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و اعن
من اعانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... امیر المؤمنین [illegible]
افضل وصیین و بهترین تمام خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
و صلوات الله علیهم [illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ... صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پیغمبر در حق حیدر ثابت [illegible] اولویت به نفس [illegible]

در نسبت به پیغمبر قائل بودن نسبت به امیرالمؤمنین بایستی قائل شد راه تخلف مسدود است
و اگر تا وقتی دیگر بروی معلوم نخواهد شد و سببش هم آن است که هنوز معنی آن تعقل نباشد
ببین معنی تعبیر نه نداند الکلام متعلق به تمام نفوس است و اولویت داشتن و اگر معنی داشته باشد
داشتن محبت است از روی تقرب و باطن و محبت یعنی طبیعت به نه باور و فکر نمود
و اگر فرضاً ببینی معنی برای آن واقعه عظیمه روز غدیر و آن ترتیبات رسول الله صلی الله
علیه و آله و معطل ساختن جمعی کثیر سوار در بیابان بی آب و گیاه جهت برادر و الابلاغ
فکان الکل ... تعجب ... برای بیعت نمودن ... رسول الله است و ابو ... سوء ظن در ...
و فرضاً اگر خفی ... نیز معلوم ... هر کس ... داشت ... پیغمبر است ...
در حالت عدم ... رسول خدا معلوم است ... و پیغمبر ... علیه السلام ... بود در آن
معنی ... و ... دیگر ... بیعت ... باید ... اگر ... که
دشمن ... است ... جز ... پیغمبر ... دار ... پیغمبر نیز ...
و پیغمبر ... باد ... و لفضل ... است و ... پیغمبر و تقریر آن
حضرت ... و آن دعا ... آن ... نشر ... زبان ...
علی علیه السلام ... ابدان زمان و ... هر ... هم ... و ... در
ایشان مر ... کرد ... پیغمبر ... از ... است ...
احکام ... پیغمبر ... باید ... پیغمبر ... بود ... آن حضرت نیز
به مسلوک ... نمود ... فرمود ... علت ...
حضرت ... و ... ذکر ... ترتیب ...
... علیهم السلام ... جهت ...
... برادر ... حفظ ... است ... رسول
خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام ... برادر ... برادر ... انما
المؤمنون اخوة و ... صلوات الله علیه ... فرزند ... در ...
دعای پیغمبر در حق علی ... آن حضرت ... حفظ ...
... است ... دعا ...
... حسن بن علی ... از آن ...

ماده

... فرزند ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... علی ... از آن
... از آن پس محمد بن علی ... از آن جعفر بن محمد ... از آن موسی بن جعفر از آن پس
علی بن موسی ... از آن محمد بن علی ... از آن علی ... از آن پس حسن بن علی ... محمد بن
الحسن صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ... و ... عترة رسول الله
صلوات الله و سلامه علیهم ... معروف ... و ... در هر عصر و زمان
و وقت ... زمین از ... حجت ... و ...
... حجت ... الاما ... الارض ... و ... خالفه ...
... کرده ... حق ... قرآن ... ترتیب ...
... صلی الله علیه و آله ... بشر ... و ... مرده ... زنان
... و آیین ... و ورع و عفت و صدق و صلاح و ... و ادای امانت
... و طول ... و قیام ... از ... و ... صبح
و حسن ... از آن ... ابو ... از ... از جعفر بن محمد
... از محمد بن فضل ... از ابو
حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام ... ان الله تبارک و تعالی ارسل
محمداً الی الجن و الانس و جعل من بعده اثنا عشر وصیاً منهم من سبق
و منهم من بقی و کل وصی جرت به سنة و الاوصیاء الذین
من بعد محمد صلی الله علیه و آله علی سنة اوصیاء عیسی علیه السلام
کانوا اثنی عشر و کان امیر المؤمنین علی سنة المسیح ...
... صلی الله علیه و آله ... از ... علیه ...
... از آن ... از ... و ...
... و ... آن ...
... صلی الله علیه و آله ... اوصیاء ...
... علیهم السلام ... امیرالمؤمنین ... علیهم السلام
و هم در ... از زرارة بن اعین ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ... نحن
اثنی عشر اماماً منهم الحسن و الحسین ثم الائمة من ولد الحسین ... انا ...

خبر ... بود ...
... علیهم ...

اما پس از حضرت امام حسن و حسین ولداً بعد ولد نه امام از فرزندان حسین سلام الله علیهم و نیز در
آن کتاب از جماعت بسیار از امام روایت نموده که ابو بصیر و محمد بن عمران موالی ابی
جعفر علیه السلام در آن روایت کرده‌اند محمد بن عمران گفته که از حضرت ابو عبد الله صلوات الله
علیه شنیدم که فرمود دوازده تن [illegible] نیز حدیث شنیده شده از جبرئیل و ملائکه از
[illegible] ابو بصیر گفت [illegible] ابو عبد الله علیه السلام
شنیدم محمد بن عمران [illegible] ابو بصیر [illegible]
[illegible] ابو بصیر [illegible] از ابو جعفر علیه السلام شنیدم
و هم در آن کتاب از زراره بن اعین روایت نموده که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم [illegible] دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علی بن ابیطالب سلام الله علیهم از [illegible]
و نیز در آن کتاب از عیاش بن ابراهیم هم از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدر
عالی گوهرش محمد بن علی از پدرش [illegible] علی بن الحسین از پدرش حسین بن
علی صلوات الله و سلامه علیهم حدیثی روایت نموده و نقل از امیر المؤمنین علیه السلام
از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی [illegible]
[illegible] عترت [illegible]
از فرزندان حسین [illegible] و حسن و حسین [illegible]
و لا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله حوضه
[illegible] دین خدا و شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حوض کوثر [illegible]

بعین باشد

مطلب [illegible] قائم علیه السلام

بعین باشد [illegible]
و هم در آن کتاب از علی بن [illegible] روایت نموده که گفت از ابو عمر [illegible]
شنیدم [illegible] از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین
سؤال [illegible] کتاب خدا و عترت [illegible] الثقلین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و هم در آن کتاب از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام
از جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که گفت [illegible] فاطمه دختر رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] لوحی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قائم علیه السلام [illegible]
[illegible] در آن لوح محمد محمد محمد [illegible] علی علی علی [illegible]
[illegible] از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه سلام الله علیها [illegible] در آن لوح
[illegible] قائم علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] از عبد الله بن جعفر طیار [illegible]
و حسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید [illegible]
[illegible] عبد الله بن جعفر و [illegible] معاویة بن ابی سفیان [illegible]
از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی
علی بن ابیطالب اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد فابنی
الحسن اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم ابنی الحسین اولی بالمؤمنین
من انفسهم فاذا استشهد فابنی علی بن الحسین اولی بالمؤمنین من

[illegible]

[illegible]

انفسهم و سپس فرمود که یا علی ثم ابنی محمد الباقر اولی بالمؤمنین من انفسهم
و سپس فرمود که یا عبد الله و تکملة اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسین
در بعض احادیث سابقه هم بعد از اولی بالمؤمنین من انفسهم بوده ادعای تسلط ائمه
علیهم السلام و تمام ائمه سلام الله علیهم صاحب این مقام و رتبه اند چه هر کس دارای رتبه
خلافت و وصایت و ولایت پیغمبر نسبت بمؤمنین بوده همین مقام اولویت
را هم دارا خواهد بود و قول غیر ثابت بود مقام و منزلت پیغمبر را از نو مؤمنین
و همگی دارای حدیث شریف نسبت بهیچ یک از امیر المؤمنین و امام حسن علیهم السلام بخصوص
ذکر گشته بود این ستم ایمان علی در علی دیگر بجا لازم دانسته شده لزوما بر کسی
الایمان لو بشنید دیده است که بهیچ ساير ائمه علیهم السلام بطور بوده و نیز
و در حدیث امام حسن علیه السلام ما منا الا مسموم او مقتول و از این کلمات
مبارکه تمام ائمه سلام الله علیهم محجوب و شاید یکی از دلایل غیبت امام دوازدهم
علیهم السلام ایشان بوده است و غصب مسند امامت و ولایت ایشان
احدی نیست مقهوریت و مظلومیت حقیقی ایشان چه بهیچ وجه از حرکت لطف
و شئونات علمیه مخصوصه ایشان و ایمان بر ایشان در این باره آنچه ظاهر
ممنوع بوده اند و جلوگیری نموده از افاضه و تربیت ایشان و با پیروی صلاح ابدی
محبت به ایشان محروم بوده و خصم عرفان ایشان بود در قلب ائمه علیهم السلام
فرقی نیست و امام علیه السلام نظر به مصالح و حکمتهای بالغه ملحوظه ظاهر و در باطن
بواسطه آن مردم را در این مقاومت و ... متحیر شده لذا بر هر کسی واجب است
تشخیص حقیقت و ایمان داشتن و از دید عصر و تحقیق ایشان بخواست بر سرش پیروان
و در نظر مظلومیت و مغصوبیت امام هادی و در زمان ظاهر او بود بایستی نقاد
و ایمان داشته باشد که عذاب ایشان و ثواب ایشان بسبب عقل کامل ذات ایشان علیهم
باحیه بیکدیگر ... عبد الله بن جعفر از روایت این حدیث شریف فارغ شدیم با امام حسن و حسین
علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمة و اسامة بن زید بسوی معاویه رفتیم و
التماس نمودیم معاویه بر صدق آن حدیث شهادت داد و سلیم بن قیس گفت که من این
حدیث شریف را از سلمان و ابوذر و مقداد و اسامه رضی الله عنهم شنیده بودم

ایمان از

و ایمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند و هم در عیون اخبار از عمر بن
قیس بن عبد الله روایت کرده که گفت در حلقه عبد الله بن مسعود بودیم که در آن وقت
بودیم در این اثنا اعرابی بیامد و گفت کدام یک از شما عبد الله بن مسعود است عبد الله گفت منم
ابن مسعود گفت آیا پیغمبر خدا حدیثی بشما فرموده است که بعد از او چند تن خلیفه خواهند بود
آری اثنا عشر بشماره نقباء بنی اسرائیل خواهند بود و هم در آن کتاب مسطور است که ابو علی
احمد بن ابی الحسن بن علی بن عبد ربه ... ابو زید محمد بن یحیی الحسینی
بزید روایت در اثر در ... ابو القاسم الدولابی ... حدیث کرد
اسحق بن ابراهیم حنظلی در اثر ... با ما حدیث راند داستان اسحق ایضا
گفت یحیی بن ابراهیم معروف است ... یحیی بن یحیی با ما حدیث کرد و گفت
حدیث کرد ما را هشیم از مجالد از شعبی از مسروق گفت با ایشان نشسته بودیم
آنگاه که عبد الله بن مسعود ظاهر شد و مصحف خود را برای ما قرائت میکرد
ناگاه جوانی ادعا کرد که پیغمبر با شما عهدی کرده که بعد از او چند تن خلیفه
ابن مسعود گفت تو جوانی و هیچ کس پیش از تو از من این سؤال را ننموده است
سؤال را نمود پیغمبر با ما عهد فرموده است که بعد از او دوازده نفر خلیفه خواهد بود
نقباء بنی اسرائیل و این حدیث بطرق مختلفه صحیحه وارد است و نیز از شعبی از ابن
مسعود روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الخلفاء بعدی اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل و نیز از جابر بن سمرة روایت است که گفت بودیم در حضور
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم از آن حضرت که فرمود یکون بعدی اثنا
عشر امیرا و بعد از آن صدایش بلند شد آهسته سخنی فرمود که آنرا نفهمیدم
پس از پدرم پرسیدم گفت فرمود کلهم من قریش تمام ایشان از قریش هستند و هم از جابر بن
سمرة روایت است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یکون بعدی
اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش ... و بعد از آن چیزی گفت که نفهمیدم
... فرمود
ثم یکون الهرج از آن پس فتنه و فساد ... و هم بطریق دیگر روایت
فرمود لن ینقضی هذا الامر حتی یملک اثنا عشر خلیفة و از آن کلمه آهسته فرمود

[illegible] قائم بن ابی حمزه از ابو بصیر

روایت کرده [illegible] ابو عبدالله [illegible]

[illegible] سوگند [illegible] أنّ هذه الأمّة لا تهلك حتّى يكون فيها اثني

عشر خليفة كلّهم يعمل بالهدى ودين الحقّ و نیز از [illegible]

[illegible] کتاب الاکمال [illegible] خلفاء [illegible] فاذا کان عند

انقضائهم وأتى طبقة صالحة مدّ الله لهم في العمر كذلك وعد الله هذه

الامّة [illegible]

[illegible]

خبر از قائم علیهم السلام

[illegible] سيّد ابنت امام ابن امام

[illegible]

[illegible] اُمّتي كمثل غيث لا يدرى

أوّله خير أم آخره [illegible]

[illegible] أنا أوّلها [illegible] والمسيح ابن مريم آخرها ولكن بين

ذلك نتج الهرج ليسوا منّي ولست منهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

خبر از قائم علیهم السلام

[illegible]

فارس صلی الله علیه وآله [illegible] بحسب اختلاف زمان و [illegible] اخلاق مسلوک و معمول می‌دارد
و در حقیقت اگر قرآن [illegible] درج می‌شد و العلم از میان می‌رفت و ظلم و ستم را
فایده [illegible] مسلم [illegible] اسمی امیر المؤمنین و تحمل [illegible]
معاویه و قبول [illegible] آنحضرت و ظلم و [illegible]
و شهادت سید الشهدا و تحمل [illegible] و ضربات و [illegible] و شهادت سایر ائمه
صلوات الله علیهم برای ترویج امر و [illegible] حضرت قائم عجل الله فرجه [illegible]
امر خلق جهان [illegible] [illegible] و ظهور احکام یقینیه [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] کامل [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] ظهور امام [illegible] ابن [illegible]
مریم علیهما السلام از آسمان [illegible] و [illegible] او [illegible] و [illegible] او
در عقب آنحضرت نماز [illegible] آنحضرت [illegible] سایر [illegible]
اولو العزم [illegible] و دین او [illegible] سابقه [illegible]
آنحضرت [illegible] آن گذشته [illegible] آنحضرت [illegible] دین سابق
[illegible] از [illegible] قائم علیه السلام [illegible] در عقب آنحضرت
نماز [illegible] قائم [illegible] و [illegible] دین [illegible]
[illegible] لازم [illegible] ادیان [illegible] دین [illegible] سایر ادیان
منسوخ [illegible] انبیاء علیهم السلام [illegible] در [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible] دین [illegible] ادیان [illegible]
[illegible] و [illegible] الاطاعه [illegible] [illegible]
نیز از [illegible] این [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] این دین [illegible]
مفضول [illegible] و مرجوح [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] حضرت سید الانبیا صلی الله علیه
وآله [illegible] حضرت رسول
خدا [illegible] از [illegible] ادیان [illegible]

آن از [illegible]

آن از [illegible] عقول [illegible] بصیرت مردم [illegible] مستقیم [illegible] و [illegible]
قاطعه برای [illegible] کتب [illegible] مذکور شده و [illegible]
و نیز در کتاب [illegible] از جابر بن عقبه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] و عمر [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] از جماعت [illegible] و [illegible]
[illegible] از تو سؤالی [illegible] اگر [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] از تو [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] عمر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] علیه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
از تو [illegible] زمین [illegible] و [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] از [illegible] اول [illegible]
زمین [illegible] المقدس [illegible] آن [illegible]
و آدم علیه السلام از [illegible] او [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] و [illegible] [illegible] از زمین
[illegible] آن [illegible] المقدس [illegible]
[illegible] علیه السلام از آن [illegible]
و [illegible] از [illegible]
و [illegible] زمین [illegible] در
[illegible] و [illegible] حضرت آدم [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] علیهم السلام [illegible] امام
[illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible]

سؤال [illegible] علیه السلام

[illegible] زمین

اول [illegible] در زمین [illegible]

اول [illegible] زمین [illegible]

در عهد ائمه علیهم السلام

والاد موسی علیهما السلام چنین کونه وارد شده است راقم حروف گوید که مقصود از صفر در این حدیث زمان
دنیا و وقتی است که مطالب ائمه علیهم السلام شهید و مجهول و مسموم شده بازار و فرج
زمان [illegible] تکلیف ادای شریعت و ابلاغ احکام الهی [illegible] رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
موسی علیه السلام [illegible] راقم حروف گوید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحقیق در [illegible]

در [illegible]

تحقیق در [illegible] و پیغمبر

در [illegible] علیهم السلام

[illegible]

بر این نیز مؤید است و بر کسی [illegible] و هم در آن کتاب مسطور است از ابو
الحسن احمد بن علی [illegible] در مدینة السلام [illegible]
[illegible] محمد بن جعفر [illegible] محمد بن علی [illegible] کوفی [illegible]
[illegible] علی بن [illegible] از موسی بن جعفر
از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد از پدر [illegible] محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی [illegible] از پدر بزرگوارش
[illegible] حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] علیه السلام [illegible]
رسول خدا [illegible] و ابی بن کعب در حضور [illegible]
حضرت [illegible] فرمود مرحبا بك يا ابا عبد الله يا زين السموات والارضين
ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله [illegible] احدی غیر از تو [illegible]
فرمود ای ابی [illegible] حسین بن علی در آسمان
بزرگتر از زمین است و [illegible] در یمین عرش خدای تعالی نوشته شده است مصباح هدی
وسفينة نجاة وامام غير وهن وعز وفخر وعلم وذخر وان الله عز وجل ركب
في صلبه نطفة طيبة مباركة زكية ولقد لقن دعوات ما يدعو بهن مخلوق
الا حشره الله تعالى معه وكان شفيعه في آخرته وفرج الله عنه كربه و
قضى بها دينه ويسر امره واوضح سبيله وقواه على عدوه ولم يهتك
ستره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محشور نیز و حیی در قیامت شفیع او باشم و هر کونه اندوه او دور شود خدا او را در دو
دنیا و در قبض او دوا اندوه او را دور نماید که او را ره اوسول روشن نیکو او دور کمیسر
مند سازد و بجهنم نمی‌افکند تا آنکه او را سوی کرامت نزد اُبی بن کعب گفت عرض کردم یا رسول الله
این دعا چیست فرمود چون از نماز خود فراغت یافت و در نشسته بهر عرضی که
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ
وَرُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهِقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي يُسْراً این بیراهین
دعا برکه در موقع بیست این دعا را در وقت سختی بخواند کارهای بگلو گشوده شود بجنبد رسول
خدا فرمود پدر رسیده خدا در کلام او متوجه آن گاه و در آن حضرت غایت کند و در آن جنت
ها بیرون از سرفراز شد که در شو بهار است بهشت حق و این لا الکه الا آنکه بعقبی نیا
ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله این نطفه او در صلب حسین مراد چیست فرمود
مَثَلُ هٰذِهِ النُّطْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ وَهِيَ نُطْفَةُ تَبْيِينٍ وَبَيَانٍ يَكُونُ مَنِ اتَّبَعَهُ
رَشِيداً وَمَنْ ضَلَّ عَنْهُ هَوِيّاً حالت و مثال این نطفه مانند قمر است و این نطفه
تبیین و بیان و نیز طالب حق غایت شرح شود روشن و واضح گردد هر که متابعت
او کند بر او نعمت رشد دهد یافته و رسیده شود و هر کسی از او در گمراهی کند از راه او
و متابعت طریق مستقیم او گمراه شود در ذلت و در درکات نکبت و شقاوت فرو رود
عرض کرد آن دعا چیست که او بخواند فرمود دعای او این است یا دائم یا دیموم
يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ
الْوَعْدِ هر کس این دعا را بخواند خدا او را با علی بن الحسین محشور نماید و قائد
او شود اُبی بن کعب گفت عرض کردم یا رسول الله آیا در وصف خلق و دعا
بی فرمود آری او را سوار و وارث است که تا روز قیامت عرض کرد که مراد از وارث چیست و دعای چیست
یا رسول الله فرمود حکم کن و حکم ببار و دعای او این است و آن کلام اوست
کرده ام او چنین فرمود بر او سلام آن آنجا بود خواند و حکم او را در
دعای خود چنین بگوید اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي
مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي وَطَيِّبْ مَا فِي صُلْبِي پس فرمود که پس از خواندن ..

دعای امام زین العابدین علیه السلام

دعای حضرت امام محمد باقر علیه السلام

دعای حضرت صادق علیه السلام

دعوت

دعوت و در پشت او دو آن سرا زیر از برادران و بستگان او باز گرد و لذت از دهر طیب
طیب و آگاه برادران فرمود إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً
پس خداوند عز و جل در صلب او نطفه طیب و مبارک و زکیه و نام آن را نزد خود جعفر نهاد
جبرئیل علیه السلام إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ طَيَّبَ هٰذِهِ النُّطْفَةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ
جَعْفَراً وَجَعَلَهُ هَادِياً مَهْدِيّاً رَاضِياً مَرْضِيّاً جبرئیل فرمود خداوند عز و جل
این نطفه را طیب و پاکیزه نمود و نام او را جعفر نهاد
و او را هدایت کننده و هدایت شده و راضی و مرضی قرار داد و دعای او چنین است
يَا دَيَّانُ غَيْرَ مُتَوَانٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وِقَاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ
رِضًى وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَاقْضِ دُيُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَهَبْ
لَهُمُ الْكَبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّيْمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ
وَلَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجاً هر کس این دعا را بخواند خدا او را
روسفید با جعفر بن محمد محشور نماید فرمود يَا أُبَيُّ إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ
عَلَى هٰذِهِ النُّطْفَةِ نُطْفَةً زَكِيَّةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً أَنْزَلَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ
مُوسَى ای اُبی بن کعب بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی بر این نطفه نطفه زکیه مبارکه
طیبه ترکیب نمود و رحمت خود را بر آن نازل فرمود و او را در نزد خود موسی نامید ابی بن
کعب عرض کرد یا رسول الله گویا اینها همه متواصف یکدیگر و تناسل جسته و وارث
یکدیگر شده و توصیف بعضی بعض است فرمود ای اُبی اینها در نزد خود کلمه و معرفی اوست
فرمود جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان الحال بشما توصیف کرد که‌ای ابی
بن کعب عرض کرد آن دعای موسی چیست فرمود آنکه او در وقت دعا در درون
ظلمت چنین بخواند در دعای خود چنین بگوید يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ
وَفَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَبَارِئَ النَّسَمِ وَمُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ
وَدَائِمَ الثَّبَاتِ وَمُخْرِجَ النَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ هر کس این دعا را بخواند
دعا بخواند خداوند تعالی حاجت او را برآورده و او را در روز قیامت با موسی بن
جعفر برانگیزد و إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً
رَضِيَّةً مَرْضِيَّةً وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيّاً يَكُونُ لِلّٰهِ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ رَضِيّاً فِي عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ

دعای موسی علیه السلام

دعای علی ابن موسی الرضا علیه السلام

دعای امام رضا علیه السلام

وَ مَحَجَّةً لِشِيعَتِهِ يُنَجِّيهِمْ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و خداوند عزوجل در صلب موسی بن جعفر
علیهما السلام نطفه مبارکه طیبه زکیه رضیه مرضیه ترکیب فرموده و او بود در آن حضرت مولای علی بن موسی
که در حضرت پروردگار در خلق و علم و حلم و حکمت پسندیده بود و خدا او را بر
سینه آن حضرت حجت کرده، او بود در زمان حجت خود بعد از پدر و او را دعائی
هست که میخواند اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي الْهُدَىٰ وَ ثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِناً
اَمْنَ مَنْ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِ وَ لَا حُزْنَ وَ لَا جَزَعَ اِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ اَهْلُ
الْمَغْفِرَةِ و خداوند در صلب امام علی بن موسی نطفه مبارکه طیبه زکیه رضیه مرضیه
ترکیب کرده و او بود حضرت مولای محمد بن علی نامیده و محمد بن علی تقی شیعه خود را
وارث علم خود گردانید با عطای عظیم و حکمت ظاهر حجت بود کسی که بعد از اوست لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در دعای خود عرض میکند یَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ
لَا مِثَالَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَ لَا خَالِقَ اِلَّا اَنْتَ
تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَىٰ اَنْتَ حَلُمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ
هر کس بخواند این دعا خدا او را محشور گرداند با محمد بن علی در روز قیامت شفیع او گردد و خداوند در صلب
مبارک محمد بن علی نطفه ترکیب فرموده [illegible] نیکوکار نیکوکار
طیب طاهر و خداوند قرار داد او بود در حضرت مولای علی بن محمد نامیده و انام را [illegible]
سوی یگانه بکشت و همه بود پسندیده و علم و هر سری مکتوم بود در وجود او [illegible]
بود همه [illegible] و هر کس او را ملاقات کند [illegible] ادراک کند [illegible] و او را از مکتوم
او خبر دهد و او را از دشمن او حفظ کند در برزخ و در دعای خود عرض میکند یا نور یا
بُرْهَانُ يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ وَ اَسْئَلُكَ
النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ هر کس بخواند این دعا را خدا او را محشور گرداند با علی بن محمد و شفیع او و قائد
او است بسوی بهشت و خداوند قرار داد در صلب مبارک علی بن محمد علیهما السلام نطفه ترکیب
کرده و او را قرار داد حضرت مولای حسن نامیده و او را نور بلاد خود و خلیفه در زمین خود و عز
امت جدش و راه نمای شیعیان خود و شفیع ایشان در آخرت و [illegible] و نقمت بر مخالفین
خود و حجت باقی بر تابعین او [illegible] و در دعای خود
عرض میکند يَا عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ يَا عَزِيزُ اَعِزَّنِي بِعِزِّكَ وَ اَيِّدْنِي بِنَصْرِكَ وَ ابْعِدْ

فی همزات

دعاء امام محمد بن علی علیهما السلام

دعاء امام علی بن محمد علیه السلام

دعاء امام حسن بن علی علیهما السلام

عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْنِي
مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ هر کس بخواند این دعا را محشور گرداند خداوند
عزوجل او را با او و در [illegible] و او را نجات دهد از آتش اگر چه مستوجب آتش باشد
وَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً
طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً يَرْضَىٰ بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ قَدْ اَخَذَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ مِيثَاقَهُ فِي
الْوِلَايَةِ وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاحِدٍ فَهُوَ اِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ
يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَ يَأْمُرُ بِهِ يُصَدِّقُ اللّٰهَ تَعَالَىٰ وَ يُصَدِّقُهُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ فِي قَوْلِهِ يَخْرُجُ مِنْ
تِهَامَةَ حِينَ تَظْهَرُ الدَّلَائِلُ وَ الْعَلَامَاتُ وَ لَهُ كُنُوزٌ لَا ذَهَبٌ وَ لَا فِضَّةٌ اِلَّا
خُيُولٌ مُطَهَّمَةٌ وَ رِجَالٌ مُسَوَّمَةٌ يَجْمَعُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ لَهُ مِنْ اَقَاصِي الْبِلَادِ عَلَىٰ عِدَّةِ اَهْلِ
بَدْرٍ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ اَصْحَابِهِ بِاَسْمَائِهِمْ
وَ اَنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ طَبَائِعِهِمْ وَ حُلَاهُمْ وَ كُنَاهُمْ كَدَّادُونَ مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِهِ معنی
و ترجمه خداوند تبارک و تعالی در صلب حسن بن علی علیهما السلام نطفه مبارکه زکیه طیبه طاهره
مطهره ترکیب فرموده [illegible] نطفه شریفه هر مؤمنی که خدا پیمان او را [illegible]
ولایت گرفته [illegible] نطفه زکیه هر جاحد و منکری [illegible]
[illegible] او است [illegible] نیکوکار [illegible]
که و [illegible] خدا [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] از زمین [illegible] و علامات [illegible]
و ولایت [illegible] و دنیا [illegible]
[illegible] مردان مردانه [illegible] و خداوند [illegible]
[illegible] او [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible] و [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible]
[illegible] در [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] و در طاعت او [illegible]
[illegible] معجزات [illegible] و علامات حضرت حجة [illegible]

دعاء امام [illegible]

صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه و کن فی عافیة بنوال سکینه و جواب [illegible] شنو [illegible]

[illegible] و توفیق و صحت تن و عافیت [illegible] و قوت [illegible] در [illegible] احوال [illegible]

[illegible] آن [illegible] صغار [illegible] مسطور [illegible]

معلوم باد اینکه در احادیث شریفه و ادعیه ائمه طاهرین سلام الله علیهم [illegible] نطفه [illegible]

[illegible] آن [illegible] نطفه [illegible] نطفه مخلوق [illegible]

[illegible] از نخست [illegible] و [illegible] و ترکیبات [illegible]

و [illegible] و از آن [illegible] نطفه [illegible] در کتب

[illegible] نطفه [illegible] آب [illegible] زیاد [illegible]

و این حدیث الدنیا نطفة لیست بثواب للمؤمن و در حدیث [illegible] امیر المؤمنین

علیه السلام [illegible] دون النطفة [illegible]

[illegible] نطفه [illegible] مؤمن [illegible]

[illegible] ائمه طاهرین سلام الله علیهم [illegible]

[illegible] نور [illegible] از اصلاب [illegible]

[illegible] نور [illegible]

[illegible] نور [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]

[illegible] نطفه [illegible] یخرج من بین الصلب و الترائب [illegible]

[illegible] علقه و مضغه [illegible]

[illegible]

[illegible] اثبات [illegible]

و [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] العصر [illegible]

[illegible] ذی الحجه [illegible]

[illegible] صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از تحریر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الدنیا [illegible] یوم الجزاء [illegible]

امامت رتبت

نطفه
تحقیق در باب

امامت رتبت علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحیة و الثناء و از [illegible] جلد

چهارم [illegible] از [illegible] و توجه مصطفوی [illegible]

سلام الله علیهم [illegible]

و روز [illegible] تحریر کتب احوال [illegible] ائمه طاهرین [illegible]

در رضا [illegible] و تحریر [illegible] حضرت

فهم الادلاء علی الله [illegible] صاحب الامر و آل [illegible] الرحمن

[illegible] القرآن [illegible]

[illegible]

فی [illegible]

[illegible] انه نعم المولی

و نعم النصیر [illegible]

حرره

معلوم بود شروع در تحریر این جلد مطابق روز جمعه [illegible] ماه رمضان [illegible]

[illegible] مطابق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] توفیق [illegible] عظیم [illegible]

در بیان [illegible] زمان
[illegible]
و [illegible]

قلم و کثرت رقم و غیره و حفظ و حافظه و استنباط و استدراک دقایق و لطایف و حقایق
اخبار و آثار و اطلاع بر حقایق غالب ممالک و ولایات عالم از همه جهت چنانچه مرحوم
فتحعلی‌خان ملک الشعرا متخلص به صبا و ملک الشعرای زمان خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار اعلی الله مقامه در تحیات
سبب و وجهی [illegible] در ایام سلطنت کبری [illegible] از [illegible] عمل عدیده منصوب و مشغول
بعید و نظم و کتب ضخامت نامه و شهنشاه‌نامه و [illegible] از بعضی [illegible] دعبرت‌نامه [illegible]
صاحب دو دیوان قصاید و غزلیات [illegible] است [illegible] امور هم [illegible] آفاق [illegible]
[illegible] در نظم و [illegible] آن [illegible] از [illegible] است [illegible] بنظم [illegible]
[illegible] بخار [illegible] آثار [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] الفاظ
و کلمات فارسی [illegible] و مردم [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] در نظم ابیات [illegible]
[illegible] وقت [illegible] رفقه [illegible] از [illegible] سواد
در علم تواریخ [illegible] و مقام [illegible] میرزا
محمد تقی لسان الملک سپهر صاحب ناسخ التواریخ [illegible] روزگار [illegible] آن [illegible]
[illegible] ناسخ التواریخ [illegible] احوال [illegible]
حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible] مؤلفه و مصنفه [illegible]
[illegible] و [illegible] ایام [illegible] این بنده حقیر [illegible]
روزگار [illegible] حیات [illegible] سید [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] الدین [illegible]
تاریخ وفات [illegible] و [illegible] کتب [illegible]
ناسخ التواریخ [illegible] کتب [illegible] مذکور [illegible] طبع [illegible]
رسانیده [illegible] بصیرت [illegible] غایت [illegible]
[illegible] تجربیات [illegible] و [illegible] تجربیات [illegible] در ادارات [illegible]
داخلیه و راجع به امور معاشیه و [illegible] و غیر ذلک [illegible] عمر [illegible]
از هیچ ذیروحی [illegible] مردمان [illegible] ملاقات [illegible]
مردمان و رسید که با امور [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] امور [illegible] و [illegible] اجانب

جانب و [illegible]

اجانب [illegible] و [illegible] تکالیف غیر عادیه [illegible] قبه [illegible]
حوادث و انقلاب [illegible] و [illegible] و حصول موانع عدیده از
حصول [illegible] در [illegible] و کثرت [illegible] و از این
[illegible] و اختلاف آراء و اختلال [illegible] زمین [illegible]
[illegible] و [illegible] در هیچ [illegible] و [illegible] دیده [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] موانع [illegible]
[illegible] اندازه تحریر [illegible] و [illegible]
[illegible] طاقت [illegible] و هجوم [illegible] ضعیف [illegible]
و [illegible] عدد [illegible] و [illegible]
[illegible] و قوت [illegible] عطا [illegible]
[illegible] از اول [illegible] لسان [illegible] تحریر [illegible]
[illegible] به تصنیف [illegible] کتب مختلفه [illegible] در [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] عادیه [illegible]
[illegible] حوادث [illegible] انقلابات
و [illegible] مملکت و کثرت [illegible] مملکت [illegible]
در اغلب ولایات و [illegible] امور [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] علم و بصیرت [illegible] مردم بزرگ [illegible]
و عموم [illegible] امور [illegible] مملکت و عموم [illegible] حقوق [illegible] آن [illegible]
و غارت [illegible] ولایات [illegible] و [illegible]
و دایم [illegible] دول و تغییر [illegible] سلطنت و [illegible] مملکت [illegible] آن [illegible]
[illegible] مردم [illegible] عالیه [illegible] اطلاع و بصیرت [illegible]
مملکت [illegible] آن [illegible] اختلاف آراء و عقاید و مذاهب و مسالک و عموم [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] آن [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible] مردمان [illegible] تقیید [illegible]

بعد از آنکه دوازده الاست جامع [illegible] از هبوط آدم صفی علیه السلام یا پیش از هبوط [illegible] قتل شد چنانکه
بعضی [illegible] بنا در قدیم [illegible] بلاد و عباد و بلاد و قطار در اینجا [illegible] القینی
[illegible] علیهم السلام [illegible] غرب و برخی از جهت [illegible] دار [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] عظیم و عظمت بنا و در [illegible] جمع [illegible]
[illegible] در [illegible] بنیان [illegible] طول و عرض و بروج [illegible]
عالیه [illegible] و [illegible] و شاهد [illegible]
به تسخیر [illegible] و [illegible] از [illegible]
دلاوران [illegible] عاشق [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] از آن فتوحات صحیح [illegible] تاریخ [illegible]
سلطنت [illegible] و [illegible] بطرف هندوستان و تسخیر آن
[illegible] از [illegible] عظیم [illegible] ملکت بزرگ [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible] آن [illegible]
[illegible] اندام [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و حامل [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بنیان [illegible]
[illegible] طول و عرض [illegible] ساز و سامان [illegible]
[illegible] و [illegible] عراق [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] و [illegible] مذکور [illegible] بنا [illegible]
[illegible] و [illegible] احوال [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خبر [illegible] بنا [illegible]
علم [illegible] کرام [illegible] از صنایع
و بدایع عجیبه غریبه [illegible] عمارات عالیه و [illegible] سامیه و بروج [illegible]
[illegible] عمارات [illegible] طبقه [illegible] بنیان [illegible]
[illegible] برج [illegible] عمارات عالیه [illegible] و [illegible]
[illegible] انگلستان و [illegible] صنایع [illegible] عجیبه

[illegible] و [illegible] دالاسکه کاردانو [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] دریا [illegible] عظیم [illegible] و اتفاقی [illegible]
[illegible] و [illegible] دالاسکه کاردانو [illegible]
[illegible] دریاها و الات [illegible] و [illegible]
از دریا و صحرا و هوا و [illegible] تحریر کتب ضخیم [illegible]
[illegible] و [illegible] متولی [illegible]
[illegible] از [illegible] دارد [illegible]
و [illegible] و [illegible] سال [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] عجیب [illegible] و [illegible]
[illegible] و خنده [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اول پادشاه [illegible] در میان آن دولت [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] دولت [illegible] و [illegible]
در میان [illegible] دولتین [illegible]
[illegible] و [illegible] دولت [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] مستقل [illegible] عظیم
دولت [illegible] و [illegible] تمام [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و در تمام [illegible] و [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]

به دولت عظیم و پادشاهی بزرگ عالم یعنی دولت روس و دولت انگلیس بحمایت دولت فرانسه
برآمده و دولت بلجیک نیز که کوچکتر دولتها بود برآمد بجنگ و عالیه دولت آلمان
اعلیحضرت گیوم دوم [illegible] تقلیبات گرفته و نواب [illegible] نیز [illegible] ولیعهد
آن دولت و اعلیحضرت نیکلای دوم پادشاه ممالک روسیه و اعلیحضرت ژرژ پنجم امپراطور
انگلستان و هندوستان با لشکرها و کشتیهای زره پوش و توپهای آتش فشان و
تفنگها و سایر آلات میدان حرب آنچه حاضر شده [illegible]
و از صفحه زمین [illegible] مصداق ظهر الفساد فی البر و البحر
محسوس و موجود شده چنانچه در روزنامه وقایع [illegible] اکثر از بیست کرور نفر
تجاوز کرده میدان جنگ [illegible] طول [illegible]
[illegible] مجروح و مقتول [illegible]
کشتیهای بزرگ جنگی [illegible] غرق شده [illegible]
[illegible] از [illegible] دنیا [illegible] و ادوات [illegible]
و [illegible] غرق [illegible] در صحرا از دخان توپ و تفنگ [illegible]
[illegible] العقول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این حالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مسدود راه

مسدود و [illegible] تجارت و [illegible] و مطلوب مردمان از همه جهت [illegible]
و [illegible] وجه و [illegible] در سایر ممالک جهان و ممالک [illegible]
نیز [illegible] نوع حالت شدت و صعوبت و عسرت [illegible] آمده [illegible]
[illegible]
و [illegible] دولت آلمان [illegible] بلجیک [illegible]
شوکت [illegible] او [illegible] روز [illegible]
[illegible] القادر القاهر این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible]
بزرگ [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مشغول [illegible]
از [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وجوهات و نقدینه‌شان و اسلحه و جبالی و اشیاء و لوازم و قورخانه که بجهة حمل و نقل آن
بهم رسانیده میکردند تا اکبر خان هنوز توپ بعمل آید و توپها را از آنها گرفته
مانند کفه ترازو که گاهی میل دو دفعه بر طرفی میرود در یای دریا مبارزه کرد و گاهی
نجات میدهد و از بیم خطر آن دو غرق شدن گشتیها حرکات دیگر موقوف بوده
میکوشید الا آنها را بجهة منور نفر هندی که در آن با لوله‌ها و طیارها رسیدند و مساعد بود میکوشیدند
غالب اعظم ولسباه برای نجات و کرم و فرمانی که و در اتومبیلها توپخانه‌ها بزرگ و
طبیع دانسته میگفتند و سایت سپاه این دولت میکشانید که بعد از تجربه و وطن دول
دنیا غلبه و مساعدتها کردند و ... که بی‌حد و مرز طالب صلح دولتیه
و تحقیق برای احوال منافقین علاج و غیره ... از همه بر زمین و از زمین
بر دریا و از دریا بهوا انقلاب میکنند که تریاق و عمر و اطلاع ... مخالف دول
محارب برای بهم زدن ... میکوشید خبر ... قبل از دولت آلمان
که از بهم خوردن درگذرات و مطالعه و چون آنرا دفع کردی برای دولت
زحمت آمده که دو کاکلی و مغز ... و عهدها در عقبها منزل کرده و از وطن
و اهل وطن و اهل و عیال خود بازمانده‌اند حالا معلوم میشود که در این سفرات عمومی
و مدت توطن دائما در کار تفتیش احوال مردم فرانسه و تدارکات الحاق و جای
نظریات و مذهب و خانواده‌ها آنها دقیقه‌ای دست بعمل نمیرسد ... خبر میرسید که
جبلاها در این مواضع و مرزها بیشتر لشکرهای روسیه عظیم متدرجا تمام در
حین حقیقت داوطلب دو دکودالها پنهان کرده‌اند و در جنگ روز جوق جوق حمله
را پیش برد و جمعیت بکار آورده‌اند ... دولت فرانسه با کمک دولت انگلیس
تحت تأثیر سابق آنان بحث ... دول عظیمه ... نیز ... مخالفت و اهمیت
دولت آلمان بود مخالف استقلال دولت عثمانی بوده دولت ... در حقیقت
ضعف و وهن جبهه اتحاد ... دولت فرانسه اتحاد ...
موجود و تدارکات حربیه آلمانها ... و ... دوم غنوده ...
غلبه او و ... آلمان ... دولت آلمان هم ... ولی
دعوت ... که بکار خود ... ولی ... آن ظاهر است

موجب تغییر

موجب تغییر عقول عقلای روزگار است از دول معتبره فاصله دولت ... دولت
آلمان ساعی و در ... و تمامی محاربات و انفاذ و همراه و لشکرکشی ... دولت آلمان
از دول معتبره دنیا و از ... دول سلطنتها ... و ... که در جمعیت
نفوس این مملکت و ... ازین ملک از ده ... کرور مردو زنان ...
... روستائی ... ولایات ... که ...
حربیه از دول معظم روزگار است ... دولت عثمانی نیز در این ایام با امداد آلمان
جنگ ... و ... دولتی ... آواز ... و امیر افغانستان ...
آلمان ... دولت ... عثمانی ... لشکر ... و ...
و عارضی و ... و خطر ... تجارت و معاملات و تقسیم اراضی
و خلوص ... صفحه زمین ... و مال ... و
سوال است والحکم لله الواحد المتعال افغانستان دارای ده کرور جمعیت نفوس و
... نفوس ... و هم ترکستان و بلوچستان
و ... هندوستان ... دارد